

یادداشت‌هایی

درباره

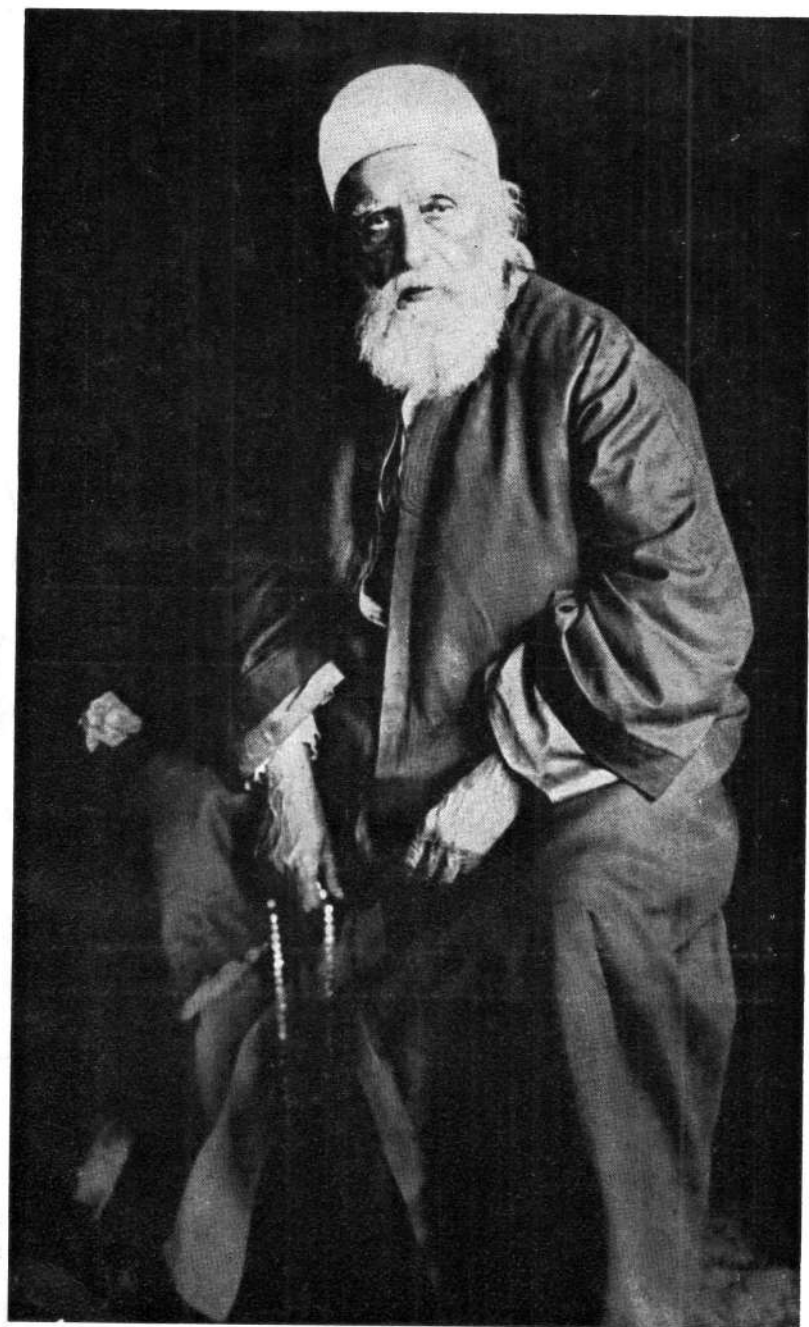
حضرت عبدالباقی

تألیف

مهندس محمدی

مؤتسسه ملی مطبوعات امری  
۱۳۰ بیع







پس از زیارت دستخط بیت العدل اعظم الهی  
 در باره پنجاهمین سال صعود حضرت عبدالبهاء  
 بلافاصله ب فکر آن افتاد که کتابی بمنظور معرفی بیشتر  
 از آنچه تاکنون درباره هیکل اطهر بعمل آمده تهیه و  
 تدوین نماید و بمناسبت سال پنجاهم از صعود آن مطلع  
 انوار به ملکوت اسرار تقدیم ابرار و اختیار کند .  
 این مهم با صرف وقت بسیار و مطالعه تقریباً کلیه کتب و  
 مقالات و یادداشت‌هایی که توسط نفوس مختلفه بهائی و یا  
 غیربهائی درباره هیکل مبارک نوشته شده در مدت  
 یکسال ( ۱۳۵۰ ) انجام یافت اما بیگمان طی مراحل  
 تصویب و تکثیر آن مدتی صرف وقت لازم دارد .  
 در سال پنجاهم صعود مبارک و کتاب درباره تاریخ حیات  
 پرشکوه و جلال هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء یکی توسط  
 ایادی امرالله جناب حسن بالیوزی بزبان انگلیسی و یکی  
 توسط ناشر نفاتات الله جناب محمدعلی فیضی بزبان  
 فارسی منتشر شد که کتاب حاضر میتواند مکمل آند و تلقی گردد .  
 باشد که مورد قبول و پسند عشاق کویش واقع شود .  
 بنده گنهگار آستان حضرت عبدالبهاء  
 هوشنگ - محمودی

## مقدمه

زندگی حضرت عبدالبهاء

~~~~~

شرح مفصل سرگذشت حضرت مولی الوری کسم و بیش در کتب تاریخی آمده است ولی کتابی مستقل درباره این هیکل مقدس انتشار نیافت تا آنکه جناب حسن بالیوزی یادی امزله مقیم انگلستان اخیرا کتابی تحت عنوان عبدالبهاء بزبان انگلیسی منتشر نموده اند و نیز جناب همد علی فیضی کتاب مستظلی بنام حضرت عبدالبهاء مرقوم داشته اند که با مطالعه این دو کتاب نفیس میتوان با تاریخ پرشکوه و جلال حضرت عبدالبهاء مثل اعلاى آئین بهائی آشنا شد .

کتاب حاضر با استفاده از کتابها و یادداشتهاى که توسط عده اى از نفوس مقدسه که مدتی در حضور مبارک بوده اند و نیز آثار مبارکه نوشته شده است و سعی گردیده نکات جالب و ظرائف و لطائف حیات این وجود مبارک را نمایان سازد ، باشد که دوستان الهی با مطالعه این یادداشتها بیش از پیش حیات خود را با مثل اعلى حضرت عبدالبهاء تطبیق دهند .

تاریخ حیات هیگل مبارک حضرت عبدالبهاء را

میتوان بدو دوره مشخص تقسیم کرد .

۱- حیات مبارک قبل صعود حضرت بهاء الله .

۲- حیات مبارک بعد از صعود حضرت بهاء الله .

ولی قبل از مطالعه این دو دوره حضرت عبدالبهاء را از

دیدگاههای مختلف مورد توجه قرار میدهیم .

\* فصل اول \*

۱- بشارات کتب مقدسه در باره هیگل مبارک

حضرت عبدالبهاء

—————

توراة : اشعیا<sup>۱</sup> باب ۴ آیه ۲

" ..... در آنروز شاخه خداوند ( غصن الله ) زیبا و جلیل

و صیوه زمین بجهت ناجیان اسرائیل فخر مینماید "

توراة : زکریا<sup>۲</sup> باب ۳ آیه ۸

" اینک من بنده خود شاخه ( غصن ) را خواهم آورد "

توراة : زکریا<sup>۳</sup> باب ۶ آیه ۱۲

" اینک مردیکه بشاخه ( غصن ) مسمی است از مکان

خود خواهد روئید و هیگل خداوند را بنا خواهد نمود "

( منظور مقام حضرت رب اعلى است ) پس او هيكل خداوند را بنا خواهد نمود ( روضه مبارکه ) و جلال را متحمل خواهد شد و برکسى او جلوس نموده حکمرانى خواهد کرد و برکسى او کاهن خواهد بود ..... ”

انجيل مکاشفه يوحنا باب ١١ آيه ١٩ :

” قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهد نامه او در قدس ظاهر شد و برقها صداها و رعد ها و زلزله و تگرگ عظيمى حادث شد ”

در تفسير اين آيه حضرت عبدالبهاء بنفسه المقدس

در مفاوضات صفحه ٤٧ و ٤٨ مي فرمايند :

” يعنى به سبب انتشار اين تعاليم الهيه و ظهور اين

اسرار ربانيه و اشراق شمس حقيقت ابواب فلاح و نجاح مفتوح

گردد و آثار خير و برکت سماويه آشکار شود ”

( و تابوت عهد او در قدس ظاهر شود ) يعنى : کتاب عهد

او در قدس او ظاهر شود و لوح ميثاق ثبت گردد و معانيسى

عهد و پيمان آشکار شود صيت الهى شرق و غرب گيـرد

و آوازه امرالله جهانگير شود اهل نقض خوار و ذليل شوند

و اهل ثبوت عزيز و جليل گردند زيرا بلقاي عهد متمسکند و در

ميثاق ثابت و مستقيم بعد مي فرمايد :

( و برقها و صداها تگرگ عظيمى حادث شد ) يعنى : بعد از

ظهور کتاب عهد طوفان عظیمی پیدا شود و برق قهر و غضب الهی درخشد و صدای رعد نقض بلند گردد و زلزله شبهات حاصل شود و تگرگ عذاب بر ناقضین میثاق ببارد و مدعیان ایمان بفته و امتحان افتند .

## ۲- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت

رب اعلى

برای اولین بار حضرت اعلى به اول من آمن به " من یظهر الله " لقب سرالله اعطا فرمودند این معنی در کتاب پنج شأن نازل شده است قوله العزیز :

" الباب السادس والعشرون من الواحد السادس عشر شهر الثالث فی معرفته اسم الخفور هل تعرفون بهاء الله اولاً تعرفون ذلك بها من یظهر الله فما لكم كيف تعرفون لا... وهل تعرفون سرالله اولاً تعرفون ذلك اول من آمن بمن یظهر الله فما لكم كيف لا تعرفون " .

گرچه نمیتوان بطور قطع اول من آمن بجمال قدم را نام برد ولی با توجه به اینکه در ایام بغداد پیش از خروج بمقصد اسلامبول اظهار امر علنی نشده بود و نیز اگر هم کسی

باطنا بمقام جمال مبارك واقف بود علنا ابرازی نکرده است  
 با توجه به بیان خود حضرت عبدالبهاء در صفحه ۵۹ کتاب  
 بهاء الله وعصر جدید باین لطیفه ربانی میتوان پی برد  
 که میفرماید قوله العزيز :

" من بنده جمال قدم هستم در بغداد طفل بسودم  
 در آن زمان و مکان القاء کلمه بمن فرمودند مؤمن شدم و بسه  
 مجرد القاء آن کلمه خود را بر اقدام مبلرکش انداختم و تضرع  
 واستدعا نمودم که این قطره خون را بغدا در سبیلش قبول  
 فرماید کلمه فدا چقدر در مذاق من شیرین است ..... "

### ۳- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاء الله

ذیلا نمونه هائی از آثار جمال قدم در باره حضرت  
 عبدالبهاء درج گردیده ولی برای اطلاع بیشتر باید با آثار  
 نازله از قلم اعلی و جوع کرد ضمنا با زیارت این آثار مبارک که  
 القاب نازله نیز معلوم میگردد .  
 ادعیه محبوب صفحه ۱۰۷ :

" حمدا لمن تشرف ارض الباء ( بیروت ) بقدم من طاف  
 حوله الاسماء ..... خرج من باب السجن وافقه شمس جمال  
 غصن الله الاعظم العظیم و سر الله الا قوم القوم ..... "



کتاب مستطاب اقدس آیه :

" اذا غيظ بحر الوصال وقضى كتاب المبدأ في المال  
توجهوا الى من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل  
القوميم " صفحه ۳۳ سطر ۶ تا ۸ کتاب اقدس چاپ  
بمبئی .

ادعیه محبوب صفحه ۱۰۵ : هو الناطق على ما يشاء .  
" يا غصني الاعظم قد حضر لذي المظلوم كتابك وسمعتنا  
ما ناجيت به الله رب العالمين انا جعلناك حرزاً للعالمين  
وحفظاً لمن في السموات والارضين وحصناً لمن آمن بالله  
الفرد الخبير نسال الله بان يحفظهم بك ويفنيهم بك  
ويزقهم بك ويلهمك ما يكون مطلع الغنى لاهل الانشاء  
و بحر الكرم لمن في العالم ومشرق الفضل على الامم انه لهو  
المقتدر المليم الحكيم ونساله بان يسقي بك الارض و ما  
عليها لتتبت منها كلاء الحكمة والبيان و سنبلات العلم  
والعرفان انه ولي من والاه ومعين من ناجاه لانه الا  
هو العزيز الحميد . "

سوره غصن : کتاب رحیق مختوم ۱ صفحه ۹۶  
این لوح مبارک باستناد مندرجات صفحه ۶۰۰ کتاب رحیق  
مختوم جلد اول باعزاز میرزا علی رضا مستوفی سبزواری برادر  
میرزا محمد رضای مرتضی السلطنه سبزواری که از احبای ثابت قد

خراسان بوده اند و الواح بسیار دارند نازل شده است :  
 قوله العزيز : " ..... قل قد انشعب بحر القدم من  
 هذا البحر الاعظم فطوبى لمن استقر في شاطئه و يكون  
 من المستقرين و قد انشعب من سد ره المنتهى هـ ذا  
 الهيكل المقدس الابهى غصن المقدس فهنيئاً لمن استظل  
 في ظله و كان من الراقدين قل نبت غصن الامر من هـ ذا  
 الاصل الذي استحكمه الله في ارض المشية و ارتفع فرعه الى  
 مقام احاط كل الوجود فتعالى هذا الصنع المتعالى المبارك  
 العزيز الضيع ان يا قوم تقربوا اليه و ذوقوا منه اثمار الحكمة  
 و العلم من لدن عزيز عليم و من لم يذق منه يكون محروماً عن  
 نعمة الله ولو يرزق بكل ما على الارض انتم من العارفين

.....

صفحه ٢١ كتاب قرن بديع جلد سوم :

و نیز در لوحی که در همان ارض بافتخار حاجی محمد ابراهیم  
 خلیل عز نزول یافته لسان قدم با اشاره بآن غصن امنوع  
 اعظم میفرماید :

" والذي منهم يظهر بالفطرة و يجري الله من لسانه  
 آيات قدرته وهو ممن اختصه الله على امره " .

۴- حضرت عبدالبهاء در آثار مقدس خویش

حضرت عبدالبهاء در آثار بسیاری درباره مقام مقدس خویش مطالبی دارند که بطور نمونه الواح مبارکه ذیل درج میگردد  
مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۴۲ :

" یا من خناطبتی بعبدالبهاء فی عنوان کتابه یا  
حبذا هذا العنوان اللاح المشرق البلیغ فی ظهركتابك  
وما احلی معناه والذ فحواه فی مذاقی كأنه بحر من عسل  
مصفی وعین من سلسبیل ما السماء او معین الحیاة  
الابدیه فی الفردوس الاعلی احسنت احسنت بخ بخ لك  
یا علی .....

مکاتیب جلد دوم صفحه ۳۱۸ :

"..... و ان عبدالبهاء مضرع الی ملکوت الابهی  
ولیس شئی یخفی اعلموا ان کینونتسی عبدالبهاء و ذاتی  
عبدالبهاء و حقیقتی عبدالبهاء و نروتی العلیا عبدالبهاء  
و غایتی القصوی عبدالبهاء و لیس لی شأن العبودية البهاء  
ولیس لی مقام الا الخضوع و خدسة احباء الله ولم یصدر من  
قلمی الا اننی عبدالبهاء و ابن البهاء و رقیق البهاء  
و بهذا افتخر بین الملاء لان عبودية البهاء جوهرة بدیعة  
نورا توقد و تضئ علی اکیل العزة الابدیه البهائج هذا  
شأنی و مقامی و انا عبدالبهاء و ابن البهاء و علیکم التحیة  
والثناء ."

در مکاتیب جلد دوم از صفحه ۳۱۹ تا ۳۲۳ لوحی است  
که قسمتی از آن زیلاً درج میگردد :

\* هو الله \*

ای ثابت بر پیمان . . . . . در یکی از مکاتیب مرقوم "   
 "ان العبودية المحضة والرقية البحة في العتبة المقدسة   
 هي تاجي الوهاج والكيل الجليل هذه لمنقبتى العظمى و   
 سدرتى المنتهى ومسجدى الاقصى وجنتى الماوى" این صریح   
 بیان و اثر خاه و بنان این عبد استلا ابتغى شائاً غیر   
 هذا الشأن البديع لا مقاما" غیر مقام التبتل والتضرع العظیم   
 از بدایت صعود تا الی آلا ن فریاد " روحی لا حباء الفدا   
 از لسان و بنان این عبد در جمیع آفاق منتشر و آوازه عبودیت   
 این مظلوم شرق و غرب را احاطه نمود . . . . .   
 باری الجمد الله نفوس مقدسه ابرار که کاشف اسرار

در نزدشان حقیقت حال آشکارا این عبد تا بحال خود را   
 غصن اعظم ننماید بلکه عبد البهء خوانده نهایت شایسته   
 در موردی نادر بلکه اندر این البهء از قلم جاری گشته که   
 این نیز نظر بحکمتهاى بالفه بود والا " من خود را عبود   
 عبید او میشناسم . . . . . والا " جمیع میدانند که این عبد را   
 نفسی و نفسی و هوسى جز عبودیت آستان مقدس نبوده

(۱۳)

و نیست . . . . . عبودیت عبد البهاء آفاق را منجذب نمود  
وصیت رقیتش جهانگیر گشته و محویت و فنایش مثل آفتاب  
مشهور اقطار شده . . . . .

مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۵۲ :

” . . . . . و اما مقام این عبد عبودیت محضه صرفه حقیقیه  
ثابته راسخه واضحه من دون تأویل و تفسیر و تلویح و تشریح  
یعنی : غلام حلقه بگوش و بنده غاشیه بردوش تـرا ب  
آستانم و پاسبان و دربان و آنچه تعریف و توصیف محض عنایت  
در جمیع الواح و زبر الهی در حق این عبد موجود معنی کل  
این کلمه است ” عبد البهاء ” و هرتاویل و تفسیر کـه  
حرفی زاید از این کلمه است انّی برئی منه و اشهد الله  
و انبیائه و رسله و امانائه و اولیائه و اصفیائه و احبائه علی ذلك  
من مبین آیاتم این است بیان من و ما بعد الحق الا الوهم  
المبین ” \* ع ع \*

اخبار امری سال پنجاهم شماره ۱۴ شهرالقول ۱۲۸

آزمایه . ۳۵۰ بمناسبت پنجاهمین سال صعود حضرت  
عبد البهاء ارواحنا فداه .

\* هوالله الابهی \*

ای منجذب بشمیم نسیم عنایت سـریردان و راز رحمن  
رادر آئینه حقیقت و دریای عبودیت اکتشاف و پرتو جهان

افروز بزرگی و آزادی و ورستگاری را در مطلع بندگی و خاکساری  
 آستان پروردگار مشاهده کن در حیّز امکان تا عنان  
 لا مکان بلندی و صمود و ترقی جز ببال و پر عبودیت نتوان  
 و قربیت حضرت مقدسه جز بتحریرک جناح رقیّت ممکن نه پس  
 بدان که منتهی آرزوی این مرغ بی پروبال پرواز در اوج  
 بندگیست نه آزادی طیران در حوض چاکریست نه  
 فلك سروری پس تا توانی مرابه این صفت بخوان و به این  
 نعت ستایش کن تا دلم خرم گردد و جانم بشادی همدم  
 جمال قدم اسم اعظم روحی لا حباه الفدا تاج بندگی  
 برتارک این عبد از اکیلی سروری ترجیح داده چه که باین  
 مفتخر و متباهی بوده و هستم . ع ع

مکتیب جلد سوم صفحه ۱۸۹ : لوح خطاب بیک از احبای  
 آمریکا بنام الاکودال کوپر میباشد .

....." در مکتوب اخیر که مرقوم شد که من نه مسیح  
 و نه ابدی و ترجمه شده است مقصود این است که من نه  
 مسیح و نه اله ابدی بلکه عبد البها هستم حقیقتش این  
 است ....."

مکتیب جلد اول صفحه ۲۶۴ :

....." ویک خواهش از جمیع یاران الهی دارم و آن  
 آرزوی جان من است که مرا بصرف عبودیت آستان مقدس -

من دون تأویل بستایند و به جز بکلمات و تمبیراتی که از نفس خامه این عبد صادر عبدالبهاء را نستایند ابدًا تجاوز از آن نکنند بهمانقدر کفایت کنند . ان نعمتی و صفتی و سمتی و اسمی و لقبی و کینونتی و ذاتی و حقیقتی و علانیتی عبدالبهاء و لیس شأن غیرهَذَا البته یاران الهی استدعای این عبد را که بکمال عجز و نیاز نموده قبول خواهند فرمود و این قلب حزین را شادمان خواهند کرد و این جسم علیل را حیاتی جدید مبدول خواهند داشت تا عبدالبهاء با استماع این بشارت کبری و حصول این موهبت عظمی شادمانی کند و سرور و فرح رحمانی یابد . ع ع

### تلگراف :

تلگراف تاریخی و جالب ذیل در صفحه ۱۳۹ جلد دوم سفرنامه مبارک مندرج است که از پاریس بواسنگتن مخابره شده است :  
 ۱۴ فوریه ( ۱۹۱۳ ) ..... از جمله یکی از تلگرافات مبارکه این بود : " هو الله - واشنگتن مستریمی و میس پارسنز من عبدالبهاء هستم حضرت بهاء الله بی مثل و نظیر است کل باید توجه به بهاء الله نمایند در دعا این است مذهب عبدالبهاء ثبوت برمیثاق عبارت از محبت و اطاعت امر عبدالبهاء است این را اعلان نمائید " . ع ع

نجم باختر شماره ۱۴-۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ سال پنجم :  
 عبدالبهاء مبین جمیع کتب الهی است . در لوحی که بافتخار  
 یکی از یاران امریک نازل شده در این باب میفرمایند :

\* هوالله \*

ای ثابت برپیمان نامه شما رسید بنص کتاب اقدس و صریح  
 کتاب عهد عبدالبهاء مبین جمیع کلمات و کتب جمال مبارک  
 است نه کتاب اقدس تنها و این مسئله پیش نفوسی که مطمع  
 بر صحائف و الواح هستند واضح و عیان است و اگر چنین نبود  
 هر کس بهوای خود تفسیری مینمود و تفسیر خویش را مرجح  
 بر تفسیر دیگران میشمرد و سبب اختلاف عظیم میشد . . .

ع ع

صفحه ۲۵۴ مکاتیب جلد دوم :

\* هوالله \*

ای خلیل مکتوب آنجناب واصل و از نفعات ریاض معانی  
 چنان مفهوم شد که بعضی مستفسرند که این عهد چه مقاصی  
 را طالب و مدعی . قسم بجمال قدم که این عهد از ائمه کس  
 بوی ادعای نمایند و در جمیع مراتب ذره از عبودیت را بیحور  
 الوهیت و ربوبیت تبدیل نمایم چه که اظهار الوهیت



و ربوبیت بسیاری نموده حضرت قدوس روحی له الفداء يك  
 كتاب در تفسیر صمد نازل فرمودند از عنوان كتاب تا نهايتش  
 انى اناله است و جناب طاهره انى اناله را در بدشت تا عنان  
 آسمان باعلى النبداء بلند نمود و همچنين بعضى احباء در  
 بدشت .

و جمال مبارك در قصيده و رقائيه مي فرمايند :

"كلّ الالوه من رشح امرى تألّمت وكل الربوب من طفح  
 حكى تزبّت ولى يك نفسى را فرمودند كه بمعبوديت كما هسى  
 حقها قيام نمود .

و اگر چنانچه مقامى بخواهم خدا نکرده از برای خویش چه مقامى  
 اعظم از فرع من شعب از اصل قدیمست تالله الحق ذل رقاب  
 كل مقام و خضع اعناق كل مقام و رتبة لهذا المقام العظيم . ع ع  
 مكاتیب جلد دوم صفحه ۱۳۷ :

".... ای یاران الهی از قرار مسموع در بعضی بلاد پنجم جمادى الاول  
 راعید ولادت بجهدت این عبد گرفته اند هر چند آنانرا جز  
 نیت خیر نه و مقصودشان باین واسطه اعلاء کلمة الله است  
 و ذکر حق در بین خلق اما بنص شریعت الهیه و امر مبرم  
 پنجم جمادى الاول روز بعثت حضرت اعلى روحى له الفداء  
 است لهذا باید آن یوم مبارك را بنام بعثت آن نیر آفاق  
 آئین گیرند و آرایش بنمایند و سرور و شادمانی کنند و یکدیگر

را بمزده آسمانی بشارت دهند زیرا آن ذات مقدس مبشر اسم اعظم بود پس جز ذکر بعثت حضرت اعلیٰ روحی لیه الفداء در آن روز یعنی یوم پنجم جمادی الاول جائز نه زیرا این نص قاطع شریعت الهیه است اما ولادت این عبد در آن یوم واقع گشته این دلیل بر الطاف و عنایات الهیه است در حق این عبد ولی آن یوم مبارک را باید یوم بعثت حضرت اعلیٰ دانست و بدایت طلوع صبح حقیقت شناخت و باین سبب بفرح و سرور و شادمانی پرداخت هذا هو الحق زنهار زنهار از آنچه ذکر شد تجاوز نگردد زیرا سبب نهایت حزن و کدورت قلب عبد البهاء شود من از الطاف بیپایان حضرت پروردگار امید وارم که ابرار موفق بعمل شریعت الله گردند و سرموئی تجاوز نمایند و این نامه را در جمیع بلاد منتشر نمایند تا کل مطلع بحقیقت حال شوند و بموجب آن عمل کنند و علیکم التحیه و الثناء . ع ع

صفحه ۳۴۶ مکاتیب جلد اول :

”..... باری این عبد قسم بجمال مبارک خود را وجود مشاهده نمی نمایم و در ساحت احبای مخلصین فانی میبینم و ابدا ادعائی نداشته و ندارم و تا بحال اظهار کلمه که دلالت بر انتساب آستان مبارک باشد ننمودم ولی اینقدر التماس از احبای الهی دارم که سبب اختلاف در این امر که

جوهر تقدیس است نگردند . و اسرار و رموز و اشارات سریّه  
 را روانداندند . امرالله ظاهر و مشهود است الحمد لله  
 در این کور اعظم امر مصرّح و مشروح و غیرمستور و مرموز .  
 نه مراتب شریعت و طریقت و حقیقت و نه مظاهر ظاهر و مظاهر  
 باطن ازبیمزگیهای متصوفه موجود . بل کل این مسائل بصریح  
 آیات الله مذموم و مردود ..... " ع ع

مکاتیب جلد اول صفحه ۳۴۴ :

" ..... و جوهر توحید در حقایق نفوس ظاهر و لائح  
 شود این عبد خود را در جمیع شئون محو و فانی مشاهده  
 میکند و ایامش قلیل است و عنقریب رجوع بعتبه مقدسه  
 مالک الوجود نماید مقصدی جز حفظ وحدت امرالله و اتحاد  
 احبائه الله نداشته و ندارم ..... " ع ع

صفحه ۳۲۴ مکاتیب جلد اول :

" ..... عبدالبها' بنده آستان جمال مبارک است و  
 مظهر عبودیت صرفه محضه درگاه کبریاء<sup>سبک</sup> نه شأنی دارد  
 و مقامی و نه رتبهئی و نه اقتداری و هذه غایتی القصوی  
 و جنتی المأوی و مسجدی الاقصی و سدرتی المنتهی ظهور  
 کل مستقل به جمال مبارک ابهی و حضرت اعلی مبشر جمال  
 مبارک روحی لهما الفداء منتهی شد و تا هزار سال کل من  
 فیض انواره یقتبسون و من بحر الطافه یفترون یا احبائه الله

هذا وصیتی لکم و نصحی علیکم فہنما لمن وفقہ اللہ علی ما  
رقم فی هذا النورق المر د عن سائر النقوش وعلیکم البہاء  
الابہی ع ع

۱۱ آپریل ( ۱۹۱۲ ) ..... صفحہ ۲۹ سفرنامہ جلد

اول :

وچون وجود مبارک را پیغمبر شرق نامید فرمودند من  
پیغمبر نیستم بنده خدا ہستم نام عبدالبہاء ست "

۱۳ ص ( ۱۹۱۳ ) صفحہ ۹۳ سفرنامہ جلد اول :

"..... مکرر وجود مبارک میفرمودند کہ ہرچہ ما میگوئیم بنده  
خدا عبدالبہاء ہستم باز مردم ما را باسم پیغمبر و نبی  
میخوانند نوعی میشد کہ این الفاظ واسامی راترک میکردند  
خوب بود ....."

۱۶ جون ( ۱۹۱۲ ) صفحہ ۱۲۶ سفرنامہ جلد اول :

"..... و شرحی در مراتب عبودیت از فم اطہر صادر گردید  
کہ در ایام جمال مبارک من ابد ا مایل بہ تحریر نبودم بدرجہ  
کہ از اطراف احباء گلہ میکردند و آخر در جواب بجناب ورقا  
نوشتم کہ با وجود صریر قلم اعلی تحریر دیگر چہ لزوم اما دیگر  
در یوم طلوع نبی اعظم خود را شمس اللہ الاکبر نوشتند ....."

۱۷ اگوست ( ۱۹۱۲ ) صفحہ ۱۹۵ سفرنامہ جلد اول :

"..... بعضی عرض کردند رجای شفا داریم زیرا تا بحال

بسیار پیرا شفا عنایت فرمودند .

” ما دعا میکنیم خدا شفا میدهد ما اهل ادعا نیستیم اهل بیانیم جمیع با مر بهاء الله هستیم من عبد البهاء هستم و حضرت بهاء الله مطلع تقدیس است از اوسئوال کن من مروج و منادیم اصل بهاء الله است که این عالم ظلمانی را توراتی نمود جسمانی را روحانی کرد عقول مخموره را روشن کرد نفوس ارضی را آسمانی فرمود مرده را زنده ساخت و کسور را پینا کرد .”

صفحه ۲۶۳ مکاتیب جلد سوم :

”..... اما تسمیه باسم مبارك یعنی بهاء الله و باسم حضرت اعلى یعنی باب نقطه اولی جائز نیست اما اسم عبد البهاء گذاشتن جائز است .....” ولی البته احبای الهی هرگز به حریم حرمت این هیکل مقدس وارد نشوند و فی المثل نام اطفال خود را عبد البهاء نگذارند  
 هـ حضرت عبد البهاء در آثار حضرت ولی امر الله

مطالب زیر از ترجمه کتاب در بهائی که بقلم معجز شیم حضرت ولی امر الله بانگلیسی مرقوم شده اخذ گردیده در این کتاب فصلی بحضرت عبد البهاء اختصاص دارد .  
 قوله العزيز :

”..... حال وقت آن است که شأن و مقام حضرت عبد البهاء

روشن شود فی الحقیقه ماچنان به عهد حضرت عبدالبهاء نزدیک و مجذوب قوه معنویه مغناطیس وجودش میباشیم که باسانی نمیتوانیم به هویت و مقام آن حضرت که نه فقط در ظهور حضرت بهاء الله بلکه در سراسر تاریخ ادیان مقام فریدی و وحیدی را داراست پی بریم .

حضرت عبدالبهاء در افق خاص قائم و مرتبتش کاملاً با مؤسس و مبشر ظهور بهائی متفاوت است ولیکن برائش مقامیکه حضرت بهاء الله بوسیله عهد و میثاق بآن حضرت تفویض فرموده با آن دو ذات مقدس جمعا هیاکل اصلیه سه ثلاثه آئینی را تشکیل میدهند که در تاریخ روحانی عالم بی سابقه است حضرتش با آن طلعات مقدسه از رفرف علیا بمقدرات این طفل رضیع امرالله ناظر و قبل از تمام هزارسال کامل هیچ نفسی و یا هیئتی که پس از آن هیکل مبارک بر خدمت امرالله قائم گردد هرگز بآن رقبه اسنی فائز نشود . . . .»

حضرت بهاء الله در کتاب اقدس چنین انداز میفرمایند :

” من یدعی امرأً قبل اتمام الف سنة کامله انه کذّاب مفتر نسئل الله بان یؤیّدہ علی الرجوع . ان تاب انه هو التّواب وان اصرعنی ما قال بیعت علیہ من لا یرحمہ وانہ شدید العقاب ”

و نیز من باب تأکید میفرمایند :

" من یا اول هذه الایه او یفسرها بغير ما نزل فی الظاهر  
انه محروم من روح اللّٰه ورحمته التي سبقت العالمین "

و نیز در مقام دیگر میفرماید :

" اگر نفسی بكل آیات ظاهر شود قبل از اتمام الف  
سنه کامله که هر سنه آن دوازده ماه بمنازل فی الفرقان  
و نوزده شهر بمنازل فی البیان که هر شهری نوزده پیوسته  
مذکور است ابدًا تصدیق منمائید "

حضرت عبدالبهاء نیز در تأیید این اندازات بلحن مؤکد  
و شدید میفرماید قوله الاحلی :

" این است عقیده ثابته راسخه و حقیقت معتقدات  
واضحہ صریحه این عبد و اهل ملکوت ابهی که جمال مبارک  
شمس حقیقت ساطع از برج حقیقت و حضرت اعلی شمس حقیقت  
لامع از برج حقیقت ..... و اما مقام این عبد عبودیت  
محضه صرفه حقیقه ثابته راسخه واضحه من دون تأویل و  
تفسیر و تلویح و تشریح ..... من مبین آیاتم این است  
بیان من "

" آیا حضرت عبدالبهاء در کتاب وصایای خود با لحن  
و بیانی که الد ناقصین میثاق را منکوب و مخذول مینموسد  
حربه دشمنانی را که مدتها سعی داشته آنحضرت را بدعوی  
مقامی بالاتر و یا لا اقل برابر مقام حضرت بهاء الله متهم

سازند درهم نشکست ؟

از مهمترین قسمتهای آخرین وصایای مبارک که دستورات  
و نوایای آن مولای عالمیان را الی الابد گوشزد جهانیان  
می کند این بیانات است که می فرماید :

” اساس عقاید اهل بهاء روحی لهم الفداء حضرت  
رب اعلى مظهر وحدانیت و فردانیت الهیه و مبشر جمال قدم .  
حضرت جمال ابهى روحى لا حواءه الثابتهین فداه مظهر  
کلیه الهیه و مطلع حقیقت مقدسه ربانیه و مادون کل مبادله  
وکل بامرہ یعملون .“

از این بیانات واضح و مبین که با هر قسم دعوی رسالت  
مباینیت دارد بهیچوجه نباید این نتیجه گرفت که حضرت  
عبدالبهاء فقط یکی از بندگان جمال مبارک و یا فقط مبیین  
منصوص تعالیم اب بزرگوارش میباشد حاشا و کلاً که این عبد  
چنین فکری در سر پیرو راند و یا در صد القای چنین نظری  
باشد زیرا محدود کردن مقام حضرت عبدالبهاء باین  
مراتب خیانت واضحی بمیراث مرغوب حضرت بهاء الله باهل  
عالم است . مقامی را که قلم اعلى برای حضرت عبدالبهاء  
معین فرموده بی نهایت و فنیع <sup>رفیع</sup> است و مراتب بالاتر از آنست که  
از نفس بیانات حضرت عبدالبهاء در حق خود مستفاد میگردد .  
در کتاب اقدس که اعظم و اقدس از جمیع آثار حضرت



بها<sup>۱</sup> الله است همچنین در کتاب عهد و سوره غصن اشاراتی از حضرت بها<sup>۱</sup> الله موجود است که در الواح نازلها فتخار حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> از پراعه اب جلیش نیز تائید گشته و کلاً بحضرت عبدالبها<sup>۱</sup> قدرت و اختیاری عنایت میکند که نسل حاضر هرگز نمیتواند کما ینبغی و یلیق با اهمیت ومعنی آن پی برند

حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> در رتبه اولی مرکز و محور عهد و میثاق بی مثل حضرت بها<sup>۱</sup> الله و اعلی صنع ید عنایتش و مرآت صافی انوارش و مثل اعلی تعالیم و مبین مصون از خطای آیاتش و جامع جمیع کمالات و مظهر کلیه صفات و فضائل بهائئیه و غصن اعظم منشعب از اصل قدیم و رکن رکین شریعت الله و حقیقت من طاف حوله الاسماء و مصدر و منشا وحدت عالم انسانی و رایت صلح اعظم و قمر سما<sup>۱</sup> این شرع مقدس بوده و الی الابد خواهد بود و نام معجز شیم عبدالبها<sup>۱</sup> بنحو اتم و اکمل و احسن جامع جمیع این نعوت و اوصاف است و اعظم از کل این اسما<sup>۱</sup> عنوان منیع " سرالله " است که حضرت بها<sup>۱</sup> الله در توصیف آنحضرت اختیار فرموده اند و با آنکه بهیچوجه این خطاب نباید عنوان رسالت آنحضرت قرار گیرد مع الوصف حاکی از آنست که چگونه خصوصیات و صفات بشری با فضائل و کمالات الهی در نفس مقدس حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> مجتمع و متحد گشته است .

در کتاب مستطاب اقدس در این مقام چنین نازل گشته :

" اذا غيغض بحر الوصال وقضى كتاب المبدئ في المال  
توجهوا الى من ارا دالله الذي انشعب من هذا الاصل  
القديم "

و نیز میفرماید :

" اذا طارت الورقاة عن ايك الثناء وقصدت المقصد  
الاقصى الاخفى ارجعوا لما زعرفتموه من الكتاب الى الفروع  
الانشعب من هذا الاصل القويم "

و نیز در کتاب عهد<sup>ال</sup> اقدس ابهی بکمال صراحت و تأکید  
میفرماید :

" باید اغصان و افنان و منتسبین طرا بغصن اعظم  
ناظر باشند " انظروا انما انزلناه في كتابي الاقدس اذا غيغض  
بحر الوصال وقضى كتاب المبدئ في المال توجهوا انفسهم  
من اراده الله الذي انشعب من هذا الاصل القديم ."

مقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم ( حضرت  
عبدالبهاء ) بوده که آنرا ما امر فضلًا من عندنا و  
انالفضل الکریم ..... "

و نیز بخط مبارک خطاب بحضرت عبدالبهاء چنین نازل :

" يا بصرى عليك بهائى و بحر عتائتى و شمس فضلى و سما  
رحمتى نسئل الله ان ينور العالم بمملك و حکمتک و يقدر

لك ما يفرح به قلبك و تقرعنيك ”

حضرت عبدالبهاء در تائید مقامی که از طرف حضرت بهاء الله  
بایشان عنایت شده چنین میفرمایند :

“ بنص کتاب اقدس مرکز میثاق را مبین کتاب فرمودند  
که از اول ابداع تا یومنا هذا در ظهور مظاهر مقدسه چنین  
عهد محکم متینی گرفته نشده ” X.

با آنکه مقام حضرت عبدالبهاء رفیع و اوصاف و نعمت‌های  
که حضرت بهاء الله در آثار والواح مقدسه فرزند ارجمند  
خود را بدان ستوده اند وفیر و کثیر است معذک هرگز نباید  
تصور شود که دارندۀ چنین موهبت خاصّ و بی نظیری مقامی  
مطابق یا مماثل با مقام اب جلیلیش که نفس مظهر ظهور است  
دارا میباشد . هرگاه الواح و آیات مذکوره بدین نحو تعبیر  
و تفسیر گردد واضحاً مشهوداً مابین بانصوص قاطعه  
و تحذیراتی است که از قبل بدان اشاره گردید چنانکه مذکور  
شد نفوسی که نسبت بمقام حضرت عبدالبهاء راه مبالغه  
میپیمایند بهمان درجه مضرّ و مستحق ملامت و سرزنش اند  
که آنانکه مقام حضرتش را تنزیل میدهند زیرا با اصرار در  
استنباطات واهی خود از آثار حضرت بهاء الله من غیر عمد  
بهانه بدست دشمن داده و مفتریات کاذبه و اظهارات —  
ایشان را که سبب تخدیش از هان است تائید میکنند .

بنابراین لازم میدانم بدون هیچگونه شائبه شك و تردید  
تصریح نمایم که نه در کتاب اقدس و نه در کتاب عهدی و یا  
سوره غضن و سایر الواحی که از یراعه حضرت بهاء الله  
و حضرت عبدالبهاء نازل گشته بهیچوجه نصی دیده نمیشود  
که مؤید عقیده " وحدت معنوی " حضرت بهاء الله و حضرت  
عبدالبهاء باشد و یا حضرت عبدالبهاء را با اب جلیلش و یا  
یکی از مظاهر ظهور قبل در یک مقام قرار دهد . پیدایش  
این عقیده باطل تا حدی ناشی از تفسیر اغراق آمیز بعضی  
از اصطلاحات و عبارات لوح غضن بوده و یا بعلت آن است  
که در ترجمه آن لوح بلغت انگلیسی پاره ای کلمات وارد شده  
که یا اصولاً در اصل لوح وجود نداشته و یا مبهم و یا منحرف  
از معنی بوده است ولی علت این اشتباه بلاشک استنباط  
ناصواب از عبارات اولیه یکی از الواح حضرت بهاء الله  
است که مستخرجاتی از آن در کتاب Bahai Scripture  
بلافاصله قبل از لوح غضن درج شده ولی جزء آن لوح  
نیست .

نفوسی که این آیات را تلاوت مینمایند باید متذکر  
باشند که مقصود از لسان قدیم خداوند است لا غیر و کلمه  
" اسم اعظم " اشاره صریحی است بحضرت بهاء الله و عهدی

که بآن اشاره شد عهد خاصی نیست که حضرت بهاء الله  
مجموعه هائی از الواح حضرت بهاء الله که بلسان انگلیسی  
ترجمه شده است .

مؤسس و حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> مرکز آن میباشند بلکه عهد کلی الهی است که برطبق تعالیم بهائی خداوند همواره در هر ظهوری از بندگانش اخذ مینماید و مقصود از لسان القدم پیشتر اهل العالم که در آن فقرات مذکور است ندای الهی بحضرت بهاء<sup>۱</sup> الله است نه خطاب جمال قدم بحضرت عبدالبها<sup>۱</sup> بعلاوه عبارت " انه نفسی " حاکی از وحدت معنویه خداوند و مظاهر ظهور الهی است که در کتاب مستطاب ایقان نیز بیان گردیده نه آنکه حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> نفس حضرت بهاء<sup>۱</sup> الله باشند . چنین عقیده ای با اصل وحدت مظاهر الهیه که کرارا در الواح و بیانات مبارکه تصریح و در فقرات مذکوره نیز تلویحا تأکید گردیده است مباین و متناقض است .

قبول این عقیده بمنزله رجوع بعقاید خرافیه غیر معقولی است که در قرن اول مسیحی بطور غیر محسوس در میان مسیح رخنه کرد و بتدریج بعقاید و سنن مسلمی تبدیل شد که آن آئین را از نفوذ و تأثیر باز و مقصد جلیش را از انظار مخفی و پنهان داشت .

حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> در تفسیر لوح فغن چنین میفرمایند :  
 " معنی حقیقی و مفهوم واقعی و رمز اصلی این آیات  
 و کلمات عبودیت محضه و رقیّت بحتّه و محویت صرفه این

عبد در آستان جمال ابهی است . این تاج وهاج واکلیل  
جلیل ومنقبت عظامی من در ملکوت آسمان وزمین است و باین  
مقام دربین ملاء مقربین مفتخر . این است بیان من .

( ترجمه )

و در عبارت بعد چنین میفرمایند :

" مبادا کسی این آیات را بنوع دیگر تأویل نماید " ( ترجمه )

و نیز در این باره میفرمایند :

" بنص کتاب اقدس و صریح کتاب عهد من مبین آیاتم  
..... و هر کس از بیان من انحراف جوید متابعت هوای نفس

خویش نموده است " ( ترجمه )

گذشته از این هر گاه مرکز عهد و میثاق را با شارع ایمن  
آئین مقدس یکی دانیم بالنتیجه باید مقام حضرت عبدالبهاء  
را ما فوق مقام حضرت باب قرار دهیم و حال آنکه عکس ایمن  
موضوع اصل اساسی این دیانت است ولو آنکه هنوز عموم  
بآن پی نبرده اند . داشتن چنین عقیده ای مفتریات  
ناقضین میثاق را که در تمام دوره حضرت عبدالبهاء در مسموم  
ساختن افکار و تخدیش اذهان پیروان باوقای حضرت  
بهاء الله کوشیده اند تأیید خواهد نمود . . . . .

((..... بنا بر آنچه که ذکر شد حضرت عبدالبهاء از جمله  
مظاهر الهیه نیستند بلکه مستقیماً از شارع و موسس امر بهائی

اقتباس نور و الهام و فیض میفرمایند و بمثابه مرات صافیة  
 کامله انوار عظمت و جلال حضرت بهاء الله را منعکس میکند  
 و ذاتاً واجد حقیقت محیطه غیر قابل وصفی که مختص انبیای  
 الهی است نمیشناسند و کلماتشان با آنکه همان قوت و اعتبار  
 کلمات حضرت بهاء الله را دارا است در رتبه و مقام با آن  
 برابر نه و نباید آنحضرت را رجوع مسیح یعنی ظهور ابنی  
 دانست که در جلال اب آسمانی ظاهر میگردد .

این بیانات حضرت عبدالبهاء خطاب با حباب امریک  
 که مسلك الختام این رساله میگردد خود نیز دلیل دیگری  
 بر تائید این حقائق است قوله الاحلی :

” مرقوم نموده بودید که در بین احباب در خصوص رجوع  
 ثانی مسیح اختلاف است سبحان الله بکرات و مرات این  
 مسئله بیان آمده و بصریح عبارت از قلم عبدالبهاء جواب  
 صادر گردیده که مقصود از نبوات در خصوص رب الجنود  
 و مسیح موعود مراد جمال قدم و حضرت اعلی است نام من  
 عبدالبهاءست صفت من عبدالبهاءست حقیقت من عبدالبها  
 رقیب بجمال قدم اکلیل جلیل و تاج و هاج من است و خدمت  
 بنوع انسان آئین قدیم من .... نه اسمی دارد نه زکری  
 خواهد نه نعمتی جز عبدالبهاء . این است آرزوی من این  
 است اعظم آمال من این است حیات ابدی من این است

عزت سرمدی من "

در آخرین فصل کتاب دور بهائی هیگل مبارک حضرت ولی امرالله دربارہ حضرت عبدالبہاء میفرماید قولہ العزیز :  
 باصعود حضرت عبدالبہاء نیز عصر رسولی این ظہور  
 کہ اولین مرحلہ آئین نازنین ماست خاتمہ یافت عصری کہہ  
 شکوہ وجلالتش بحدی است کہ عظمت فتوحات امرالله در مستقبل  
 ایام در مقابل آن جلوہ وظہوری نکند تا چہ رسد باینکہ آنرا  
 تحت الشعاع قرار دہند زیرا موفقیتہای بانیان مشروعات  
 کنونی امرالله وفتوحات باہرہ ای کہ در مستقبل ایام نصیب  
 باسلان عصر زہبی خواہد بود با اعمال حیرت بخش  
 نفوسی کہ سبب حیات امر الہی گشتہ و اساس اصلیہ آنرا  
 بنیان نہادہ اند برابری ننماید و درصقع واحد در نیاید .  
 آن عصر اول و خلاق دور بہائی باید بنفسہ از عصر تکوین  
 کہ بدان وارد گشتہ ایم و عصر زہبی کہ متعاقب آن خواہد  
 بود اولی و متمایز باشد .

حضرت عبدالبہاء حائز مقاضی است کہ در ادیان معتبرہ  
 عالم ہی نظیر و مثیل است . میتوان گفت کہ آن حضرت  
 عصری را کہ خود منتسب بآن بود ختام بخشید و عصر ثانی  
 را افتتاح فرمود کہ ما حال در آن قائم بخدمتیم . باین  
 ترتیب الواح وصایا حلقہ ارتباط ابدی و لاینفصم است کہہ



سرالله الاعظم حضرت عبدالبهاء جهت ارتباط اعصارثلاشه امبھائی بوجود آورده است بنا براین عصرنشو ونمای تدریجی بذرا مرالله باعصر ازهار وعصر بعد از آن که مالا ا شمار ذھبیه اش<sup>ش</sup> ببار میآید مرتبط و پیوسته است .

قوای خلاقه منبعثه از شریعت حضرت بهاء الله که در هویت حضرت عبدالبهاء حلول نمود و توسعه یافت در اثر تماس و تأثیرات متقابلہ سندی بوجود آورد که میتوان آنرا بمنزلہ دستور نظام بدیع عالم که در عین حال افتخار این کورا اعظم و نوید آن است تلقی نمود . لذا الواح و عمایای مبارکه را میتوان بمنزلہ ولیدی دانست که طبعاً از اقتران معنوی آن نافخ قسوه و مولده مشیت الهیه با واسطه ظهور و حامل برگزیده آن قسوه بوجود آمده . چون الواح وصا یا ولید عهد و میثاق است یعنی هم وارث شاعر و هم وارث مبین شریعت الله ، لہذا نمیتوان آنرا نہ از موجد قوه فاعله اولیہ ونہ از آنکہ آنرا مالا ببار آورده — مجزی نمود . باید ہموارہ بخاطر داشت کہ منویات منیعه حضرت بهاء الله بنحوی در روش و حالات حضرت عبدالبهاء نفوذ و سریان یافته و مقاصد آنان بقسمی بایکدیگر ممزوج و مرتبط گشته کہ صرف مبادرت بانتراع تعالیم جمال قدم از تأسیساتی کہ مثل اعلائی همان تعالیم وضع فرمودہ بمنزلہ رد یکی از مقدسترین حقایق اساسیہ این آئین بشمار میرود .

با زیارت الواح و آثار مبارکہ وتوضیحاتی کہ مقام مصون

از خطا و مفسر آیات الهی مولای توانا حضرت ولی امرالله  
در کتاب گرانبهای دور بهائی داده اند مقام مقدس وی <sup>نظیر</sup>  
و شیل حضرت عبدالبهاء معلوم میگردد و در حقیقت بیانات  
متعالیه حضرت ولی امرالله اساس و پایه اعتقادات اهل بهاء  
نسبت بهر یک از هیاکل مقدسه ثلاثه است .

### ۶- حضرت عبدالبهاء در آثار بعضی

از یارانیش

~~~~~

صفحه ۳۱۸ آهنگ بدیع شماره مخصوص ۶ تا ۱۲ آذر ۱۳۵۰  
از کتاب دستور العمل زندگی - بقلم امة البهاء روحیه خانم :  
حضرت بهاء الله بعد از صعود یادگاری از خویشان  
در میان مردم بجای گذاشت . در سن چهل و هشت سالگی  
بود که مرکزیت عهد و میثاق امر جمال مبارک بدست  
توانای حضرت عبدالبهاء سپرده شد . در حقیقت تمام  
فضائل پدر در وجود والا گهر این پسر متجلی بود . همانطور  
که گاهی در عالم طبیعت ظهور و بروز جدیدی از کمال  
بصورتی بدیع افاده فیض میکند و بقوتی برتر و ناطقی وسیعتر  
جلوه مینماید خزائن ملکوت خداوند نیز در قرن نوزدهم  
از طریق باب بهاء الله و عبدالبهاء بروی بشریت مفتوح و از

صدفهای موهبت و مکرمت الهی این سه گوهر تابناک  
و بیهمتا بعالم امکان تفویض گردید .

« حضرت عبدالبهاء با وجود قدرت فوق العاده فکری  
و روحی هرگز خود را ویرای یک انسان فانی ندانست و بشدت  
نظر صمیمانه مؤمنین مشتاقی را که او را در موهبت رسالت  
شریک و سهیم حضرت باب و حضرت بهاء الله میدانستند  
انکار میفرمود و با وجود تمام این اوصاف در فضیلت یگانگی  
و بیهمتا بود . »

از همان ایامیکه اب جلیلش در سیاه چال طهران  
مسجون بود و او در صفر سن برای استفسار از سلامتی  
پدر و در حقیقت بمنظور اطمینان از حیات ایشان بزندان  
میرفت وجود خود را وقف امر جمال قدم کرده بود . شرافت  
ذاتی و صفات ملکوتی اش نظر تحسین و تمجید کسانیکه او را  
میشناختند حتی دشمنان را بسوی خود جلب میکرد .  
وقتی حضرت بهاء الله بمدت دو سال از انظار پنهان ماندند  
و محل اقامتشان برهیچکس آشکار نبود این نوجوان که  
بیش از یازده سال از سنین عمرش نمیگذشت ثقل بسیاری  
از مسئولیت های عاقله مبارکه و بحقیقت جامعه بایی بغداد  
را بردوش خویشتن حمل میفرمود و سال بسال بر اقدار  
معنوی آنحضرت میافزود تا آنکه حضرت بهاء الله از تبعیدی

که خود به خویشتن تحمیل نموده بودند مراجعت فرمودند  
 و بسبب اعتماد دائم التزایدی که به حضرت عبدالبهاء  
 داشتند اغلب وظایف و ملاقاتهای مهم را بایشان محمول  
 مینمودند .

حضرت عبدالبهاء دارای چشمانی برنگ آبی روشن  
 و محاسن و شعرات مشکین و مجعد و قامتی بلند تراز قامت  
 پدر و جوانی بسیار برازنده و زیبا بودند بعلاوه از خصوصیات \*  
 و شخصیتی جذاب و مسحور کننده و هوشی سرشار و نیرومندی  
 پایان ناپذیر برخوردار بودند . هرچه براقدار مصنوعی  
 میافزود مسئولیت او بعنوان سپر و مدافع بین پدر در قبایل \*  
 دنیای خارج فزونی میگرفت . دنیائی که اغلب کسالت آور،  
 خصومت آمیز، تحمل ناپذیر، بی ارزش و همیشه خانگی از  
 زیبایی بود .

در ایام مسجونیت عکا کسیکه اغلب با ما مورین و مقامات  
 رسمی ملاقات و مذاکره میکرد و با مردم از طبقات مختلف  
 ارتباط برقرار مینمود و با نظم و ترتیب و عدالت آنها را از سیل  
 مواهب و عطایائی که از درگاه جمال مبارک جریان مییافت  
 مستفیض میفرمود حضرت عبدالبهاء بود و بهمین جهت  
 در بین مردم بنام " ابوالفقرا " شهرت داشت .

حضرت عبدالبهاء لحظه ای آرامش و استراحت نخواست

تا دروازه های آن شهر را گشود و بار دیگر دیدگان اب  
بزرگوار را با سبزه و آذان مبارکش را با زمزمه جویبار  
و شامش را با هوای تازه و لطیف آشنا ساخت و مکانی فراهم  
کرد تا آن هیکل صمدانی و جمال روحانی سالهای معدود  
باقیمانده عمر را در محلی نسبتاً آرام و راحت بسر ببرد .  
عشق عمیق و پرشوری بین آن دو وجود مقدس حکمفرما بود .  
پسر فقط بخاطر پدر و امر نازنینش و انجام کوچکترین آرزوها  
و هر چه که مصلحت او بود میزیست پدر به پسر عشق میورزید  
آنچنان که در شأن مقام باعظمتش بود و هر دو افکار  
یکدیگر را بخوبی میشناختند .

از مدت ها قبل از صعود بر همه کس معلوم بود که

حضرت عبدالبهاء جانشین حضرت بهاء الله خواهد بود .  
پس از صعود مبارک هنگامی آثار جراحت اولین تیغ  
جسمانگ از اندوه و تأثر که بر خاطرها نشسته بود التیام  
پذیرفت که معلوم شد حضرت بهاء الله در وصیتنامه  
خویش آن حضرت را به پیشوائی امر خود منصوب نموده اند  
و ایشان نیز با انجام وظایف خطیر خود و انجام آنها در  
نهایت درایت و اقتدار ثابت نمودند که از هر لحاظ  
شایستگی احراز این مقام بلند اسنی را دارا میباشند .  
همچون حرکت دورانی يك چرخ که با وجود پیشرفت ،

همواره چرخش خود را تکرار مینماید. زندگی حضرت عبدالبهاء از لحاظ طرح کلی شبیه زندگی حضرت بهاء الله بود. از نظر جزر و مد متناوب صدمات و احترامات وارده، از نظر مصائبی که هر روزه و هر سال بخاطر افاضه نور درونی که بطور یکسان بکسانی از وضع و شریف که مشرف میشدند میفرمود، از نظر تفاوت عمیقی که بین حضرت بهاء الله و برادرشان وجود داشت و نظیر آن در زندگی حضرت عبدالبهاء نیز بوقوع پیوست، از نظر عواطف و احساسات و تحمل مصائب گوناگون، شباهتی حیرت انگیز بین آنها وجود داشت.

\* برای کسانی که زیارت حضرت بهاء الله فائز نشده بودند اما حضرت عبدالبهاء را دیده و میشناختند تصور اینکه جمال قداری مقامی والاتر از حضرت عبدالبهاء میباشند غیر ممکن بود زیرا همان عقل سرشار و قوه ادراک روان و سیال، همان عشق و همدردی بنوع انسان، همان نیروی شفا بخش روحانی و بالاخره همان صفات و خصوصیات که در مظهر کامل الهیه وجود داشت در حضرت عبدالبهاء مشا هدهه میشود معذک نباید مقام ایشان را مطابق و مماثل مقام اب بزرگوارش دانست بلکه حضرت عبدالبهاء تصویری از آن مظهر الهیه بود و صفات ایشان نشانی از خاتم رسالت داشت روح آن

حضرت همچون مرآت صافی بود برای انعکاس و اکمال تعالیم  
آن روح جهانی حضرتش در حقیقت بدر منبری بود که پس از  
افول آفتاب حقیقت شعاعهای نورانی آنرا بروی نسل دیگر  
منعکس میفرمود .

اگر شرح فضائل و بیان صفاتیکه در شخصیت حضرت  
بها<sup>۱</sup> الله و حضرت باب را از سایرین متمایز مینماید راه تردید  
برای اهل رهبان میگذارد و آنچه را در این خصوص  
میشنوند بعنوان نمونه ای از افسانه های مشرق زمین که  
مهد افسانه ها و رمزها و رازهای ابدی است میدانند .  
شخصیت ممتاز حضرت عبدالبها<sup>۲</sup> برایشان انکارناپذیر  
است زیرا آن حضرت برخلاف اسلاف خود که غربی —  
بندرت بزیارتشان نائل میشدند نه تنها متجاوز از بیست  
سال با آنان سلوک و معاشرت داشتند بلکه طی اسفار  
طولانی نقاط مختلف راتا شهر سانفرانسیسکو در ایالات  
متحده و در اروپا تا انگلستان و فرانسه بازدید فرمودند .  
خطاباتی که طی ایام مسافرت در اروپا و امریکا ی  
شمالی ایراد فرمودند ، معرفیهایی که توسط مطبوعات  
از ایشان بعمل آمد ، یادداشتهای روزانه ای که یکی از  
ملتزمین رکاب نوشته است ، کتب مختلف و خاطراتیکه  
بهایان و غیر بهایان در خصوص آنحضرت در آثار خود

برشته تحریر کشیده اند ، همه متضمن شواهدی است  
براینکه شخصیت حضرت عبدالبهاء در همان حد کمالی بود  
که توصیف شده است . \*

از سنه ۱۸۹۲ تا ۱۹۲۱ که صعود مبارك واقع شد  
حضرت مولی الوری اوقات خویش را مصروف دو وظیفه اساسی  
فرمودند .

اول اشاعه تعالیم و شرح و تبیین آثار مبارکه جمـال  
اقدس ابهی . دوم انجام امور بشر دوستانه و انسانس .  
ولی بیان اینکه در انجام این وظایف بیشتر عمل کرده  
یا به تبیین مطالب پرداخته اند مشکل میباشد . حضرت  
عبدالبهاء دارای چنان نیرو و اشتیاقی بود و چنان وجود  
خود را وقف و فدای وظایف روحانی خویش مینمود که  
سبب اعجاب تمام کسانی که ایشانرا میشناختند میشد . شب  
و روز خویش را تا آخرین هفته حیات یادست تر بگوئیم  
تا آخرین روزی که در این جهان زیست ، مصروف خدمت  
بممنوعان نمود . شخصاً بملاقات مرضی و محتاجین میرفت  
و احتیاجات آنانرا چه مادی و چه معنوی برطرف مینمود .  
آلایشان را تسکین میبخشید و آرامش خاطر بآنها عطا میفرمود  
و خیرات و صدقات را بدست خویشان در میان آنان تقسیم  
میکرد . با همان سهولتی که در خیابان ها بین فقرامشی



میفرمود ، بامتنفدین و صاحبان مناصب و عناوین برخوردار

و ملاقات میکرد و به هر دو طبقه یکسان مهر میورزید .

برای پیرزن عامی شایعه پرداز که در پی فرصتی جهت

سبک کردن غمهای درونی خود بود کلماتی تسلی بخش

داشت و برای کسیکه دیهیم شاهی در انتظارش بود

بیاناتی لطیف و دل انگیز و هریک بنحوی از محضر مبارکش

برخوردار میشد .

چشمان نافذ و آرام و آبی رنگش همه را یکسان مینگریست

و با ادراک عمیق یک نگاه نیازهای درونی آنانرا میشناخت .

شاید برای توصیف او مناسبتر از شفا دهنده کلمه ای

پیدا نشود زیرا افکار مسموم و دل‌های بیمار و بدنهای مریض

را شفا میبخشید بمقامی از کمال نائل شده بود کد بهترین

توصیف آن با کلمات زیبا، خود آن حضرت میسر است کسه

میفرمود " رمز تسلط بر نفس از یاد بردن خویشتن است "

بامثالی که از حیات شگفت انگیز خود ارائه کرد نوع بشر را

بمعیارهایی عالیتر و دشوارتر از آنچه موجود بود دعوت

نمود . آنچه او میخواست و نوع انسان را بآن تعلیم میداد :

شرافت ، خلوص نیت ، صداقت ، امانت و از خودگذشتگی

بخاطر دیگران بود . از ما میخواست هم‌نوعان خود را خوار

نشانیم مبادا خداوند بخاطر این تفرعن بیهوده و نابخردانه

افکار

مارا خوار شمرد ، محبت بپورزیم و باگذشت باشیم ، قضاوت

ناروا نکنیم مبادا مورد قضاوت قرار گیریم .

عنوان بنده بندگان الهی را برای خود برگزید و صفات

و اعمالش بهترین معرف این سلوک بود . بدرستی میتوان

گفت که از نه سالگی این روش را سرمشق زندگی خویشتن قرار

داد و هرچه بر سنین عمر مبارکش میافزود شوق خدمتگزاری

به همزود در روحش قویتر و بارزتر میشد .

مشاهده آثار زنجیر بر بدن اب بزرگوار ، تحمل سه بار

سرگونی ، بغض و عداوت عناد آمیزی که از جانب عم آنحضرت

بروز کرد ، فقر و تیره روزی که دامنگیر خود و عائله مبارکه اش

گردید ، مصائبی که شخصا تحمل فرمود و شکنجه و عذابهای

که دست تقدیر برای حضرتش رقم زده بود نه تنها اشرفی از

تلخی در آن حضرت بجای نگذارد بلکه بر مهربانی و شکیبایی

و محبت و فداکاری او افزود . او در حقیقت بر اثر اقدام پدر

مشی فرمود و بر فروغ و تابندگی این دیانت بیهمتای و گرانبهای

جهانی که بوسیله او و مظهر الهی تاسیس گشته بود افزود .

صفحه ۳۲۲ - ۳۲۵ مجله آهنگ بدیع شماره مخصوص

۶ تا ۱۱ آذر ۱۳۵۰ :

### از ابوالفضائل در باره حضرت عبدالبهاء

و اما تاریخ میلاد حضرت مولی الوری عبدالبهاء  
روح العالمین له الفداء<sup>۱</sup> براین نهج بود که آن وجود  
اقدس در یوم خامس شهر جمادی الاولی سنه ۱۲۶۰ هجری  
که مطابق است عینا با یوم ظهور نقطه اولی و جمال اسنی  
جل اسمہ الاعلی و موافق است با شهر مه ۱۸۴۴ میلادی  
از انجب عقائل و اطهر سلاسل در مدینه دار الخلافه طهران  
ولادت یافت و در حجر تربیت جمال اقدس ابهی در آن  
مدینه مبارکه نشو و نما فرمود و نگارنده از جمعی و هم  
از لسان مبارک شفاهاً مسموع داشت که در فتن ظهور نقطه اولی  
جل ذکره کرارا با وجود صغر سن از متعصبین طهران تحمل  
شتم و سب فرمود و در ایامیکه خود جمال اقدس ابهی در  
طهران مقیم زندان و مفلول ظلم اهل طفیان بود در سجن  
بلقay مبارک مشرف گشت و چون بر حسب امر دولت ایران جدا  
اقدس ابهی در سنه ۱۲۶۹ مطابق سنه ۱۸۵۴ در  
دارالسلام بغداد اقامت فرمودند حضرت مولی الوری نیز  
در این هجرت ملازم خدمت بود و در سنوات اقامت بغداد  
داریم در محضر اقدس با وجود مقدس تزیین داشت و با

وجود آنکه ابداً حضرت مولی الوری در مدرسه تحصیل  
 نفرمودند در آغاز شباب معین علوم از بیانات رشیق‌هاش  
 منہم بود و نخست اثری که از آنوجود مبارک در دارالسلام  
 در عالم معارف ظہور یافته رسالہ شرح حدیث قدسی  
 ( کنت کنزاً مخفیاً فاحببت ان اعرف ) بود کہ بر حسب  
 مسئلت یکی از ذوات مرقوم فرمود و نگارندہ در اوایل ایام  
 تصدیق در مجلسی حاضر بود کہ یکی از جالسین از حالات  
 وجود اقدس جمال ابہی از مرحوم حاجی سید جواد طباطبائی  
 کربلائی سؤال مینمود وی فرمود ( بگوئید کہ آنوجود اقدس  
 نور ساطعی است کہ نجل اعظمش در سن صفر و مہرہ است  
 اینچنین کتابی از قلم مبارکش صادر شدہ است ) و مقصود  
 آن سید عالم فاضل این بود کہ جریان معین معارف الہیہ  
 در صفر سن با تحصیل در مدارس و تکمیل مستحیل است تا  
 چہ رسد کہ بدون تعلم و تدرس باشد چہ در اینصورت  
 اعظم شاہدی است این علم آسمانی است نہ ارضی و علم  
 الہی است نہ بشری و منشاء و مہبط آن محل تجلی روح قدسی  
 الہی رحمانی است و مطلع و مشرق آن نیز روشنی بخش جہان  
 جاودانی . و بالجملہ آثار بزرگی از جبین مبارکش در خردی  
 و صفر سن مانند بدر منیر مشرق و لائح بود و مآثر زکاء  
 و نباہت از جمیع حرکات و سکناش مبین و واضح . بیان

مجززش در کشف حقایق غامضه محیرالباب و عقول بود و لسان  
 محیرش در رضاقت تقریر جذاب قلوب و نفوس . نظر ثاقبش  
 در کشف مهمات مظلومه سراج منیر بود . و حکم نافذش در  
 فصل و قطع مهمات مفصله مصلح حال صغیر و کبیر . و در جمیع  
 ادوار انتقالات جمال اقدس ابهی از دارالسلام از قسطنطنیه  
 با درنه و از ادرنه بعکا قرین و سهیم جمال اقدس ابهی بود .  
 و رأی مطاعش در جمیع این حالات مرجع الیه عموم اهل بها .  
 خصوصاً در مدت بیست و چهار سال اقامت جمال ابهی در  
 مدینه مقدسه عکا اتماب وجود مبارک حضرت عبدالبهاء  
 بحدی بود که غیر از نفس مقدسش و حده در تحمل آن مقدار  
 از مشقات و مصائبه آنما یه صعوبات نفسی قادر نبود و ملاحظه  
 اینکه مدینه عکا منقای مغضوبین و محبوسین دولت عثمانیه  
 بود و اسمش از ظم قدم ( سجن اعظم ) نزول یافت در بیان  
 مقدار صعوبات وارده بر حضرت مولی الوری کفایت مینماید .  
 چه چنان قدم جل زکره غالباً در ایام اقامت در عکا از ملاقات  
 غیر احبائه چنانکه سابقاً نیز بآن اشاره شد اجتناب میفرمودند  
 مگر نفسی بالخصوص طالب مشرف شدن میشد و تمام معاشرت  
 با ملل و اشخاص متفاوت المشارب و المذاهب و الشئون و المقاصد  
 و الدرجات با حضرت عبدالبهاء بود و هر کس بنفسه بحضور  
 حضرت مشرف میشد و مقاصدش را حضوراً بشخصه معروض —

بها  
 علی  
 السلام

میداشت و لذا غالباً مجلس مبارک از صبح الی قریب بنصف لیل مشحون بود از انواع خلق از مسلمین و نصاری و بهائی و غیرهم و از عرب و ترک و ایرانی و امثالهم و از رجال حکومت و روسای اهل علم و اکابر و تجار و سایر افراد خلق از کبیر و صغیر و غنی و فقیر و این نفوس بعضی بجهت استفاده از بیانات جذابه روحانیه آنوجود اقدس و اکثری بجهت اشغال و توقعات خودشان شرف حضور مییافتند و کسیکه از حال حکومت شرقیه مطلع باشد و حالات اهالی آن بلاد را کمابیش بداند بر مقدار صعوبات لایطاق وارده بر آنوجود مقدس از این جهات مطلع گردد و حضرتش با وجه خلیق گشاده با خلق ملاقات میفرمود و بقدر مقدور در اصلاح حال و اجابت مسائل کل اقدام مینمود کما اینکه الی حال تحریر جنابش مقصد عموم اهالی آن بلاد است و مرجع آمال و مقاصد کافه عباد وجود مبارکش طبیب هر مریض و پناه هر غریب طجاء هر طهوف است و مفرج هموم هر مهموم علم الله و اشهد که نگارنده خود در مدت دو ماه که مقیم جوار کریمش بود مشاهده مینمود که حتی مفلولین گوشه زندان که از رویت نور محروم و مهجورند منتظر نوال وجود اقدسش بودند و غربای مریض مطروح در زاویه نسیان مترصد پرسش و عیادت ذات مقدسش و این اخلاق کریمه طبیعی حضرتش بود

که دیگران بتصنع و تقلید از عهده معشارش بر نتوانستند آمد  
و نفسی ولو از وجودات راسخه کالجبال تتبع مثال آن نتوانست  
نمود و قد قيل فی الامثال ( ليس المتطبع كالمطبوع ) فنعم  
ما قال ( تعسفتم ما كان منى شيمه و این المطبوع ما يتطبع )  
و وجود اقدس مبارکش اگرچه با اسم جد بزرگوارش میرزا عباس  
مسمی گشت و لکن از اوان ورود ببفداد با اسم سرکار آقا  
و از اول قیام و ظهور جمال ابهی بالقاب عالیہ سر اللہ  
و غصن اللہ الاعظم و هم به سرکار آقا چه بلسان مبارک جمال  
اقدس ابهی و چه بلسان سایر احبای کتبا و شفاهای مخاطب  
و مذکور میشد و چون در اوایل امر کتاب مستطاب اقدس نازل  
شد و در این کتاب مبارک که اعظم کتب بهائیه و محل نزول  
و تشریح شرائع الهیه است این حکم محکم مهرم از سما اراده  
مالك امم نزول یافت قوله جل و عز " اذا غيض بحر الوصال و قضی  
کتاب المبداء فی المال توجهوا الی من اراده اللہ الذی  
انشعب من هذا الاصل القدیم " و در موضع دیگر این کتاب  
مستطاب نازل شد قوله جل و علاء " اذا طارت الورقاء عن  
ایک الثناء و قصدت الاقصی الا خفی ارجعوا مالا عرفتموه  
من الکتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القویم "  
جمیع اهل بها بمرکز و مقر امر الهی بعد از غروب شمس  
حقیقت و غیبت جمال حضرت احدیت مطلع و آگاه گشتند

و بر عنایت حق جل جلاله نسبت بامت بهائیه واثق و امیدوار شدند و بر همین کتاب ربانی و کاشف غوامض کلمات آسمانی که حکمش فضل الخطاب هر تفرقت و اختلاف است و بیانش موجب حصول قطع و یقین و اتفاق و ایتلاف استخضار یافتند و لسان شکر و ثنای حق جل جلاله گشودند و بر تمییز مقرر امرالله بغایت اظهار مبارکش را حصن حصین و درج متین دین مبین از تطرق شبهات مشکین و اوهام منتحلین شمرند و جمیعاً واثق و مطمئن و عالم و موقن بودند که مقصود حق جل جلاله در این دو آیه با هره کریمه حضرت مولی الوری عبدالبهاء است . چه قطع نظر از بروز و سطوع آثار الهیه از جبین منیرش جمال اقدس ابهی تلویحا و تصریحا لسانها و تحریرا جمیع عباد را بوجود مبارکش دلالت میفرمود و جمیع موارد امتیاز و اختصاص او را از دیگران مکشوف و واضح میداشت تا جمیع عباد باو وحده ناظر باشند و باتباع او امرش سارع و مبارک و لکن مع ذلك که چون جمال ابهی جل اسمه الاعلی ملاحظه میفرمود و برأی العین میدید که پس از استتار جمال احدیت در ستائر غیبت حد خبیثت اهل سرور و حبور نمودند چه نزد اهل ایمان عدم خفای مرکز امرالله اهم اصول مسائل دینیه است و اعظم رابطه عباد بحقیقت قدسیه الهیه چه که جز او حکمش رافع اختلاف نتواند بود و بغیر



بیان او بیان احدی موجب حصول قطع و یقین نتواند شد  
 ولذا تعیین مرکز منصوص اعظم عنایت الهی دانستند و وجود  
 هوا را بر آن خواهد داشت که با وجود منع از تأویل کتاب  
 بحبل موهون شبهات واهیة متمسک گردند و منطوق د و آیه  
 کریمه صریحه را از وجود مبارکش مصروف دارند تا ثانیاً  
 ظلمت اختلافات افق منیر امرالله را مظلم دارد و مصائب ممل  
 ماضیه در این دین مبین نیز عود نماید لذا در او آخر  
 ایام کتاب مستطاب عهد را نازل فرمود و بخطید مبارک  
 مرقوم و بختم مقدس مزین و مختوم داشت و در این سفر  
 کریم و کتاب عظیم تصریح فرمود که مقصود از فرع کریم  
 منشعب از اصل قدیم که در آیه مبارکه کتاب اقدس نازل شده  
 مطاف ملاء اعلی و مرکز دایره اسماء همایون غصن سدره مبارکه  
 ابهی حضرت " عبدالبهاء " است و جمیع اغصان و افغان  
 و منتسبین و اهل بها را عموماً بتصریح لایشوبه التاویل  
 و بظهور و تبیین لایغیره و لایستره التمیوه و التخلیل ثانیاً  
 امر فرمود که بآن مشرق انوار الهیه ناظر باشند و آن افق  
 منیر را مطلع و مصدر او امر و نواهی آئین الهی دانند .

شاید این توضیح و تصریح و بیان واضح فصیح  
 رادع افکار واهیة جهال شود و مانند ماء زلال مطفی شعله  
 جهانسوز حسد و حقد اهل ضلال گردد و دین الهی

از تطرق اختلاف و تخریب و انشعاب و تشیع که بحکم عقل  
منور و صریح الواح مقدسه حضرت داور اضرآزان بحالسم  
دیانت و انسانیت چیزی نیست مصون و محفوظ ماند و کلمه  
الهیة از شبهات و تشکیکات و حیل و تمویهات بشریه  
متحصن و محروس آید .....

این مطالب بخط مرحوم حضرت ابوالفضائل گلپایگانی  
در محفظه آثار امری ضبط که حقیر در ۱۵ مرداد ۱۳۴۶ -  
شمسی از روی آن سواد نمود .

( محمد علی ملک خسروی )

آهنگ بدیع شماره مخصوص مربوط بحضرت عبدالبهاء  
شماره ۶ تا ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۰ صفحات ۳۲۲ - ۳۲۵

صفحه ۳۱۳ آهنگ بدیع شماره مخصوص ۶ تا ۱۱ آذر ماه  
: ۱۳۵۰

حیات و تعالیم " سرکار آقا " از نظر

مایرون فلیپس Myron H. Phelps

---

..... در فصل اول کتاب مورد بحث تحت عنوان " سرور

ومولای عکا " چنین آغاز بسخن میکند .

" ..... ما مسیحیان تصور میکنیم که اگر مسیح امروز ظاهر

شود مؤده ظهورش بسرعت توسط تلگراف با اطلاع همه  
عالمیان میرسد و کلام و شرح زندگیش با حروف درشت در صدر  
جرائد درج و بوسیله ترن های سریع السیر در همه جا  
منتشر میشود ..... "

زهی تصور باطل عیسای ناصری چه بسا در ساحل

نهر اردن و دریای طبریه کنار افراد بشر زندگی ناپید و  
حال آنکه حتی اشاره و کنایه ای از او بسمع کشیشان و  
صرافان و دلان ما نرسد .

تصور کنید حال در منزل قدیمی در شهر کهنسال عکا

جائیکه مدت یکماه محل اقامت بود هستیم . پنجره اطاق رو بدیوار مقابل کوچه باز میشود . آفتاب درخشان فلسطین در آسمان میتابد . در سمت راست گوشه ای از دیوار قدیمی شهر و آنسوی آن دریای آبی رنگ مدیترانه نمایان است . اندکی میگذرد صدائی از دور و از سوی پیاده روی پائین پنجره شنیده میشود و بتدریج این صدا واضحتر و قویتر میگردد . این صدا گفتگو وهمهمه جمعیتی را ماند از پنجره پائین مینگریم انبوهی از مردم فقیر و ژنده پوش بنظر میرسند بکوچه میرویم تا این مردم را از نزدیک نگاه کنیم . جمعیت شگفت انگیزی است . بسیاری نابینا ، عده ای رنگ پریده نحیف و فرسوده ، بعضی باعصاب زیرفل ، برخی آنچنان ناتوان که گوئی روی پای خود بزحمت ایستاده اند . اکثر زنان حجاب و برقع دربر دارند ولی از همان لای چادر عالمی فلاکت و درد و الم هویدا است . بعضی از آنها اطفال صغیر لاغر خود را بر پشت دارند . سوای بچه ها عده شان به صد نفر میرسد . ازهر نژادی مثل سوری ، عرب ، حبشی وغیره در خیابان دیده میشوند . گروهی بدیوار تکیه داده و عده ای روی زمین بحالت انتظار نشسته اند . اینها منتظر چه هستند . بگذارید ماهم با آنان بانتظار بنشینیم . طولی نمیکشد که دری باز میشود و شخصی وارد

میگردد قلمتی میانه ولی بسیار مردانه ، عبائی فراخ برنگ  
 روشن بر تن ومولوی سفید برسر دارد . درحدود شصت  
 ساله بنظر میرسد گیسوان نقره قام او برشانه ریخته ،  
 پیشانی بلند وگسترده بینی کمی خمیده با محاسن سفید  
 ومنظم . ، چشمانش درشت وآرام ودرعین حال نافذ است  
 درعین سادگی عظمت و وقار وحتى جلال ناگفتنی ازحرکاتش  
 مشهود است . از میان جمع میگردد ودراینحال با طرفیان  
 مرحبا میگوید . هرچند ما از فهم بیانات وی عاجزیم ولی  
 ازوجناتش محبت وعطوفت هویدا است . درگوشه خیابان  
 ایستاده وبا اشاره دست ، مردم را بنزد خود میخواند .  
 ازدحام جمعیت شدید است . وی با ملایمت میگذارد تا  
 آنان يك يك از برابرش عبور کنند ودرعین حال در کف  
 دستهای بازآنان چند سکه میگذارد . با همه آنها  
 آشناست ودرعین ملاحظت دست نوازش برسر ورویشان  
 میکند . از بعضی سئوالاتی میکند . با سیاه سالخوردهای  
 گرم گفتگو میشود . چهره آن پیر فرتوت با تبسمی شاد  
 میشکند ، دندانهای سفیدش در میان چهره آبنوسیش  
 میدرخشد برابر زنی که طفلی در آغوش دارد میایستد  
 وکودک رانوازش میکند خطاب به هر یک مرحبا میگوید .  
 باین ترتیب همه از مقابلش میگذرند . بچه هائی که

در پیرامون اجتماع کرده اند نیز محروم نمی شوند و در موقع مراجعت مشتی سکه بمیانشان میریزند .

در طی این احوال این دوست و حامی فقیران تنها نیست چه چند تن از یاران که کلاه قرمز بر سر دارند با چهره مشتاقانه در جوارش ایستاده و در تنظیم جمعیت او را یاری میکنند و حال بانهایت احترام و ادب در فاصله معینی او را همراهی مینمایند و او را سرکار آقا خطاب میکنند .

این منظره را شاید هر روز از ایام سال بتوان مشاهده نمود ولی مناظری دیگر مشابه این هست که فقط در اول زمستان میتوان دید . چون فصل سرما فرامیرسد بینوایان برخورد می‌رزند زیرا مثل همه شهرها بجامه های نازک طبع میباشند در یکی از روزهای سرد این فصل فقرای عکا در مقابل يك مغازه لباس فروشی مجتمع میشوند و سرکار آقا برای آنها لباس زمستانی تهیه میکنند . به بسیاری از افراد علی الخصوص معلولین و مفلوکین بدست خود لباس میپوشانند و شخصها اندازه میگیرند تا مورد پسند قرار گیرد . تعداد فقرای عکا تقریبا به پانصد ششصد نفر بالغ میشود که بهر يك از آنها هر زمستان جامه گرمی عطا میکنند . در ایام اعیاد نیز تهیدستان را در منازلشان ملاقات مینمایند . با ایشان گفتگو نموده آنها را تسلی میبخشند و نامهایشان را يك يك

بزیان آورده برای هر يك هديه ای می‌آوردند .

تصور نشود که او تنها به گدایان و سائلین توجه میکند . خیر ، آن دسته از تنگدستان آبرومند را که از سؤال عار دارند نیز بیاد دارند و درخفا بهر کدام کمک و مساعدت مینماید چنانچه دست چپش از آنچه دست راستش انجام میدهد خیر نمیگیرد ( اشاره بآیه انجیل است که مؤمنین را بانجام خیرات امر و ازتظاهر منع مینماید ) .

همه اهل عکا وی را میشناسند و او را بجان دوست دارند غنی و فقیر ، خرد و کلان ، حتی کودکان شیرخوار در آغوش مادر بادیدن او شادی و هیجان از خود بروز میدهند .

اگر خبر بیماری کسی از مسلم و نصاری و یامذهب دیگر در شهر بگوشش برسد خود را ببالینش میرساند و یا کسی را بعیادتش فرستاده طبیب و دارو فراهم میکند . هرگاه سقفی چکه کند و یا پنجره ای شکسته باشد که سلامت را بخطر اندازد به دنبال کارگری میفرستد تا از تعمیر آن اطمینان حاصل نماید .

براستی از هر طبقه و صنفی چه دولت‌مند و چه مستمند برای کسب راهنمایی و اندرز بوی روی می‌آوردند چه که وی پدر مهربان همه آنهاست .

شاید فکر کنید که این مرد که چنین سخاوتمندان

میخشد از جمله ثروتمندان است . خیر ، ابد اگر چه روزگاری عاقله این بزرگوار از غنی ترین خاندان ایران بوده و لکن این دوست و حامی افتادگان همچون مسیح جلیل مبتلای ستم اقویا و زعما گردید و در عرض پنجاه سال وی و خاندانش سرگون و مسجون بوده اند . اموالشان توقیف شده ، بتاراج رفت و جز اندکی نماند . حال که بیش از قلیلی نمانده در حق خود صرفه جوئی مینماید تا بدیگران عطا کند . جامه او غالباً از کتان و ارزانترین جنس است اغلب محبین و پیروان فراوان وی که عددشان از هزارها و ده ها هزارتجاوز میکند از ایران البسه فاخره تقدیم حضورش <sup>ند</sup> میآورد و لکن مشارالیه جز یکبار آنها را نمی پوشد آنهم محض احترام و قدردانی از کسی که آن را تقدیم نموده و سپس آنرا میخشد . چند ماه قبل جریان جالبی اتفاق افتاده بود . همسر سرکار آقا عازم سفری بوده است و از آنجا که بیم آن داشته که ایشان لباس خود را بکسی عطا کرده و خود بی لباس مانند یک دست عمای دیگر نزد دخترشان میگذارد تا در صورت لزوم با اطلاع پدر برساند . چندی نمیگذرد که سرکار آقا که گوئی متوجه این موضوع شده بودند از دخترشان میپرسند آیا من عمای دیگری دارم و البته صبیبه شان منکر حقیقت نمیتوانست بشود و ماوقع را مروض میدارد . سرکار آقا اظهار میدارند



چگونه ممکن است من راحت بنشینم و در عبادت در اختیار داشته باشم و حال آنکه هم اکنون کسانی هستند که حتی یکی هم ندارند و همین قسم هم عمل مینمایند و خیالشان آسوده نمیشود تا لباس دوم را بکسی می بخشند .

ایشان به عائله خود اجازه اسراف و تجمل نمیدهند . خودشان به يك وعده غذا در روز اکتفا مینمایند و آنهم غالباً عبارت از نان و پنیر و زیتون است . اطاقشان ساده و بی پیرایه است غیر از فرش بر کف سنگی اطاق چیز دیگری وجود ندارد . عادتشان اینست که روی کف اطاق بخوابند چندی قبل یکی از احباء بخيال آنکه خفتن بر روی زمین سخت برای شخصی چون ایشان با کمهولت سن دشوار میباشد تختی فنی باتشک تقدیم میدارد . این تخت حال در کنار اطاقشان قرار دارد ولی کمتر مورد استفاده قرار میگیرد زیرا باز میگویند چگونه سر بر بالین راحت و تجمل گذارم حال آنکه چه بسا افراد که حتی پناهگاهی هم ندارند . لهذا روی زمین خوابیده بالا پوششان عبایشان است .

این وجود مقدس متجاوز از ۳۴ سال در عکا مسجدی بوده است ولی بتدریج زندانبانان در زمره دوستان وی درآمدند حاکم شهر و فرمانده قشون احترام او را بجا آورده

چون برادر گرامیش میدانند . عقیده و یا توصیه هیچکس  
 چون او مورد توجه و اهمیت واقع نمیشود . او محبوب  
 قلوب اهالی از اعالی و ادانی است و جز اینهم مگر انتظاری  
 میتوان داشت زیرا نزد این شخص چون عیسی مسیح رفتار  
 نیک در مقابل آزار و اذیت دیگران قاتونی است مطلق و  
 لایتفیر حال میپرسم آیا در هیچ سرزمینی و ارضی شنیده  
 شده است که شخصی بنام مسیح مفتخر باشد و روش حیات  
 او را داشته باشد ؟ حال معامله او را با دشمنانش بشنوید .  
 نقل یک نمونه که خود شنیده ام کفایت میکند . زمانیکه  
 سرکار آقا بعکا ورود فرمودند شخصی افغانی از مسلمین  
 بسیار متعصب در آنجا میزیست که ایشانرا فرد مرتد و لا مذهب  
 می پنداشت این شخص کینه و بغض شدیدی نسبت به  
 سرکار آقا داشت و سایرین را نیز علیه ایشان بر میانگیخت  
 در مواقع فرصت مانند اجتماع در مسجد و غیره کلمات نالایقه  
 در حقشان میگفت منجمله اظهار میداشت که این شخص مدعی  
 کاذب است چرا با او مکالمه و معامله میکنید هرگاه سرکار آقا  
 را در خیابان میدید عبايش را مقابل صورتش میکشید که  
 نظرش بچهره ایشان نیفتد . این رفتار او بود ولی حال  
 بشنوید از عکس العمل ایشان در مقابل او . این مرد فقیر  
 بود و در مسجدی منزل داشت و اغلب محتاج غذا و لباس بود

گفت  
 سرکار

سرکار آقا هم هر دو را برایش فراهم میکردند او هم قبول میکرد ولی بدون کلمه تشکر . تا اینکه بیمار شد سرکار آقا طبیب و دارو و مقدار وجهی هم برایش بردند ولی او در حالیکه نبضش درست پزشک بود با دست دیگر گوشه عبايش را مقابل چشمش گرفته بود که تا نگاهش با نگاه ایشان تلاقی نکند .

مدت ۲۴ سال سرکار آقا بـمـحبت خود ادامه میدادند

و این افغانی هم برخسومت و عداوتش پابرجا بود تا بالاخره یکروز افغانی مزبور بدرگاه ایشان روی آورد و گریان و نادم بخاک افتاد و ندبه کنان طلب عفو میکرد و میگفت ۲۴ سال تمام نسبت به شما بد کردم و شما احسان کردید . حال متوجه شدم که چه اندازه در اشتباه بوده ام . سرکار آقا ویرا بلند کرده و با ملاحظت رفتار فرمودند . او هم بجمله دوستانشان پیوست این است حیات عباس افندی . سرکار آقا سرور عکا.....

مؤلف کتاب در آغاز فصل دوم اظهار میدارد در معرفی

حضرت عباس افندی به خواننده تا اینجا من جنبه هائسی از شخصیت و خصائل ویرا متذکر شده ام که نادر و خارق العاده است و در اولین وهله نظر را بخود جلب میکند و لکن این خصائص تنها نماینده روحی است قوی شخصیتی موزون و متناسب که حقا باید از هر جنبه و نظری مورد مطالعه قرار گیرد مشارالیه در موارد و مواقع مختلف به تناسب شرائط و احوال

زندگی ممکن است صفات عزم ، اراده ، قدرت و تسلط و هکذا عظوفت و رحمت را بمنصه ظهور و بروز رساند . در میان عاقله وسیع و بزرگشان رئیس توانا و دقیق و در عین حال پدری و شوهری رئوف و مهربان است . در بین مردان وی رجلی است نیرومند و صاحب زکاء ، بصیرت ، قضاوت و حکمتی بی مانند و در میان پیروانش اویگانه رهبر یا مدیر و مدبر امور میباشد .

پرفسور براون که ویرا در سال ۱۸۹۰ در عکا ملاقات نموده در مقدمه ترجمه مقاله سیاح تصویری از عبدالبهاء که از آن بهتر نمیشود می نگارد . آنگاه فلیس قسمتی از مقدمه مزبور را درج میکند که چون واقعا بجا و در این مقام مناسب است آنرا آورده و مقاله را بهمین جا پایان میرساند :  
 " بندرت در عمرم کسی را دیدم که سیمایش باین حد مراتحت تاثیر قرار داده باشد ؛ در نخستین برخورد احساسی که از دیدار وی یافتم چنین است :

مردی بلند و قوی البنیه ، همچنین خدنگ راست باتاج و عبای سپیدرنگ ، گیسوان بلند مشکی که تا حدود شان هایشان میرسید ، پیشانی وسیع و کشیده که حاکی از هوش و زکاء شدید و نیز اراده ای توانا و تزلزل ناپذیر و چشمانی تیزبین چون شاهین با خطوطی عمیق ولی دلپسند

در چهره .....

این نکات را از برخورد م با حضرت عباس افندی که اتباع و پیروانشان او را " سرکار آقا " خطاب میکنند در نظر دارم در ملاقات و صحبت های بعدی با ایشان احساس احترام من که در وهله اول فقط بواسطه ظاهر و شخصیت نافذشان بوجود آمده بود بتدریج افزوده میگشت . گمان نمیکند شخصی بفصاحت بیان و قدرت تمثیل و توضیح ، احاطه دقیق بآثار مقدسه یهود و مسیحی و اسلام حتی در بین قوم ممتازی که وی بدان متعلق است بتوان یافت .

باملاحظه این خصائص بارزه توأم باشخصیت پرهیمنه و جلال و درعین حال پرمهر و صفایشان برای من دیگر جای تعجیبی از علت نفوذ و احترامی که وی حتی خارج از دایره محبین و پیروان اب جلیل و بزرگوارش از آن برخوردار است باقی نمانده است .

در عظمت این رجل فرید ، هیچکس که سعادت زیارتش رایافته نمیتواند لحظه ای تردید و تأمل بخود راه دهد .

آهنگ بدیع شماره های ۱۰ - ۱۱ - ۱۲ سال ۱۷ دیماه  
 بهمن ماه واسفند سال ۱۳۴۱ :  
 بقلم استانود - کاپ ( Stanwood Cobb )  
 ترجمه واقتباس : محمود مجذوب .  
 نقل از مجله بهائی نیوز آمریکا شماره های ۳۷۶ و ۳۷۷ -  
 سال ۱۹۶۲ :

### خاطراتی از حضرت عبدالبهاء

~~~~~

من حضرت عبدالبهاء را اولین بار بطور غیر مستقیم .  
 و با واسطه زیارت کردم و همین زیارت در تابستان سال  
 ۱۹۰۶ م رابطله امرالله داخل نمود در آنسال هنگامیکه  
 در حوالی گرین ایگر ( محل مدرسه بهائی ) اقامت داشتم  
 جهت تحقیق و کاوش مسافرتی بدانجا نمودم . حس کنجکاوی  
 من بوسیله مقالات هفتگی که در روزنامه بستون ترانس کریپت  
 Boston Transcript چاپ میشد تحریک گردیده بود  
 در آن ایام در مدرسه علوم دینی " هاروارد " بتحصیل  
اشتغال داشتم و هدفم این بود که کشیش کلیسای موحدین  
 (Unitarian) بشوم . این مسافرت در بعد از ظهر یک روز  
 گرم در ماه آگست اتفاق افتاد . چادر بزرگی که در قسمت

پائین گرین ایگر جائیکه اکنون سالن سخنرانی واقع است نصب شده بود مطو از جمعیتی بود که برای استماع بیانات یک مجسمه ساز معروف ساکن نیویورک گرد آمدند من به شنیدن سخنان اوچندان علاقمند نبودم و مسافرتم به این محل نه بخاطر هنر مجسمه سازی بلکه بمنظور تحقیق در مسائل روحانی و دینی بود .

در پایان سخنرانی به نزد خانم سارا فارمر ( Sarafarmer ) که جلسه را بنحوی جالب و غیر قابل وصف اداره کرده و یک شوق و حرارت خاص روحانی در همه امور ایجاد کرده بود رفتم او آنجائیکه مشارالیه را قبل از کامبریج در منزل خانم اوله بال ( Oleball ) ملاقات کرده بودم بخود جرأت داده و خودم را با معرفی نمودم میس فارمر دست مرا برای مدتی صمیمانه در دست های خود نگاه داشته و در چشمانم خیره شده بود پس از لحظه ای از من سؤال کرد آیا از دیانت ایرانی چیزی شنیده اید ؟ من در جواب گفتم : خیر . سپس میس فارمر اضافه کرد میتوانید نزد آن خانمی که روسری سفید بر سر دارد بروید و از او خواهش کنید در این باره برای شما توضیح بدهد من در چشمان شما آمادگی استماع این بشارت را میخوانم .

مشارالیهها چه حالتی در چشمان من دیده بود نمیدانم

اما آنچه که او در چشمان من خوانده بود بحقیقت پیوسته  
 زیرا که در مدت نیمساعت پس از آن لحظه من يك بهائی مؤمن  
 و مصدقی شده بودم تاکنون هم برایمان خود باقی مانده ام .  
 اما من میخواهم راجع به حضرت عبدالبهاء مطالبی  
 بنویسم نه درباره خودم . چگونه حضرت عبدالبهاء در حالیکه  
 هفت هزار میل از من فاصله داشت و در شهر عکا مسجون بود  
 توانست از چنین فاصله ای دور و باین فوریت ایمان بدیانت  
 بهائی و اطمینان قلب بمن عنایت فرماید ؟ ماجرا بطریق ذیل  
 اتفاق افتاد و میتوانم بگویم که راه وصول بایمان قهلا باز شد  
 بود . زیرا در اثر مطالعه کتب مختلفه برای روزنامه " بستون  
 ترانس کریپت " که عیوب و نواقص شایع و روزافزون تمدن کنونی  
 و لزوم ایجاد يك نظم مناسبتر و بهتر جهانی را مورد بحث  
 قرار میداد در درون خود شروع به تعمق و تفکر در این  
 مسئله که دارای اهمیت جهانی است نموده بودم . من فکر  
 میکردم که فی الحقیقه يك طرح و نقشه بدیع و جامع تـسـری  
 جهت تمدن انسانی باید ساخته و پرداخته شود و لکن بالفرض  
 که چنین طرح ایدآلی قابل درك و تصور باشد چه کسی قدرت  
 اجرا و استقرار آنرا خواهد داشت ؟ آیا من بعنوان يك  
 کشیش مسیحی میتوانستم و یا امید داشتم که عقیده و فکر تمام  
 افراد جمعیت خود را بسوی چنین طرحی جلب کنم ؟ بدون



شك امید و توانائی من به جلب و تقییب تمام اهالی کشور  
بمراتب کمتر بود و بمقیده من هیچ فرد انسانی با هرگونه  
قدرت رویائی قابل تصور و یا شخصیت فردی قادر نبود همه  
ابناء نوع بشر را داخل چنین مرحله ای جدید از ترقی  
و تکامل بنماید . هنوز بکمال وضوح بخاطر میآورم که چگونه  
مدتها در حول و حوش چست نات هیل ( Chest nut hill )  
قدم میزدم همان جائیکه حس این مسئله ناگهان بفکرم خطور  
کرد که فردی با قدرت مافوق بشری باید ظاهر شود تا بتواند  
فرمانبرداری و متابعت صمیمانه تمام اهل عالم را بیک طرح  
ایدآلی جهت تمدن عالم انسانی بدست آورد .

این طرز فکر من بطور کلی بود تا روزیکه ماری لوکاس

( Marylucas ) همان خانم سفیدپوش که قریباً  
از زیارت حضرت عبدالبهاء مراجعت کرده بود مرا بزیارت  
درخت سیب و بر روی چمن زارهای سرایش برد و وظهور  
دیانتی را از کشور ایران برایم توجیه نمود . توضیح مشارالیه  
خیلی ساده و فقط شامل این چهار کلمه بود " خداوند ما  
آمده است " لحظه ای که ماری لوکاس این کلمات را ادا میکرد  
احساس نمودم این همان قدرت مافوق بشری است که قبلاً  
در باره لزوم آن جهت تمدن بشری و تنفیذ طرح ایدآلی  
اندیشه کرده بودم . چگونه و بچه علت چنین احساسی

بمن دست داد ؟ این خانم سفید پوش در باره خصوصیات اخلاقی و روحانی و عظمت مقام حضرت عبدالبهاء داد سخن نداده و یا آنکه اصول دیانت بهائی را برایم تشریح نکرده بود . چقدر عظیم است قدرت کلام زیرا همین کلمات ساده توانسته بود فکر قلب و روح مرا بسوی دیانت بهائی بکشاند ولیکن در ماورای این چهار کلمه قدرت دیگری نهفته بود و به ماری لوکاس آن قوت و نفوذ کلام را بخشیده بود که مرا بدخول در ظل امرالله هدایت کند و آن عبارت از يك اهتزاز و جنبش روحانی بیمانندی بود که ماری لوکاس — بهمراه خود از عکا آورده بود و سبب اقتناع و اطمینان قلب من شد این قوه محرکه عالم هستی بود که کلمات او را فرا گرفته و این چنین روح مرا تکان داده . اگر حضرت عبدالبهاء بنفسه زیر آن درخت سیب ایستاده و مرا مخاطب قرار داده بودند بیش از این چهار کلمه سبب اقتناع من نمیشد زیرا که بس — و مسافت ظاهری را در عالم روحانی راهی نیست .

ماری لوکاس روح حضرت عبدالبهاء را بهمراه خود آورده بود و من این روح را احساس کرده و متقاعد شدم بخصوص که روح و فکر من هم در آن ایام نحوه حس مشکلات و رفع احتیاجات شدید جهان را دریافته بود " يك شخص باید با قدرت ما فوق بشری ظاهر شود "

این کیفیت اولین ملاقات عجیب و غیر مستقیم من با حضرت عبدالبهاء بود که شاید قبلاً مقدر شده بود دومین ملاقات با حضرتش بطور مستقیم و حضوری در حالیکه هنوز در شهر عکا مسجون بودند بطریق ذیل اتفاق افتاد :

در فوریه سال ۱۹۰۸ موهبت زیارت حضرت عبدالبهاء در مصیبت مسیس لوآگتسینگر ( Luagetsinger ) که نامش در تاریخ امرالله مشهور است نصمیم گردید . من بطور تصادف یا شاید بر حسب تقدیر در پله های هتل شپارد ( Shepard ) در شهر قاهره که چند روزی برای گذراندن ایام مرخصی خود بدانجا مسافرت نموده بودم به خانم لوآبرخورد کردم . آن ایام در کالج رابرت ( Robert ) واقع در شهر اسلامبول معلم زبان انگلیسی ولاتین بودم . لوآ با تعجب فراوان سؤال کرد " شما اینجا چکار می کنید " و من با همان درجه از تعجب این سؤال را از مشارالیها کردم . معلوم شد که لوآ قصد تشریف به عکا و زیارت حضرت عبدالبهاء را دارد . مشارالیها مرا تشویق کرد که مسافرت خود را در کشور مصر متوقف نموده و بهمراه اورهسپار عکاگردم . من برای لوآ توضیح دادم که قبلاً اجازه تشریف از حضرت عبدالبهاء خواسته ام ولیکن آنحضرت مسافرت مرا در آن ایام مقتضی ندانسته اند لوآ

با اصرار اظهار داشت که " اما من اجازه دارم هرکسی را که  
 بخواهم با خود بحضور مبارك ببرم در جواب گفتم : ولی من  
 ترتیب مسافرتی را تاکنار رود نیل باتفاق دوست خود  
 حسین داده ام لواء اظهار نمود : مسافرت بکنار رود نیل  
 در برابر موهبت زیارت حضرت مولی الوری چه ارزش و اهمیت  
 دارد ؟ منطق لواء قانع کننده و شوق و حرارت مشارالیهها  
 سوق دهنده بود بیست و چهار ساعت بعد خود را در اطاق  
 مجاور اطاق حضرت عبدالبهاء در زندان تاریخی عکاس  
 حالتی توأم با آرامش و سکون یافتم اولین ملاقات من با حضرت  
 عبدالبهاء گنج کننده بوده ابتداءً بداخل يك اطاق  
 مطالعه طویل که انتهای آن با پنجره های بزرگ فرانسوی  
 روشن میشد راهنمایی شدیم . میز تحریر بزرگی در آنجا  
 توجه مرا جلب کرد ولیکن هیچکس در پشت آن نبود فقط  
 نوری از آن ساطع بود . همانطور که بانتهای اطاق نزدیک  
 میشدیم يك شخصیت با عظمت و وقار در لباس مخصوص شرقی  
 نمایان شد . او حضرت عبدالبهاء بود .

لواء گتسینگر بزانو در افتاده و با شوق و حرارتی غیر قابل  
 وصف ردای حضرتش را بوسه میزد . اما وظیفه من در آن موقع  
 چه بود ؟ من کسی نبودم که از روی عدم صمیمیت و صداقت  
 کاری را انجام دهم . آیا این کافی بود که فقط دست

حضرتش را فشار بد هم ؟ همانطور که در حال تردید واضطراب ایستاده بودم حضرت عبدالبهاء \* کاملاً حالت ناگوارم را تشخیص داده مرادرمیان بازوان خود گرفتند و از آن حالت شك و ناراحتی نجاتم دادند . سپس فرمودند : " خوش آمدید " همه روزه عصرها بهنگام شام حضرت عبدالبهاء که در آن وقت روز غذا تناول نمیفرمودند در سر میز شام از ما پذیرائی مینمودند حضرتش در اطراف میز مشی فرموده و مرتباً بشقاب های مهمانان خود را از غذا پر میفرمودند این منتهای مهمان نوازی شرقی است که کسی مهمان خود را شخصاً بدست خویش پذیرائی کند . پس از صرف غذا حضرت عبدالبهاء معمولاً مطالب مختصری در مسائل روحانی بیان میفرمودند . متأسفانه حافظه ام آنچنان قوی نیست که همه بیانات حضرتش را بخاطر آورد ولیکن دو قسمت از بیانات مبارک را که حاوی نصایح روحانی است بخاطر دارم میفرمودند : تنها آرزوی اقدام بعمل نیک کافی نیست بلکه این آرزو باید توأم با عمل باشد شهادت باره مادری که به بچه خود میگوید " او چقدر تو را دوست دارم " ولیکن از دادن شیر باو امتناع میورزد چگونه قضاوت میکنید ؟ یاد باره مرد فقیر و مفلسی که میگوید " من میخواهم یک دانشگاه عظیم تأسیس نمایم " چگونه فکر مینمائید ؟ و در فرصت دیگر در باره لزوم بردباری توأم با محبت و در مقابل رفتار

(۷۰)

و کردار بد و ناخوش آیند دیگران چنین میفرمودند: " ممکن است فردی اظهار کند که من فلانکس را تا آنجا که قابل تحمل باشد تحمل خواهم کرد و لکن بهائیان باید افراد راحتی و قتیکه غیر قابل تحمل هم هستند تحمل کنند."

سه خصوصیت فوق العاده که تمام بیانات حضرت عبدالبهاء را مشخص میکند در این دو نمونه از بیانات مبارک یافت میشود: " منطلق عالی و غالب طبع شوخ و خلق و خوی مطبوع و سبک روحی الهام بخشی که هنگام ادای فرمایشات مهم و خطایر حضرتش وجود داشت. فی المثل وقتی میفرمودند "..... و لکن بهائیان باید افراد راحتی و قتیکه غیر قابل تحمل هم هستند تحمل کنند" حضرتش بطور جدی بمانظر نمی فرمودند و این معنی را نص رساندند که ما برای انجام وظیفه ای سخت و دشوار مأمور فرموده اند بلکه بکمال شوق و شغف بمانظر افکنده و تلویحا میفرمودند که اگر بدین طریق رفتار کنیم چقدر سرور و شادی برای ما فراهم خواهد شد. من میخواهم بر روی این مسئله مسهم تاکید کنم که حضرت عبدالبهاء همواره با شادی و شمعف مخصوصی حیات روحانی را ترسیم و توجیه و در ضمن آنرا توصیه و سفارش میفرمودند. چرا که غیر از این باشد؟ آیا فی الحقیقه حیات روحانی انسان شادی بخش تر از اقسام

دیگر حیات و طوق زندگی نیست ؟ این فلسفه شادی و سرور در حیات روحانی اصل اساسی و مهم بیانات و نصایح حضرت عبدالبهاء بود بکرات به زائرین و واردین در بسد و ورود میفرمودند " آیا خوشحال و مسرور و هستید " و سپس اضافه میفرمودند : " مسرور باشید " آنانکه مسرور و شادمان نبودند با استماع این بیان مبارک میگریستند و حضرت عبدالبهاء تبسم میفرمودند تبسمی که حاکی از این حقیقت بود گریه کنید زیرا که در ماورای این اشگها آفتاب شادی و سرور سطوع خواهد کرد و گاهی آنحضرت با دست های مبارک اشگهای آنان را از گونه هایشان پاک میفرمودند بطوریکه محضر مبارک را با سرور قلب کامل ترک مینمودند .

در این هنگام که افتخار زیارت حضرت مولی الوری نصیب من شده بود شدیداً تحت فشار کالج رابرت بعلت مقررات انضباطی آن بودم و همین مقررات یکی از علل مسافرت تفریحی من بمصر بود . از طرف دیگر در سالهای قبل از یک ناراحتی عصبی که معلول کار زیاد بود بتدریج رهائی یافته بودم . گاهی اوقات چنان ناراحت و مضطرب میشدم که آرزو داشتم سوراخی در زمین باز شده و در آن فرو روم سپس درب آنرا بروی خود فرو بندم . در این اوقات من آرزو داشتیاق هندورا برای خاموشی و فنا درک میکردم . یک روز صبح حضرت

عبدالبهاء بدون مترجم خود با طاق من تشریف فرما شده  
 و در کنارم جلوس فرمودند يك دست مرا در میان دو دست  
 مبارك گرفته و برای مدتی نگاه داشتند . حضرتش تا آن موقع  
 جویای صحت و سلامتی من نشده بودند زیرا ناگفته  
 میدانستند . از آن لحظه به بعد برای همیشه از آن حالت  
 اضطراب و ناراحتی رهائی یافتم و همواره از زنده بودن در این  
 عالم بدون توجه بمشکلات زندگی خوشحال و مسرورم .

بالاخره ایام زودگذر وصال بسرآمد و پس از سه روز تشریف  
 که برای مامعین شده بود هنگام فراق در رسید من هرگز  
 آن لحظه را فراموش نمیکنم که لوآ گتسینگر در حالیکه از پله‌ها  
 پائین میآمد میگریست و قلبش فشرده میشد و در همین حال  
 مرتباً بعقب برگشته و حضرت عبدالبهاء که بکمال عطف و  
 در بالای پله‌ها ایستاده بودند مینگریستند و همچنین هرگز  
 فراموش نخواهم کرد که چگونه حضرت مولی الوری بکمال شادی  
 و سرور به اشگهای لوآ نگریسته و تبسم میفرمودند زیرا  
 میدانستند که این قطرات اشک از زرناب قیمتی تر است چه  
 که این اشگها نشانه تسلیم و رضای محض و علامت تقدیم  
 روح و قلب لوآ به درگاه حضرتش بود این اشگها نماینده  
 طبیعی عشق شدید مشارالیه با حضرت مولی الوری بود .  
 حضرت عبدالبهاء میدانستند این اشگها اشک غم و اندوه



نیست بلکه همچون باران ربیعی است که بشارت ظهور  
و بروز شکوفه ها و گلهای بهاری را میدهد .

حاجت نیست بگویم که بهار آنسال در کالج رابرت یکی  
از بهترین ایام دوران حیات من بود هرگز پرندگان با این  
لطف و شیوایی برایم نسروده و گلها و ریاحین با این زیبایی  
و دلپسندی نشگفته بودند و هیچگاه اشعه طلایی آفتاب  
این چنین مراست و بیخود نکرده بود . مقررات خشک  
انضباطی کالج نیز همچنانکه اشعه آفتاب مه و غبار را متفرق  
میکند بدون ایجاد کمترین ناراحتی محو و نابود شدند .  
شاگردان من که برخی از آنان چاقو و ششلول با خود  
داشتند بیش از همیشه بمن علاقه و محبت می ورزیدند . چنین  
بود قدرت سحرانگیزی که من بهمراه خود از عکا آورده بودم .  
در تابستان سال ۱۹۱۰ مجدداً افتخار زیارت

حضرت عبدالبهاء نصییم شد و این تشریف بر حسب دعوت  
مبارک دست داد . من افتخار این را داشتم که مـدت  
یکهفته در محضر مبارک بوده و در مهمانخانه زائرین شرقی  
واقع در دامنه کوه کرمل مقیم باشم . هیكل مبارک در آن  
ایام بعلت وقوع انقلاب جوانان ترك تابستان سال ۱۹۰۸  
از سجن چندین ساله دولت عثمانی رهائی یافته و در شهر  
حیفا در خانه ای که بوسیله میس جاگسن Mrs. Jackson

برای حضرتش ساخته شده بود اقامت داشتند حاکم جبار و ستمکار که آنحضرت را به اعدام و یا تبعید به صحرای فیزان در تونس تهدید نموده بود و چار قهر و غضب الهی شده و بسرنوشتی که برای حضرت عبدالبها تعیین کرده بود یعنی اعدام بوسیله جوانان ترك گرفتار آمد . از آن پس حضرت عبدالبها برای اولین بار بعد از زمان طفولیت خود از لذت آزادی بهره مند شده و در دامنه کرم الهی جایگزین شدند .

بنظر نگارنده عظمت و جلال سیمای مبارک و قدرت و متانت شاهانه آنحضرت در این ایام خیلی بیش از دفعات قبل جلوه گر بود . این بار حضرتش از لحاظ سیمای باشکوهتر و از نظر متانت و وقار شاهانه تر از دفعات قبل بنظر میرسیدند و قدرت و هیبت محضر مبارک بمراتب بیشتر بود .

هر روز عصر بهنگام غروب آفتاب زائرین را که در اطاعتی بزرگ اجتماع کرده بودند بحضور میپذیرفتند و بیاناتی در مسائل روحانی بیان میفرمودند . یکروز بعد از ظهر زائرین را مشاهده نموده که خارج از دروازه حیفا در انتظار قدم حضرت عبدالبها هستند هیکل انور بملاقات قنسول ترکیه تشریف برده و قرار بود بزودی مراجعت فرمایند . چند لحظه بعد کالسکه مبارک در دامنه

تپه ای کوچک جائیکه هیگل اطهر از کالسکه خارج شده  
 و بقیه راه را تعمداً پیاده طی میفرمودند توقف نمود .  
 زائرین ایرانی با حالت احترام مخصوص بخود یعنی دست  
 بسینه و تعظیم کنان منتظر قدم مبارک بودند . من به  
 تنهایی بعنوان یک فرد آمریکائی فرصت را مفتنم شمرده  
 و چشم به کیفیت مشی مبارک دوخته و از عظمت طوکانه  
 حرکات آنحضرت و جلال و شکوه تمامی وجود مبارکش لذت  
 میبرد م و لکن بمحض اینکه هیگل اطهر نزدیک شد نسـ  
 بی اختیار سرم را بعنوان تعظیم فرود آوردم گویا قدرتی  
 مخصوص در وجود حضرتش موجود بود که هرکسی را با احترام<sup>م</sup>  
 و تعظیم و امیداشت . این قدرت مخصوص را پرفسـ  
 اد وارد برون تنها فردی از اهالی مغرب زمین که بحضور  
 حضرت بهاء الله مشرف شده نیز بهنگام حضور در محضر  
 مظهر الهی احساس کرده و بی اختیار سرتعظیم در مقابل  
 جمال قدم فرود آورده است . این قدرت را حضرت  
 عبدالبهاء بمنظور وارد کردن دیگران به تسلیم و اطاعت  
 بکار نمیدرند و بهمین جهت هیچگاه برای نفوس غیربهای  
 آنرا آشکار نمیفرمودند . میتوانیم بگوئیم این یک امتیاز  
 و افتخاری بود که نصیب مؤمنین بحضرتش میشد که تا حدی  
 آنچه را که در پس حجاب یعنی هیگل عنصری مبارک پنهان

مشاهده کنند و اثرات مستقیم قدرت عالم وجود را که  
 در این مرحله اولیه توسعه روح مافوق طبیعت بنظر میرسد  
 ولیکن ممکن است در آینده ای دور و بر اثر تکامل روح انسانی  
 طبیعی بنظر برسد ادراک نمایند . حضرت عبدالبهاء هرگز  
 قدرت روحانی خود را بمنظور ایجاد تحیر و ترس در نفوس  
 غیر بهائی و ارباب ارتیاب و یا ترغیب آنان جهت مقصدی  
 مشخص بکار نمیبردند . در این باره نمونه روشن و واضحی  
 را بعدا ذکر خواهم کرد .

روزیکه وارد حیفا شدم بواسطه ابتلاء بمرض دیسانتری  
 که در طول مسافرت های خود بدان دچار شده بودم در  
 بستر بیماری افتادم . حضرت عبدالبهاء پزشک مخصوص  
 خود را جهت معالجه من فرستادند و شخصا نیز از من  
 عیادت فرمودند . هیکل مبارک در ضمن عیادت اظهار  
 داشتند " ای کاش میتوانستم بیماری و رنج ترا به جسم  
 خود منتقل کنم " هنوز هم این بیان مبارک را فراموش  
 نکرده ام من در آن لحظه احساس میکردم و مطمئن بودم که  
 اظهار این مطالب صرفا بخاطر اظهار همدردی نیست بلکه  
 آنچه را که حضرتش میفرمودند همان مراد و مقصود قلبی  
 مبارک بود . اینست نمونه ای از عشق عمیق و عظیم ملکوت

که حضرت عبدالبهاء بکرات ومرات از آن صحبت میفرمودند عشقی که نیل بدان برای ما بندگان آستان مشکل بلکه تقریباً ممتنع ومحال است هرچند که تمامی کوشش خود را برای نیل بدان بکار بریم حریم این عشق از اظهار همدردی و دلسوزی ومواسات والاتر و بالاتر است این عشقی توأم با فداکاری است وقتی بگذشته مینگریستم بنظر مرم عجیب مینمود که هیکل مبارك این بار چون دفعه قبل قدرت روحانی خود رامستقیماً برای شفای من بکارنبردند ومراتحت مهالجه پزشك خود ودستورات داروئی او قرار دادند پس از سه روزکسالت برطرف وحالت صحت عودت نمود چرا این بار حضرتش مستقیماً بوسیله قدرت روحانی خود بمن شفا عنایت نفرمودند ؟ در این چرا يك درس عمیق روحانی مکنون است وآن اینکه شفای امراض جسم در قلمرو ومأموریت روحانی آنحضرت نبود بلکه بمأموریت آنحضرت تبیین وتشریح تعالیم الهیه وتوجیه قدرت روحانی ونفوذ کلمات پزشك دانای آسمانی بود . عوارض وامراض جسمانی حائز اهمیت کمتری از تکامل وترقی روحانی ما هستند .

در مورد صحت جسمانی بطور عموم در این مقام عین بیان مبارك حضرت عبدالبهاء را که درسفر قبل به نگارنده اظهار فرمودند مینگارم " سلامتی عبارت از تعادل وتوازن

عناصر مرکب بدن انسان است هیکل انسان از عناصر —  
معینه ای ترکیب یافته است زمانی که این عناصر در حالت  
تعادل و به نسبت های معینه خود باشند سلامتی حاصل  
و اگر نقصان و یا فزونی در این عناصر راه یابد حالت مرض  
دست دهد .

علم طبر

بدین ترتیب پنجاه سال قبل حضرت عبدالهه<sup>سی</sup> بسا  
بیانی ساده همه حقایقی را که امروز علم جدید زیست شنا  
بدان نائل آمده برای من توضیح فرمودند . سپس هیکل  
مبارک به بیان خود ادامه داده و فرمودند ولکن علت  
دیگری هم جهت بروز مرض وجود دارد . بیماری ممکن است  
بواسطه تحریکات و تأثرات عصبی حاصل شود . هر چیزی  
که بر روی اعصاب ما تأثیر بگذارد و یا ایجاد وحشت و  
تحریک ناگهانی در ما بنماید بدون شك در سلامتی ما تأثیر  
خواهد داشت .

علم طبر

\*

آنچه را که من تا اینجا نوشته ام همه مقدمه ای برای  
بیان خاطراتم از مسافرت حضرت عبدالهه<sup>سی</sup> به آمریکا در سال  
۱۹۱۲ میباشد . هدف این مقدمه آن بود که خوانندگان  
عزیز شخصیت کسی را که جهت يك مسافرت تبلیغی و تشویقی  
و ایراد خطابه در قاره آمریکا در ۱۱ آپریل ( ۱ ) ۱۹۱۲

۱- مطابق سفرنامه مبارک هیکل مبارک روز هم آپریل ۱۹۱۲ و از  
بندرنیویورک شدند . ( مؤلف )

به بندر نیویورک نزول اجلال فرمود بشناسند . آنجا  
مردی از اهالی مشرق زمین در لباس مخصوص شرقی مشاهده  
میشد مردی که اکثر ایام حیات خود را در سرگونی و زندانی  
بسر برده بود شخصی که قسمت اعظم ایام حیات او در یک  
عرصه و محیط رفیع و منیع روحانی که تقریباً ماورای ادراک و  
فهم ما قرار دارد سپری شده بود چگونه این خادم امر  
الهی با زندگی مادی و پرتحرک امریکا برخورد کرده و خود را  
با آن متناسب و متوافق فرمود حضرت عبدالبهاء بمحض  
وزود به نیویورک بوسیله مخبرین باهوش و کنجکار جراید  
محاصره شدند بدو ن اینکه از ورود به قاره امریک احساس  
غربت بفرمایند چرا غیر از این باشد ؟ آیا قوت و قدرت  
و روح را حدود و ثغوری است ؟ آیا روح بزرگ و با عظمت  
حضرت عبدالبهاء قادر نبود همانطور که با تمدن عارفانه  
و روحانی مشرق برخورد نمود و تطابق یافته با تمدن  
پرنیش و صنعتی غرب نیز بنحو مطلوب برخورد نماید و خود  
را با آن هم آهنگ سازد ؟ بعداً در همین مقاله خواهیم  
دید که چگونه حضرتش " همه چیز برای همه " بودند  
و چگونه تظاهرات قوه و حیطة روح مبارکش به تناسب زمان و  
مکان تغییر مینمود و چطور و در هر محیطی بمتابه خانه خود  
احساس راحتی میفرمودند . این شخصیت پر عظمت و جلال

( ۸۰ )

با عمامه و فینه و عبای بلند مخبرین جرائد را بمحضر خود میکشانید و بلافاصله محبت آنان را بسوی خویش جلب میکرده از حضور مبارك سؤال شد " نظر مبارك راجع به امریکا چیست ؟ " آنحضرت در جواب فرمودند :

" من امریکا را دوست دارم اهالی امریک مردمانی خوشبین هستند اگر از آنان سؤال شود اوضاع و احوال چگونه است در جواب خواهند گفت خیلی خوب است . این روحیه بشاش و پیر از امید فوق العاده مقبول است "

بدین ترتیب حضرت عبدالبهاء قلوب مخبرین را فتح نمودند و این کیفیت در تمام مدت مسافرت مبارك وجود داشت . روزنامه نگاران هیچگاه آنحضرت را شخصی خارجی و اجنبی تصور و یا توصیف نمیکردند و همواره اعلانات محبت و مقالات مثبت و سودمند در باره حضرتش منتشر مینمودند . مدت هشت ماه حضرت عبدالبهاء در سراسر قاره آمریکا بسیر و سفر پرداختند و در کلیساها و دانشگاهها و سالن های سخنرانی ایراد نطق و خطابه فرمودند و نگارنده افتخار داشتم که تعدادی از نطق های مبارك را حضوراً<sup>۴</sup> استماع کنم . اکنون که بعقب نگریسته و خاطرات آن ایام را از نظر میگذرانم کیفیت تشریف فرمائی و قرار گرفتن هیکل اطهر را در پشت تریبون روشن تر از مطلبی که بیان میفرمودند



و خسوشبختانه همه آنها چاپ و منتشر شده است بخاطر  
 میآورم . حضرت عبدالبهاء مانند يك ناطق در پشت میز  
 خطابه توقف فرموده بلکه همواره در حرکت بودند هیکل  
 مبارك همانطور که بیانات و مطالب روحانی خود را ادا مینمودند  
 در پشت تریبون مرتبا جلو و عقب مشی میفرمودند . در آن  
 لحظات من احساس میکردم که بطور کلی حسن اثر جلسه  
 و تأثیر کلمات مبارك نه تنها با بودن مترجم تقلیل نمی یابد  
 بلکه زیاد تر میشود زیرا وجود ترجمه بحضرتش يك وقار  
 و متانت روحانی مخصوصی میداد که اگر بیانات مبارك مستقیما  
 بلسان شنوندگان ایراد میشد این حالت و کیفیت هرگز  
 بوجود نمیآمد . ایراد خطابات مبارك بدین نحو بود که  
 هیکل اطهر جملات خود را تا حدی که ترجمه آنها برای  
 مترجم مشکل نباشد بیان میفرمودند سپس بهنگام ترجمه  
 توقف نموده و به مستمعین تبسم میفرمودند و با اینکه سرشان  
 را در موقع ترجمه تکان میدادند و اهمیت آن نکات را به  
 حاضرین خاطر نشان میفرمودند بعبارت دیگر حضرت  
 عبدالبهاء در موقع ترجمه بیکار و آرام نمی ماندند بلکه  
 مرحله ترجمه را با قدرت محرکه ای که از شخصیت روحانی  
 آنحضرت سرچشمه میگرفت روشن و درخشان میفرمودند .  
 نطق های مبارك بزبان فارسی و در نهایت زیبایی و قدرت

با آهنگی مخصوص ایراد میشد هنگام ایراد خطابه حضرتش با جلال مخصوصی دائما در مشی و حرکت بودند استماع بیانات و خطابات آنحضرت قابل مقایسه با شنیدن هیچیک از سخنرانی های معمولی نبود . ابتدا سیل افکار روحانی حضرتش بالحن خوش و بلسان فارسی جاری میشد و بعد همینکه مترجم معانی کلمات را بیان میکرد لذت دیگری جهت مستمعین از مشاهده عکس العمل های حضرت عبدالبهاء در هنر مترجم حاصل میشد . رویهمرفته رویه مبارك فوق العاده جالب و بی نظیر بود مضمون خطابات حضرت عبدالبهاء در امریکا و لندن و پاریس چاپ و منتشر شده و جهت مطالعه در دسترس همه قرار دارد هرکسی از مطالعه تمام خطابات و بحث های مبارك میتواند هم آهنگی و تطابق مخصوص آنها را با طرز فکر و روحیه مردم مفسر بزمین ادراک نماید .

۴ اولین مردمی که هنر درست فکر کردن و منطقی را به مردم جهان تعلیم دادند یونانیان بودند و بدین وسیله اساس فکر و پایه علم و دانش غرب را بنا نهادند و از یونانیان فرا گرفتیم که چگونه از الف شروع کنیم تا بتوانیم به "یا" نتیجه برسیم یا بلسان یونانی چگونه از "الف" ابتدا کنیم تا به "امگا" برسیم . اما نحوه تفکر اهالی مشرق زمین

کاملاً بدین نحو نیست روحیه و طرز فکر مخصوص آنها هرگز  
 باین انضباط یونانی تعلیم نشده است افکار آنان بیشتر  
 عارفانه بوده و در ادراک مسائل و حقایق سرعت انتقال  
 بیشتری دارند آنها مجبور نیستند از "الف" مقدّم شروع  
 کنند تا به "یا" نتیجه برسند بلکه بوسیله احساسات  
 روحانی و اشراق و ادراک سریع غالباً میتوانند بدرک مقصد  
 غائی نائل آیند و به "یا" نتیجه برسند . همه پیغمبران  
 و انبیای شرق در قالب استعارات و کنایات و تشبیهات  
 مطالب عالیّه روحانی خود را اظهار داشته اند . يك جمله  
 يك فقره از کلمات آنان محتوی گنجی از معارف و مطالب عالیّه  
 است که عمری تفکر و تأمل برای درک حقایق آن کافی نیست .  
 حضرت مسیح بدین طریق تکلم میفرمود و حضرت بهاء الله  
 نیز بهمین نحو بیان مسائل فرموده اند و لکن حضرت  
 عبدالبهاء برای معرفی دیانت بهائی و اظهار مطالب  
 عالیّه خود بدنیای غرب استدلال عقلی و منطقی را اتخاذ  
 فرمودند آنحضرت بکمال دقت و مهارت فرضیات و قضایای  
 خود را بنا نهاده و آنها را بوسیله قضایای مسلم و  
 مقدمات قابل قبول بسط و گسترش میدادند . در هیچیک  
 از بیانات و توضیحات حضرت عبدالبهاء در بلاد غرب  
 پیچیدگی و ابهام وجود ندارد . هرگاه حضرتش میخواستند

يك حقيقت يا مسئله مهم روحانی را توضیح بفرمایند ابتدا از يك مرحله ابتدائی وساده كه برای همه قابل فهم وقبول باشد شروع مینمودند و سپس آنها در مراحل عالیتری توجیه وتشریح میفرمودند بطوریکه سبب سعه صدر و روشنی فکر میگردد . لذا قطع نظر از هر مقام وشأنی كه حضرت عبدالبهاء دارا بوده و یادر مستقبل ایام بایشان نسبت داده شود این حقیقت امروزهم قابل درك وقبول است كه حضرتش موهبت مخصوص الهی برای مردم غرب بودند . حضرت عبدالبهاء نکات مبهم تعالیم حضرت بهاء الله را بزبان ساده و بنحوی كه برای ما اهالی غرب باسانی قابل فهم و هضم باشد تفسیر وتوجیه فرمودند بنا براین هر كس كه این توضیحات روشن و بدون ابهام حضرت عبدالبهاء را در دسترس دارند نمیتواند اظهار کند كه درك وفهم دیانت بهائی برای او صعب ودشوار است زیرا آنحضرت اصول وتعالیم دیانت بهائی را باروشنی و وضوحی چون روشنائی روز وتابش آفتاب جهانتاب توجیه وتبیین فرموده اند در خصوص مصاحبه های متعددی كه حضرت عبدالبهاء با افراد بهائی وغیر بهائی بعمل آوردند كتابها میتوان نگاشت ولكن من در این مقال فقط از مصاحبه <sup>هائی</sup> كه شخصا افتخار آنها را با حضرتش داشته ام سخن خواهم گفت .

وقتیکه حضرت عبدالبهاء در بستون Boston تشریف

داشتند فرصت را مفتنم شمرده و پدرم را بحضور مبارك بر دم  
منزل ما آنموقع در حومه نیوتن Newton قرار داشت  
پدرم در آن ایام يك هنرمند محترم و ۷۵ ساله بستون و مردی  
مذهبی پرهیزکار روحانی و دعاخوان بود او با طرفداری و  
ایمان من بدیانت بهائی نظر موافق داشت ولکن قبلا بمن  
گفته بود " پسر من برای تغییر عقیده خیلی پیر هستم  
ایامیکه در اسلامبول اقامت داشتم پدرم برحسب خواهش  
من در برخی از جلسات بهائی در بستون شرکت کرده و حالا  
از فرصت ملاقات با حضرت عبدالبهاء مسرور و خرسند بود .  
اما آنچه سبب بهت و حیرت در این تشریف شد این بود که  
پدرم رشته کلام را در محضر مبارك بدست گرفته و متکلم وحده  
بود . من خاطر این صاحب راهرگز فراموش نخواهم کرد .  
پدرم مدت نیمساعت سعی میکرد که برای حضرت عبدالبهاء  
وضع قانون و مقررات نماید و حضرتش را در مسائل روحانی  
روشنی فکر بخشید یا بعبارت بهتر پدرم فرصتی یافته بود  
تا برای حضرت عبدالبهاء که باکمال محبت و رأفت مطالب  
او را استماع میفرمودند فلسفه روحانی خود را که در طول  
حیات راهنمایش برده توضیح دهد . من بیهوده مضطرب  
و نگران در کنجی نشسته بودم زیرا حضرت عبدالبهاء از این

کتابخانه  
کتابخانه  
کتابخانه

( ۸۶ )

مصاحبه معکوس یعنی شنیدن سخنرانی پدرم احساس ادنی ناراحتی و نارضایتی نمی فرمودند آنحضرت در حالیکه ما را در دریای محبت عمیق خود مستغرق و با حالت متبسم جلوس نموده بودند در مقابل اظهارات پدرم بندرت تکلم میفرمودند . بالاخره پدرم از محضر مبارک بیرون آمده در حالیکه احساس میکرد مصاحبه بسیار جالبی با حضرتش داشته است . این رفتار مبارک درس بزرگی از خضوع و فروتنی برای ما بود و آن اینکه در بسیاری مواقع ما میتوانیم فی الحقیقه بسایر افراد کمک کنیم فقط بدین وسیله که مستمع خوبی برای آنها باشیم .

آخرین مصاحبه با حضرت عبدالبهاء که در آمریکا نصیب شد در واشنگتن اتفاق افتاد عجیب است که بیانات آنحضرت را در این اوقات بخاطر نمی آورم گویا قلب من دیگر گنجایش هیچ مطالبی را نداشت فقط بیاد می آورم که چگونه حضرتش در پایان ملاقات مرا در آغوش فشرد و بوسیدند و سه مرتبه تکرار فرمودند " به آتش عشق ملکوت بسوز " عشق ملکوت چیست ؟ همان چیزی است که عالم انسانی از این پس باید هزاران سال طی کنند تا آنرا کشف نموده و در زندگی خود بکار برد . آیا مقصد آنحضرت عشق برای ملکوت بود یا منظور کیفیت عشقی بود که در عالم بالا وجود دارد ؟

و یا اینکه مقصد مبارك هردو آنها بود ؟ بهر حال در این چند کلمه حضرت عبدالبهاء جوهر تعالیم خود را خلاصه فرمودند و آن اینکه عشقی که بواسطه روح القدس ایجاد شود تنها وسیله است که مشکلات را اعم از فردی یا اجتماعی برطرف میکند .

مهمترین ملاقات و مصاحبه من با حضرت عبدالبهاء در بهار سال ۱۹۱۳ در پاریس اتفاق افتاد من در آن ایام یکسوی از معلمین مدرسه مسافرتی پسرانه پسر تئو سارجنت ( Portersargent ) بود که در اولین ملاقات همیگل مبارك درباره مدرسه تحقیق و سؤال فرمودند شما چه مطلبی تدریس میکنید ؟ در جواب عرض شد لسان انگلیسی و لاتن ، جبر و هندسه تدریس میکنم . حضرتش مشتاقانه با چشمان درخشان بمن خیره شده و فرمودند " آیا در مدرسه مسائل روحانی هم تدریس میکنید " این سؤال مبارك مرا سخت دچار اضطراب و دست پاچه گی نمود من نصیدانستم چگونه برای حضرتش تشریح کنم که لزوم آماده کردن دانش آموزان برای امتحان ورودی کالج تدریس این مواد را ایجاب میکند لذا در جواب فقط اظهار داشتم " خیر فرصتی برای تدریس مسائل روحانی نیست " حضرت عبدالبهاء دیگر اظهار فرمودند و فی الحقیقه نیازی هم باظهار مبارك نبود زیرا

من با این جواب خودم تعلیم و تربیت مدرن را محکوم کرده بودم ( فرصتی برای تدریس مسائل روحانی نیست ) و این مسلماً همان نقص و کمبودی است که در تمدن مادی و مدرن ما وجود دارد زیرا این تمدن فرصتی برای توجه بمسائل روحانی ندارد . اما سؤال حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> کیفیت عکس العمل مبارك دلالت بر این مینمود که بعقیده آنحضرت تعلیم مسائل و حقایق روحانی باید در درجه اول اهمیت قرارگیرد . چرا غیر از این باشد ؟ زیرا دنیای مادی که وسیله ای برای تعبیر و توجیه روح انسانی است تابع و تحت تأثیر عالم روحانی می باشد ☆

لذا تعلیم و تربیت باید از آنچه که اصل و علت اساسی است یعنی مسائل روحانی آغاز شود نه با آنچه که چون خلقت جسم انسان نسبت به روح خلاقه او و عالم هستی در مرحله دوم قرار دارد حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> بکمال محبت امر فرمودند که مستر پرتوسار جنت و محصلین مدرسه را بحضور دعوت کنم مستر سار جنت چهار نفر از محصلین با خوشحالی این دعوت را قبول کردند ولیکن بقیه هر کدام بعد از معذورشدهند یکی از آنها میخواست کفشی برای خود بخرد دیگری تصمیم گرفته بود چای عصرانه خود را در يك رستوران که ارکستر کولیهها را داشت صرف کند



وقس علی ذلك . چقدر از فرصت های ذیقیمت زندگی که  
 بواسطه غفلت وعدم ادراك ما این چنین از دست می رود من  
 به نتیجه تأثیری که ملاقات صاحب مدرسه باحضرت  
 عبدالبهاء داشت عمیقا علاقمند و در عین حال نگران بودم  
 مستر سارجنت که مدت ۱۰ سال رئیس من بود بطور قطع  
 و یقین بوجود خدا اعتقاد نداشت او یک عالم زیست شناسی  
 بود و از خورده بینی روحانی که غالبا این قبیل دانشمندان  
 بدان دچار هستند رنج میبرد اما از طرف دیگر مشارالیه  
 فردی معنوی و بشر دوست با اندیشه های بزرگ و عالی برای  
 بشریت و تاحدی دارای نبوغ بود . در یک بحث دوستانه  
 راجع به ماهیت وجود که باتفاق هم ضمن یک گردش طولانی  
 در جزیره آفتابی کاپری داشتیم اوعقیده و تصور خویش را از  
 زندگی و جهان هستی برای من توجیه کرده و سپس با  
 اشتیاق از من سؤال نمود " شما در باره این مسئله چگونه  
 فکر میکنید ؟ " شاید این اولین بار بود که او فلسفه خویش  
 را راجع به حیات کاملات تشریح میکرد . من در جواب گفتم :  
 حیات و جهان هستی در نهایت شکوه و عظامت است و لکن  
 فقط نصف عالم وجود را شامل است " " نصف دیگر آن  
 چیست ؟ " " روح " " و لکن این نصف دیگر برای مستر  
 سارجنت وجود نداشت او فردی معنوی دارای فکری خلاق

و تاحدی شاعر بود و من از اینکه اشعه‌ای از عالم روح در  
 قوای عقلانی او نفوذ ننموده بود مغموم بودم لذا وقتی که  
 این فرصت مفتنم یعنی ملاقات با حضرت عبدالبهاء  
 دست داد خیلی به تقلیب او امیدوار بودم حالا فکر میکردم در  
 این ملاقات صمیمانه با حضرت مولی الوری مستر سار جنت مجبور  
 خواهد شد که وجود روح را تصدیق کند و قدرت روحانی  
 آنحضرت بالاخره در قشر افکار پرازشک و انکار او نفوذ خواهد  
 کرد . با این امید ملاقات با حضرت عبدالبهاء دست داد پس  
 از نیمساعت مصاحبه با آنحضرت و قتیکه از هتل خارج شدیم  
 من بکمال اشتیاق از او سؤال کردم " خوب نظر شما نسبت  
 بحضرت عبدالبهاء چیست ؟ هرگز یأس و نا راحتی خرد کنده  
 را که در اثر جواب مستر سار جنت بمن دست داد فراموش  
 نمیکم او در جواب گفت " عبدالبهاء پیرمردی دوست داشتنی  
 مهربان و خسته است " من دل‌تنگ ورنجیده خاطر بودم  
 و لکن این واقعه دو درس روحانی بمن آموخت اول اینکه  
 مکتب شک و اهل آن مشکلاتشان را باید با روش و طریق خود  
 حل کنند و درس دوم و مهمتر اینکه روح القدس هرگز خود را  
 با جبار بر کسی تحمیل نمیکند . بلکه باید طلب شود الهیون  
 بکرات اظهار داشته اند که اگر حضرت باری تعالی اراده  
 فرماید باسانی قادر خواهد بود ما را با احترام و ترس نسبت

بخود وادارد ولیکن مشیت الهی براین تعلق نگرفته که  
 احترام ماترس و یاعشق ما را بزور و اجبار بخود جلب نماید  
 بلکه آدمی خودش باید که در این کار پیشقدم گردد . در مورد  
 حضرت عبدالبهاء هم نگارنده بکرات متوجه شد که حضرتش  
 هرگز قدرت روحانی خود را بمنظور ایجاد حیرت در دیگران  
 و یابدست آوردن تبعیت و وفاداری روحانی کسانی که  
 آمادگی باطنی و درونی نداشتند ظاهر نمیفرمودند و هر قدر  
 قابلیت پذیرش و ظرفیت افراد بیشتر بود بهمان نسبت هم  
 قدرت و قوت روحانی که حضرت عبدالبهاء به آنها نشان  
 میدادند زیاد تر بود . ژولیت تامپسون Juliet Thomson  
 که تمثال مبارک حضرت عبدالبهاء را نقاشی نمود بکرات  
 اظهار داشت که بهنگام نقاشی گاهگاهی مورد الهامات  
 روحانیه حضرتش قرار میگرفته است مستر کینی Mr. Kinney  
 که چندین روز افتخار ملاقات حضرت عبدالبهاء نصیبش  
 بوده نیز بوجود چنین الهاماتی شهادت داده است  
 ومی ماکسول ( Maymaxwell ) یکمرتبه  
 بنگارنده اظهار داشت که مشارالیهها یکبار در محضر حضرتش  
 چنان الهام و مکاشفه ای را از هیکل مبارک دریافت داشته  
 که هرگز قادر به شرح و توصیف آن نیست ولیکن با افرادی مانند  
 مستر سارجنت که طرز تفکر مادی داشته و فاقد قوای روحانی

بودند حضرت عبدالبهاء مطابق با ظرفیت و سطح فکرشان ملاقات و مذاکره میفرمودند . من خودم نیز در واشنگتن در ضیافتی که خانم پارسن Parsons داد مهود شاهد رفتار و حرکات مبارک با سفیر ترکیه بودم . این ضیافت یک محفل دوستانه بود و حضرت عبدالبهاء هیچگونه تمایز و تمیین خاصی که نمودار مقام روحانیت ایشان باشد اظهار نمیفرمودند بلکه با اقتضای موقع تنها بصورت مادی و مانندی سایر مهمانان رفتار میفرمودند و هرکس که چون نگارنده باطاق بزرگ مهمانی نظر افکنده و حضرت عبدالبهاء را در حالیکه در گوشه ای جلوس فرموده و برای سفیر ترکیه ————— داستانهای خوشمزه نقل میکردند مشاهده نموده بدون شك در سیمای مبارک هیچگونه اثری از قدرت روحانی ندیده است زیرا اساسا حضور حضرتش در آن جلسه ضیافت نه بجهت مقاصد روحانی بلکه صرفا بمنظور ایفای یک وظیفه اجتماعی بوده حضرت عبدالبهاء بدون شك " همه چیز برای همه " بودند و به تناسب زمان و مکان و یا افراد حرکات و سکنات و بیانات مبارک تغییر میکرد برخی که هنگام ملاقات خود شانرا آماده کرده بودند تا آنحضرت را بمنزله پیرمردی از دریا مشاهده کنند حضرتش برای آنها همان بودند ولیکن اگر آماده گی داشتند که آنحضرت را

بیش از این ادراک نمایند میزان پذیرش و درک آنها به تناسب آمادگیشان تغییر میکرد .

در تمام مصاحبه ها و ملاقاتهای خود با حضرت عبدالبهاء درک و اخذ حقیقت را از سطحی بالاتر از عقل و دانش محض بنحوی فوق العاده احساس میکردم عقل و هوش انسانی وسیله ای جهت تشخیص حقایق و تجزیه و تحلیل مسائل و اقدام بعمل میباشد وقتی با افرادی که دانش و اطلاعاتشان از ما بیشتر است گوش فرادهمیم از اخذ معلومات و درک مطالب تازه محظوظ میشویم و لکن با آزادی کامل حق قضاوت را برای خود محفوظ نگاه میداریم . مطالبی که میشنویم برخی را فوراً قبول میکتیم و بعضی را با محافظه کاری و دقت میپذیریم و برخی دیگر را در باطن و درون خود رد و طرد مینمائیم و بدون توجه به میزان عقل و دانش گوینده قضاوت نهائی را حق مشروع خود میدانیم و لکن در مورد حضرت عبدالبهاء جریان امر چنین نبود من همواره تمام مطالب و اظهارات حضرتش را با خضوع و افتادگی کامل و اعتقاد راسخ میپذیرفتم و این پذیرش نه بخاطر تصور قدرت و توانائی برای حضرتش بلکه باین علت بود که همیشه در اعماق قلب و روح خود احساس میکردم که آنچه آنحضرت میفرماید حقیقت محض است بصورت دیگر بیانات آنحضرت همواره حقیقت را

منعکس مینمود یا همانطور که درباره دیگر پیشوایان بشریت گفته شده حضرتش با " توانائی و اقتدار " تکلم میفرمودند . در خطا باقی که حضرت عبدالبهاء در امریکا و اروپا ایراد فرموده اند مسائل و مطالب مختلفه را توضیح و تشریح نموده اند . این معلومات و اطلاعات وسیع نسبت با مور و مسائل متنوعه را حضرتش از کجا آورده بودند ؟ در حالیکه فقط یکسال آنهم در سن هفت سالگی بمدرسه تشریف برده بوده و بقیه ایام عمر مبارک در سجن و سرگونی گذشته بود . هیکل مبارک کتابخانه مجهز و دایرة المعارف متعدد نداشتند بلکه کتابهایی که در اختیار داشتند بسیار محدود و معدود بود معدلك در سچینگستادی Schenectady وقتی که کارخانجات جنرال الکتریک بوسیله مستر استین متز | Steinmetz باحضرت نشان داده میشد این شخص که در الکتریسته اطلاعات بسیار عمیق داشت مشتاقانه محو توضیحات و تشریحات حضرت عبدالبهاء در خصوص الکتریسته شده بود مستر مور Mr. Moor يك كشيش كليساى موحدين كه در اين موقع حاضر بوده بنگارنده اظهار داشت " مستر استین متز آنچنان محو توضیحات حضرت عبدالبهاء شده بود که دهانش از تعجب باز مانده بود . میگویند مستر سافاکینسی

یکبار در حضور مبارك سؤال Mr. Saffakinney

نموده بود " عبدالبهاء که آیا شما همه چیز میدانید ؟ " و آنحضرت در جواب فرموده بودند : نه ، من همه چیز را نمیدانم ولكن وقتی دانستن چیزی برایم لازم باشد آن چیز در جلوی چشم مجسم ونمودار میگردد . بدین ترتیب حضرت عبدالبهاء در موقع تماشا و گردش در کارخانجات جنرال الکتریک نشان دادند که اطلاعاتشان در الکتریسیتیه از مستر استین متز بیشتر است .

حضرت شوقی افندی فرموده اند که اشراق والهام منبعث از قدرت روح است و این همان قدرتی است که تمام وکمال وهمواره در دسترس حضرت عبدالبهاء قرار داشت . آنحضرت بکرات در خصوص علم بی واسطه ولدنی بیاناتی فرموده اند همان علمی که بدون احتیاج بوسائل وکتب و یا مدد افراد دیگر بدست میآید این همان قدرت الهامی عجیبی است که تا حدودی در دسترس ما هم قرار دارد . غالباً در پایان مصاحبه ها وملاقاتها وپس از جواب دادن به برخی سئوالات پیچیده ومشکل حضرت عبدالبهاء میفرمودند " فرصت برای توضیح بیشتر نیست شما خودتان در این باره تفکر کنید تا حقیقت را دریابید "

بدین ترتیب اگرچه حضرت عبدالبهاء دیگر بصورت ظاهر

در میان ما نیستند که بسئالات ما جواب عنایت فرمایند —  
ولکن قدرت روح القدس که بکمال قوت در وجود آنحضرت  
موجود بوده هنوز در دسترس ما قرار دارد تا ما را هدایت  
کند ، قوت بخشد و شفا عنایت فرماید .

آهنگ بدیع شماره ۷ سال هفدهم مهرماه ۱۳۴۲ —

حالاتی چند از حضرت عبدالبهاء  
—————

از کتاب " رسالت حضرت بهاء الله " تألیف جورج  
تاونزند ترجمه هدایت الله سهراب پرفسور چین ( ۱ )  
در کتاب خود موسوم با اتحاد ادیان و نژادها درباره شخصیت  
عظیم و جلیل حضرت عبدالبهاء چین مینویسد :

( ۱ ) پرفسور چین از فلاسفه و مؤلفین مشهور انگلستان بود که  
در حالت بیماری و ابتلای بمرض فلج بوسیله جراید از سفر  
مبارک با امریکا و اروپا باخبر و از تعالیم الهیه مطلع شد و اقبال  
نمود و شرح احوال خود را بحضور مبارک با امریکا فرستاد و  
آرزوی تشریف بلقائ انور نمود و پس از تشریف فرمائی مبارک —  
بلندن تدارک مجلس مخصوصی در دانشگاه آکسفرد نمود .  
حضرت مولی الهوری پس از ورود بلندن پرفسور مذکور را ملاقات  
و در حق وی عنایت فراوان نمودند .



"تا آنجا که بفکر من میرسد کمتر کسی در زمان حیات خود به کمال و جلال حیات روحانی حضرت مسیح نائل گردیده است" روش حضرت عبدالبهاء در حیات نظییر حیات روحانی حضرت مسیح است زیرا پیروان خود را به تبعیت از آن دلالت میکرد و به پرستش خدای تعالی هدایت میفرمود و بآنها می آموخت که حتی بدشمنان خود محبت کنند و بدی را با خوبی معامله نمایند و جهت لامن کنندگان خود مغفرت طلبند . بآنها توصیه میکرد تا در نیائی که سرتاسر آنها سوء تفاهم و ظلم و جور فرا گرفته با مردم بمحبت رفتار نمایند . در مقابل ناملایمات زندگی جرأت و شهامت بخرج داد و آرامش خاطر خویش را با بصیرت کامل همواره حفظ میفرمود .

در زندگی حضرت عبدالبهاء این حقیقت را درمی یابیم که اصول و مقررات زندگی جهان نوین را میتوان در حقایق روحانی ادیان جستجو کرد . در نظر حضرت عبدالبهاء روحانیت و ایمان تنها وسیله مؤثر تعمیم اخلاقیات بشمار میروند و فضائلی که در زندگی مورد توجه قرار میگیرند بدون توجه بروحانیت و ایمان فاقد ارزش میباشند .

ایام حیات ایشان وقف خدمت بامر خدا و ابناء انسان گردید و در خاتمه حیات از اینکهنیروی حیاتی خود را در طریق

خدمت بامر الهی مصروف نمودند راضی و مسرور بودند  
ایشان معتقد بودند اعلی درجه کمال بشری موفقیت  
در کسب رضای الهی است و هدف نهائی انسان شناسائی  
خداوند است بنابراین هرگونه دانش و علمی که با چنین  
معرفتی تطبیق نکند قابل تحصیل و تعقیب نیست علیهذا  
کسانی که از موهبت شناسائی خداوند محروم باشند جو  
افراد سعادت مند محسوب نخواهند شد .

نیروی محبت الله در وجود مبارکشان چنان قوی بود  
و تولید آرامش میکرد که هیچگونه حادثه ای موجب تکدیر  
سرت درونی و روحانی ایشان نمی شد بطوریکه وقتی با افراد  
غمناک و مصیبت زده برخورد میفرمودند غم آنها تبدیل  
بسرور می شد و در محضرش ناملايمات حیات را فراموش  
میکردند قلب او همیشه جهت بی نوایان و یتیمان در فشار  
بود و چنانچه علی ازدوستان خود میدید که از حد و  
اخلاق و محبت خارج بود بحدی متأثر می شدند که  
در صحت ایشان مؤثر میشد مع هذا مصائب و بلیاتی  
را که در دوره حیات با آن مواجه بودند با قدرت روحانی  
زاید الوصفی تحمل می فرمودند مصائب و رنجهای که  
در مدت چهل سال در سجن اعظم تحمل فرمودند قویترین  
اشخاص راحتی در ظرف یکسال بدار فنا می فرستاد و فی

با وجود این حضرتش در این مدت همیشه مسرور بودند  
 و اینهمه ناملايمات را با ذکر خدا فراموش مینمودند .  
 هنگامیکه احبای خارجی بزیارت ایشان در زندان  
 مشرف می شدند و مراتب دلسوزی و همدردی خود در مقابل  
 تعدیات و فشار هائیکه نسبت بایشان انجام می شد ابراز  
 میداشتند حضرت عبدالبهاء آنها را آرامش و بردباری توصیه  
 نموده و بآنها میفرمودند انسان باید در راه محبت و خدمت  
 بامر مبارك ثابت و مستقیم باشد و چنانچه نظیر اینگونه  
 امتحانات پیش آید با صبر و سکون تحمل نماید و می فرمودند  
 من در حقیقت زندانی نیستم زیرا هیچ زندانی سخت تر از  
 زندان نفس نیست و از آنجائیکه قلب ایشان محل تجلی  
 انوار الهی بود همیشه در بهشت برین زندگی میکردند .  
 رفتار و کردار و زندگی حضرت عبدالبهاء از سادگی و روحانیت  
 کامل سرچشمه میگرفت و این همان اخلاق و رفتاری است که  
 حضرت مسیح هم با آن مزین بود البسه خود را از نازلترین  
 نوع پارچه تهیه میفرمودند و بعائله خویش نیز همین رس  
 را می آموختند تا سرمشق اغنیاء و مشوق فقرا باشند نغمه  
 و آهنگ دعا و مناجات صبحگاهی از طرف عائله ایشان همه روزه  
 بگوش میرسید . برای اجتناب از عملی که امکان داشت موجب  
 ایجاد تکلف در دیگران گردد از رعایت رسوم و تشریفات

زاید خودداری می فرمودند و حتی در مواردی هم که رعایت این گونه اصول و مراسم ایجاب میکرد این قبیل تشریفات را بحد اقل امکان می رسانیدند در ۱۲ آپریل ۱۹۲۱ که قرار بود بعلت خدمات بی آلایش و صادقانه ای که بساکنین فلسطین در حین اشغال عثمانیها در موقع جنگ اول بین الملل انجام داده بودند عالیترین نشان افتخار را بمعظم له اهدا نمایند از شرکت در مراسم رسمی که از طرف اولیا<sup>۹</sup> امور ارتش ترتیب داده شده بود خودداری و از طریق معمولی در محل موعود حضور بهم رسانیدند و درحینی که حضار بعلت عدم حضور ایشان در بهت و حیرت بودند در موقع و محل معین در قسمتی از مراسم ضروری این جشن که بنام ایشان دائر گردیده بود شرکت فرمودند . در یک موقع از قبول هدیه که یکی از دوستان تقدیم کرده بودند خودداری کردند و فرمودند انسان باید آنچه را که خدا عنایت میفرماید قبول کند و از مواهب عالم خلقت استفاده نماید . ثروت بخودی خود مطالبوب است ولی ثروتی که در راه خدا بمصرف برسد میفرمودند فقر عبارت از بی پولی نیست بلکه عبارت از محرومیت قلب انسانی از محبت الله میباشد .  
 حضرت عبدالبهاء<sup>۱۰</sup> بهر طریق که مقدور و میسر بود

عسری

(۱۰۱)

با بناء بشر خدمت میفرمودند . خوان نعمت او جهت  
دوستان دور و نزدیک گسترده بود و غالباً دوستان عزیز خود  
را شخصاً پذیرائی میفرمودند .

در موقعیکه حضرت بهاء الله پدر بزرگوارش در نقاط  
خارج عکا مقیم بودند با اینکه راه آن چندان نزدیک نبود  
حضرت عبدالبهاء برای زیارت پدر بزرگوار خود با پای  
پیاده حرکت می فرمودند و هنگامیکه احباء سؤال میکردند  
چرا سواره نمیروند جواب میفرمودند من چکاره ام کسه  
جاده ایراکه حضرت مسیح پیاده عبور فرمودند سواره حرکت  
کنم .

ولی این فروتنی مربوط بضعف ایشان نبود بلکه دلیل  
بر قدرت و نیروی فوق العاده روحانی ایشان بسود . در  
موقعیکه طفل خرد سالی از ایشان سؤال نموده چـــــرا  
رودخانه ها عموماً داخل دریا میشوند فرمودند علتش  
اینست که خود را پست تر از دریا قرار داده و باین علت  
داخل دریا میشود حضرت عبدالبهاء این دستور حضرت  
مسیح را که میفرمایند " تا مثل اطفال نشوید داخل ملکوت  
نخواهید شد " توصیه و تاکید فرموده اند و میفرمایند که  
سجایای اطفال مربوط بضعف آنهاست ولی افراد بالغ  
باید سعی کنند تا این سجایا و مواهب را در پرتو توانائی

\*

کسب نمایند .

از بازوی چوبین کاری ساخته نیست ولی اهمیت  
شخص توانا و نیرومند در اینست که در عین توانائی از آزار  
دیگران خودداری کند .

در توصیف سجایای اخلاقی حضرت عبدالبهاء شخصی  
چنین تعریف میکرد که ایشان همیشه حاکم بر اوضاع  
بودند در حین مسافرت با اروپا و آمریکا رویه اخلاقی ایشان -  
نیز تغییر ناپذیر بود در آمریکا در حینی که در منزل یکی از  
احباء جهت صرف ناهار دعوت شده بودند شخص  
سیاه پوستی را که قبل از صرف ناهار بزیارت ایشان آمده  
بود محبت فوق العاده نمودند مهماندار ایشان شخص  
مذکور را می شناخت ولی چون جزو مدعوین نبود قرار نبود که  
او هم جزو سایر مدعوین سر میز ناهار حاضر شود حضرت  
عبدالبهاء با آنکه طبق رسوم متداوله در غرب میدانستند  
که قرار نیست کسی جز مدعوین در صرف ناهار شرکت نماید  
از خانم مهماندار تقاضا فرمودند که ظروف لازمه را جهت  
مهمان تازه وارد بیاورند این عمل حادثه بود که  
هیچیک از مدعوین بفرشان نمیرسید که ممکن است در سر  
میز یک عده سفید پوست سیاه پوستی نیز شرکت داشته  
باشد ولی در نزد حضرت عبدالبهاء تعصبات نژادی وجود

خارجی نداشت در سر میز ایشان همه ابناء بشری از  
 نژادهای مختلف شرکت میکردند و همه از خوان نعمت او  
 برخوردار می شدند . حضرت عبدالبهاء يك میهمان  
 ملکوتی بودند و بانجام این عمل وحدت عالم انسانی را  
 تعلیم فرمودند این ضیافت بدون اینکه ایجاد ناراحتی  
 برای کسی نماید بانهایت مسرت و سرور زاید الوصفی پایان  
 میرسد .

درفر بفرم معمول به آن حضرت این بود که همیشه  
 کیسه ای از پول خرد شده جهت اهداء بفقرا همراه داشته  
 باشند . در شبی که در انجمن خیریه ..... نیویورک  
 تشریف فرما شدند بیاناتی ایراد فرمودند که قسمتی از آن  
 نقل میشود :

" مسرت امشب من زائد الوصف است زیرا بملاقات  
 دوستان خود نائل گردیده ام شما جزو نزدیکان و دوستان  
 من هستید باید بدرگاه الهی شکرگزاری کنید که در ردیف  
 فقرا هستید زیرا حضرت مسیح فرموده است خوشا بحال  
 فقرا و فرموده خوشا بحال اغنیا فرموده است ملکوت  
 الهی از آن فقراست در این صورت شما باید مسرور باشید  
 که اگرچه تهی دست هستید ولی خزائن ملکوت در اختیار  
 شماست حضرت مسیح نیز فقیر بوده و تعلق باغنیا

نداشت در ایام زندگی حیات ایشان در بیابانها و در میان فراقی می شد . از گیساههای صحرائی سد جوع مینمودند مسکنی نداشتند و حتی خستی در اختیار ایشان نبود که سرخود را در روی آن قرار دهند مع هذا بفکر جمع آوری ثروت هم نبودند افراد اولیه ای که بایشان ایمان آوردند از فراق بودند در این صورت شما هم جزو حواریون حضرت مسیح محسوب میشوید شما دوستان اوهستید و حیات شما شبیه بحیات او میباشد در این صورت باستان الهی شکر میکنم که ما را بغنای حقیقی مفتخر فرمود . در خاتمه تمنای من اینست که مرا جزو خادمین خود بپندارید .

حضرت عبدالبهاء نه فقط با دقت بسیار حوائج مادی افراد را مرتفع می فرمودند بلکه نسبت برفع احتیاجات روحانی افراد انسانی نیز علاقه خاصی ابراز میداشتند . پاسبانان و قراولان و محافظین ایشان در دوره زندان در عکا در پرتو محبت او خاضع و خاشع می شدند مردم میگفتند آیا در این شخص چه حقیقتی وجود دارد که دشمنان خود را تبدیل بدوستان خود میکند . در مقابل آنها یکسره نسبت بایشان دشمنی و عناد میکردند صبر و بردباری و سخاوت میفرمودند و معتقد بودند که افراد بد را نباید



مورد تنقید و تحریف قرار داد و در مقابل ظلم و تعدیات آنها معامله بمثل نمود بلکه بالعکس در اثر پیروی از اصول محبت باید در آنها نفوذ و رسوخ نمود میفرمودند افراد خاطی در پرتو محبت خالصانه و صمیمانه بموجودات پاک و منزهی تبدیل میشوند . هر وقت که فکر نفرت در خود دیدید با نیروی محبت بر آن غالب شوید . دستور حضرت مسیح که میفرمایند دشمنان خود را دوست داشته باشید از این نظر نیست که این دوستی جنبه تظاهر و فریب داشته باشد بلکه این دوستی موقعی مورد قبول آستان الهی است که صمیمی و بی آرایش باشد . انسان باید برای رضای خدا دوستدار افراد خاطی باشد مثل اطفالی که احتیاج به تعلیم و تربیت دارند باید با اصول محبت بسا آنها رفتار شود . حضرت عبدالبهاء تعلیم فرموده اند که با گناهکاران و ظالمان و دشمنان خونخوار مثل دوستان خود معامله نمایند . متوجه اعمال آنها نباشید بلکه نظرتان متوجه خدا باشد الطاف و محبت حضرت عبدالبهاء دائمی و خالصانه و عفو او مافوق تصور بود .

مقاله ای که ذیلا بنظر احبای عزیز الهی میرسد قسمتی  
 از مقاله بسیار مفصلی است که ایادی امرالله جناب هوراس  
 هولی در ۵۰ سال قبل نوشته اند و جناب روح اللسنه  
 مهربانی ترجمه کرده اند و در جمله آهنگ بدیع  
 سال نهم شماره ۴ تیرماه ۱۳۳۳ در صفحه های ۱۲ تا ۱۷  
 درج شده است . نویسندة محترم که اینک بملکوت ابهسی  
 صعود نموده اند پس از ذکر مقدمه مفصلی در مقاله ای  
 تحت عنوان " نیروی حیاتی حضرت عبدالبهاء " چنین  
 مینویسند :

### نیروی حیاتی حضرت عبدالبهاء

..... وضع امروز جهان با این آشفتگی شبیه ظرفی است  
 که محتویات آنرا در هوا پراکنده اند که هرزره از آن دور  
 جایی افتاده است میل ماهرچه باشد این امواج ما را  
 بسوی برخورد و تصادم میکشاند خواه طالب آزادی یا  
 حفاظت باشیم عدل یا ظلم طلب کنیم . این اوضاع نتیجه  
 فکر و اراده و یا آرزوی بشر نیست بلکه نتیجه ظهور یک نیروی  
 قاهره محیطه است که اراده و میل و فکر ما را نیز تحت الشعاع  
 دارد لذا در این زمان عهد کهن و عادات دیرینه مانند

یخ در مقابل آفتاب آب میشود و ایدآلهای تازه مانند  
 شکوفه و گل در بهار رو با افزایش است این نیرو زائیده جوامع  
 بشری نیست بلکه نتیجه رحمت روح القدس است که در حیوة  
 جامعه دنیا اشراق نموده است از روح قدسی اشراقی  
 بر آفاق افکار نموده و نتیجه آن اینهمه علوم و اختراعات بود  
 که جهان مادی ما را بهم پیوسته ساخت و از آن منبع مقدس  
 نهی دافق بسوی قلوب تشنه و سوخته نفوس آرزومند منہمر  
 گشت که اینهمه قیود و قوانین کهن را در هم شکست نوع بشر  
 از صحرای و اماندگی خیمه و خرگاه خود را کنده بسوی  
 سرزمین موعود روان است و قایمی را که ماضی بینیم و افکار  
 تازه ایرا که ملاحظه میکنیم همه جلوه روح قدسی است و اثر  
 و سایه آن قوه قویه است ولی باید دانست که اثر معرف کامل  
 موثر نتواند بود و از سایه نور را آنچنان که هست نتوان  
 شناخت اگر ما از اثر بموثر راجع گردیم و از مرکز انعکاس  
 بمنبع نور متوجه شویم بعبارت دیگر ما از ملاحظه این همه  
 نتایج ملاحظه نیروی عمومی و قدرت محیطه فائده در ورای آن  
 باشیم میتوانیم بمقصد و حقیقت تعریف روح قدسی در وجود  
 حضرت عبدالبهاء پی بریم . حضرت عبدالبهاء را تا آن  
 حدی که فکر بشر گنجایش آنرا داشته باشد باید گفت که  
 وجود اقدسش را برای وساطت و بعنوان قوه ناطقه و مبین

حقایق خود انتخاب نمود امروزه همه دنیا از نتایج و آثار روح قدسی بهره ورنند ولی حضرت عبدالبهاء مرکز اشراق این انوار و سرچشمه سلسال زلاند . ( ۱ )  
 بوسیله اوست که روح قدسی آنچنانکه وعده داده شده در دنیا ظهور و مقصود خود را انجام میفرماید و بوسیله اوست که روح القدس قوه غالبه روحانیه را بطور مستقیم در نفوس روشن آشکار مینماید پرتو روی حضرت عبدالبهاء شرق و غرب را فرا گرفته است چه حضرتش مثل اعلاى امر الهی است و مقیاس و میزان انسان کامل است .

بنا بر این اگرچه ما در دنیای صوری بلا و مصیبت می بینیم در وجود حضرت عبدالبهاء طلیعه حکمت و محبت میابیم هر چند امروزه مشر غرق اضطرابند و بی نتیجه در پی چاره میدوند ولی حضرت عبدالبهاء در ورای این تاریکی و

( ۱ ) خوانندگان عزیز ملاحظه کنند که شمس حقیقت و مظهر کلی الهی در این ظهور جمال قدم و اسم اعظم اند و حضرت عبدالبهاء مستظل در ظل جمال قدم و مستفیض از آن بحر البهور و حضرتش در ظل آن محی رم حائز مقام سرالهی و رتبه‌ئی که در ادیان گذشته بی مثل و نظیر بوده است میباشند و با استفاضه از مظهر الهی غیاض فیض عظیم و منشعب از اصل قدیم و مهندس نظم بدیعند و محرر مقاله البته نظر به همین مقام داشته و در غیبت شمس قدم حضرت عبدالبهاء را مصدر فیض اعظم دانسته است .

( ترجمان )

ظلمت با حقیقتی درخشنده استوار و پابرجا ایستاده وجود مقدسش مرکز آرامش مطلق در این طوفان پراضطراب است .

اگر طالب روح القدس میباشیم باید خود را در پرتو مستقیم آنچه از حیوة و کلمات حضرت عبدالبهاء صا در میشود قرار دهیم دنیای امروز تعلق و تشبث ما را بتمايلات نفسانی بیشتر و شدید تر مینماید و تغییرات و انقلابات کونیسه پرده محکمتری بر روی شخصیت باطنی میافکند ولی تقرب حضرت عبدالبهاء ما را از این تعلقات آزاد نموده و این حجابات و سبحات غلیظه را میسوزاند و معدوم مینماید و روح ما را آزاد میکند و همین است مقصود بولس رسول آنجا که میگوید ( امروز ما از پشت شیشه سیاهی نظر مینمائیم ولی در آنوقت ما رو برو و بی پرده می بینیم ) .

مقصود از دیدن پشت شیشه سیاه عبارت از دیدن آثار روح القدس است ولی دیدن رو برو عبارت از دیدن روح القدس در هیكل ظهور و بدون شرط و مانع است .

با توجه بحضرت عبدالبهاء ما بقصد و هدف زندگی خود واقف میشویم و چون بدین حقیقت وقوف یابیم بر افکار و تمايلات شخصی خود غالب میشویم .

صفحه ۸۲ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

..... خانم هرست نیز شخصا در یکی از مکاتیب خویش  
 مینویسد : " آن سه روز که در محضر مبارک گذراندم از  
 بزرگترین و تاریخی ترین ایام حیات من محسوب است ....."  
 قلم از وصف آن هیكل اقدس عاجز و بیان از توصیفش قاصر  
 است همینقدر از اعماق قلب معتقدم که اوست مولی و آقا و  
 سید ما بزرگترین افتخار و عزت و شرف و ضحبت من در آن است  
 که در این جهان بدرک محضر انورش فائز شدم و دیده از چوچه  
 ضیاعش روشن کردم ..... بدون تردید عباس افندی مسیح  
 این عصر و هادی این نسل است و با وجود مقدسش ما را  
 انتظار ظهور جدیدی نه و ترصد مسیح دیگری نیست . "

و در نامه دیگر مینگارد :

" باید اعتراف کنم که مرکز عهد و میثاق شگفت انگیزترین  
 نفسی است که در حیات خویش ملاقات نموده و یاد عالم  
 ناسوت انتظار ملاقات دارم نفوذ و قدرت عظیمی که در آن  
 طلعت اقدس موجود و به نفوسی که بغیض دیدارش موفیق  
 القامی نماید غیر قابل تشریح است و بتصور و ادراک درنیاید  
 من بتمام قلب و روان بآن ذات مقدس ایمان دارم و امیدوارم  
 آنانکه رایحه حیات از قمیص یوسف میثاق استشمام نموده  
 و خود را در زمره محبین و مستظلمین در ظل حضرتش می شمارند

(۱۱۱)

جميع عظمت و جلال او را دريابند و لسان بمدح و ثنائيش  
بگشايند زيرا بيقين مبین اوست ابن اله و اوست نفسی  
که روح اب سماوی در وجود مبارکش متجلی و مشرق است"

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*

\*

## فصل دوم

حیات مبارک قبل از صعود

جمال ابهسی

این دوره از حیات حضرت عبدالبهاء رانیز باد وارثانویه  
تقسیم میتوان کرد :

۱- دوران طفولیت .

۲- دوران بغداد .

۳- دوران اسلامبول .

۴- دوران عکا ( ارض اقدس )

پیش از ورود باد وارثانویه فوق فهرستی از تاریخهای مهم  
حیات مبارک زیلا درج میگردد :

۱- ولادت حضرت عبدالبهاء مصادف است باشبی که  
حضرت رباعلی به جناب ملاحسین بشرویه ای اظهار امر  
فرمودند .

۲۳ ماه می ۱۸۴۴ مطابق ۲ خرداد ۱۲۲۳ شمسی  
برابر پنجم جمادی اولی ۱۲۶۰ قمری محل تولد هیگل  
مبارک در خانه ای واقع در دروازه شمیران قدیم ( پامنار )



طهران میباشد .

- ۲- حبس جمالبارك درسیاه چال طهران اوت ۲۱ ۱۸۵۲ ( هنگامیکه هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء ۸ ساله بودند )
- ۳- تصدیه جمالقدم باعائله وجمعی از یاران بیغداد ۱۲ ژانویه ۱۸۵۳- ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۹ ساله بودند )
- ۴- عزیمت جمالبارك بکردستان ۱۰ آوریل ۱۸۵۴ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۱۰ ساله بودند )
- ۵- ورود جمال مبارک باسلامبول ۱۶ اوت ۱۸۶۳ — ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۱۹ ساله بودند )
- ۶- ورود جمالبارك بادرنه ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۱۹ ساله بودند )
- ۷- ورود جمالبارك بعکا ۳۱ اوت ۱۸۶۸ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۲۴ ساله بودند )
- ۸- صعود حضرت غضن الله الاطهر ۲۳ ژوئن ۱۸۷۰ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۲۶ ساله بودند )
- ۹- ازدواج مبارک ۱۰ ۱۸۷۳ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۲۶ ساله بودند )
- ۱۰- صعود حضرت بهاء الله ۲۹ مئی ۱۸۹۲ ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۴۸ ساله بودند )
- ۱۱- تجدید حبس و شدت برای حضرت عبدالبهاء ( هنگامیکه حضرت عبدالبهاء ۵۷ ساله بودند )

- ۱۲- آزادی حضرت عبدالبهاء سپتامبر ۱۹۰۸  
( سن مبارك ۶۴ سال )
- ۱۳- عزیمت حضرت عبدالبهاء بمصر سپتامبر ۱۹۱۰  
( سن مبارك ۶۶ سال )
- ۱۴- ورود حضرت عبدالبهاء به لندن سپتامبر ۱۹۱۱  
( سن مبارك ۶۷ سال )
- ۱۵- ورود حضرت عبدالبهاء بامریکا ۱۱ آوریل ۱۹۱۲  
( سن مبارك ۶۸ سال )
- ۱۶- ورود حضرت عبدالبهاء از امریکابه انگلیس  
( لیورپول ) دسامبر ۱۹۱۲ - ( سن مبارك ۶۸ سال )
- ۱۷- مراجعت هیکل مبارك بارض اقدس از بندریافسه  
۵ دسامبر ۱۹۱۳ - ( سن مبارك ۶۹ سال )
- ۱۸- صعود مبارك ۲۸ نوامبر ۱۹۲۱  
مطابق ۶ آذر ۱۳۰۰ شمسی . ( سن مبارك ۷۷ سال )  
هنگام صعود مبارك ۲۰ کشور جدید مفتوح و جمعا به ۳۵  
کشور ندای امرالله رسیده بود . مدت حیات مبارك مساوی  
است با عصر رسولی یعنی ۷۷ سال .  
مدت حیات مبارك پس از صعود حضرت بهاء الله آخرین عهد  
از عهد سه گانه عصر رسولی است که ۲۹ سال طول کشید .

### ۱- دوران طفولیت

پیش از ورود به بحث درباره این دوره مطالبی درباره  
 مادر هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء ذکر میشود .  
مادر حضرت عبدالبهاء .

مادر حضرت عبدالبهاء آسیه خانم دختر اسمعیل وزیر  
 میباشند که بالقاب نوابه ، ورقه علیا ، ام الکائنات ازلسان  
 جمال قدم موصوف گردیده اند .  
 جناب اسمعیل وزیر یکی از بزرگان و وزرای دربار ایران  
 محسوب میشد و ثروت فراوان داشت . نوشته زیر بقلم  
 دلنشین حضرت بهاء ئیه خانم که ابشان نیز ملقب بورقه علیا  
 گردیدند وخواهر بلند مرتبت حضرت عبدالبهاء میباشند  
 درباره مادر گرامی و عزیزشان است .

”..... وقتی که دای من باعه ام ازدواج کردند ارتباط  
 و بستگی این دو خاندان قویتر و محکمتر شد مردم میگفتند  
 ثروت با ثروت جمع میشود جهیزیه مادرم آسیه خانم  
 فوق العاده زیاد بود یعنی چهل قاطر جهیز او را برای  
 خانه شوهر حمل میکردند . شش ماه قبل از ازدواج زرگر

در منزل مادرم به تهیه و تدارک جواهرات لازم مشغول بود بطوریکه حتی تکه های لباسش از طلا و جواهر نشان بود این تکه ها موقعیکه ما را از طهران به بغداد تبعید نمودند برای قوت لایموت به مصرف رسیدنم میخواست شمام بهمان شکل و صورتی که من مادرم را در جلو چشمانم مجسم میکنم و بخاطر میآورم او را میدیدیدقامتی بلند و زیبا داشت و چشمانش برنگ آبی تیره لبان مرواریدی بود تابان و گلی زیبا و خندان در میان زنان از کسانیکه ما درم را در دوران جوانیش دیده بودند شنیدم که او دختری بوده بسیار عاقل و باهوش و من همیشه در خاطر خودم او را مانند یک ملکه پر حشمت و جلال و محبوبی که نسبت بهمه مردم رؤف و مهربان است مجسم میکنم در رفتار و کردارش آثار محبت و مهری وجود داشت که قلوب را جذب مینمود و مهر کجا که وارد میشد محیطش از عشق و سرور پر میشد آرام و متین بود عاری از شائبه خود خواهی در هر مجلسی که می نشست اخلاق حمیده و صفات برجسته اش حضار را مست و مخمور مینمود .

..... چه روزهای خوشی بود و چه دوران فرح بخشی گاهی با پدر بزرگوارم و مادر و برادر عزیزم عباس حضرت عبدالبهاء به بیلاق میرفتیم و در باغهای قشنگ و زیبا که پر

از گلهای رنگارنگ و میوه های لذیذ بود با یکدیگر بازی — مشغول میشدیم آن روزها خیلی زود سیری شد بطوریکه حال بطور مبهم و تاریک خاطراتی از آن در نظر مجسم میشود) مطالب فوق از کتاب شاهراه منتخب تألیف خانم لیدی بلامفیلد در صفحه های ۷۰ و ۷۳ کتاب حکایات امری جلد دوم تألیف جناب روحی ارباب مندرج است اخذ شده است .

حضرت عبدالبهاء در دامان چنین مادری پرورش یافت و در ظل توجه و عنایت و تعلیم پدری چون جمال اقدس ابهی رشد و نمو فرمود پس از آنکه جمال قدم بطرفداری از امر بدیع حضرت نقطه اولی قیام فرمودند اموال بتاراج رفت و اسیر حبس و زندان سیاه چال طهران گردیدند در این زمان سن مبارک حضرت عبدالبهاء که سخت دلبسته پدر بزرگوار بودند بیش از هشت سال نبود ( ۱۸۵۲ ) پس از غارت خانه مبارک و حبس سرپرست خانواده یعنی جمال اقدس ابهی زندگی عاقله مبارکه بقدری سخت شد که والده حضرت عبدالبهاء برای حفظ اطفال خویش مجبور به تغییر منزل شدند از قرائن پیدا است که همه افراد فامیل و دوستان پس از گرفتاری حضرت بهاء الله عاقله ایشان را ترك گفتند و از آنهمه بستگان و دوستان کسی باقی نماند

بیاناتی که از لسان اطهر حضرت عبدالبهاء در باره آن ایام جاری شده و در کتب امریه ثبت است مبین این حقیقت و شدت مظلومیت و بی پناهی این عاقله الهی که در ناز و نعمت پرورش یافته بود میباشد .

۱۹ مارس ۱۹۱۳ در سفرنامه جلد دوم صفحه ۲۰۵

هنگام اقامت مبارک در پاریس مذکور است :

.....صبح به جهت احبابا ذکر اوائل امر و صدمات و بلیات در طهران میفرمودند از جمله این حکایت از لسان مبارک جاری و صادر که :

✓ من طفل بودم بسن ۹ سالگی در بحبوحه بلایا و هجوم اعداء از بس سنگ بخانه ما انداختند خانه پر از سنگ شد مبود کسی را نداشتیم جز والده و همشیره و آقامیرزا محمدقلی .  
والده محض حفاظت ما را از دروازه شمیران برد به محلّه سنگ در پسکوچه منزلی پیدا کرد در آن منزل ما را حفاظت میکرد و یکی از بیرون آمدن منع مینمود تا روزی آنقدر امور معیشت سخت شد که والده بمن گفت میتوانی بروی خانه عمه بگویی هرطوری هست چند قرانی بجهت ما پیدا کند .  
خانه عمه در تکیه حاجی رجبعلی نزدیک خانه میرزا حسن کج دماغ بود من رفتم خیلی عمه کوشش کرد تا آنکه پنجقران گوشه دستمالی بسته بمن داد در مراجعت در تکیه پسر

میرزا حسن کج دماغ مرا شناخت فورا گفت این باهی است که بچه ها عقب من دویدند خانه حاجی ملاجعفر استرآبادی نزدیک بود چون آنجا رسیدم داخل کریاس خانه شدم پسر حاجی ملاجعفر مرادید اما نه مرا منع کردونه بچه ها رامتفرق نمود در آنجا بودم تا هوا تاریک شد و چون از آنجا بیرون آمدم باز بچه ها مرا تعاقب نموده هیاهو میکردند سنگ میانداختند تا نزدیک بدکان آقا محمد حسن صند و قدار شدم دیگر اطفال پیشتر نیامدند مختصر وقتی که بخانه رسیدم از شدت خستگی هراسان افتادم والده گفت ترا چه میشود من نتوانستم جواب دهم بخته<sup>۲</sup> افتادم والده دستمال پول گرفته مرا خوابانید خواب رفتم ( باز آن روز این بیان رامی فرمودند ) که یک وقتی مادر طهران همه نوع اسباب آسایش وزندگی داشتیم ولی در یکروز همه را غارت نمودند بدرجه بی سختی روی داد که روزی والده قدری آرد را بجای نان در دست من ریخته همین نحو خوردم و یومسی از ایام سجن جمال مبارک ، من اصرار نمودم که بحضور مبارک مشرف شوم آخر مرا با غلامی در محبس فرستادند و چون فراشها محل مبارک رانشان داده مرا بدوش خود بردیدند محل سرازیری بسیار تاریک بود و پلعه از دور تنگ محقری پائین رفتم ولی چشم جائی رانمیدید در وسط پله یکمرتبه

صدای مبارک بگوش رسید فرمودند او را نیاورید لَهذا  
 مرا مراجعت دادند بیرون نشستیم ومنتظر نوبت بیرون  
 آوردن محبوسین بودیم یکمرتبه جمال مبارک را بیرون  
 آوردند درحالتیکه باچند نفر هم زنجیر بودند چه زنجیری  
 که از شدت سنگینی بصعوبت حرکت میدادند آن حالت  
 خیلی محزن و مؤثر بود بلایای مبارک بوصف نمآید و زبان  
 تقریر نمیتواند

۱۸ مارس ( ۱۹۱۳ ) سفرنامه جلد دوم صفحه ۱۸۷ -

..... " ولی انقطاع بعدم اسباب نیست بلکه بعدم

تعلق قلب است مادر طهران شب دارای همه چیز بودیم  
 فردا صبح جمیع را غارت کردند بدرجه ثی رسید که قوت  
 لایموت نداشتیم من گرسنه بودم نان نداشتیم والوده  
 قدری آرد در دست من میریخت بجای نان میخوردم باوجود  
 این مسرور بودیم "

حضرت عبدالبهاء در کودکی

مسلول بودند

هیكل مبارک بدلیل مصائب گوناگون در کودکی مبتلا به  
 بیماری سل شدند بیانات زیر شاهد براین مطلب است ولی



با بیان اینکه در کوی یکی مسلول بودند درسی به پیروان  
اسم اعظم میدهند و آن چگونگی مواجهه هیکل اطه — ربا  
مصائب و مشکلات است که خود سر مشق اهل بها میتوانند  
قرار گیرند .

۸ مارس ( ۱۹۱۳ ) صفحه ۱۷۲ جلد دوم سفرنامه  
مبارک ، پاریس .  
” ..... و چون مراجعت نمودند در مجمع عمومی نطق  
مبارک این بود : ”

\* هوالله \*  
\_\_\_\_\_

من خیلی میخواهم باشما صحبت بدارم لکن صحتم  
مساعد نیست دعا کنید صحت تامه عی حاصل شود تا بتوانم  
باشما صحبت مفصل نمایم در پاریس قوای من بتحلیل رفت  
با وجود این اظهار ثبوت نمودم و نرفتم خیلی بشماها  
تعلق دارم امید است این دو روزه احوالم بهتر شود  
تا بتوانم باشما صحبت مفصل نمایم البته در این کسالت هم  
حکمتی است بی سبب نیست و حکم آن بعد معلوم میشود .  
والا بی سبب در پاریس ناخوش نمیشدم دو سال ونیم است  
سفر میکنم در هیچ جا ناخوش نشدم مگر در اینجا که بسبب  
ناخوشی زیاد اقامت نمودم اگر بیمار نمیشدم بیش از یکماه  
در پاریس نمیماندم پس در این حکمتی است (من در تحت

اراده الهیه هستم نه تحت قانون طبیعت که طبیعت بر من غالب شود و مرانا خوش کند نه بلکه حکمت و اراده الهیه است که هر قسم اقتضای کند آن طور میشود از بدایت حیاتم چنین بوده آنچه وقوعات واقع شده بعد حکمتش معلوم گردیده در طهران طفل بودم در سن هفت سالگی ناخوشی سل بر من عارض شد هیچ امید بشفا نبود بعد حکمتش واضح شد که اگر ناخوش نبودم بایستی درما زندران بمانم لکن بجهت این ناخوشی در طهران ماندم در ایام حبس جمال مبارک بودم و باین سبب در رکاب مبارک به عراق سفر کردم چون وقت رسید بفتة بعد از یأس جمیع اطباء صحت حاصل شد با آنکه جمیع گفته بودند محالست این مریض علاج شود مقصد این است که هرچه واقع میشود در آن حکمت بالفیه است در این ناخوشی هم حکمتی است که بعد معلوم میشود زیرا همیشه من در تحت اراده الهیه بودم و آنچه واقع شده بمقتضای حکمت بوده در این ناخوشی هم چنین است و یک حکمت آن ملاقات باشماهاست که امید وارم نتایج عظیم بخشد و بعد نتایجش ظاهر میشود .

### تبلیغ در کورد کی

حضرت عبدالبهاء از همان سن طفولیت بامر بدیع ایمان آوردند و باتمام مشکلاتی که وجود داشت به تبلیغ امرالله پرداختند . هیکل مبارک در موقع اقامت در اشتوتگارت در آلمان

تاریخ ۴ آوریل ۱۹۱۳ بهدرومادری که عرض میکنند این بچه  
بهرکه میرسد زکرمبارک میکند و مبلغ امر مبارک شده میفرمایند :  
صفحه ۲۱۷ سفرنامه جلد دوم :

مبلغی در طفولیت خوبست من باین سن که بودم تبلیغ  
میکردم شخصی از احباب برادری داشت غیرمؤمن شرچه میکردند  
قبول امر نمیکرد چون اورانزد من آوردند گفت بسیار با من از این  
امر صحبت کرده اند ولی تا حال من قانع نشده ام با و گفتم  
استعداد نداشته‌ئی تشنه از آب لذت میبرد و قانع میشود بینا  
از روشنی آفتاب و ماه و شنوا از نغمات جانفزا قانع میشود نه کرو  
نابینا از این قبیل چون با او گفتگو مفصل کردم منقلب و مؤمن شد.

### يك خاطره از کودکی

~~~~~

۳۰ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۸۰ سفرنامه جلد اول عصر

بیاناتی در تربیت روحانی و تربیت عقلی میفرمودند :

”... واقعا در ظل کلمه الله چه نفوس مقدسه‌ئی مبعوث میشوند  
بخاطر درازم وقتیکه طفل بودم در طهران در بیرونی پهلوی جناب  
آقاسید یحیی وحید نشسته بودم دیدم میرزا علی سیاح باتاج و  
عصای درویشی و پاهای برهنه پراز گل وارد شد یکی پرسید از کجا  
میآئی گفت از قلمه ما کو و حضور حضرت اعلی فوراً حضرت وحید خود  
راروی قدم سیاح انداخت و گریه کنان محاسن خویش را بگل‌های  
پای ایشان میمالید که از کوی محبوب رسیده با آنکه حضرت وحید

شهبیرو شخصی جلیل بود آن قسم نزد بندگان درگاه الهی خضوع  
مینمود .  
تحصیلات حضرت مهد البهاء

۲۸ جولای ۱۹۱۲ سفرنامه جلد اول صفحه ۱۷۰ در  
پاسخ کسی که عرض میکند از بیانات مبارکه ابواب جدیدی  
بروجه من مفتوح شد فرمودند :

" من هیچ تحصیل نکرده ام حتی بمکتب صبیان  
نرفته ام و این حضرات میدانند "

۱۹ می ۱۹۲۳ سفرنامه جلد دوم صفحه ۳۰۸ :

" ..... اول شب بمنزل امة الله مسس سندر ســــن  
تشریف بردند بسیار دربارہ او اظهار عنایت نمودند  
و صحبت داشتن او را بفارسی تمجید فرمودند و ایشان را  
امر بخواندن و یاد کردن اشعار جمال مبارک کردند  
و وعده تائید و ترقی دادند و فرمودند :

" من عربی را تحصیل نکرده ام وقتی طفل بودم کتابی از  
مناجاتهای حضرت باب را بخط جمال مبارک داشتم و خیلی  
خواندن آنرا شائق بودم شبها که بیدار میشدم برمیکخاستم  
و میخواندم و از شدت طلب و اشتیاق میگریستم تا آنکه  
دیدم عربی را خوب میفهمم دوستان بخوبی میدانند که من  
تحصیل نکرده ام اما گفتن و نوشتن عربی را از فصحا ی

عرب بهتر میدانم امید وارم تو در فارسی خیلی ترقی نمائی " چنانکه ملاحظه میشود حضرت عبدالبهاء تحصیل نکردند و بمدرسه ای داخل نشدند بلکه در ظل تعلیمات اب بزرگوارش آنچه را باید بیاموزند آموختند . در کودکی آثار هوش باشدت تمام چنان آشکار شد که جمال قدم ایشان را سرالله خواندند و این لقب از آن زمان بر هیکل مبارک ماند و احبا ایشان را سرالله خطاب میکردند و در همین سنین حل مشکلات یار و اغیار میفرمودند .

دکتر اسلمنت در کتاب خود در صفحه ۱۶۰ اینطوری مینویسد :

وقتی یکی از رؤسای طایفه صوفیه موسوم بعلی شوکت پاشا بیانی در تفسیر حدیث کنت کنزاً مخفیاً که یکی از احادیث مشهور اسلام است خواهش نمود حضرت بهاء الله شرح و تفسیر آنرا بحضرت سرالله محول فرمودند این جوان پانزده یا شانزده سن شریفشان بود که فوراً با سر قلم بیانی بلیغ و شرحی منیع و بدیع مرقوم نمود که پاشا حیران شد .

صفحه ۱۴ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

.....) همچنین آن غصن برومند بهاء بود که در  
 عنفوان شباب نظر بخواهدش و طلب سالک سبیل هدی  
 علی شوکت پاشا و امر و اراده مطلقه جمال اقدس ابهتی  
 تفسیری بر یکی از احادیث مشهوره اسلامی مرقوم فرمود  
 و آن تفسیر بنحوی بلیغ و فصیح و مشحون از حقایق بدیع  
 منیع بود که پاشای مذکور واله و حیران گردید و بساحت  
 انورش سرتعظیم و تکریم فرود آورد .....)

صفحه ۱۵ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

....." در اثر مصاحبات و مفاوضات آن هیکل تقدیس  
 بود که علماء بغداد با حاطه ذاتیه آن وجود اقدس پی بردند  
 و لسان بستایش و نیایش آن جوهر تنزیه گشودند و مراتب  
 فضل و دانش و سعه علم و بینش را بستودند و ایمن  
 حس تقدیر و تجلیل نفوس با اتساع دایره آشنایان و محبین  
 آن وجود مبارک بدوا در ارض سرّ و سپس در سجن اعظم  
 ازدیاد پذیرفت بدرجه ای که وقتی در مجلس خورشید پاشا  
 حاکم اردنه که شخص بصیر و صاحب نظری بود جمعیتی  
 از علماء طراز اول مدینه در مسأله ای از مسائل مطروحه  
 بحث و تحقیق پرداختند و کل از حل آن عاجز ماندند  
 اتفاقاً هیکل مبارک در آن مجمع حاضر و میهمان پاشا بودند

( ۱۲۲ )

و پس از اظهار نظر حاضرین رشته سخن را بدست گرفتند  
و با تبیانی موجز و ذکری مدلل آن مسئله غامض را بنحو  
حیرت انگیزی توضیح و تشریح فرمودند چندانکه پاشا زبان  
بمدح و ثناگشود و مراتب علم و احاطه وجود مبارک را بستود  
و این معنی چنان در قلب وی مؤثر گردید که از آن به بعد  
اجتماع و احتفالی برپا نمود مگر آنکه بجان و دل آرزومند  
بود که هیکل انور انجمن را بحضور مبارک خود مزین  
فرمایند .

۲- دوران بغداد

~~~~~

چهار ماه طی طریق بین طهران - بغداد

از ژانویه ۱۸۵۳ تا آوریل ۱۸۵۳

~~~~~

هنگامیکه مهلت سکونت جمال اقدس ابهی در طهران  
بپایان رسید و با عائله مبارک و جمعی از احبا از طهران  
بقصد بغداد حرکت فرمودند حضرت عبدالبهاء هشت  
سال و نه ماه داشتند تاریخ حرکت از طهران دوازدهم  
ژانویه بود و این تاریخ برابر است با بیست و دوم دیمه  
در این ماه و فصل هوای طهران و نواحی غربی ایران بخصوص

بسیار سرد است چهار ماه طول کشید تا این قافله الهی که قافله سالارش جمال قدم بود به بغداد رسید حضرت ورقه علیا در مورد این سفر برای لیدی بلامفیلد اینطور تعریف میفرمایند قوله العزیز:

..... "دو هفته بعد با جمعی از خانواده های بابی بهمراهی غلامان شاهی و دسته ای از سربازان از طهران قصد بغداد نمودیم چه سفر عجیبی بود زمستان سرد و راهها هم کوهستانی چهار ماه این سفر بطول انجامید پدرم که اساساً مریض بود گردن و اطراف سینها<sup>ش</sup> در نتیجه فشار زنجیرها زخم شده و آماس کرده بود مادرم وضع حمل داشت و تاب و مقاومت این مشقات و مصائب را نداشت و هیچکدام نمیدانستند که بالاخره تقدیر ما بکجا خواهد انجامید ..... آنها تکیه در آن سفر همراهشان بودیم بواسطه نداشتن اسباب معیشت و لباس صدمه زیاد خوردند ..... برادرم مخصوصاً قبای نازکی داشت سوار اسب بود بسیار زحمت میکشید دستها و پاهای او که در معرض سرما بودند زیادتر از همه شکنجه و عذاب دید بطوریکه پاهایش سرمازدگی یافت که اثر آن هنوز در هیكلش ظاهر است مخصوصاً در مواقع سرما و عوارض جسمانی بی اندازه او را انیت مینماید باین وضعیت و



مرارت و فقر و بیچارگی وارد شهر بغداد شدیم ..... ”

۳۱ مارچ ۱۹۱۲ صفحه ۱۷ سفرنامه جلد اول :  
 ” ..... پس از استراحت کمی احباء امریکائی را احضار  
 و شرحی از مهاجرت مبارک از طهران تا بغداد و سرمای راه و  
 عدم اسباب میفرمودند که بدرجه ثی برف و سرما بود که  
 پاهای مرا برف زد و هنوز در زمستان انگشتهای پای من  
 متأثر میشود ..... ”

### ایام بغداد

در موقع ورود جمال قدم و همراهان به بغداد در سال  
 ای ۱۸۵۳ حضرت عبدالبهاء طفل نه ساله و مسلول و سرمازده  
 بودند که پس از یکسال دچار فرقت پدر بزرگوار خود شدند  
 پدری که با عشق میورزید در فراق نالیدند مطالب  
 زیرا از کتاب بلامفیلد از فضل آقای عکا ترجمه جناب  
 ابوالقاسم فیضی ایادی امرالله از روی نسخه ماشینی که نزد  
 جناب ملك خسروی بود اخذ شده است این مطالب را  
 حضرت ورقه علیا به لیدی بلامفیلد که از لسان اطهر  
 ستاره خانم لقب گرفت میفرمایند ستاره خانم آنرا بصورت

کتاب یا رساله ای مینویسد قولها العزیز:

..... " قبلا گفتیم که برادر من بی اندازه علاقه مند

بجمال مبارک بود هرچقدر بزرگتر میشد علاقه و محبتش از یاد میافت پس از مهاجرت پدرم او بی اندازه متأسف ورنجورگشت غالباً برادر من تنها به طرفی رفته و چون ابر بهاری در مفارقت پدرمان میگریست بقدری مهموم و مغموم بود که هیچ کس را یارای آن نبود تا او را تسلیت دهد تنها مشغولیت و خوشی او استنساخ الواح و توقیعات مبارکه حضرت رب اعلی بود حقیقتاً از کودکی او خارق العاده بود ابداً بازی و سایر مشغولیات اطفال توجهی نداشت به مدرسه نمیرفت تحصیل هم نمیکرد سواری را بهتر از همه چیز دوست میداشت و در این فن شهرتی داشت ماهها گذشت و پدرم مراجعت نمود و ابداً از او اطلاعی نداشتیم در چه غم و اندوه عجیبی بودیم که بوصف نیاید ولی دائماً در تجسس او بسر میبردیم و هرآن در انتظارش بودیم نه شاید قاصدی از سوی او آید و یا نفسی بمسوی او راه یابد طیب پیری بود که غالباً بعیادت مرضی در عائله میآمد او را بر حالت ما ترحم و شفقت بی اندازه دست داد تصمیم گرفت و قول داد که در این باب مساعدتی نماید بعد از چند وقت خبر آورد که او اطلاع یافته که پدرم در محل دوری در

بفداد درکوه ها سنگی گرفته از آن پس هر کس از او سئوال  
 میکرد تا شاید بوجود او راه یابد این تجسسات خیلی  
 طول کشید و نتیجه قطعی حاصل نشد بالاخره مسافری  
 بدکتر شرح وتفصیلی گفته بود که طبیب یقین حاصل کرد  
 پدرمن بوده آن مسافر بیان کرده شخصی بدین نام و نشان  
 درکوههای اطراف ساکن است و او در مسائل مذهبی و فلسفی  
 و علمی بحدی دقیق و بصیر است که مردم دائما در عقب او  
 رفته و از او سئوالات مختلفه مینمایند و چون میخواهند تنها  
 باشند لذا منزل خود را غالبا از غاری بفاری تغییر میدهند  
 و مسافر نیز گفته بود روزی معلمی طفلی را از مکتب خانه  
 بعلت بدی مشق چوب زده و از آن محل بیرون میکند آن  
 بچه بینوا در بیرون در ایستاده از ناچاری میگردد پدرم در  
 این هنگام از آن محل میگذرد و از گریه طفل رنجور شده  
 علت را میپرسد او هم واقعه را بیان مینماید با او میفرماید  
 غصه نخور و لوحه او را گرفته سرمشق دیگری برای او مینویسد  
 باخطی بسیار زیبا و کلماتی فوق العاده عالی مرقوم میدارند  
 که علت خیرت معلم میشود و طفل خیلی خوشحال بوده که  
 معلم بهتری یافته است مخصوصا برحیرت و شگفت معلم  
 افزوده میشود وقتی میفهمد شخصی در لباس درویشی این  
 لوحه را نوشته زیرا معمولا در اویش بیسوادند و دارای خط

دارند  
 مکتب  
 مکتب

نیستند پس در عقب او رفته میبیند در غاری تنها بدعا  
و مناجات مشغولند و روزگار را بدانحال میگذرانند وقتی  
این چیزها را میشنیدیم کاملاً دریافتیم که آن درویش محبوب  
و مقصود ماست ولی راه وصول با او مسدود بود نمیتوانستیم  
او را بیابیم لهذا بر شدت رنج و اندوه افزوده شد و در  
بغداد یکی از بابیان غیور ساکن بود او در قدیم از اتباع  
قرة العین بشمار میرفت او بیان کرد که چون علاقه و  
دلبستگی در بغداد ندارد لذا داوطلبانه در پی محبوب  
خود میروم و حتی جان را حاضر است در این راه بگذارد  
قول داد میروم و بدون او هرگز بر نمیگردم ولی این مرد  
بی اندازه فقیر و دست تنگ بود که حتی پول نداشت  
الاغ گرفته این راه را طی نماید و چون پیر بود پیاده هم  
نمیتوانست راه پیمائی کند در عائله هم پولی موجودی که  
به او بدهیم و از اشیاء قیمتی که بتوانیم بفروشیم چیزی  
باقی نمانده بود فقط يك قالی داشتیم که روی آن میخوابیدیم  
آنها فروخته الاغی برایش تهیه کردیم و رفت مدت ها گذشت  
از او هم خبری نشد بکلی دیگر متأثر و ناامید گشتیم ماهها  
گذشت تا آنکه پیغامی از او رسید که روز دیگر با مقصود  
جمع وارد بغداد خواهد شد هیچکس این خبر را قبول  
نمیکرد ولی تأثیری شدید در برادر م نمود و با دقت از

پیغام اوسغوال کرده تا کاملاً مطمئن شد که پدرمان مراجعت خواهد نمود شب روز دیگر پدرم وارد شد بسختی او را شناختیم او در آن وقت دارای گیسوان و محاسن بسیار بلند بود در حقیقت بظاهر درویش صرف بشمار میرفت در حین ورود ملاقاتش با برادرم بسیار عجیب بود چنانچه این ملاقات از مؤثرترین و مهیج ترین حوادثی است که در عمر خود دیده ام عباس خود را در مقابل جمال مبارک روی خاک انداخته پاهای مبارک را در بغل گرفته میگریست و میبوسید و میگفت چرا ما را ترك کردید چرا ما را تنها گذارید پدرم بحال او اشک میریخت بحدی این منظره تأثر آور بود که با کلمات و اصطلاحات معمولی شرح و بیان آن نتوان نمود مهاجرت پدرم دو سال طول کشید پس از مراجعتش همان شهرتی که در کوهها یافته بود به بغداد رسید نه فقط بابیها بلکه بسیاری دیگر برای استماع بیاناتش شتافتند و خیلی هم از نقطه کنجکاو به ملاقات میآمدند ولی چون او مایل بود که تنها باشد لذا این گونه ملاقاتها و کنجکاویها موجب ملال خاطرش میشد برادرم عاشقانه قیام کرد و زحمات جمال مبارک را مرتفع نمود و دو ورقه نوشته یکی را بدرب اطاق خود و دیگری را بدرب اطاق جمال مبارک چسبانید مضمون اول این بود :

” آنهائیکه برای کسب اطلاع میآیند داخل شوند و آنهائیکه  
 بجهت کنجکاو میآیند بهتر است دور گردند . ”  
 روی ورقه دیگر که بدر باطاق جمال مبارک گذارده بود  
 این عبارت را مرقوم داشت : ” آنانکه در جستجوی حقیقت  
 بیایند . ”

پس هر کس وارد میشد خودش او را ملاقات مینمود اگر  
 دریافت میکرد راستی در پی حقیقت و جستجوی حق است  
 بحضور جمال مبارک <sup>اجازه</sup> میداد برود و در غیر اینصورت مانعت  
 میفرمود ..... ”

حضرت عبدالبهاء گاهگاهی از خاطرات گذشته بیاناتی  
 میفرمودند که بعضی اوقات ثبت میشد مانند بیان زیر که  
 مربوط به ایام بغداد است و هیکل مبارک چگونگی کشف  
 محل هجرت جمال قدم را در کوههای سلیمانیه شرح میدهند .

۲۳ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۶ سفرنامه جلد اول :

” ..... و شب نطق مبارک مفصلی در خصوص غیبیویت

جمال مبارک و پریشانی احبا و تفصیل حال آقا ابوالقاسم

همدانی بود که چون در راه سوارهایی که برای حفاظت

همراه ایشان بوده اند او را زخمی کرده اموالش را می برند

این شهرت و خبر وصیت او که باید اموال وهستی آقا

ابوالقاسم رابدرویش محمد برسانید بیفداد میرسد و بگوش  
 میخورد فرمودند از قرائن ما فهمیدیم که چون آقا ابوالقاسم  
 همدانی سابق در ساحت اقدس بود و در غیبوت جمال ابهی  
 او هم مسافر شد لذا یقین است که مراد از درویش محمد جمال  
 مبارک است و باید در حدود سلیمانیه تشریف داشته باشند  
 آن بود که احبا را با عرائض تضرع و ابتهال فرستادیم و رجاء  
 و مسئلت در مراجعت جمال قدم بیفداد نمودیم ..... "

### خاطراتی از بیفداد و مسائل مربوط بان

~~~~~

۲۷ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۳۷ سفرنامه جلد اول :  
 " ..... وقتی من بجناب آقا میرزا محمد قلی گفتم یاد داری  
 در بیفداد پانزده پاره نداشتیم بحمام برویم حال باید قدر  
 این عنایات جمال قدم رابدانیم و بشکرانه قیام برعبودیت  
 نمائیم که در ملک و ملکوت نصرت و حمایت فرمود و هدایت و  
 اعانت نمود ..... "

۱۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۴ سفرنامه جلد دوم :  
 " ..... و بعد از مجلس چون بعضی از ایرانیان به محضر  
 اظهر مشرف شدند بیانات مبارک منتهی بذکر اعمال

ناشایسته یحیی و قدرت و قوت امر جمال ابهی شد شرح مفصلی از افترا و کذب یضوتیها فرمودند و ۱۳ عیال یحیی را شمرند و از خوف و ضعف و سوء آمال آن بد مال مفصل حکایت نموده فرمودند وقتی جمال مبارک از سلیمانیه بیفداد تشریف آوردند در راگشودند و صلاهی عام دادند ابتدا یکد و نفر از معاندین ایرانیها آمدند تعرض نمایند و بعضی گفتند و مرتبه بابیها آفتابی شده اند که جمال مبارک بدهان آنها زدند دیگر همه حساب خودشان کردند کم کم قیام مبارک امرالله را بلند نمود پرده هارا درید و نفوس را بمقام تقدیس و انقطاع کشانید در آنوقت یحیی از خوف بلباس تبدیل دست فروشی میکرد زیرا همیشه در ایام بلا فراری بود و آخر چون در علیّه دید با وجود حبس و ابتلا امر بدرجه ثی رسید که اعیان و پاشاوات بدیدن میآیند و نهایت ادب و خضوع مشرف میشوند و خوف و خطری نیست لهذا بیرون دوید با وجود این چه توانست بکند در ایام حیاتش در قبریس با آزادی حکومت انگلیس آیا يك نفس راهدایت کرد ؟ با آنکه نه مسجون بود و نه محل اعتراض ملل و اُمم عالم واللّه الذی لا اله هو که چون زنجیر گران گردن مبارک را بخاطر آرم لرزه باند اُمم افتد چه صدمات شدید و وارد شد و چه بلای عظیمه چون



باران نازل گشت آخر با این مصائب و رزایا امر را غلب و ندا<sup>۱</sup> الهی را منتشر در آفاق فرمودند " حضرت ولی امرالله روزی بحضرت حرم مبارک خود روحیه خانم در باره خاطره ای چنین میفرمایند :

صفحه ۳۸ کتاب گوهر یکتا :

( " روزی در محضر مبارک حضرت عبدالبهاء جمعاً نهار بسیار لذیذی تناول کردند و چون پایان رسید حضرت مولی الوری فرمودند وقتی جمال اقدس را بهی از سفر سلیمانیه مراجعت فرمودند در خانه ای بسیار حقیر منزل داشتیم وضع زندگانی بی اندازه سخت و فقیرانه بود در همان ایام بود که از قلم اعلی هر روز آثار بدیعہ منیعہ ای نازل میشد و احبای الهی شبها جمع شده گاهی تا صبح آن آیات و ابیات را تلاوت میکردند و مست و مخمور از خمر الهی میگشتند فرمودند خوراک منحصر بود به قطعه ای نان خشک و کمی خرما ولی لذت آن نان و خرما هرگز فراموش نشود و با هیچ اطعمه ای مقایسه نگردد ) .

صفحه ۲۵-۲۶ خاطرات حبیب :

( در موقعیکه شرفیاب شدیم روی پای مبارک افتاده خواستم

بیوسم قبول نفرموده بادستهای مبارک بلند کرده فرمودند  
 استغفرالله ، استغفرالله مضافه کنیم معانقه کنیم بعد  
 اظهار عنایت از سفر وزحمات مربوطه بآن فرمودند ضمناً  
 شرحی از کرمانشاه در موقع نزول اجلال جمال مبارک فرمودند  
 که زمستان سختی بود مادر کاروانسرائی در کنار خندق  
 وارد شدیم سرتاسر مصیبت و بلا بود ولی چون در سبیل  
 الهی بود روح وریحان داشتیم و خوش میگذشت در اسدآباد  
 سرمای شدیدی بود درجه سردی هوا ۳۸ درجه زیر صفر  
 بود جورابه‌هایم تر بود و پایم را سرما زد خواستیم شب حلوا  
 بخوریم بجای شکر فلفل ریخته بودند که تمام دهان و گلو  
 را میسوزاند شب نخوابیدیم و هی آب خوردیم از برکت آن  
 رنجها و آن غربتها حال را یات آیات الهی مرتفع گشته ) .

صفحه ۱۸۹ خاطرات حبیب : دوم نوامبر ۱۹۱۴ اوسنان .  
 امروز صبح باز جمعیتی از درزیها و مشایخ بحضور مبارک  
 آمدند رئیس آنها شیخ صالح که پیر مرد مخلص بلکه خود را در  
 محضر مبارک چون یک بنده میداند اظهار وحشت از جنگ  
 مینمود و میترسید فرمودند شما طوفان دریا ندیده اید اگر  
 دیده بودید این وقایع بشما چندان تأثیر نمیکرد ماشب  
 دارای عمارت نه دایره و دارای همه چیز بودیم صبح از

باطل  
 باطل  
 باطل

خانه بیرون کردند و اموال بتالان و تاراج بردند حتی  
 بالا پوش هم از برای ما گذاشتند و ما را با آن سرما از  
 يك مملکت به مملکت دیگری نفی کردند من نزد والده ام  
 رفتم خوراك خواستم چیزی نداشت قدری آرد خواستم  
 و خوردم در راه خواستم خوراك خوب بخورم شیره و آرد و روغن  
 گرفتم ولی در عوض اشتباهاً مقدار زیادی فلفل ریختند  
 که تمام لثه و معده و روده ها را میسوزاند یکی از دوستان  
 ما را هفتاد داغ گذاشتند بعضی ها را دماغ پریدند  
 بعضی ها را سرازیر بردار زدند که جمیع روده هایش  
 بیرون آمد ما این طوفانها را دیده ایم امید داریم خوب  
 بشود خدا اصلاح کند .....

### ۳- دوران اسلامبول

از بغداد تا اسلامبول :

جمال مبارك پس از یازده سال اقامت در بغداد باصر  
 دولت عثمانی و ایران به اسلامبول سرگون گردیدند در این  
 هنگام که سال ۱۸۶۳ بود سن مبارك حضرت عبدالبهاء  
 به ۱۹ سالگی رسید حضرت ورقه علیا برای لیدی بلامفید  
 اینطور تصریف میفرمایند قولها العزیز :

”..... وقتی که برادرم اظهار امر پدرم را شنید محافظ  
دائمی پدرم بود در تمام روز و شب و طول مسافرت در نزدیکی  
کالسکه او حرکت میکرد و دائما در اطراف چادر او پاسبانی  
مینمود خیلی کم میخوابید لذا کم خوابی در اوایل جوانی  
ویرانخست ضعیف نمود اسبش از اسبهای عربی خیلی وحشی  
و سرکش بود که کمتر کسی جرأت سوار شدن مینمود ولی زیر  
دست برادرم که سواری ماهر بود چون بره آرامی حرکت  
میکرد برای اینکه کمی استراحت نماید قرار بر این شد قبل  
از حرکت کاروان او بجلو برود و در منزلی ایست کرده تا سایین  
ملحق شوند . مدت انتظار اسبش روی زمین دراز کشیده و  
خود سرش را بروی گردن او گذارده میخوابید و چون قافله  
از دور نمودار میشد اسب لگد بر زمین کوفته بمسرا درم  
برمیخاست و برای راحتی جمع زحمت میکشید تا رسیدن  
اسلامبول چهار ماه طول کشید هوا بسیار بد بود.....”

### عمر دوران عکاسی

از ادرنه تا عکا :

جمال مبارك و همراهان پس از چهار ماه و بطور دقیق  
پس از ۱۱۶ روز ( ۱۶ اوت ۱۲ دسامبر ۱۸۶۳ ) اقامت در

اسلامبول بسوی ادرنه تبعید شدند .

در ایام اقامت جمال قدم در ادرنه مانند همیشه تمام کارها بمسئول حضرت عبدالبهاء بود و ایشان سپر بلای تمام وقایع بودند و سعی داشتند حوادث ناگواری که در خارج اتفاق میافتد باعث ناراحتی خاطر پدر بزرگوارشان نشود . در موقع سرگونی حضرت بهاء الله بمسئول حضرت عبدالبهاء رنج فراوان بردند زیرا ابتدا قرار بود جمال اقدس ابهی را به تنهایی به نقطه ای مجهول تبعید نمایند داستان زیر از زبان حضرت ورقه علیا در خاطرات لیدی بلامفیلد آمده است .

..... ” ولی ازل بحدی در این امر کوشید و بر تهمتها و مفتریات افزود تا آنکه روسای دربار و غیره معتقد و معترف بگفته اوشدند در نتیجه این تخدیش از همان حکومت عثمانی در این پیش آمدها متأذی شده تصمیم گرفت که ماها را از هم جدا نموده هر یک را بدیاری پراکنده و سرگون نماید و خیلی طبیعی بود که پس از آن تهمت ها چنین تصمیمی از طرف حکومت گرفته شود فرمانی صادر شد که بابیه های ادرنه متلاشی گردند ازل بشهری جمال مبارک به نقطه دیگر اعضای عاقله به محلی دیگر و پیروان هر یک به گوشه ای متفرق شوند و اعضای حکومتی طوری این تفرقه را تنظیم

نمایند که هیچ يك از موقع و محل دیگری مطلع نباشد در این مدت که در ادرنه ساکن بودیم جمیع خلق کم کم با برادریم آشنا شده و او را خیلی دوست میداشتند خیلی ها را تبلیغ میفرمودند و همان جا در بین مردم معروف به آقا بود حتی حکومت با او فوق العاده دوست بود و بسیار مسرور میشد از اینکه با برادریم مذاکرات مذهبی و غیره بمیان آرد او عادت داشت که یا بمنزل ما بیاید یا آقا را بحکومتی ببرد و با هم معاشرتهای صمیمی داشتند وقتی فرمان فوق را دریافت کرد به حدی متأثر بود که کار را به زیرستان خود رجوع کرده کاغذی بر آن نوشت و از شهر خارج شد در مکتوب نوشته بود این زحمات و لطماتی که بشما وارد میآید در نتیجه سعایت و نمایی اعضای عاقله خودتان یعنی ازل است او است که سلطان را با این کار وادار نموده در این هنگام قدرتی ندارم که مساعدتی نمایم و از طرفی بحدی شما را دوست دارم که بایستی از شهر خارج شده و دوری و مفارقت شمارا بنیم این خبر مانند رعد در خانه ما صدا کرد و در هم نشسته بودیم که ناگهان صدای پای اسب سربازان را شنیدیم همگی متوحش شدیم که مبادا جان جمال مبارک یا برادریم در خطر باشد عباس ما را دلداری داده نزد آنها رفت مکتوب سلطان را با و دادند برادریم جواب داد ممکن

نیست عملی گردد و ما حاضریم بمیریم و از هم جدا نشویم سر با ز  
گفت خیر همین امروز بایستی بهاء الله به محلی رفتی  
و خانواده اش به محل دیگر هیچکدام از هم اطلاعی  
نداشته باشند پس از اصرار آنها را حاضر کردند که نزد  
حکومت رفته تغییر در حکم داده شود برادرم در وسط  
حرکت میکرد و سربازان از اطراف فورا به حکومتی رفته بحدی  
اصرار ورزیدند تا اینکه تلگرافی به سلطان مخابره کردند  
جواب آمد تغییر محال است مجددا اصرار ورزیدند  
و عریضه از بی عریضه ارسال شد چه روزهای سختی گذرانند  
اعضا عائله نه خواب داشتند و نه خوراک غذا در منزل ما  
تهیه نمیشد بحدی مضطرب و مشوش بودیم که وصف نمیتوان  
کرد برا درم که صبح میرفت مطمئن نبودیم برای عصر  
مراجعت خواهد نمود بالاخره تلگرافی رسید که پدرم حق  
دارد بستگان بسیار نزدیکش را با خود ببرد ولی پیروانش  
باید از او جدا شوند بروند بنقطه ای حتی از محل یکدیگر  
اطلاعی نداشته باشند نوکری که همراه برادرم رفته بود  
قسمتی از مراسله را فهمیده درست بقیه را نفهمیده بود فورا  
بمنزل آمده گفت که جمال مبارک بایستی تنها رفته از عائله  
و پیروانش جدا باشد از آنجا بیرون رفته سایرین را نیز خیر  
نمود جمیع مات و متحیر ماندند پیرمردی به محض شنیدن این

۵ (۱۴۴) ۵

خبر چاقو کشیده گفت اگر بنا است از مولا یم جدا شویم —  
ترجیح میدهم که بمیرم خوشبختانه دست او را گرفته نگذاشتند  
بکلی خود را هلاک نماید باز زخمش سخت بود طبیب آوردیم  
معالجه اش نماید این خودکشی صدای عجیبی در بین مردم  
کرد و شیوع زیادی یافت وقت همگی بآن جلب میشدند من با مادر  
بیرون دویده ببینیم چه خبر شده دیدیم بروی در روی زمین  
افتاده خون از او جاریست سربازان نگذاشتند که ما جلورفته  
به بینیم چه شخصی بوده اولین فکر که بمارسید این بود که  
برادرم از شدت تحسرت بر فرقت پدرم خود را هلاک نموده باشد  
بخوبی صدای آن مرد را شنیدیم که میگفت مرا از مولا یم جدا  
کردید پس بهتر است بمیرم چون صدا را نمیشد تشخیص  
بدهیم هنوز گمان میبردیم برادرم است در این حال بودیم  
که ناگهان صدای او بگوشمان رسید با فریادهای بلند وقوی  
شدید صحبت میداشت وقتی او را بدین حال مشاهده کردیم  
و چیز موجب تعجب ما شد اول آنکه در نهایت درجه غضب  
و خشم بود هرگز ما او را باین حال ندیده بودیم گاهی  
بتندی صحبت میداشت ولی ما او را هیچوقت غضبناک ندیده  
بودیم چیز دیگر آنکه هرگز نشنیده بودیم او ترکی صحبت کند  
ولی در آن وقت با کمال قوت و سلاست به ترکی تکلم میکرد بدین  
ترتیب بحرکت سربازان اعتراض نمود و حکومت را میخواست



حکومت هم که بخارج رفته بود در این وقت بشهر آمده بود صاحب منصبان در پی حکومت رفته وقتی آمد و وضعیّت را دید گفت ممکن نیست نمیتوانم این نفوس را ازهم جدا کنیم حکومت فورا بقصر خود مراجعت کرد تلگرافی باسلامبول مخابره نمود روز دیگر جواب رسید که پیروان بهاء الله حق دارند بهمراهی او حرکت نمایند گفته شد که زود وسائل حرکت را تهیه نمائیم ولی نگفتند ما را کجا میفرستند در موقع حرکت هفتاد و هفت نفر بودیم شش روز طول کشید تا به گلیولی رسیدیم به محض ورود حکومت آن نقطه بما خبر داد که تلگرافی ازسلطان رسیده که بهاء الله با يك خادم بطرفی وعباس افندی بايك خادم بطرف دیگر بروند عاقله آنها باسلامبول مراجعت نمایند و پیروان هر يك به محلی روانه شوند این خبر صبر و شکیبائی جمیع را باتمام رسانیده جمعا گفتیم ممکن نیست ازهم جدا شویم برادر م فورا نزد حکومت رفت و قضیه را کاملا برای آنها تشریح نمود گفت همه ما را در کشتی گذارده در وسط دریا غرق نمائید و باین صدمه ولطامات خاتمه دهید باین کار حاضریم ولی بجدائی تن در نمیدهیم مدت يك هفته ماندیم و در همان حال اضطراب و تشویش دائمی بسر بردیم بالاخره برادر م بقوت بیان و اراده موفق شد برای دفعه دیگر از حکومت اسلامبول اجازه گرفته

که همه ما همفسر گشتیم ..... ”

با توجه بمطالب فوق نقش حضرت عبدالبهاء و صدماتی که بهیكل مبارك وارد آمده بخوبی معلوم میگردد .

### خاطرات مبارك از ایام عکا

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۳ سفرنامه جلد دوم :

” ..... عصر آروز از جمله بیانات مبارك به جهت احباء و مبتدیهائی که مشرف میشدند این بود که : ” ..... با ری چقدر من خوشم میآید که در کوچه و خیابانها مارا بدگویند و ملامت و انیت کنند این است احتفال ما و منتها آرزو و آمال ما چه بهتر از این است که انسان در سبیل الهی آواره و زلیل گردد از این لذت انسان لذت و حالتی پیدا میکند که وصف ندارد و قتیکه وارد عکاشدیم در چنان مصیبتی که جمیع در زحمت و بلا بودیم لذت و سروری داشتیم که بگفتن نیاید وقتی هفتاد نفر اصحاب در قلعه محبوس بودند همه مبتلای تب شدید شدند بدرجهئی که هیچیک قادر بر حرکت نبودند الا من و آقارضا که مشغول پرستاری احباب و تهیه دوا و شورها بودیم اتفاقاً منزل من هم در اطای واقی که فرش آن از سنگ بود و بسیار رطوبت

داشت و آن اطاق را بجهت غسل خانه ساخته بودند بآن  
حالت ابتلا در ظل حضرت بهاء الله چنان سرور بودیم که  
هرزحمتی را راحت میدانستیم "

صفحه ۲۶۷ خاطرات حبیب .

ضمنا فرمودند قوله عزشأنه :

" امیدوارم خداوند گشایش بکند حال که وضع بسیار  
سخت است بعضی امورات تحمل شدنی است بعضی امور  
را نمیشود تحمل نمود مثلا وقتیکه ما بعکا آمدیم خیلی  
سخت بود در قلعه محبوس بودیم دو نفر وفات نمودند پول  
کفن و دفن اینها موجود نبود يك سجاده بود بمزاییده  
گذاشتیم چند قروشی شد که آنرا دادیم بامام جامع  
این دو نفر را در يك چاله گذاشت و قدری خاک در رویشان  
ریخت صد و پنجاه نفر را میبایستی خوراك بد هیم تصور بلیات  
سخت تر از خود بلیات است چقدر خوبست انسان مانفتند  
طیور شکور باشد که نه از طعام روز برای شب نگهدارد و نه  
شب از برای روز باری امیدوارم خداوند بزودی باب رحمتش  
را بروی خلق بگشاید خیلی بر مردم سخت شده است  
من قبل از سفرم بامریکا بقدر دو بیست سیصد نفر از فقرا را  
میشناختم حال سوای چند نفر ازین رفته اند . "

## اقدامات حضرت عبدالبهاء برای

## رفاه جمال قدم

~~~~~

حضرت عبدالبهاء برای راحتی جمال مبارک اقداماتی فرمودند و سعی کردند نقاط مصفائی را تهیه و حضرت بهاء الله را از بیت عبود که در حقیقت محل سجن مبارک بود به آن نقاط دعوت فرمایند . ابتداءً قصر مزرعه را تهیه فرمودند که جایی نسبتاً باصفا است و احبائی که مشرف شده اند بخوبی میتوانند تفاوت بیت عبود و قصر مزرعه را تجسم نمایند . پس از اینکه حضرت عبدالبهاء قصر مزرعه را تهیه فرمودند هرچه بجمال مبارک التماس کردند که از بیت عبود بیرون تشریف بیاورند و بقصر مزرعه نزول اجلال فرمایند ممکن نشد و قبول فرمودند سرانجام از مفتی عکابا خواهش کردند که از جمال قدم تقاضا نماید که ایمن استدعا را قبول فرمایند . هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء در این باره در سفر غرب در پاریس در تاریخ ۲۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۹۷ اینطور بیان میفرمایند :

..... " در عکا اول کسیکه بر قدم مبارک افتاد و دامن مبارک را بوسه داد مفتی آنجا بود زیرا ماهر تدبیری

کردیم که جمال مبارک تشریف فرمای باغ شوند قبول نمی نمودند میفرمودند ما مسجونیم و شخص مسجون باید محصور باشد آخر چون مفتی عکا شخص بسیار محترم مصری بود من با او گفتم میتوانی کاری بکنی که بلکه جمال مبارک بیرون تشریف بیاورند از شدت خلوصی که داشت فوراً برخواست توجه بساحت اقدس نموده پس از حصول اجازه چون مشرف شد بر قدم اطهر افتاد و عرض نمود مسئلتی دارم تا قبول نفرمائید بر منی خیزم بسیار اصرار و التماس نمود تا وقتی که رجای او را قبول فرمودند و از قلعه بیرون تشریف آورده به قصر مزرعه که در آنجا تدارک ورود و نزول قدم مبارک داده شده بود تشریف فرما گشتند....."

هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در این باره چنین شهادت میدهند . صفحه ۱۷ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

"..... در اثر مجاهدات و مساعی مبارک و سائل استخلاص جمال قدم جل اسمه الاعظم از حبس نه ساله عکا مهیا گردید و آن وجود اقدس در او اواخر ایام حیات توانستند از حصار مدینه قدم بیرون نهاده از سکون و آرامشی که هیکل قیوم سنین متمادی از آن محروم و ممنوع بود علی قدر معلوم برخوردار گردند....."

و نیز باغ رضوان و قصر بهجی محل اقامت دائمی

جمال قدم شد .

مقصد آنست که هیکل مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> شب وروز در خدمت جمال قدم بودند و آنی از فکر راحت ایشان فارغ نبودند و در زمان حیات حضرت بها<sup>ع</sup> الله بکلیه خدمات قائم بودند و طبق دستور حضرت بها<sup>ع</sup> الله به بسیاری از نامه ها و عرایض رسیده جواب عنایت میفرمودند

### ازدواج حضرت عبدالبها<sup>ع</sup>

داستان ازدواج مبارک حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> نیز داستان استثنائی و جالبی است مانند تمام وقایع حیات مبارکش و این واقعه در سال ۱۲۸۹ قمری مطابق با ۱۸۷۳ میلادی برابر با ۱۲۵۲ شمسی بسن ۲۹ سالگی هیکل مبارک اتفاق افتاد .

پیش از آنکه جمال قدم منیره خانم را برای همسپاری حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> انتخاب فرمایند طبق رسم قدیم در زمان طفولیت حضرت عبدالبها<sup>ع</sup> شهربانو دختر جناب میرزا محمد حسن ، برادر بزرگتر حضرت بها<sup>ع</sup> الله که با امر حضرت رباعلی مؤمن بود و از طرف مادر با جمال مبارک جدا نامزد هیکل مبارکش نمودند در ایام بغداد جناب میرزا

محمد حسن بحضور مبارك مشرف شد و اصرار داشت برای تحکیم ارتباط خانوادگی دختر او را به همسری غصن اعظم قبول فرمایند گرچه ابتدا حضرت عبدالبهاء از قبول این پیشنهاد امتناع ورزیدند ولی سرانجام بدستور جمال اقدس ابهی موافقت فرمودند در ایام درنه جمال مبارك دستور فرمودند شهربانو را از تا کر با درنه اعزام نمایند در این موقع ناخواهری حضرت بهاء الله پس از طرد و انفصال یحیی به او پیوسته بود برای برهم زدن این اقترا ن کوشید و سرانجام موفق شد و شهربانو را بعدد ازدواج میرزا علیخان که شخصی کریه المنظر و ناقص الخلقه بود در آورد شهربانو که علاقمند به حضرت عبدالبهاء بود از این ازدواج سخت ناراضی بود و رنج میرد تا آنکه پس از مدت کوتاهی بمرض سل گرفتار شد و وفات کرد (۱) این معنی در لوحی از قلم خان حضرت عبدالبهاء خطاب به شیخ قمی برادر استاد محمد رضا رضائی (معمار) آمده است و سواد لوح مبارك این است :

\* هوالله \*

ای حبیب دل و جان شکر کن خدا را که مورد امتحان شدی و در افتتان شدید افتادی الحمد لله لال نیافتی

(۱) این قسمت از کتاب اقلیم نور فصل مربوط به حضرت عبدالبهاء اقتباس شده است .

کلال نیاوردی و از زوجه حلال گذشتی سلسبیل شماتت  
 اعداء در سبیل کبریا چون سبیل شود عاشقان تشنه  
 گردند و مشتاقان از حرارت عطش بگدازند بکوشند و بجوشند  
 و بخروشند تا بنوشند حال الحمد لله توجامی از این عذب  
 فرات نوشیدی و از این شهید لقا چشیدی و در طول شماتت  
 و ملامت اعداء ثابت قدم ماندی غصه مخور رفیق منی مراهم  
 از این جام نصیبی و از این شهید بهره شی بود الی الان هر  
 وقت بخاطر آید سبب شادمانیست و عنت سرور و کامرانی  
 زیرا در سبیل الهی یکی از بنات اعمام از صفر سن بساراده  
 مبارک نامزد این عبد شد چون ببفداد آمدیم عم بزرگوار  
 بساحت اقدس شتافت و گریه کنان رجای تحکیم و توفیق این  
 ارتباط نمود ولی این عبد قبول نمینمود عاقبت با مرقدی  
 جمال مبارک قبول نمودم مع ذلك همواره آرزوی تجسس  
 داشتم تا بادرنه آمدیم در ادرنه بودیم که عمه خانم  
 بزرگ چون ارتباط به یحیی داشت محض سرور خاطر آن  
 کوشید تا آن بیچاره را به پسر میرزا علیخان داد از قرار  
 مذکور گریه کنان هراسان و لرزان رفت و ایام معدود گذشت  
 که بمرض سل مبتلا گردید مسلولا وفات نمود . رحمة الله  
 علیها اگرچه اطناب و اسهاب گردید ولی مقصود این است  
 که شما بدانید رفیق هم دارید تنهانستید امیدواریم



که انشاء الله در ملکوت ابهی بلاقای حوریات معانی مسرور  
 و مشعوف شوی تلافی مافات خواهد شد غصه مخور زیرا عدد  
 حوریات معانی غیر متناهیست در حدیث سبعین الف  
 حوریه ذکر شده و عليك البهاء الابهی انشاء الله یتبدل  
 در همك بدینار . ع ع

داستان ازدواج حضرت عبدالبهاء داستان است استثنائی  
 مانند حیات مبارکش و این واقعه در سال ۱۲۸۹ قمری برابر  
 ۱۸۷۳ میلادی و مطابق ۱۲۵۲ شمسی بسن ۲۹ سالگی  
 هیکل مبارک اتفاق افتاد و این داستان را از اینجاشروع  
 میکنیم :

عیال حضرت عبدالبهاء منیره خانم لقب داشتند و نام  
 اصلیشان فاطمه بود والد منیره خانم جناب میرزا محمد علی  
 نهری عموی سلطان الشهداء<sup>۴</sup> و محبوب الشهداء<sup>۴</sup> میباشند  
 و از شاگردان جناب شیخ احمد و جناب سید کاظم بودند  
 که به محضر ارتفاع ندا<sup>۴</sup> رب اعلی در شیراز باین شهر مسافرت  
 میکنند و این زمانی بوده که حضرت اعلی به مکه تشریف برده  
 بودند پس باصفهان مراجعت مینمایند و در آنجا توسط  
 حضرت باب الباب بشرف ایمان فائز میشوند در این وقت خبر  
 فوت همسر ایشان از کربلا میرسد و بنا بر پیشنهاد یکی از  
 تجار معروف اصفهان بنام حاجی آقا محمد که از مومنین بظهور

جدید بودند خواهر مشارالیه را بقباله نکاح خود در میآوردند ولی پس از دو سال بچه دار نمیشوند در این زمان حضرت رباعلی باصفهان تشریف فرما میشوند . شبی که حضرت اعلی در خانه میرزا ابراهیم برادر جناب میرزا محمد علی نهری دعوت داشتند میرزا ابراهیم بحضور مبارک عرض میکند که اخوی میرزا محمد علی نهری فرزند ندارد عنایتی بفرمائید تا بمقصود خویش برسد حضرت با ببادست خویش قدری غذا در میان بشقاب ریخته به میرزا ابراهیم میدهند و میفرمایند به میرزا محمد علی بدهید تا با زوجه خود این غذا را تناول کند خداوند آنچه را میخواهند بآنها عنایت خواهد فرمود طولی نکشید که همسر جناب میرزا محمد علی نهری باردار میشوند و خداوند دختری بایشان عنایت میفرماید که بفاطمه موسوم میشود . پس از این طفل جناب نهری اطفال دیگری پیدا میکند . فاطمه خانم کم کم بزرگ میشوند و در مراتب ایمان و ایقان و خلوص و طهارت و تقدیس ترقیات فوق العاده میکنند و از ازدواج اظهار بیزاری مینمایند و پیوسته با الواح و آثار مشغول بودند و اکثر شبها خوابهای عجیب و غریب میبینند هر کس برای ازدواج قدم پیش میگذارد قبول نمیفرمایند تا آنکه با اصرار جنسب سلطان الشهداء و محبوب الشهداء بعقد نکاح بر او در

كوجك آنهارضا یعنی پسرعموی خود درمیآیند ولی درشب زفاف سردرد شدیدرضا رامیگیرد که قدرت سخن گفتن از او سلب میشود و پس ازچندی فوت میکند و منیره خانم همچنان دوشیزه باقی میمانند تاآنکه پس ازچندی لوحی ازجمالبارك بافتخار سلطان الشهداء<sup>۱</sup> واصل میشود و درآن لوح جمال مبارك میفرمایند :

" ماشما را از نوالقربی ومنتسبین محسوب داشتیم "

سلطان الشهداء<sup>۱</sup> ازاین مکرمت حیران میماند تا اینکـه شیخ سلمان ازارض مقصود وارد اصفهان میشود و مزده — میدهد که باید منیره خانم را به ارض اقدس ببرد .

بقیه داستان رامنیره خانم بیان میفرمایند :

" فرداصبح اهل حرم جمیع بدیدن آمدند ودرخدمت

ایشان رفتیم بحضور مبارك ولی باچه حالتی که شرح و بیان و تقریر آن ممکن نه اول فرمایش مبارك این بود که فرمودند ماشما راوقتی داخل کردیم که باب سجن بر روی احبا مسدود بود تاآنکه اقتدار حق برکل واضح ومشهود گردد باری تا مدت پنج ماه در منزل جناب کلیم بودیم وبعضی از ایام بشرف لقا فائز و مراجعت بمنزل مینمودیم ولی هر هنگام که جناب کلیم ازحضور مراجعت مینمودند اظهار عنایت بی پایان وارمغان میآوردند یکروز تشریف آوردند فرمودند

ارمغان بسیار خوبی برای شما آوردم و آن این است که اسم شما از لسان مبارك منیره نامیده شد ..... "

باری بسبب عدم وجود منزل پنج ماه در منزل جناب آقای کلیم اقامت شد چنانچه خواجه عبودیت صاحب خانه این مسئله را از جناب کلیم سؤال نمود و سبب تاخیر را پرسید ایشان جواب صریحی باو نفرمودند تا آنکه خود او ملتفت شد که سبب نبودن منزل است و بعدا يك اطاق از منزل خودش بحرم باز نمود و در کمال پاکی و سادگی تزئین نمود و بحضور مبارك رجا نمود که این اطاق را برای منزل سرکار اقامه میا نموده ام و رجایش با جابت مقرون گشت و لیل وصال که بعد از صد هزار سال بود نزدیک گشت قبای سفید که از هزاره اصبط برق و سندس بهشتی اعلی تربود از دست حضرت ورقه صبار که علیا روحی لعنایاتها الفداء پوشیده شد و ساعت سه از آن شب لیلۃ القدر در رسید و ندای جان افزای محبوب بیهمتا از مصدر اعلی مسموع و اجازه حضور اشاره گشت باتفاق حضرت خانم در حضور مبارك حاضر ، جمال قدم جل اسمہ الاعظم تشریف داشتند فرمودند ( آمدید خوش آمدید ) بعد خطاب مبارك باین فانیه این بود قوله الاحلی :

"یا ورقتی و یا امتی انا اخترناک و قلبناک لخدمۃ  
غصنی الاعظم و هذا من فضلی الذی لا یعادله کنوز السموات

والارضین . . . وبعد از عنایات بسیار فرمودند از بگذارد  
 و ادرنه این سجن اعظم چه قدر دخترها که امید این عنایت  
 داشته و قبول نشد تو باید شکر کنی باین موهبت عظمی  
 و عنایت کبری و بعد فرمودند فی امان الله .

دیگر بعد از استماع این بیانات الهی و مشاهد ه  
 موهبت ربانی معلوم و واضح است که چه حالتی روی نمود و  
 چه عالمی در نظر آمد .

آسمان میگفت آندم با زمین

گر قیامت را ندیدستی ببین

بعد از آن ساعت مبارك و فرخنده ، با عالم عالم اشتیاق  
 و انجذاب و محویت و فنا داخل آن جنّت المأوی شدیم یا تبارک  
 و تعالی آن اوان ای خوش آن ساعت و وقت و زمان در آن  
 حجره معلوم حضرت غصن اعظم را با کمال لطف و عنایت و کمال  
 جلال مشاهده نمودیم الله يعلم فی ذلك الحین بعد از ساعتی  
 والده حضرت سرکار آقا و عیال آقا کلیم و عیال صاحبخانه  
 و دخترانش جمیعا داخل حجره شده والده میرزا محمد علی  
 الواح مخصوصه یوم اعیاد و اوقات سرور و فرح را همراه آورده  
 بود لوح مبارك قد فتح باب الفردوس را بدست فانیه داد و  
 ذکر نمود ترا بخدا بگیر و بخوان و بنده بی اختیار لوح مبارك

را گرفته و بصوت بلند و لحن خوش قرائت نمود چنانچه عیال عبود هر وقت مرا میدید ذکر میکرد که آن شب آن — مجلس هرگز از یاد م نرود و صوت توهنوز لذتش در گوش من است از اول عالم تا بحال هیچ عروسی خود شن خوانده بود .

از مطالب فوق اینطور استنباط میشود که عروسی حضرت عبدالبهاء سرکار آقا سرالله الاعظم در نهایت سادگی و بی پیرایگی برگزار شده است و این خود میتواند نمونه ای برای اهل بهاء باشد چه حضرتش مثل اعلی است یعنی اعمال و اقوالش باید مورد توجه هر فرد بهائی در زندگی قرار گیرد .

برای اطلاع بیشتر یاران الهی مقاله زیر را عینا از مجله آهنگ بدیع شماره ۱۰ سال ۲۲ مورخ شهرالمساء — شهرالشرف ۱۲۴ دیماه ۱۳۴۶ عینا درج مینماید :

### ازدواج حضرت عبدالبهاء

از بیانات منیره خانم حرم حضرت عبدالبهاء :

از کتاب شاهراه منتخب نگارش لیدی بلامفیلد — ترجمه دکتر محمود مجدوب .

منیره خانم پس از اینکه برخی حوادث و مصائب وقایع زندگی حضرت عبدالبهاء را قبل از آنکه مشارالیه با حضور

مبارك مشرف شوند حكایت نمودند به بیانات خود چنین  
ادامه دادند .

هنگامی که دختری جوان بودم علاقه و میل شدیدی  
داشتم که نسبت به حیات و زندگی مظاهر مقدسه مانند  
حضرت عیسی مسیح ، حضرت محمد و سایر انبیای الهی  
تفکر و تأمل نمایم . در آن اوقات از این که افتخار زندگی در  
ایام مبارك این نفوس مقدسه نصیب نشده دچار اندوه  
و تأسف شده و گاهی به گریه وزاری مشغول میشدم . وقتی که  
نه ساله بودم پدرم بقصد زیارت حضرت بهاء الله به بغداد  
عزیمت نمود . کم کم متوجه شدم که پدر و مادرم با تمام وجود  
و در نهایت فداکاری و صمیمیت شیفته يك دیانت جدید و مخفی  
شده اند من معمولاً درباره این دیانت جدید بتفکر  
میپرداختم و کم کم نسبت بآن در فکر خود احساس سوء ظن  
نموده و حتی بر اثر مشاهده تأثیرات و نفوذ شدید آن بر  
حالات و سكنات والدینم کمی دچار ترس و اضطراب میشدم  
تا اینکه يك وقت خوابی دیدم که اثرات آن هنوز هم در  
ذهن من باقی است . در عالم رؤیا مشاهده نمودم که  
اشیاء بسیاری را با دستهای خود حمل مینمایم و در نهایت  
خستگی راه می پیمایم و پاهای ناتوان خود را در بیابان متروك  
و شنزار بی انتهائی به سختی بجلو می کشانم در حالی که

بنظرم میرسید قدرت و توانائیم روبه انتها و محموله دستهایم بسیار سنگین و توان فرسا است بقدری خسته و درمانده بودم که قدرت برداشتن حتی يك قدم دیگر نداشتم . در این هنگام ناگهان وینا کمال تعجب به کنار د و رود خانسه رسیدم که پلی آن د و را بهم متصل میکرد بدیوار پل تکیه زدم و در این وقت در عالم رؤیا یکی از مقربین و مؤمنین راکه سیدی پیر بود مشاهده نمودم . و آن سید بطرف من آمده پرسید چه میخواهید ؟ قصد رفتن به کجا دارید ؟ .

در جواب گفتم : مشتاقانه آرزو دارم به شهرهای مقدس اورشلیم محبت و بهاء بروم . آن سید پیر در نهایت وقار و متانت فرمود : با آن بارهائی که حمل میکنی نخواهی توانست باین شهرها مسافرت کنی و نه میتوانی بداخل آنها راه یابی . اول این بارها را از خود دورکن تا آنکه قدرت و توانائی و وصول به آرزوی قلبی خود را بیابی . پس از استماع این بیان فوراً تمام اشیائی راکه در دست داشتم بزمین ریختم . آن سید پیر و سالخورده درحالی که بانگهای خود علم را تأیید و تحسین مینمود مرا بادستهای خود گرفته و بداخل د و رودخانه ( اول بدرون یکی و سپس بداخل دیگری ) انداخت . هنگامی از رودخانه بیرون آمدم ناگهان احساس کردم که بدون زحمت و کوشش بر روی سرزمینی که



فوق العاده زیبا بود در حال حرکت و پروازم . من از  
زیبائی و دلربائی بهشت آسا و مقدس این سرزمین دچار  
حیرت و سرور شدم . مدت حرکت و پرواز شدت سرور و بهجت  
من بحدی بود که لذات و مسرت های آسمانی و بهشتی در  
نظرم مجسم میشد . سپس به شهری نورانی و پر تالو که  
دا را ای جلال و عظمتی بی مانند بود واصل شدم . بر روی  
دیوارهای این شهر به حروف عربی جلی و برجسته این  
کلمات نوشته بود ( محبت ، بهاء ، اورشلیم ) ( اورشلیم ،  
محبت ، بهاء ) ( بهاء ، اورشلیم ، محبت ) در معبد  
بزرگ این شهر تمام مظاهر مقدسه و انبیای الهی که همواره  
در نهایت شوق آرزوی وفود به محضر شان را داشتیم مانند  
حضرت مسیح ، حضرت موسی ، اشعیای نبی و سایر  
پیغمبرانی که می شناختم تشریف داشتند . در یکی از  
محرابها حضرت رسول اکرم را زیارت نمودم . حضرتش گردن بند  
زیبائی از الماس بمن عنایت فرمود و من آن را به مادرم  
سپردم و سعی نمودم که مجددا پرواز کنم ولیکن از خواب  
بیدار شدم . بنظرم این رویای طلائی جواب آرزوها و دعاها<sup>ی</sup>  
قلبی من بود .

بخاطر دارم وقتی دختری خردسال بودم بوسیله جناب  
نبیل به اصفهان خبر رسید که جمال مبارک در قشله عکا

مسجون و در پشت درهای آهنین محبوسند و هرگز اجازه خروج به ایشان داده نمیشود هرگاه فکر میکردم جمال مبارك كه عشق و علاقه شدید به تپه و دریا و دشت صحرا و باغ و گل و سیرو حرکت در هوای آزاد و فضای باز دارند در آن شهر بد آب و هوا و مسموم کننده مسجون هستنند از شدت اندوه قلبم فشرده و به اطاق خود پناه برده و سیل اشك از دیده جاری میکردم .

پس از چندی روز فراموش نشدنی فرا رسید . روزی كه شیخ سلمان به اصفهان ورود نموده و اظهار داشت حضرت بهاء الله اراده فرموده اند به محضر انورشان درسجین عكا مشرف شدم . من از اینکه در زمان حیات ظاهری به زیارت مولا و محبوب خویش نائل میشدم از خود بیخود شده بودم هرچند كه این مسافرت پر از مشکلات و خطرات و مستلزم تحمل مشقات و صف ناشدنی و مخاطرات غیر قابل پیش بینی بود اما هیچيك از این مسائل و مشاكل با شادی و سروری كه از تشرف به آستان معبود حقیقی و مظهر الهی حاصل میشد قابل قیاس نبود .

باری به اتفاق برادرم و شیخ سلمان از شهر اصفهان عازم کوی جانان شدیم . در طی طریق رعایت کمال حزم و احتیاط لازم و ضروری بود . از مذاکره و تماس با کلیه احباء ممنوع شده

بودیم و بخصوص در گفتار و رفتار خود نهایت دقت را مرعی  
 می داشتیم که هیچکس متوجه اقبال و ایمان و برادر مخلص  
 و فدای کار جنابان میرزا حسن و میرزا حسین که ساکن اصفهان  
 بودند نشود ( مقصود جنابان سلطان الشهداء و محبوب  
 الشهداء است ) این عموزاده های عزیز و گرامی من همواره  
 نسبت به احبائی که دچار مشکلات و مصائب میشدند  
 نهایت کمک و معاضدت را معمول می داشتند ولیکن این  
 کمکها و مساعدت ها اجبارا در کمال اختفا انجام میگرفت  
 زیرا خطرات مخوف و وحشتناک جانی و مالی کسانی را که  
 مظنون به ایمان به امر الهی بودند تهدید میکرد . این دو  
 برادر جانفشان نخستین کسانی بودند که کمک های اولیه  
 برای مسجونین عکا ارسال داشتند و یاران مقیم موصل به  
 سبب ارسال سریع و بموقع وجوه نقد و خوار بار از طرف این  
 دو حواری حضرت بهاء الله از درماندگی و گرسنگی نجات  
 یافتند . فاجعه شهادت این دو برادر که از قلم اعلی  
 به القاب فخیمه سلطان الشهداء و محبوب الشهداء ملقب  
 گشته اند در سال ۱۸۷۸ میلادی واقع و فی الحقیقه عملی  
 زشت و شیطانی بود که بوسیله افرادی پست و فرومایه انجام  
 گرفت .

شیخ سلیمان دستوراتی از جانب حضرت بهاء الله

برای مسافرت ما آورده بود . ما اینطور وانمود میکردیم که قصد مسافرت به مکه معظمه را داریم در مراجعت از زیارت آن مدینه منوره و مراقد مقدسه دستور یافتیم که در جده اقامت نمائیم تا بیست نفر از یاران که همراه ما بودند به محل های خود بازگردند زیرا پس از زیارت مکه و انجام مراسم معموله بعلت اوضاع و احوال نامساعد و خطرناک هیچیک از این بیست نفر اجازه عزیمت بصوب عکا را نیافتند ما در شهر جده منتظر ماندیم در حالی که نهایت حـزم و احتیاط را ملحوظ میداشتیم زیرا خطر عظیم متوجه جمـلگی ما بود حضرت بهاء الله در نهایت شدت و مراقبت در مدینه عکا مسجون بودند . ما کم کم عادت کرده بودیم به مدد صبر و بردباری که شوق درونی و قلبی در ما بوجود آورده بود با مرگ و نیستی و خطرات بیشماری دیگر مواجه شویم زیرا مگر نه این که زائر کعبه معبود بودیم که بر حسب امر و دستور حضرتش بقصد تشرف به حضور مبارکش ره می سپردیم ؟

بالاخره کاروان چهار نفری ما که عبارت بود از من و برادرم و شیخ سلمان و یک نوکر که اجازه مسافرت به مدینه عکا را داشت شهر جده راترك گفت . اگر بخواهیم تا ما <sup>ش</sup> حواد و وقایع آن سفر فراموش نشدنی را توجیه و تشریح کنم خود کتابی مفصل و قطور خواهد شد و از جمله اقامت خاطره انگیز

من در شیراز آشنائی با خدیجه خانم حرم حضرت اعلی آن بانوی وقور و مصیبت دیده که همه را قبلا برای شما حکایت کرده ام .

باری در طول راه همواره نهایت حزم و احتیاط را مرعی میداشتیم . هنگامیکه در بندر اسکندریه بقصد مدینه عکا سوار کشتی شدیم تلگرافی به این مضمون واصل شد :

" پیاده نشوید تا این که یکنفر آمده و شمارا بیاورد . " و لیکن هیچکس برای راهنمائی ما نیامد ..... در آخرین لحظات قایق کوچکی را مشاهده کردیم که بسرعت بطرف ما میآمد و یکنفر صدای بلند میگفت " شیخ سلمان شیخ سلمان " پس از استماع این صدا بداخل کرجی کوچیک راهنمائی شدیم در حالی که قلوبمان مملو از سرور و شادی بود . ما بالاخره به مدینه منوره عکا رسیده بودیم . اجازه دخول ما به شهر عکا بدین طریق تحصیل گردید . عبود يك تاجر مسیحی و مالك بيتی كه بعدا حضرت بهاء الله و عائله مباركه در آن سکونت اختیار فرمودند به مأمورین اظهار نموده بود که وی منتظر دوستانی است که بـرای ملاقات او وارد عکا خواهند شد و ما به عنوان دوستان و مهمانان عبود وارد شهر عکا شده و مستقیما رهسپار منزل مشارالیه گشتیم . اطاقی که برای من آماده شده بود همان

اطاقی بود که بعداً درى به " منزل کوچک Little House  
از آن باز شد و همین اطاق بعداً حجله من اطاق نشیمن<sup>محل</sup>  
نگاهداری و پرستاری اطفال من و بالاخره همه چیز من شد  
اما سرور و شادمانیم بی نهایت بود و اکنون که خاطرات آن  
ایام را برای شما بازگو میکنم گوئی بهجت و سرور آن اوقات  
برایم تجدید میشود .

پس از چند روز به منزل جناب میرزا موسی کلیم برادر  
حضرت بهاء الله نقل مکان کرده و مدت شش ماه در آنجا  
اقامت نمودم . من و برادرم معمولاً در کنار پنجره ایستاده  
و شنا کردن حضرت عباس افندی را در دریا نظاره میکردیم  
حضرتش شناگری توانا و ماهر بود . هر روز حدود ساعت  
۵ بعد از ظهر حرم جناب کلیم مرا بهمراه خود برده و به  
محضر مبارك حضرت بهاء الله مشرف میشدم هرگز نمیتوانم  
سرور و شادی و تحیر خود را از اینکه در محضر حضرتش  
هستم توجیه نمایم . قلب من از بهجت و شرف کاملاً  
مالا مال شده و بنظرم میآید که در فضائی ملکوتی و مملو از صلح  
و محبت غوطه ورم .

هر چند وقت یکبار پدران و مادرانی که آرزو داشتند  
دخترشان افتخار همسری حضرت عبدالبهاء را کسب کنند  
فرزندشان را برای ازدواج با حضرت تعین الله الاعظم

پیشنهاد مینمودند ولیکن حضرت عبدالبهاء بطور کلی از مطالعه و اخذ تصمیم نسبت به ازدواج با آنان خودداری میفرمودند تا اینکه من به مدینه عکا وارد شدم . من فقط یکبار حضرتش را زیارت کردم و سپس ترتیب ازدواج ما و انجام مراسم آن داده شد . چون در منزل کوچک بیت عبود اطاقی وجود نداشت لذا در انجام مراسم ازدواج تأخیر حاصل شد . عبود مالك " منزل کوچک " و بیت بزرگ مجاور در آن اوقات نسبت به حضرت عبدالبهاء ارادت و علاقه خاص پیدا کرد و در وجود ایشان صفات و کمالات حضرت عیسی رایافته بود . یکروز تقاضای تشریف بحضور حضرت بهاء الله نمود و پس از وفود به محضر مبارك اظهار داشت . " علت تأخیر در انجام مراسم ازدواج چیست ؟ " و وقتی که علت گفته شد مشا رالیه از تعجب و ناراحتی فریاد کشید و گفت من ترتیب اطاق را میدهم و استدعا دارم اجازه فرمایند افتخار آماده نمودن محلی را برای سرکار آقا و عروس ایشان داشته باشم سپس در مدتی اندک يك در بد اخل اطاقی اضافی که در نهایت سادگی و راحتی آماده و مجهز شده بود باز نمود و آنگاه بحضور حضرت عبدالبهاء شتافته و معروض داشت " سرکار آقا اطاق اکنون آماده و مهیا است . "

روز بعد حضرت بهاء الله به حضرت ورقه علیا دستور

فرمودند نگذارند که مهمان آنان ( منیره خانم ) معاودت نماید . سپس خانم ( حضرت ورقه علیا ) يك دست لباس سفید زیبا ولطیف که به کمک آسیه خانم حرم جمال مبارك تهیه نموده بودند و همچنین يك نقاب سفید نو ( روسری ) آورده و بمن پوشانیدند و به این ترتیب آرایش من برای عروسی انجام گرفت .

تعداد مدعوین ظلیل و عبارت از آسیه خانم حرم جمال قدم ، بهائیه خانم ، همسر عبود و سه دختر مشارالیه ( که یکی از آنها مایل بود گیسوان مرا بطرز بهتری آرایش کند ولی من ترجیح دادم موهایم همانطور که بافته شده و در دو طرف آویخته بود بماند ) و بالاخره حرم جناب میرزا موسی کلیم . جمال مبارك مرا مخاطب ساخته و نصایحی به این شرح بیان فرمودند ( ترجمه )

” ای منیره ای دختر من من ترا برای همسری غصن اعظم انتخاب نمودم و این فضل و موهبتی است که خداوند نصیب تو کرده و در آسمان و زمین نعمت و موهبتی اعظم از آن نیست .

بسیاری آمدند و آرزوی این عنایت نمودند لیکن ما از قبول آنان امتناع کردیم و ترا به این موهبت مخصّص داشتیم . ای منیره سعی کن لایق همسری و صاحب غصن اعظم و قابل



فضل و عنایت ما نسبت بخود باشی ."

" اگر من بخواهم فرح و سرور و وجد و غرور خود را در آن لحظات شرح دهم بقول معروف " مثنوی هفتاد من کاغذ شود " آه که آن لحظات چه لحظات جاودانی و فراموش ناشدنی بود . جمال مبارک قبلالوحی به افتخار ما نازل فرموده بودند که بنا به میل و اصرار مهمانان من آن راتلاوت نمودم . . . "

جمال مبارک به حضرت عبدالبهاء فرموده بودند بعد از ظهر زودتر مراجعت کنید زیرا مراسم ازدواج امروز باید انجام گیرد . در موقع انجام مراسم ازدواج حضرت بهاء الله بنفسه المقدس به تلاوت ادعیه و انکار پرداختند افسوس که آن شادی و شمع روحانی که ما را دربر گرفته بود با کلمات و عبارات معمولی قابل توجیه و بیان نیست . تلاوت مناجات و ادعیه پایان یافت و مهمانان ما راترک گفتند و من اکنون همسر و همدم محبوب قلبی خودم بودم . چقدر جمال و کمال حضرت غصن اعظم اصیل و شریف و فوق العاده بود . من حضرتش را پیر ستش و ستایش میکردم زیرا عظمت و بزرگی او را شناخته و درک کرده و از این که افتخار مجاورت و مصاحبت با آن حضرت نصیب شده بود به درگاه خداوند شکرگزاری مینمودم . فرح و سرور من که حاصل مؤانست و زندگی کردن

با حضرت عبدالبهاء بود در قالب الفاظ و عبارات نمی‌گنجد  
 و قابل وصف و بیان نیست . هر وقت که ملازم و موافق حضرتش  
 بودم گوئی که در عالمی ملو از سرور و شادی و مقدس و باشکوه  
 بسر میبرم . شما حضرت عبدالبهاء را در سنین پیری و کهنه‌ت  
 زیارت نموده اید اما در بحبوحه قدرت و صباحت جوانسی  
 با آن عشق و محبت بی‌شائبه‌ای که نسبت به همه داشتند  
 و با آن نشاط و شاشیت و شوخ طبعی و بذله‌گوئی و بالاخره  
 با آن رعایت و ملاحظه خستگی‌ناپذیری که درباره هر کس مرعی  
 میداشتند فی الحقیقه شخصیتی عالی و شگفت‌انگیز و بی‌همتا  
 بودند و مسلماً در تمام کره ارض شبیه و مثیلی نداشتند .  
 در جشن عروسی ما کیک و شیرینی و آرایش و تزئینات و  
 همچنین موزیک و سرودی وجود نداشت و حضار فقط با  
 فغان‌های چای‌پذیرائی شدند ولیکن فضل و عنایت و  
 برکت جمال مبارک شامل بود و عظمت و جلالی حاکی از عشق  
 و محبت و فرح و سرور وجود داشت که ارزنده تر و بالاتر از همه  
 تشریفات و تجملات ظاهری بود . مدت پنجاه سال تمام  
 من بامحسوب و معبود خود زندگی کردم و هیچگاه جدائی  
 دست‌نداد و مفارقت حاصل نشد مگر در مدت مسافرت‌های  
 هیکل مبارک به قطر مصر و بلاد غرب که موقتا مفارقت واقع  
 شد .

آه ای محبوب من و سرور من و معبود من چگونه ازتوسخن  
گویم ؟ .

شما که حضرت عبدالبهاء را زیارت کرده و میشناسید  
میتوانید تصور کنید که پنجاه سال زندگی من با حضرتش  
چسان بوده و چگونه آن سالها در محیطی مشحون از محبت  
و سرور و سرشار از صلح و صفا و تفاهم سپری شده است من هرگز  
خاطرات آن سالهای پرانوار و خاطره انگیز را فراموش  
نمیکنم و به انتظار روزی هستم که ندای حق را ابیک گویم  
و در حدائق انس در جوار حضرتش مأوی و مأمن گیرم .

چند تن از اطفال من بواسطه آب و هوای بد و مسموم  
کننده عکا در اوان طفولیت بدرود حیات گفتند البته آب  
و هوای بد عکا علت مادی و ظاهری این مرگها بود ولیکن  
علت حقیقی و روحانی آن تعلق اراده و مشیت الهی بر این  
امر بود که فرزند نکوری از حضرت مولی الوری به مرحله  
بلوغ و کمال نرسد وقتی که فرزند عزیز و کوچکم موسوم به  
حسین از این عالم صعود نمود حضرت بهاء الله ایمن  
بیانات مبارکه را نازل فرمودند علت و حکمت صعود و عروج  
طفل شیرین و دلبنده شما در خزائن علم الهی مکنون است و  
در موقع مقتضی حکمتش ظاهر خواهد شد . مظاهر الهی  
بر حال و استقبال واقف و آگاهند " ( ترجمه )

بعداً متوجه شدم که چگونه حکمت و مشیت الهی بر اتحاد  
دو فامیل اغصان و افغان در وجود حضرت شوقی افندی  
فرزند ارشد دخترم ضیائیه خانم و حاصل ازدواج مشارالیها  
با آقامیرزاها دی افغان تعلق گرفته است .

من در نامه ای به یاران و دوستان ایران چنین نوشته ام :  
" شما آرزوی ملاقات دارید ما هم مشتاق و مترصد زیارت  
شما هستیم . پس حکمت و علت جدائی ما و شما  
چیست ؟ "

باید توجه داشت که اگر جمال مبارک به بغداد و  
اسلامبول و ادرنه و بالاخره مدینه عکا تبعید نمی شدند  
پیام الهی باین سرعت و وسعت منتشر نمیشد و عوود  
الهی که در کتب مقدسه مسطور و مذکور است اتمام و اکمال  
نمی یافت .

### فرزندان حضرت عبدالیها

از اقتران حضرت عبدالیها<sup>۱</sup> با منیره خانم هشت فرزند  
بوجود آمد دو پسر و شش دختر بدین قرار :  
حسین افندی ، مهدی افندی ، فوادیه ، روح انگیز که  
در طفولیت صعود نمودند ، ضیائیه خانم ( مادر حضرت

( ۱۷۳ )

ولی امرالله ( ، روحا ، طوبی ، منور ، که از این هشت فرزند  
چهار دختر باقی ماندند .<sup>(۱)</sup>

شستند

از قرار معلوم حضرت عبدالبها بحسین افندی تعلق خاطر را

چنانکه در بیستم فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۹ در سفرنامه مبارک

جلد دوم در پاریس مذکور است میفرمایند :

”..... من طفلی داشتم ( حسین افندی ) سه چهار

ساله بود وقتی خواب بودم با هستگی در رختخواب من

میآمد کیفیتی داشت که بوصف نمیآید ..... ”

(۱)

۱- ضیائیه خانم حرم آمیرزاهادی افغان و حاصل این

اقتران : حضرت شوقی افندی ، روح انگیز

مهرانگیز ، حسین افندی ، ریاض افندی

۲- روحا خانم حرم آمیرزا جلال پسر سلطان الشهدا<sup>\*</sup> حاصل

این اقتران : مریم ، زهرا ، منیب افندی ، حسن

۳- طوبی خانم حرم آمیرزا محسن حاصل این اقتران :

ثریا ، روحی افندی ، سهیل افندی ، فواد .

۴- منور خانم حرم آمیرزا احمد .

اقتباس از کتاب اقلیم نور تألیف محمد علی ملک خسروی فصل

مربوط بحضرت عبدالبها<sup>\*</sup> . صفحه ۲۴۴

## فصل سوّم

حیات مبارک حضرت عبدالبهاء پس از صعود جمالقدم  
 ~~~~~

## ۱- صعود جمال مبارک :

سرانجام ارا ده مالک انام بصعود بمعالم اخری تعلق  
 گرفت و در حالیکه حضرت عبدالبهاء قره العین بهاء ۴۸ سال  
 از عمر مبارکش میگذشت روح مقدسش بمعالم بالا پرواز نمود . این  
 واقعه مؤتمه در ۲۹ صی ۱۸۹۲ مطابق هفتادم نوروز ۱۲۷۱  
 هجری شمسی و برابر بادوم ذی القعدة ۱۳۰۹ هجری قمری  
 در قصر بهجی اتفاق افتاد . وقتی خبر صعود مبارک در شهر  
 عکا و قراء و اطراف منتشر شد جمعیت زیادی از طبقات مختلف  
 در اطراف قصر مبارک در صحرا جمع شدند و با صدای بلند گریه  
 وزاری و ناله و فغان کردند .

حضرت عبدالبهاء بلافاصله واقعه صعود مبارک حضرت  
 بهاء الله را بوسیله تلگراف با این جمله " لقد اظلت شمسی  
 البهاء " بسطان عبد الحمید مخابره فرمودند و در ضمن آن به  
 سلطان اطلاع دادند که قصد دارند عرش مطهر جمال اقدس  
 ابهی را در قسمتی از قصر بهجی که محل سکونت آنحضرت است  
 مدفون سازند سلطان موافقت کرد و حضرت عبدالبهاء شخصا  
 مباشرت به انجام تفسیل و تکفین فرمودند .

صفحه ۲۴۸ کتاب حضرت بهاء الله :

..... " اندکی از غروب گذشته عرش مبارک را در حجره از منزل داماد مبارک که در جوار قصر واقع بود استقرار داده تا مدت يك هفته مجالس سوگواری برقرار بود و تمام علماء و بزرگان دولتی عکاو اهالی از هر طبقه و نژاد و مذهب در مجالس مزبور شرکت نمودند و از خوان نعمت آن حضرت برخوردار و از طرف عائله مبارکه پذیرائی میشدند ..... "

صفحه ۳۱۰ کتاب قرن بدیع جلد دوم :

..... " بنا بر این عرش اقدس را در شمالی ترین حجره بیت مسکونی <sup>داماد</sup> صهر مبارک که خود نیز شمالی ترین بیوت ثلاثه واقع در جوار و مقرب قصر پیرانوار بهجی محسوب میگردد استقرار دادند و مراسم استقرار عرش اعز اطهر الطف در همان یوم صورت پس از غروب آفتاب انجام گردید ..... "

۲- رابطه حضرت عبدالبهاء با جمال مبارک :

روابط جمال مبارک مظهر ظهور کلی الهی بعنوان پدر با حضرت عبدالبهاء سرالله الاعظم بعنوان پسر داستانی شور انگیز دارد و خلاصه آن اینکه روابط ایشان رابطه عاشق و معشوق و عابد و معبود و حبیب و محبوب بود از طرفی

جمال قدم نهایت احترام و عزت و جلال را در باره فرزند  
 برومند خویش رعایت میفرمودند و از جانب دیگر حضرت  
 عبدالبهاء نهایت خضوع و خشوع و عبودیت و محویت و عشق را  
 به اب بزرگوار و آسمانی خود ابراز میداشتند حیات حضرت  
 عبدالبهاء از زمانی که بمقام والای پدر واقف شدند تا حین  
 صعود جمال قدم در خدمت بایشان و تهیه وسائل رفاه  
 حضرت بهاء الله و اعلاء کلمة الله و دفاع از آئین نازنین  
 گذشت . تهیه باغ رضوان و قصر مزرعه در عکا هنگامیکه  
 جمال مبارک بظاهر ظاهر در بیت عبودیت تحت نظر بودند  
 و اصرار مبارک بر خروج جمال قدم از بیت عبودیت و سکونت در  
 باغات مذکور همه دلیل بر آن است که هیکل مبارک بیست و  
 بزرگوار خود تا چه حد دلبستگی داشته و آرزوی آسایش  
 ایشانرا داشتند . شواهد زیر دلائل این روابط عاشقانه  
 و همبستگی ناگسستنی است :

۱۳ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۳ سفرنامه جلد اول :  
 "..... زیرا بواسطه تعالیم و عنایات جمال مبارک هر  
 فوز و فلاحی حاصل میشود اگر تأییدات و عنایات او نبود  
 والله الذی لا اله الا هو که چون ما از ساحل شرق بامریکا  
 داخل و از غرب خارج شدیم بما ابد کسی اعتنا نمی نمود



اینها همه تائیدات جمال مبارك است که این ابواب را مفتوح فرمود و بقیه ایمان صعود بمعارج عالیّه حاصل میکنیم و در ملکوت ابهی عزیز میشویم و این نفوس جلیله باین صداقت و محبت بما خدمت میکنند ..... ”

۲۷ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۴ سفرنامه جلد اول :  
 ”..... بعد بمقابل رودخانه ایستاده بآب صاف شفا ف  
 که چون مروارید غلطان بود و آن کوهها و چمنهای باصفا  
 هر لحظه نگاه مینمودند و می فرمودند ” خدا نیا مرزدا <sup>لمین</sup>  
 راکه جمال مبارك را در چهار دیواری عکا حبس نمودند چقدر  
 در ساحت اقدس اینگونه مناظر مقبول بود وقتی جمال مبارك  
 فرمودند که چند سال است هیچ سبزی ران دیده ام ..... ”

۲۳ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۷ سفرنامه جلد اول :  
 ”..... و وقتی ضمن مشی و گردشی در زکری و یسار  
 جمال مبارك ناطق و بمباراتی حزن انگیز ذکر ایام سلیمانیه  
 و وحدت و مظلومیت طلعت قدم میفرمودند با آنکه مکرر این  
 حکایت را فرموده بودند ولی آن روز بفته<sup>۲</sup> حال مبارک  
 منقلب شده های های بنای گریه گذاردند بقسمی که  
 صدای مبارك تا دور میرفت و جمیع خدام بگریه در آمدند و از

( ۱۷۸ )

استماع بلا یای جمال قدم ورقت قلب سرالله اکرم کد ورت واندو  
شدید روی نمود ..... ”

۱۰ سبتمبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۶ سفرنامه جلد اول :  
” ..... چون بکنار آن آبشار ( مقصود آبشار نیاگارا  
است ) تشریف بردند خیلی تعریف نمودند و یاد و ذکر  
ایام جمال مبارک میفرمودند که : در مازندران بعضی  
آبشارهای کوچک بود که جمال مبارک از بس دوست  
میداشتند در آنجا خیمه زد چند روز اقامت میفرمودند ..... ”

۲۸ آوریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۸ سفرنامه جلد اول :  
” ..... از واشنگتن تا آنجا دو طرف راه در نهایت  
خرمی و صفا بود علی الخصوص آنحدود که میفرمودند بسیار  
با صفا است ولی از چهره مبارک آثار حزن نمودار بود پس از  
چند دقیقه فرمودند اینگونه مناظر را که من بینم محزون  
میشوم و خاطر میآید که جمال مبارک مراتع سبز خرم را خیلی  
دوست میداشتند خدا خیر بآن نفوس ندهد ( ندارد ) که  
جمال مبارک را در چه محلی حبس نمودند ..... ”

۲۳ صی ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۱-۱۰۲ سفرنامه جلد اول :  
 "..... چون آن راه خیلی خوش هوا و از هر طرف  
 سبز و خرم و بی نهایت باصفا بود بیانات محزنه اغلب در زکر  
 و یاد جمال قدم و اسم اعظم از فم اطهر صادر که : کاش  
 جمال مبارک باین صفحات تشریف آورده بودند از بس  
 جمال مبارک اینگونه مناظر را دوست میداشتند اغلب در سفر  
 هر جا یک سبزی بیشتر و صحرا خرم تر بود امر بتوقف میفرمودند  
 وقتی از کنار دریاچه ئی مرکب مبارک میگذشت چنان آن سبزی  
 صحرا و صفا<sup>۴</sup> ما<sup>۴</sup> و لطافت هوا در نظر مبارک مقبول افتاد  
 که چند ساعت مکث فرمودند در حالیکه جمیع قافله ایستاده  
 منتظر حرکت بودند و هیچیک جرئت جسارت در تأخیر حرکت  
 نداشت .

خلاصه نوعی بذکر جمال مبارک ناطق و بقسمی با آه و  
 افسوس زکر میفرمودند که رقت غریبی برای ملتزمین رکاب  
 اقدس روی داد ،

۲ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۴۴ سفرنامه جلد اول :  
 "..... طرف عصر شخص محترمی رجا نمود بهتسل  
 پلزی نیویورک که ممتازترین عمارتهای آنجا بود و مخصوص  
 روسا و بزرگان امریکا تشریف بردند چون وارد شدند و وضع

عمارت را مشاهده فرمودند در کوچکترین اطاقهای آن جالس شدند هر قدر مدیر رجا نمود و وجود مبارك را بسیر و گردش دلالت کرد قبول نفرمودند بعد با حباء فرمودند :

" که چون عمارات عالیه و مناظر باصفا می بینم بیاد سجن و بلایای جمال قدم میافتم قلب منقلب میشود و از رغبت سیر و گردش منصرف ..... "

و این مختصری بود از شواهد رابطه عاشقانه حضرت عبدالبهاء با جمال مبارك .

صفحه ۳۱۵ کتاب قسطنطنیه بدیع جلد دوم :

۳- کتاب عهدی :

---

برای آنکه قوای ساریه دافعه فائضه که از مظهر مقدس امرالهی سرچشمه گرفته پس از افول شمس حقیقت در مجاری خویش جریان یابد و قدرت و عظمت و وحدت و جامعیت آن محفوظ و مصون باقی ماند جمال اقدس ابهی اساسی منصوص و بنیانی مرصوص که بوضع الهی مؤسس و با قدرت و اختیارات کامله مخصص و بانفس شارع عظیم مؤسس و موجد این کور ابداع افخم مرتبط و پیوسته است بنهاد و آن اساس تأسیس میثاق حی قدیم و پیمان حضرت رب العالمین است که ارکان و

قواعدش را قبل از صعود بکمال متانت و اتقان بنیاد فرمود  
این عهد و شیق میثاق غلیظ همان عهدی است که در کتاب  
مستطاب اقدس از قبل پیش بینی شده و جمال کبریاء  
بنفسه المقدس هنگامی که اهل حرم در ایام نزدیک بصعود  
در آخرین تودیع در بالین مبارک مجتمع شده بودند بدان  
اشاره فرمود و آن را در کتاب وصیت خویش که به کتاب عهدی  
ملقب و موصوف است مندمج و مندرج ساخت و آن سفر مبین ورق  
متین را در همان ایام به غضن اعظم فرزند ارشد خود حضرت  
عبدالبهاء بسپرد کتاب عهد که با اثر ظم اعلی مرقوم و بخاتم عز  
مختوم بود در یوم نهم از صعود مقصود عالمیان در حضور نه  
نفر از منتخبین اصحاب و منتسبین سدره تقدیس مفتوح  
گردید و بعد از ظهر همان یوم نیز آن رق منشور و لوح  
مسطور که از ظم جمال اقدس ابهی به " اکبر الواح " موسوم  
و در رساله ابن زئب به صحیفه حمراء موصوف و منموت شده  
در اجتماع عظیمی که از اغصان و افنان و احباء و زائرین  
و مجاورین در جوار روضه مقدسه علیا تشکیل شده بود تلاوت  
گردید و عموم از مضامین آن سفر کریم و کتاب مبین استحضار  
حاصل نمودند ....."

در این سفر کریم که بنام کتاب عهد موصوف است جمال قدم  
تصریح میفرمایند که :

" طراً بخصن اعظم ناظر باشند " و بوضوح میفرمایند که از آیه مبارکه " من اراده الله الذی انشعب من هذا الاصل القدیم " که در کتاب اقدس نازل شده مقصود خصن اعظم بوده .

بنابراین حضرت عبدالبهاء دست پرورده ید قدرت جمال اقدس ابهی مرکز عهد و میثاق غلیظ الهی شدند . در حالیکه از سن مبارکش ۴۸ سال میگذشت .

۴- ناقصین :

شاید نتوان حتی مجسم کرد که با آنها علاقه و عشقی که حضرت عبدالبهاء بجمال مبارک داشتند صعود حضرت بهاء الله برای وجود مبارکش چه مقدار ناگوار و تلخ بود .

پس از صعود جمال قدم میرزا محمد علی ناقص اکبر دست باعالی زد که ضرباتش بدتر از مفارقت اب بزرگوارش در ایشان تأثیر گذاشت ناقص اکبر چه ها که نکرد خود و اعوانش شب و روز کوشیدند حتی قصد جان حضرت عبدالبهاء را کردند و بطرف ایشان تیراندازی (۱) نمودند

(۱) مسئله تیراندازی بطرف هیکل مبارک در صفحات ۱۶۲ تا ۱۶۷ کتاب خاطرات نه ساله تحت عنوان (سه تیر و ولور بسمت هیکل مبارک) مذکور است .

آنقدر سعایت کردند و ذهن حکومت را مشوب نمودند که  
هیگل اقدسش مدت هشت سال مجدداً در چارسجن شد  
زیلا خاطراتی چند از هیگل مبارک و از نفوسی که در این  
ایام شرف حضور داشتند یاد میشود :

ابتدا شرح ماجرا را از زبان حضرت ورقه مبارکه علیا  
بشنویم که در خاطرات لیدی بلامقید آمده است :

"..... جمال مبارک بجهات مختلفه و طرق متعدد به

مردم فهمانیدند که عباس افندی جانشین او بوده چندین  
سال قبل از صعود در کتاب اقدس اشاره بدین موضوع فرمودند  
و با لقب مختلفه امتیاز او را بیان فرمودند تا مردم بی بمقام  
و منزلتش بردند از قبیل مرکز میثاق — غصن اعظم — فرع  
منشعب از اصل قدیم — سرالله اعظم و غالباً او را آقا خطاب  
میفرمودند از جمیع بستگان و پیروان توقع داشتند که با و بنظر  
احترام بنگرند لوح عهد رانیز در بین خلصق گذارینند تا  
وصایت او منصوص گردد و با وجود اینها پس از صعود و جلوس  
هیگل میثاق بر کرسی وصایت نابرداری او میرزا محمد علی  
جسارت ورزیده خواست اختلاف در جمع احباب ایجاد نماید  
چون از این قسمت ناامید شد سعی کرد به برادر م لطمه وارد  
آورد مدتها بود که برادر م اجازه داشت از عکا خارج شده  
و با طرف رفته گردش نماید در این موقع من در حیفا سکونی

داشتم و او با عاقله در عکا زیست میکردند غالباً بدیدن من  
میآمد زیرا در برخی فصول عکا هوایش بشدت خراب میگردد  
و در هر حال میرزا محمدعلی تهمت های بیشمار به سرار آمد  
وارد آورده نزد حکومت رفته افتراهای بیشمار بیان کرد مثلاً  
جمال مبارک قبل از صعود وقتی روی کوه کرمل محلی را دیدن  
فرمودند که غصن اعظم آنجا را بنا نموده جسد مطهر حضرت  
اعلی را در آنجا دفن نماید این بنا را بر حسب وصیت  
پدرم شروع بساختن کرد ولی میرزا محمدعلی در نزد اعضای  
حکومت رفت و بتوسط آنها در دربار عثمانیان چنین اشاعه  
داد که مقصود عباس افندی از بنای این محل این است که  
قلعه ساخته با پیروانش در آنجا اجتماع کنند و قسمتی از سوریه  
و شامات را بتصرف در آورند این افتراهای بی اساس رعبی  
در دل حکومت ایجاد کرد که بالاخره فرمانی صادر شد  
عباس افندی و عاقله اش از شهر عکا خارج نشوند برادرم برای  
آزادی سایرین و خود در این دفعه اقدامی ننمود زیرا  
نفرت و کدورت را در بین خود و افراد انسانی بزرگترین گناه  
میدانست دائماً سعی میکرد با محمدعلی بنحوی مصالحه  
حاصل شود و او دست از اقدامات خود بردارد باین فکر  
بود که در جستجوی حصول آزادی نرفت زیرا اگر آزادی می یافت  
آتش حسادت او زیادتر میشد و با اقدامات دیگر مشغول میگردد



آنچه از خاطرات احبائی که در بحبوحه انقلاب مرکز نقض میرزا محمد علی ناقض اکبر و اعمال شنیمش در جوار هیکل مبارک مرکز پیمان حضرت عبدالبهاء بوده اند که همه منطبق با الواح مبارک حضرت مولی الوری و بیانات شفاهی آن وجود اقدس اکرم است برمیآید مطالب خلاصه زیر است :

بر اساس حسابات میرزا محمد علی نسبت بحضرت عبدالبهاء دست با اقداماتی زد تا دستور تحدید و تحبیس هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء از باب عالی صادر شد و این قید و بند از سال ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۸ بطول انجامید سرانجام متصرف عکا یعنی همان پاشائی که بشفاعت حضرت عبدالبهاء ناقضین را از قید قلعه بندی عکا مستخلص داشته بود از حضرت مولی الوری بالتماس خواست که خود را مسجون ندانند و بهر جا که میل دارند تشریف ببرند ولی چون دارای چنین اجازه ای نبود لذا سرکار آقا باصرار او توجهی نفرمودند تا آنکه پاشائی مذکور تدبیری اندیشید و طالب زیارت روضه مبارکه شد بشرط آنکه در رکاب مبارک باشد این تمنا پذیرفته شد و یکروز در حضور مبارک بزیارت روضه مبارکه موفق شد متصرف امیدوار بود که از آن روز ببعد مرکز پیمان مستمرا اینکار را ادامه داده به بهجی و حیفا تشریف ببرند و لکن چون این آرزو جامه عمل نپوشید

دفعه بعد بالتماس تمام در معیت چند تن از خواص و ارکان دولت رجا نموده در حضور مبارک بزیارت رفتند و باز همان مراسم بدون کم و کاست انجام شد در آنروز ناقضین که در جوار قصر بهجی و روضه مبارکه زندگی میکردند دیدند که هیکل مبارک پیشا پیشا و اشخاص مهمی از قبیل متصرف عکا و فریق پاشا و بدری بك از دنبال هیكل مبارک در حاضریه رانند و به تبعیت حضرت عبدالبهاء آستان مبارک را میبوسند و چارپایس شدند و آن منظره را غیر قابل تحمل دیدند زیرا با آنهمه مخارجی که برای قطعه بندی حضرت عبدالبهاء کرده بودند نتیجه راه در رفته دیدند بهمین دلیل یکبار دیگر گردهم آمدند تا آخرین ضربه کاری را به پیکل مرکز میثاق وارد آورند از این جهت این مطلب را بهانه کردند و به باب عالی جریان را گزارش دادند تا بیک باره حضرت عبدالبهاء را نابود کنند آنها به باب عالی وانمود کردند که حضرت عبدالبهاء با روسای مسئول در عکا همدست شده و آنها را مطیع خود ساخته و مقدار سی هزار قشون آماده کرده و علم طغیان برافراشته و عنقریب اساس سلطنت عثمانی را پایمال خواهد کرد از طریق شیخ ابوالمهدی شیخ الاسلام مقام خلافت عثمانی که مراد و مرشد شخص سلطان بود و نفوذ عجیبی در باب عالی داشت اقدام

نگیز  
 کردند و ذهن او را مشوب نمودند و مفتريات بسيار و فسادات  
 نسبت بمرکز عهد الهی دادند من جمله گفتند حضرت  
 بهاء الله درویش بودند ولی حضرت عبدالبهاء مقام والد  
 خود را به مرتبه الوهیت ستایش میکنند و خود را ظهور مسیح  
 معرفی مینمایند و سلطنت روی زمین را حق خود میدانند  
 و بسیاری از مسیحیان غرب را با خود همراه نموده اند و دسته  
 دسته بعکا دعوت مینمایند و نقشه تصرف سوریه و فلسطین  
 را آماده نموده افسران ارشد بلاد غرب را با خود  
 همدست نموده اند و عنقریب خلافت عثمانی را نابود  
 و کشور را تصرف خواهند کرد و اضافه کرده بودند که منتظر  
 هیئت تفتیشیه هستند تا مدارک موجود را ارائه دهند در  
 نتیجه این اقدامات هیئت تفتیشیه بی مقدمه بایک کشتی  
 وارد حیفا شد و تمام مراکز حساس را تصرف کرد از جمله  
 تلگرافخانه و پستخانه را تحت نظارت شدید در آوردند  
 ناقضین مرتب با این هیئت در تماس بودند و آتش فساد را  
 روشن تر میکردند بی اعتنائی حضرت عبدالبهاء باین هیئت  
 بیش از پیش با آتش بغض و کینه آنها میافزود و هیکل اطهر  
 تحت هیچ شرطی حاضر نبودند که عطی کنند که هیئت  
 تفتیشیه حمل بر ضعف هیکل مبارک نماید این است که در  
 کمال جلال و شکوه الهی مشی میفرمودند و ابدا اعتنائی

بآنها نمیکردند وضع بقدری اضطراب انگیز بود که فقرائی که  
 روزه‌های جمعه برای دریافت کمک به باب رحمت حضرت  
 عبدالبهاء مراجعه میکردند از ترس هیئت تفتیشیه دیگر  
 حاضر نمیشدند . چون این هیئت مأمور باب عالی بودند  
 احکامشان قطعی الاجرا بود و قابل استیناف و تمیز نبود  
 يك روز جمعه روانه حیفاشدند تا مقام اعلی را که بگمان خود  
 مرکز مهمات بود تصرف کنند و سپس به دستگیری هیکل  
 مبارك و سایرین پردازند این قضایا روشن بود و همه ادهاء  
 منتظر بلایا بودند که ناگاه فرمان شلیک تأیید از ملکوت  
 ابهی رسید و طومار فرمان عبدالحمید را در هم پیچید و چون  
 هیئت تفتیشیه ازارگان دولت بود بلافاصله برای تحقیق  
 درباره انفجار نارنجک به اسلامبول احضار شد و بلاد رندك  
 بآن سو حرکت کردند و موضوع بدلیل قیام حزب جوانان  
 ترك بکلی منتفی شد و هیکل مبارك از زندان آزاد شدند  
 ناقضین خائباً خاسراً بکنج عزلت و گوشه حسرت و پشیمانی  
 خزیدند حضرت مولی الوری عموماً این قضا یا رابشلیک توپ  
 تأیید تشبیه و تمبیر میفرمودند .  
 برای مزید اطلاع بر اوضاع آن زمان قسمتی از نامه  
 جناب نورالدین زین که خطاب به جناب دکتر یونس خان  
 افروخته نوشته اند زیلا درج میگردد :

صفحه ۴۹۲ و ۴۹۳ خاطرات نه ساله :

..... " و این مطلب ناگفته نماند که در ایام شدائد  
 و بیم خطر عظیم بر هیکل مبارک و ( اسکونینچ ) نام  
 ایتالیائی در حیفا که حال مرحوم شده و دو وظیفه ویس  
 قونسولگری را داشت یکی ایرانی و دیگر ایتالیائی و علاوه  
 خود و اولاد برادرش و کلای کشتیهای تجارتی ایتالیابودند  
 که بحیفا میآمدند شخص مذکور و خانمش نهایت خضوع و  
 اخلاص و محبت صمیمی را حضور مبارک و اهل بیت داشته  
 لهذا شبانه مخفیا با کالسکه خود را بمکا و بیت مبارک میرساند  
 در وقتیکه مراقب رفته بود و در کمال بیم و هراس خبر میدهد که  
 فوراً میخواهم حضور مشرف شوم فوراً مشرف شده بکمال رجا  
 و التماس و اصرار معروض میدارد که یک کشتی ایتالیائی  
 را دوسه روز است بعنوان حمل و نقل نگاه داشته ام و گاهی  
 به عکا و گاهی بحیفا حرکت داده ام تا مورد سوءظن و شبهه  
 واقع نشود و حال در این وقت شب آن کشتی در بین حیفا  
 و عکا در نقطه معین در حرکت و قایقی از نفس کشتی فرساحل  
 حاضر و آماده وقت و فرصت کم و کالسکه موجود و مانع مفسد  
 و اسباب مهیا لهذا بهتر آنست که تشریف بیاورید و در کشتی  
 سوار شوید و از ظلم ظالمان نجات یابید و بهر نقطه ای که  
 میل دارید تشریف ببرید بعد کمی تأمل بیان اطمینان با و

میفرمایند و میفرمایند :

مولای من حضرت باب ، حضرت بهاء الله در مواردی  
 اشد خطراً و اعظم هولاً خود را حفظ ننمود و سکون و قرار  
 اختیار فرمودند لهذا من نیز تأسی بآن وجودات مبارکسه  
 نموده بقا را بر حیل ترجیح دهم و نخواهم رفت . . . از او  
 اصرار و التماس و از ایشان عدم قبول و ابا اخیراً در همان نشب  
 مراجعت به حیفا مینماید و کشتی را روانه میکند آنچه بعد  
 شنیدم آن کشتی بسفارش و اشاره احبای امریک برای  
 استخلاص حضرتشان تعیین شده بود .

صفحه ۵۴-۵۵ خاطرات حبیب :

”..... شیخ محمود مفتی مصر رویه ای نوشته ضمناً“

نوشته از خضوع و روحانیت فلانی ( حضرت عبدالبهاء )  
 هیچکس تردید و انکاری ندارد خواستم بنویسم چرا منکر  
 دارد جناب اخوی منکرند لائیر ملاحظه فرمائید علم امرالله  
 باعلو قلل عالم نصب شده جناب میرزا محمد علی میخواهد  
 پائین بیاورد خیلی تماشا دارد فوالله الذی لا اله الا هو  
 اگر بتوانند با امر الهی ادنی ضرری وارد آورند ولی بشخص  
 من آنچه میخواهند بکنند میتوانند من میخواهم انشاء الله  
 که اینها باعث شوند منهم کأس شهادت بنوشم خیلی ممنون  
 و متشکر میشوم اگر چنین کاری بکنند منتهای آرزوی من است.

در وقت صعود مبارك د وچانته از آثار مبارك را دادم كه  
 محافظت كند چونكه ما مشغول بوديم تمام رامخفی کرد حال  
 آنها را نگهداشته است كه بعد از مردن من آنها را بیرون  
 بیاورد وبه مشتهیات نفس خود عمل كند فوالله الذی لاله الا  
 هو تمام اینها هر يك بذاته باعث خسران عظیم است ملاحظه  
 فرمائید من از روی صداقت خودم د وچانته آیات از آثار  
 مباركه را تسلیم او كردم واو در عوض اینطور معامله میكند .  
 باری هیچكاری نمیكند و خود را قرین زیان و خسران مینماید  
 بحر اعظم موجی میزند و این كفه را بساحل میریزد مرحبا  
 فی امان الله .

جناب دكتر حبیب مؤید از قول جناب میرزا حیدرعلی  
 علیهما بسپاه الله در صفحه ۲۴۵ كتاب خاطرات در مورد  
 اعمال ناقضین اینطور نقل قول میفرمایند .

" میرزا بدیع الله قبضی سپرد بطابور آغاسی یحیی بیك  
 شامی بمبلغ یکهزار و دویست لیره كه اقدام نماید كه سرکار آقا  
 را بفیضان ببرند چون قدرت الهی نمایان شد و حضرات موفق  
 نشدند چون قبض عندالمطالبه سپرده بود یحیی بیك  
 مطالبه وجه نمود و میرزا بدیع الله ناقض محكوم بپرداخت وجه  
 شد د و قطعه زمین را بمبلغ ششصد لیره فروخت و ثلث  
 قصر بهجی را هـ بابت بقیه وجه

پرداخت (۱) بالمعكس حضرت مولی الوری با قدرت الهی  
 مسافرت باروپ و امریک فرمود تا معلوم شود " ان ربك لبالمصدا "

صفحه ۲ ۳۳ خاطرات حبیب :

"..... من میخواستم يك سری بشما بگویم درخانه  
 ممکن نشد لهذا اینجا میگویم وآن این است که من ایمن  
 روزها درخطر عظیم هستم شاید مسئله شهادت بمیان آید  
 باحباب بگوئید محزون و مضطرب نشوند امید وارم در سبیل  
 جمال مبارک این کأس مزاجها کافور را بنوشم و بمنتهای آمال  
 خود برسم و خاتمه احوال چون مشک معطر شود..... حال  
 که متصل میرزا محمد علی در عکا با الد اعدای ما محشور است  
 و میکوشد که اراضی مقدسه را بهم بزند چند نفر را تحریک  
 نموده که با علمای قدس هم دست شوند و لوائحی به جمال  
 پاشا دادند که فلانی دین و آئین را بهم زده و تاسیس دین  
 جدید نموده حتی قبل از حمله اش بمصر در سفر بربك لوائحی  
 دادند و مفتریاتی نسبت دادند در مجلس علما در حضور  
 جمعی وعده کرده بود که بعد از فتح مصر فلانی را تارو ما ر

---

(۱) توضیح : حضرت ولی امرالله نصف يك ثلاث قصر  
 بهجی را ازورثه طابور آغاسی ابتیاع فرمودند و در تملك امر  
 درآمد .



(۱۹۳)

میکم ولی خدا در آن سفر حفظ نمود و این شخص موفق نگردید اما این روزها نقشه جدیدی کشیده اند و با علمای قدس همدست شده اند و میرزا محمد علی <sup>همچو</sup> چادر بزرگ <sup>رک</sup> جمالبا که خیمه صلح عمومی است و در کتب مقدسه بکرات ذکرش شده که خیمه خدا در کوه کرمل بلند میشود و میبایستی نمایندگان صلح اکبر در او جمع شوند باین مرده دانه که خونریزی نماید مقصود اینست که این شخص سفاک بیبیاک سریع الرأی خونخوار است که وصف ندارد و متصل القا آتی با و میکنند و راحتش نمیگذارند تخدیش فکر میکنند مقصود اینست اگر واقعه رخ داد احباء ناراحت نشوند بکمال قوت و استقامت بخدمت امر قیام کنند عاقبت من آنها را و داع خواهم نمود ولی امید وارم منتهی بشهادت کبری شود و از این جام سرشار بهره و نصیبی گیرم و خاتمه حیاتم چون مشک معطر شود این منتهی آرزوی من است .

صفحه ۳۵۲ خاطرات حبیب :

لوح مبارکی است نزولی بخط حضرت ولی امرالله که با مضای حضرت عبدالبهاء رسیده و لوح مذکور راجع بحركات دکتريد است چون اصلش نزد این جانب است و داری مطالب مهمه میباشد لذا سوادش را زیلا در این دفتر مینگارم :

پاریس حضرت مستر و میسیس دریفوس

علیہما بہاء اللہ

—————  
 ~~~~~

تلفراف وصول نیویورک رسید بسیار مسرور شدیم گه  
 الحمدلله سالماً رسیدید و امید وارم کہ تا بحال محفوظاً و  
 مصوناً پاریس رسیده اید و در آنجا نیز محفوظ و مصون  
 بمانید علی الخصوص کہ این ایام در پاریس وجود شما لا زم  
 زیرا ناقضین در لندن سبب تزلزل بعضی از احباب گشتند  
 بنهایت بغض و وعد وان برخاسته اند و میس شوالیہ را د کتر  
 فرید سفیر نموده و بجمع آمریکا فرستاده تا هر کس را دید  
 در میثاق الہی متزلزل نماید و قتیکہ در پاریس بودم مجطی  
 از احوال د کتر فرید بشما ذکر کردم چونکہ محرم راز بودید  
 حال تفصیلش در جوف است ملاحظہ خواهید نمود کہ من  
 چقدر صبور و چقدر از این بی انصاف تحمل کردم اورا بنهایت  
 الطاف و مہربانی بیست سال تربیت نمودم و در حق او و پدر  
 و مادر او رعایت و عنایت مجری داشتم تا بزرگ شود و خدمتی  
 بامرالله نماید حال اول مخرب شدہ است ولی از این قبیل  
 وقوعات بسیار جمیع نفوسیکہ بر نقض عہد قیام نمودند محو و  
 نابود شدند قوہ میثاق را ہیچ قوہ نمی مقاومت نتواند نہایت  
 باید مخذول و منکوب گردد چنانچہ تجربہ شد آقا جمال

بروجردی اول شخص بهائیان بود نظیر یهودای اسخریوی  
 رئیس حواریون بود بجهت نقض میثاق محو و نابود شد و  
 همچنین دیگران نفوس بسیاری کل بخسران مبین افتادند  
 اینها نیز مثل آنان عاقبت خواهند شد هر یک از دکتور فرید  
 و متعلقاتش خیلی معروفتر مشهورتر و محرم تر بودند و لکن  
 کل بچاه وبال و حفر یأس و ناامیدی افتادند قوه میثاق  
 مثل آفتاب است و نفوس ناقضه مثل ابر تاریک عاقبت شعاع  
 آفتاب این ابرهای سیاه را متلاشی نماید و در نهایت  
 درخشندگی جلوه نماید از جهت پاریس من مظم که در  
 آنجا فساد نمی تواند بکند زیرا شما در آنجا هستید البته  
 ثبوت و استقامت شما مانع از فساد ناقضین است امروز قوه محر  
 که در قلب آفاق قوه میثاق است هر نفس ثابت تر روشنتر است  
 و مؤید تر و موفق تر این به تجربه رسیده است ملاحظه نمائید  
 که مثل نیس نویلاک (۱) چون در عهد و میثاق نهایت ثبوت

---

(۱) میس نویلاک دخترکی بود آلمانی الاصل ساکن کانادا وقتی  
 که در امریکانندای امر را می شنود مومن میشود و با آلمان می رود و  
 به هدایت ابنای وطنش میبرد از این دخترک ۶۰-۷۰ ساله  
 خیلی کوتاه قد بود که اغلب وقتی که بمجالس می آمد عروسکی در  
 بغل میگرفته و بجای آنکه پشت میز خطابه برود بالای میز میرفت  
 و بقدریکد ساعت مثل دریای موج از نطق موج میزد که بجمیع  
 مستمعین اثر عمیق میبخشید حضرت عبدالبهاء مکرر مزاحا  
 میفرمودند :

( بقیه در صفحه بعد )

داشت در آلمانیا چگونه موفق شد و ابراهیم خیرالله بکمال شهرت چگونه بجاه ذلت افتاد فرید و متعلقاتش نیز نظیر آنان این میزانی است تمام البته شما در پاریس بکوشید که این همسات شیطانی تأثیر ننمایند جمیع احباء الله بتبلیغ امرالله پردازند زیرا پاریس بعد از این حرب خیلی استعداد پیدا خواهد نمود این فرصت را غنیمت بدانید و علیکمما البهاء الابهی عبدالبهاء عباس

صفحه ۴۴۳ : خاطرات حبیب :

جمال پاشا یکی از سرداران خونخوار و بیبیک ترک بود قریب یکسال برای تجهیزیات و حمله بکانال سوئز و تصرف وادی نیل تلاش کرد و تقریباً نصف اهالی امپراطوری عثمانی را بروز سیاه نشانند و از هستی ساقط نمود و تمام دارائی مردم بیچاره را بعنوان مصارف جنگی غصباً گرفت و شاهکارش این بود که بهر شهری وارد میشد چوبه های دار بلند میکرد و سرجنبانها و نفس کشها را بدار میآویخت و منظور پلید خود را عملی میکرد و کارش را پیش میبرد ناقضین را اینقطع او را تحریک نموده ذهنش را مشوب میکردند بطوری

( بقیه پاورقی از صفحه قبل )

آلمان دنیا را بزلزله انداخت و فتوحات عظیمه کرد ولی ما آلمان را بوسیله یک دختر دو وجبی فتح نمودیم .

که در مجالس عمومی وعده محو و اضمحلال امر و دو شقه نمودن حضرت عبدالبهاء را داده بود ولی خدا هیکل امرش را حفظ کرد و این شخص سفاک را موفق ننمود و در کاناال سوئز شکست خورد و بالاخره در قفاز یابدست داشنا کسیونهای ارنی کشته شد ..... "

صفحه ۴۴۶ خاطرات حبیب :

جمال پاشا وقتیکه بقدس میروید ( اورشلیم ) از لویاح بی دربی ناقضین و عداوت یاسین نام مستنطق بفض و کین جمال پاشا تحریک میشود قول میدهد که اگر بزودی فتح مصر نمودم در مراجعتم عبدالبهاء را صلابه میزنم بعد بطور مسخره و استهزاء میگوید " هر طور میل عباس افندی باشد بین دازدن و کشتن مختار است هر کدام را خواست اورا مجری میکنم " قنسول آلمان بحضور مبارک شرفیاب شده عرض میکند : خیلی محزونم خیلی وحشت دارم خیلی نگرانم چونکه جمال پاشا سنوگند یاد نمود که شمارا صلابه بزند و بمن پیغام داده تا مراجعتش من مواظب شما باشم . حضرت عبدالبهاء میفرمایند :

" این مسئله حزن و اندوهی ندارد بسیار خوب ما حرفی نداریم ولی مشروط به " اگر " کرده است و " اگر " حرف

شرط است اگر مظفر برگردد اگر فتح مصر نماید اگر انگلیس را در کانال سوئز غرق کند مانعی ندارد ما هم حاضریم خون خود را بدهیم .....

اینک برای اطلاع بیشتر و احساس کاملتر از احوالات مبارک در ایام حمله ناقضین و ناکثین پرکین چند نمونه از مکاتیب و بیانات شفاهی هیکل اطهر حضرت عبدالبهاء درج میگردد .

صفحه ۱۳۹ مکاتیب جلد دوم :

\* هوالله \*

..... " این عبد تا بحال با وجود این هجوم از هر تزلزلی والقاء این شبهات تخدیش ازهان جهال و تشتیت شمل کلمة الله تعرض به احدی نمودم . و بکمال کظم و هضم و سکوت معامله نمودم و از هر نفسی هزار و ساس شنیدم و صدمه شدید دیدم آ \* نکشیدم و فریاد و فغان نمودم که ما را گوشی خبردار گردد که در عهد و میثاق تزلزلی هست و لی این بیهوشان گمان دیگر نمودند بر جسارت افزودند عاقبت بصرف افترا برخاستند و با وجود ظلم و عدوان و صدمه و طغیان آه و انین بلند کردند که ما قتل و شهیدیم و در ضیق شدید ( جواد ) <sup>(۱)</sup> با آن التفاتها و ظهور خطاها و

(۱) منظور محمد جواد قزوینی که از ایام در نهبه استنساخ الواح مالوف بود با اعضای خاندانش در حلقه ناقضین میثاق درآمد

توبه ها و ظهور نفاق الان از این عهد تظلم مینمایند  
 فاعتبروا یا اولی الابصار . ع ع

صفحه ۱۲۳ مکاتیب جلد چهارم :

\* هوالله \*

ای یاران رحمانی من ، درحالتی که دریای امتحان پر  
 موج گشته و موج بلایا باوج رسیده جنود امم در نهایت  
 هجوم و اهل اعتساف بی نهایت بی انصاف جمعی از مفتریان  
 با اخوی نامهربان التیام یافتند و کتابی از مفتریات نگاشتند  
 و بسعایت و وثایت پرداختند فکر حکومت را مشوش کردند  
 و اولیای امور را مضطرب نمودند دیگر معلوم است حالت  
 مسجون در این قلعه خراب چگونه و امور بچه درجه مشوش  
 و پراضطراب است از وصف خارج است با وجود این باز  
 آواره مسجون در نهایت استقرار و سکون و متوکل بر حضرت  
 بیچون و آرزوی هربلا و ابتلائی در سبیل محبت الله مینماید  
 تیر جفا در عطا است و زهر قاتل شفای عاجل است ....."

صفحه ۱۴۱ مکاتیب جلد چهارم :

## \* سواله \*

..... ای یاران عزیزمن درحالتی که خطر از جمیع جهات عبدالبهاء را احاطه نموده بیاد شما مشغول و بذکر شما مألوف و از درگاه احدیت عون و عنایت طلبند پس شکر کنید خدا را که مؤید بچنین الطافید و موفق بچنین اقتراف .....

صفحه ۵۳-۵۴ کتاب ملکه کرمل :

" عبدالبهاء چهل سال در سجن عکا اسیر اهل بغضا بود سلطان مخلوع هر روز بهانه می نمود و بر تشدید و تضییق می افزود تا آنکه هیئت تفتیشه که بغض مجسم بود و ظلم مصور مانند سباع ضاریه زتاب کاسره خونریز و خونخوار و ستفکار فرستاد این نفوس شریره چون بعکا رسیدند دست تناول گشودند و مانند یزید پلید و ولید بی نهایت تعرض و اذیت مجری داشتند بنیاد انصاف بر انداختند و بنیان اعتساف بر افراختند ولی عبدالبهاء ابداء اعتنائی ننمود و حتی راضی بملاقات آنان نگشت آنچه اسباب چیدند و گله و شکوه نمودند که از طرف سلطنت سنیه پادشاه آمده ایم مارا گمان چنان نبود که به این درجه بی اعتنائی به بینیم . با وجود آن عتاب و خطا ب ابداء اهمیتی داده نشد بلکه



در نهایت سکون و قرار سلوک و حرکت میگشت مثل اینکسه هیچ حکایتی نیست و نهایت امن و امان حاصل و هر دم از قصر سلطان تلغراف رمزی میرسید و از مضمون معلوم کسه مصمم آنند که عبدالبها را بفیزان فرستند یا در قصر دریا پنهان کنند و یا زینت دار نمایند حال در این گیرودار بود که کشتی آتشی مخصوصی بعنوان تجارت یعنی نقل غله از اروپا به عکا آمد و سه روز و سه شب مابین حیفاً و عکا تردد میکرد و فرنگیان در نهایت اصرار مهیا حتی جمیع عقلای اعیان متفق بر آن شدند که بهتر آنست هجرت با اروپا شود زیرا هر زمان هجرت سبب عزت و قوت بود ولی من ملاحظه نمودم که ثبوت و استقامت اولی .

باری هیأت تفتیشیه رجوع باسلامبول کرد با دفتری مفتریات و کتابی بهتان و باعداء و ناقضین وعده داد که قتل و صلب عبدالبها مبرم و محتوم است عنقریب رئیس هیأت تفتیشیه مراجعه نماید و والی بیروت گردد و گفته بود اول حکمی که اجرا خواهد نمود عبدالبها را در دروازه عکا دار خواهد زد خلاصه هیأت تفتیشیه باسلامبول نرسیده در وسط دریا بود که توپ خدا در دم جامع پادشاهی بعد از صلوة جمعه صدا نمود و ولوله و زلزله برارگان انداخت بجستجوی فاعل آن شتافتند و فرصت تعرض بعبدالبها

نیافتند و مصائب از هر طرف بر آن شخص ظلم هجوم نمود تا منتهی بخلع شد فرصت تعرض نیافت و در وقت انقلاب اسلامول رئیس هیأت تفتیشیه عارف سه گلوله میل فرمود و فریق سرگون بد یار بعیده گشت ولوای عسکریه بدرک رفت ومیرینج بمصر فرار نمود و از احباء صدقه طلب نمود .

فاخذهم الله اخذ عزیزمقتدر و زنجیر یوسفی از گردن عبدالبهاء برداشت وجعلنا اعناقهم الاغلال در گردن عبدالحمید افتاد .

صفحه ۵۶ کتاب ملکه کرمل :

در لوح دیگری خطاب با حبابی امریک راجع به اتفاقات

این ایام ( ۱۸۹۹-۱۹۰۸ ) میفرمایند :

” ای یاران و اماء رحمن چون پادشاه مخلوع عثمانیان عبدالحمید بظلم و طفیان قیام نمود و عبدالبهاء در قلعه عکا محصور و در تحت تسلط پلیس و جاسوس و مراقب بنهایت تضییق افتاد . بالکلیه قطع مراوده و منع مخابره گردید . زیرا هر نفسی نزدیک خانه میآمد او را مأخذه مینمودند بلکه تهدید شدید میکردند تا کار بدرجهئی رسید که باین قناعت ننمودند بلکه هیأت تفتیشیه ظالمه فرستاد تا بانواع حیل و خداع و دسیسه و افترا اثبات جرمی در حق عبدالبهاء کند

و بدار زند یا بدریا اندازد یا در صحرای فیزان بی نام و نشان نماید و آن هیئت ظلمه هر ظلمی مجری داشت و هر جفائی را روا دانست عاقبت قرار بر آن شد که عبدالبهارا ارسال فیزان نمایند و چون مخابره بقصر عبدالحمید کردند جواب آمد که قضیه فیزان با مرپادشاهی مقرر گشت . پس آن هیأت تفتیشیه ظالمه مراجعت با سلامبول نمود در وسط دریا بود که توپ خدا در دم قصر عبدالحمید صدا نمود و دینامیت منفجر گشت جمعی کشته گشته و عبدالحمید بقصر خویش فرار نمود و ولایا و مشاغل بر او متابع گشت و وقایع و مصائب پیاپی شد لهذا فرصت ازیت عبدالبهاء نیافت هیچان عمومی گشت و منتهی بخلع او شد و ید قدرت الهیه زنجیر سجن یوسفی را از گردن عبدالبهاء برداشت و سلاسل و اغلال برگردن نامبارک عبدالحمید گذاشت فاعتبروا یا اولی الابصار ."

صفحه ۴۹۸ مکاتیب جلد سوم :

طهران حضرت علی قبل اکبر علیه بهاء الله :

\* هوالله \*

ای منادی پیمان ایامی میگذرد که در مخابره و مکاتبه فتور حاصل سبب این است که آتش فساد چنان شعله‌ئی

( ۲۰۴ )

زده که جمیع امور مختل گشته حتی ارسال رسائل متمسک  
گردیده و بسیار از مکاتیب دردست عوانان افتاده هیئت  
تفتیش حاضر شده جمیع قلوب را بتشویش انداخته این فحص  
و تحقیق را بنیاد برپیداد است یعنی جناب اخوی و عوانان  
سری و جهاری او در اشد فساد . دیگر ملاحظه نما حال مظلومی  
را که دردست دشمنان خارج و داخل محکوم و مبتلا ..... ”

صفحه ۱۴۸ مکاتیب جلد چهارم :

\* هوالله \*

” ای یار مهربان نامه متعدد از شمارسید از شدت  
انقلاب بقعه مبارکه فرصت جواب نگردید فوراً مکاتیب در  
محل محفوظی مستور شد حال با وجود انقلاب مختصری  
تحریر میگردد تا بدانی که دمی بی یاد تو نمانم و نفسی بی  
ذکر تو بر نیارم دائماً بدرگاه احدیت عجز و نیاز آرم و طلب  
تأئید و توفیق نمایم ..... ”

صفحه ۲۱۵ مکاتیب جلد سوم :

\* هوالله \*

” ای ثابتان برپیمان نامه شما رسید ولی عبدالبهاء  
دقیقه بی آرام ندارد . از جهتی هجوم اعدای خارج و از  
جهتی ظلم وعدوان بیوفایان و از جهتی خبرهای پرکدر

از اطراف و از جهتی تمشیت امور در جمیع اکناف و از جهتی مکاتبه لیل و نهار علی الخصوص تحمل جفای بیوفایان که با انواع دستاورد و وسوس که بواسطه نفوس خفیه القاء شبهاست مینمایند و هر روز يك رکنی را خراب میکنند . ملاحظه نمائید که عبدالبهاء در چه گردابی غوطه میخورد با وجود این جواب نامه شما مینگارد ...."

صفحه ۹ مکاتیب جلد چهارم :

\* هوالله \*

"..... ای احبای الهی دریای بلایا در تلاطم است و امواج رزایا درتهاجم دقیقۀ برعبد بهاء نمیگذرد مگر آنکه سهام شدیده از جهات متعدده وارد و نآب کاسره و سباع مفترسه از جهات عدیده در هجوم کأس احزان سرشار است و سحاب آلام مدرار با وجود این الحمد لله شب و روز بذکر یاران الهی مستبشر و بیاد دوستان معنوی متذکر ..."

صفحات ۳۶۲ و ۳۶۵ مکاتیب جلد اول :

"..... صیت جمالقدم روحی لا حباء لهالفا جهمان گیر گشته و آوازه امرالله در شرق و غرب عالم منتشر شده این امور کل اسباب سرور .

ولی عبدالبهاء در بحر احزان مستغرق و آلام و محسن چنان تأثیر در اعضا و جوارح نموده که فتور کلی در بدن حاصل گشته . ملاحظه نمائید فردا وحیدا من دون ناصر و معین در قطب عالم ندای حق را بلند نموده جمیع ملل و امم معارض و منازع و مجادل . از جهتی امت سالفه معلوم و واضح که چقدر در جمیع اطراف متعرض و معارضند و از جهتی اخبارات امت هزله کاذبه که چگونه درصد قطع و قطع شجره مبارکه الهیه هستند و چه نسبت و افتراها بجمالقدم روحی لاجبائمه الفداء میزنند و مشغول بنشر رسائل رذیله براسم اعظمند و در سر سر در نهایت سعی و کوشش که از بیت شدیدی وارد آرند و از جهتی اهل غرور بکل دسائس متمسک که وهن کلی بر امرالله وارد آرند و اسم عبدالبهاء را از لوح وجود محو نمایند .

با اینهمه بلایا و این همه رزایا و هجوم اعداء در میان احبا نیز اغبرار موجود . . .

قسم بجمال ابهی که چون خیر یاران شنوم قلب بنهایت روح وریحان آید و چون اشاره از کدورت دوستان بینم در نهایت احزان مستغرق گردم این است حالت عبدالبهاء دیگر ملاحظه فرمائید چه باید و چه شاید . . . . .

( ۲۰۷ )

صفحه ۱۱ مکاتیب جلد چهارم :

\* هوالله \*

” ای احبای الهی جناب آقامیرزا فضل الله پیام شما را  
بعبدالبهاء رسانید و خواهش نگارش نامه های منفرد نمود  
زیرا نهایت تعلق قلبی و انجذاب روحی بشما دارد و لسی  
عبدالبهاء اگر بدانید غریق چه دریا البته بیک کلمه اکتفا  
مینمائید و لکن از قیامت خبری می شنوید اگر حاضر بود نند  
بحرفی قناعت مینمودند با وجود این بتحریر این نامه پرداخته  
تابدانید که در ملا اعلی منظورید و بلسان عبدالبهاء مذکور  
و در قلب مأوی و مقر دارید ..... ”

صفحه ۴۲۳ تا ۴۲۶ مکاتیب جلد سوم :



\* هوالله \*

ای یاران با وفا ای بندگان صادق حضرت بهاء الله  
نیم شب است و جمیع چشمها آسوده و کافه نفوس در بستر  
راحت بر بالین نهاده مستغرق در درّیای خوابند عبدالبهاء  
در جوار روضه مبارکه بیدار و در نهایت تضرع و ابتهال مشغول  
بمناجات که ..... ای یاران الهی از جهتی رایت حق بلند  
است ..... و از جهتی بیوفایان در نهایت بغض و عدوان و

در غایت فساد و طغیان هر روز نفسی علم خلاف افراز د  
 و در میدان شبهات بتازد و در هر ساعتی افعی بی دهان  
 بگشاید و سم قاتل منتشر نماید ..... عبدالبها در آستان  
 مقدس خاکسار و در نهایت خضوع و خشوع بیقرار شب و روز  
 مشغول نشر آثار و اگر فرصتی یابد بمناجات پردازد و تضرع  
 و تمیل و بیقراری نماید که ای پروردگار بیچارگانیم چاره نسی  
 فرماید بیصبر و سمانیم پناهی بخش. .... ضعیفیم قوتی  
 ده تا بنصرت امرت برخیزیم و در سبیل هدایت جان فشانی  
 کنیم این است روش و پرستش بنده جمال مبارک و لکن بیوفایان  
 خفی و جلی لیلیا و نهارا در کوشش اند که امرالله را متزلزل  
 نمایند شجره مبارکه را از ریشه براندازند و این عهد مظلوم  
 را از خدمت محروم نمایند و سرا فتنه و آشوبی افکنند که  
 عبدالبها را بکلی محو و نابود کنند . بظواهر اغنامند و در  
 باطن گرگ درنده بزبان شیرین و بدل سم قاتل ..... ع

جناب محمود زرقانی در صفحه ۳۱۷ جلد اول سفرنامه

مبارک در تاریخ ۱۷ اکتبر ۱۹۱۲ از قول حضرت عبدالبها

نقل میکنند :

..... و تفصیل مفتشین میفرمودند که : هنوز آن هیئت

تفتیش و تعدی در مراجعت از عکا بین راه اسلامبول بودند که



سطوت عدالت ملکوت جمیع امور را منقلب نمود سلطان  
 عبدالحمید معزول شد و مفتشین یکی مقتول دیگری هلاک  
 و دو نفر هم فراری گشتند و یکی از آند و در بر مصرجهت  
 مصارف یومیه از احباب سئوال نمود .

۸ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۳ - ۲۳۴ سفرنامه جلد اول :  
 "..... آنروز عصر شرحی از ایام سجن مبارک میفرمودند  
 و ذکر مراجعت بارض اقدس مینمودند بعضی عرض کردند  
 که مراجعت بمکا شاید سبب زحمت وجود اقدس شود  
 و باز اسباب گرفتاری فراهم آید فرمودند خیر آن دستگاه  
 پیچیده شد و آن بساط برهم خورد بقدری آن ایام سخت  
 بود که یقین داشتند که چون هیئت تفتیش مراجعت  
 باسلامبول نماید عبدالبهاء را بی نام و نشان خواهند نمود  
 ولی خدا نخواست اما چون بجهت امر الهی حبس بودیم  
 نه امور سیاسی لهذا در حبس ابداً دلتنگ نبودیم و  
 اضطرابی نداشتیم بعکس دیگران گمان میکردند که بعد  
 از آزادی من در میان اعراب علم استقلال بلند میکنم و آنها  
 را با خود متحد مینمایم به بینید این چقدر نادانی است."

۱۶ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۴۲-۱۴۳ سفرنامه جلد دوم

پاریس :

..... ” در وقت چای حکایت از ارغی مقدسه میفرمودند و بیان مبارک منتهی باین شد که مطران کشیش نصاری پیش آمد و گفت که میرزا محمد علی مرا ملاقات کرد دیدم خیلی ساکت و متفکر است گفتم چرا متفکری جواب داد چه بگویم اخوی اموال ما را ضبط کرد گفتم عیب ندارد بعد ما را مطیع و بنده خود خواند این راهم تحمل کردیم گفتیم عیب ندارد حالا بما میگوید بیایید سند بدهید و بنویسید که من مسیح هستم بقول ما هم اعتنا نمیکند نوشته میخواهد که او را مسیح بگوئیم و مسیح بخوانیم ( گردن کج کرده بمن بی دربی میگوید ) آیا این صحیح است که ما او را مسیح بدانیم و مسیح بخوانیم ( مطران گفت ) من خیلی متحیر شدم از خدعه میرزا محمد علی که باین صحبتها میخواهد القاء عداوت و بغضا نماید لهذا اعتنا نمودم . شب و روز اوقات خود را صرف احداث فتنه و فساد میکردند مثلا لائحه باسلامبول میفرستادند و بمسلمانها میگفتند که بهاء الله مطلب تازهئی نداشتند بر مشرب اهل عرفان و تصوف بودند اما فلانی تأسیس و ترویج شریعت تازهئی میکند و خلق را دعوت بخود مینماید و تشکیل مجامع میدهد از اینگونه مطالب را برای هیجان نفوس و ظهور فساد و فتنه خیلی نوشتند و گفتند تا آنکه آن هیئت تفتیش آمدند و با مفسدین محشور و همراز شدند و در خیال فتنه عظیمی بودند

(۲۱۱)

که خدا ر فصةٔ جميع بساطها را برهم زد تمام آن مفسدین متفرق بعضی کشته و بعضی فراری شدند "

۳۰ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۶۴ سفرنامه جلد دوم پاریس:

"صبح پس از تلاوت مناجات وقتی که چای تناول میفرمودند از جمله بیانات مبارکه در خصوص صدمات وارده ازیموتیها بود شرح حال یکی از حکمای ایرانی میفرمودند که در بغداد بسبب گفتار و رفتار یحیی بکلی از امرالله منصرف شد و از جهت دیگر اظهار صدمات و تأثرات از اطوار ناقضین مینمودند که استخوان مرا آب کردند با وجود آن همه محبت و سلوک و مدارا که در چنانچه از آثار مبارکه امانات مرا بردند بروی آنها نیاوردم که شاید متنبه شوند و اعاده نمایند در مقابل جميع این مشکلات و صدمات فردا وحیداً ایستادم و علم امر را بلند نمودم و کلمة الله را بشرق و غرب ابلاغ کردم تا حال که جميع اعناق خاضع است حتی نفوس مهمه در مراکز مختلفه و لوبهائی نیستند ولی خاضعند یکدرجه دیگر امر بلند شود کفایت است اما معاذالله اگر مشکلاتی پیش آید معاذالله اگر لطمهئی رسد معاذالله معاذالله معاذالله

....."

۱۵ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۸۲ سفرنامه جلد دوم پاریس:

عرایض از میس مکمول و بعضی از احبای امریکا در این خصوص به محضر اظہر رسید کہ اگر اجازہ بفرمایند جوابہائی در ردّ ترہات شماع ظلمانی کہ در جلد اول ایام اقامت مبارک در لوس آنجلز ( کالیفرنیا ) نگاشته آمد بنویسند فرمودند این امور اہمیت ندارد و قابل جواب نہ امری کہ بنیان آن اوہن از بیوت عنکبوت است چہ اہمیتی دارد باید بہ نشر نجات الہی پرداخت چند سال من زحمت کشیدم شاید اینہا از امر خارج نشوند ولی ہرچہ بیشتر کوشیدم برجسارت افزودند بعد شرحی مفصل از عنایتہای فوق العادۃ<sup>ع</sup> کہ در بارہ بدیع فرمودہ اند بیان نمودند کہ باوجود این ہمراہی و اعانت و محبت ہر روز سبب نکبتی شد چقدر جای اسف است کہ تازہ او بہ برون نوشته کہ برایش کاری پیدا کند کہ شاید بمدد مثل برون زندگی نماید .

ناقضین در ہر حال بہیکل مبارک و امر الہی لطمہ میزدند گرچہ آن شدت قدیم را نداشت ولی باعث کدورت خاطر منیر حضرت عبدالبہاء میشد مثلاً پسر ناقض اکبر شماع در امریکا باعث ناراحتی حضرت عبدالبہاء شد این معنی از مکاتیب مندرج در صفحہ ۳۲۳ سفرنامہ جلد اول کہ بتاریخ ۲۰ اکتبر ۱۹۱۲ نوشته شدہ است برمیآید :

..... " و از جملہ مطالبی کہ سبب عبرت اہل دانش و

دلت و حقارت این نقض یعنی شعاع بی نور شد این بود که با آنکه در آن حدود مشغول بدکانداری و عیاشی بود و منصرف از ذکر الهی چون آوازه جهانگیر میثاق شهره در شهر انداخت او هم ذکر حضرت بهاء الله و نسبت عنصری را بر زبان رانده در حفره خویش بخیال جنبشی افتاد و مرتبه روزنامه نویسی را تطمیع نمود مقاله‌ای شبهه انگیز نوشت و نسبت جسمانی را عنوان وراثت مقام صالحین کرد و لسی سلطان پیمان به بی‌اعتنائی گذراندند و آن گونه امور را لایق ذکر نشمرند و هیچ اهمیت ندادند بلکه چون آنروز شخص روزنامه نویس سؤال از نسبت ظاهری او نمود فرمودند : يك کلمه بتومیگویم و این تا آخر کافی است و بیش از این نه تو سؤال کن و نه من جواب میدهم و آن کلمه بیان حضرت مسیح است عرض کردند برادران بدیدن شما آمده اند فرمودند اینها برادران من نیستند بلکه برادران و کسان من شاعید ابداً به نسبت عنصری آنها حضرت مسیح اهمیت ندادند با وجود این منزل من چنین است که هر که خواهی گویا و هر که خواهی گو برو انتهی".

روزنامه نویسن مذکور هم این بیان مبارک را بعینه در روزنامه درج نمود و نشر داد لهذا این نقض را که لاف آن زده بود که نفسی در ساحت سلطان میثاق زند و اظهـار

هوس نماید از آن ببعد صدائی از او گوش نرسید خواست  
در نظری خبر آن عدم خویش را نمایش وجودی دهد که اما  
نشد مثل خیرالله بی خبر در شیکاگو که سفارش داد که مرا  
احضار فرمایند تا با قصد مشرف شوم جواب او را هم چنین  
فرمودند : " که باین شهر وارد شده ام ابداً طلب ملاقات  
احدی نکرده ام ولی هر کس بیاید در نهایت لطف و مدارا با  
او ملاقات میکنم . "

با وجود این آن بی انصافها نشر دادند که طلعت  
میثاق وعده ملاقات فرمودند و خلف نمود نمودن بالمسئله  
من شر الحاسنین ولی آخر این دسائس نتیجه معکوس بخشید  
زیرا امیدشان القاء شبهه در قلب ساده بی بود اما نشد  
بلکه بیشتر سبب انتباه نفوس گردید . باری مکرر فرمودند  
که این یکد و نفر دوباره خود را رسوا نمودند والا ابداً من  
اسم آنها را بر زبان نمیروانم زیرا نه صلاح امر است و نه لایسق  
ذکر و اعتنا هستند . . . . . "

۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ سفرنامه جلد دوم صفحه ۱۱ پاریس :

" . . . . . عصر آنروز وقتی که در سالون بیرونی جلوس فرموده  
جای خواستند بفتة رشید پاشا که در ایام انقلاب آخر و  
سختی مفتشین در عکا والی بیروت بوده و بسیار مخالف وارد

و اجازه تشریف خواست لهذا ایشان را در اطاق مبارک احضار و نهایت عنایت فرمودند تا وقت مرخصی در ساحت اطهر هر دم بر خضوعش افزوده میشد و در تعظیم و سجود بود و بیانات مبارکه با وحکایات سفر امریکا و مسائل اخری مفصل و احبای ایرانی از ظهور تأییدات ملکوت الهی و غلبه امرالله بمحامد نصرت و عون جمال مبارک ناطق که الحمدالله نمودیم و آن گونه نفوس را در محضر مطلع پیمان یزدان خاضع و ساجد دیدیم و امرالله را غالب و سایرین را خائب یافتیم شب چون از بازدید رشید پاشا بمنزل مراجعت فرمودند شرحی از فساد ناقضین در ایام حکومت او بیان نمودند که اهل نقض و فتور رئیس سابق مدرسه امریکائیان بیروت را بفریاد و شور آوردند چندان که رئیس مذکور گفته بود که ما بشرق آمدیم برای تربیت مسلمین حال عباس افندی رامی بینیم که اهل مملکت ما ( امریکائیاها را ) بخود دعوت مینماید و بیادانت اسلام دلالت میکند از قضا چون مسلمانان این کلمات رئیس را شنیدند گفتند رئیس توهین بمسلمین نمود لهذا رشید پاشا بجهت استرضای خاطر مسلمین بر رئیس مدرسه گفت که شما برای تعلیم در مدرسه آمده اید نه تعرض بدیگران و گفتگویی که سبب هیجان ملت است بعد از این بیان رئیس بکلی سکوت کرد ..... بعد بتفصیلی از وقایع منازعه بین مسلمین و نصاری و کفایت و درایت رشید پاشا فرمودند و هم بطمع افتادن

او برای اخذ از حضور مبارك كه در حيفا آمد به او اعتنائی  
 نشد حتی پسر خود را بعكا فرستاد هر تدبیری كرد نتیجه  
 نبخشید آخر وقتی كه بحيفا آمد با آنكه قلعه بندی بسوا  
 بواسطه متصرف عكا مرا بحيفا خواست اشاره گوئی كرد دید  
 ابدأ اعتنائی نشد هیچ رشوت و عده یه تی در كار نیست اتفاقاً  
 آنروز كه بحيفا رفته بودیم انگشتر قیمتی متصرف در راه گم شده  
 بود هنگام مراجعت به عكا بمن اظهار نمود من باو گفتم  
 هیچ مضطرب مباشید پیدا میشود چون وارد عكا شدیم در  
 دكان زرگر پیاده شده بزرگر سپردم كه چنین انگشتری را نزد  
 تو میآورند باید آنها بیاوری بمن بدهی بعد دوباره سوار  
 شده بامتصرف بمنزل رفتیم فردا صبح زرگر همان انگشتر را آورد  
 من گرفته چون به متصرف دادم حیران شد و رفت رشید پاشا  
 گفت عباس افندی جفر مولانا علی دارد انگشتر من گم شده بود  
 باین آسانی پیدا كرد لهذا شما ابدأ متعرض اونشوید  
 زیرا او میداند و هم میگوید كه اگر جمیع عالم جمع شوند  
 و بخواهند مراقب از وقت معین از حبس بیرون آورند ممكن  
 نیست و چون وقت آزادی رسد اگر ملوك عالم متحد شوند مانع  
 آزادی من نتوانند شد چون رشید پاشا بمتصرف اعتماد داشت  
 از تعرض و طمع تاچندی منصرف شد حال چنان شخص غیوری  
 باین خضوع بدیدن میآید .



۲۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۵ سفرنامه جلد دوم پاریس :

..... " پس از مرخصی آنها دو نفر از رجال ایران تشریف حاصل نمودند از جمله بیانات مبارکه با ایشان این بود که

چهل سال ما را در سجن عکا نگاه داشتند اگر آزاد بودیم در ممالک اخری چقدر کارمیدیدیم چه نتایج عظیمه راجع بشرق حاصل میشد . فرمودند : در ایام اخیر و شدت سختی از جمله کارهائیکه کردم این بود که دو بیست و پنج پکت از مکاتیب احبای امریکا یکمترتبه برای سلطان عبدالحمید فرستادم که ببینند در مراسلات بهائیان ابداء مذاکره سیاسی نیست جمیع را ترجمه کرد خواند کاتبش هم همین مطلب را با و گفت که این حزب بهیچوجه در امور سیاسی مداخله ندارند او فکری کرده گفت گیریم که ما در این بلاد و ممالک ایران بهائیان را تمام کنیم با امریکائیا چه توانیم کرد پس بهترین است که حضرات را بحال خود واگذاریم و همچنین این مطلب را کاتبش با و گفت که اگر بعد البهائ آسبیبی وارد شود حتی امریکائیا از حضرت سلطان رنجیده میشوند همین رشید پاشا که حالا از اینجا رفت حاکم بیروت بود جمیع اهالی سوریه از خوف او میلرزیدند و از معتمدین سلطان عبدالحمید بود ما سالها در چار اینگونه نفوس بودیم تا بصرف قدرت کلمة الله بلند شد و جمیع اعناق خاضع گشت

.....

خدا میداند که نقضی ناقضین تا چه حد به وجود  
 مبارک حضرت عبدالبهاء صدمه زد کسانیکه در آن ایام  
 شرف لقا مفتخر بودند شاید بتمام صدماتی که از طرف  
 ناقضین بهیکل میثاق وارد میشد واقف نبودند مع الوصف  
 با خواندن خاطرات ایشان تا اندازه ای میتوان به لطمه <sup>یکه</sup>  
 ناقضین میزدند پی برد مطالب زیر در صفحه ۱۱۷ کتاب  
 خاطرات نه ساله جناب دکتر یونس افروخته میباشد .

”..... بالجمله همان روز جامه دان را بستم فردا  
 صبح زیارت روضه مبارکه و زیارت شمایل مبارک طلعت مقصد  
 کاملاً بعمل آمد و طرف عصر برای عرش و داع احضارم فرمودند  
 و در هنگام ورود صدای مبارک از اندرون می شنیدم بقدری  
 متغیرانه و بشدت و بصوت بلند فرمایش میفرمودند که ارکام  
 مرتعش و متزلزل شد از حضرت افغان سؤال کردم چه واقع  
 شده است فرمودند زنانه از طرف ناقضین پیغام های  
 کدورت آمیز همیشه میآوردند خلاصه با حال کدورت و ملال  
 در اطاق بیرونی تشریف فرما شده فرمودند جناب خان  
 می بینی با من چه میکنند برو بایران هرچه دیدی بگو من  
 کتمان کردم دیگر تو کتمان مکن .....“

نجم باختر شماره ۱۴ - ۲۳ نوامبر ۱۶۱۴ سال پنجم :  
 شیکاگو بواسطه دکتر ضیاء بغدادی میس جولیت ادیسون

## \* هوالله \*

یا امة الله نامه تو رسید مرا مقصد چنان است که سبب شوق و استقامت نفوس برمیثاق شوی تا رویت روشن گردد و قلبت بفیض ملکوت ابهی ملهم شود ثبوت برپیمان را راعهئی مثل مشک معطر است مشامها را معنبر نماید و نقض راراعهئی که مشام را معذب کند پس بمشام جان استنشاق نمائی — البته فرق در میان دو راعه میگذاری عالم نقض مثل درخت بی ریشه است عنقریب بکلی خشک گردد ولی عالم عهد مثل شجره مبارکه است که در جویبار آب حیات در نهایت طراوت و لطافت است و روز بروز درنشو و نما است عنقریب اثری از عالم نقض باقی نخواهد ماند کسی حضرت بهاء الله را و نص قاطع او را ترك نخواهد نمود و عقب او هام ناقضین نخواهد رفت زیرا کل ناقضین را بصریح عبارت و خط مبارک بکمال قوت امر باطاعت فرمودند و این نفوس ناقضین را که می بینی آنها کل این حقیقت را میدانند ولی غرض در میان آمده است که عقب نقض میروند از خیر الله مکاتیبی بخط او موجود که صراحتاً میگوید که من شهادت می دهم که تو مسیح ابن اللمی ولی من این را از او نپذیرفتم مرقوم نمودم که من عبد البهاء هستم حال بجهت غرض متابعت ناقضین نمود ولی

این غرض نمیماند زائل میشود این جیل بگذرد درجیل  
ثانی يك نفر ناقض نمی ماند . و عليك البهائم الابھی .  
عبد البهائم عباس

نجم باختر شماره ۱۴-۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ :

این مسائل مثل کف دریا میآید و میگذرد  
~~~~~

دریکی از الواح از اشکالاتی که در امر اتفاق افتاد  
و می افتد میفرمایند :

این مسائل مثل کف دریاست میآید و میگذرد شما مطمئن  
بتائیدات الهیه باشید احبای الهی چون پای ثبات  
و استقامت بنمایند توفیقات صمدانیه شامل حال گردد روزی  
خواهد آمد که زکری از اینها نخواهد ماند محزون باشید  
مضموم مگردید بکمال قدرت قیام نمائید زیرا این نفوس مانند  
شعالب اند و پندگان جمال مبارك اسد غالب عنقریب این  
ظاهر آشکار شود ..... شخصی برص اعتراض نمود که  
تمدن الملك چرا طرد شد و حال آنکه باید جمیع طوائف  
عالم را دوست داشت و لکن اینقدر ملاحظه ننموده که نفوس  
مبارک حضرت بهائم الله نفوسی را طرد نمودند و در کلمات

---

نجم باختر : این خانم محترمه در عریضه اش سؤال نمود که  
چگونه ثابت از ناقض شناخته میشود .

ببارك نهايت تحذير از معاشرت از منافقين ميفرمايند بلسي  
 با جميع طوائف عالم بايد نهايت دوستي داشت ولسي با  
 منافقين معاشرت و الفت ممكن نيست زيرا مضرت بر امرواقع  
 شود منافقين در امر رخنه نمايند و بلكي اساس امر الهی را  
 از ريشه براندازند الفت با منافقين مانند آن است كه  
 انسان ماری را در محيط خود بپروراند يا عقربی را در آستين  
 خود منزل دهد جميع حواریون مسیح از يهودای استخريوطی  
 اجتناب نمودند و همچنين در مكاتيب پولس مطالعه نمايد كه  
 چه قدر منع معاشرت با منافقين كرده است .

آيا بايد چنين انسانی را نهايت آمیزش و الفت و محبت  
 نمود يا آنكه بايد نفوس را از چنين نفسی محفوظ نمود  
 ولی با جميع عالم بايد در نهايت محبت و مهربانی باشيم  
 يعنی نفوسی كه نميدانند ، نه منافقين زيرا منافق سبب شو  
 فساد عظیمی در میان آيد ما با کسی نزاعی نداريم  
 نهايتش اين است كه تمدن الملك بين اصحاب فتنه انداخت  
 بدرجه ثی بود كه نزديك بود بنيان الهی بلكی برافتد  
 بكرات توبه كرد بعد از توبه باز فساد كرد نهايت تلغراف در  
 حق او مرقوم گشت كه تمدن الملك توحش است و معاشرت با او  
 جائز نيست و اگر چنين نميشد بنيان الهی بلكی در طهران  
 منهدم ميگشت اين عبد را مقصودی جز خير عموم عالم انسانی نه

اما اگر ماری مثل تمدن الملك هجوم کند مجبور بر آنم کسه  
 احباء را بيدار کنم و اگر نکم عند الله وعند الخلق مسئولم اما  
 اگر نفسی ضربتی بر نفس من وارد آرد نه امر الله ولو عضوی  
 از اعضای مراقطع نماید فوراً عفو نمايم و بنهایت مهربانی با و  
 پردازم دشمن را دوست شمرم اما اگر نفسی ضرر با امر الله رساند  
 او را دوست نشمرم و اگر وهنی بر امر الله وارد آرد البته تمکین  
 ننمایم....."

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۴ - ۲۳ نوامبر ۱۹۱۴ :

عداوت دو نوع است :

عداوت برد و نوع است يك عداوت دینی و يك عداوت  
 شخصی نفس مسلم که دشمنی در حق دوستان دارد از روی  
 عداوت دینی است گمان میکنند که این عداوت سبب تقرب او  
 بدرگاه احدیت میشود ولی ناقضین این طور نیستند اینها  
 عداوت شخصی دارند بهر کس بگویم چرا چنین عمل قبیحی  
 کردی چرا دروغ گفتی چرا خیانت کردی می رود ناقض  
 میشود ولی اگر بگویم باریک الله خوب کاری کرده ئی مسرور  
 میگردد خود ناقضین میدانند چه کرده اند بر آنها پوشیده  
 نیست این نفوسیکه از صراط منحرف میشوند هر قدر انسان  
 بآنها خوش رفتاری و چشم پوشی و عفو و سماح کند بیشتر سبب  
 غفلت و جسارت آنها میشود اگر شخصی کلنگ در دست گرفته

بنیان امراللمرا خراب کند چنین توقع دارد که من بگویم بسیار خوب مر حبا خوب کاری کردی بعضی نفوس چنین میدانند که از برای این خلق شده اند که جان و مال ورتبه شأن و مقام خود را در سبیل جمال مبارک فدا کند و همچنین اشخاصی پیدا میشود که گمان مینمایند که شهادت حضرت اعلی و شهادت احبای الهی و جمیع محن و بلا یا و مصائب و رزایا بجهت این بوده است که بآنها خوش بگذرد جمیع اینها مقدمه بوده است که او کیف بکند خوش گذرانی نماید و اگر بگوئی خیر جان من چنین نیست ناقض میشود این همه بلا یا و مصائب و محن برای چشم و ابروی شما نبوده است چه قدر بی انصافی است چقدر ظلم است که انسان اینهمه صدمات و رزایا جمال مبارک را فدای يك هوی و هوس خود نماید عوض اینکه شب و روز بکوشد فکر کند که این شهـدا چطور جانفشانی نمودند چگونه در زیر غل و زنجیر تحمل هر بلائی کردند جمال مبارک چه صدماتی کشید حضرت اعلی چه مشقتها دید حضرت قدوس چطور تکه تکه شد جناب باب الباب چگونه ریزه ریزه شد سلطان الشهدا چطور جانفشانی نمود حال انشاء الله اقل مایکون من هم ریزه خوا آنها باشم .....

## دهقان الهی و مخربین :

امروز در احوال بعضی نفوس میر میگردم دهقان آسمانی آمد و اراضی را از خس و خاشاک پاک کرد آن دهقان آسمانی بکمال زحمت و مشقت و تحمل بلایا و رزایا، این زمین را پاک و مقدس نمود شخم زد و بعد تخم پاکی در این زمین افشاند و کم کم سبز و خرم شد لکن مقصد این بود که توده توده — خرمنها تشکیل دهد و قیض و برکت آسمانی هویدا شود — نهالهای بیهمال غرس نمود نسیم بهاری بر آنها وزید و از فین غمام عنایت آید و حرارت آفتاب بر آنها بتابد و نفوس سی را انتخاب نمود و گفت شماها از جان و دل خدمت بایستادین نهالها بکنید خدمت باین کشت و زرع نمائید تا نشو و نما نماید و خرشه ها و برکت آسمانی حاصل شود و گفت این طور این نهالها را آب دهید باغبانی کنید تا بشمر برسد .

حالا بعضی نفوس آمده اند این کشت را درو میکنند میگوئی چرا درو میکنی آن دهقان الهی این کشت را باین درجه رسانده که خوشه دهد و خرمنها جمع شود میگوید خیر من تعجیل دارم چه کار دارم باینکارها من حالا علف میخوام نهالها رامیکند که من حال هیزم میخوام هر چه گفته میشود که ای رفیق درختهای جنگلی بسیار است برو آنها



را بپر چه کار داری باین نهالهای پرتراوت و پرتلطف است  
 جواب میدهد من این چیزها را نمیفهم منفعت میطلبم  
 آن معلم الهی چراغهای نورانی روشن کرده است می آید  
 یکی یکی خاموش میکند میگوئی چرا چنین میکنی میگوید  
 من تاریکی میخواهم تا سرقت نمایم برای دزدی تاریکی لازم  
 است این چقدر بی انصافی است چقدر ظلم است چقدر  
 بی پاکی است چقدر ستم است که انسان این نهالهای پرتراوت را که باغبان الهی کشته ببرد و بسوزاند .

باری مقصود اینجاست که حضرت اعلیٰ روحی له الفدا  
 و جمال مبارک روحی لاحبائه الفدا زحمتها و صدمات و بلیات  
 و حبس و نفی و ستم و لوم دیدند تا این زمین را مستعد نمودند  
 و شخم زدند و باهزاربایا و محن آب دادند ماها بایید  
 بکوشیم تا این کشت را از سارقین طریق محافظه نمائیم  
 و آبیاری کنیم و بخدمت این نهالها قیام نمائیم تا بار دهند  
 و آن زرع خوشه ها و خرمنها بیاورد نفوسی که منقطع از ماسوی<sup>الله</sup>  
 هستند و موقن بآیات الله و مؤمن بالله هستند آن نفوس شب  
 و روز میکوشند تا اینکه این کشت الهی نشو و نما نماید  
 و این نهالها پرتراوت و لطافت بیفزاید از روی جان و دل  
 خدمت باین کشت مینماید آنوقت خرمن مشاهده مینمایند  
 نهایت سرور خرمی بر آنها روی دهد و مستبشر و مبسوط میگردد  
 .....

اینک مطالبی درباره ناقضین از آثار مبارک حضرت  
ولی امرالله نقل میشود :

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۳۷ :

..... باری مرکز نقض و قطب نفاق بانواع حیل و خداع  
و دسیسه و افترا متشبث گردید تا بتدریج قسمت اعظم از  
منتسبین شجره الهیه و جمع کثیری از نزد یگان و طائفین حول  
رابدور خود گرد آورد و بر مخالفت مرکز پیمان هم عهد و  
هم پیمان نمود از جمله د و حرم حضرت بهاء الله و د و غصین  
از اغصان میرزاضیا الله مترد و میرزابدیع الله خاکن  
مع خواهر و ناخواهری آنها و همچنین شوهران این دویدنی  
سیدعلی دنی از اقنان و مجدالدین خبیث فرزند جناب  
کلیم ( که در آن تاریخ بطکوت ابهی صعود نموده بود )  
واخت و اخوان مجدالدین کلا بخصم خمیم پیوستند و از  
صراط مستقیم و منهج قوم منحرف گشتند و بخذلان سرمدی  
گرفتار شدند حتی میرزا آقا جان کاتب وحی نیز که مدت چهل  
سنه بخدمت امر مالک بریه مشغول و محمد جواد قزوینی که از  
ایام ادرنه بتحریر و استنساخ الواح کثیره منزله از قلم اعلمی  
مألوف بود با جمیع اعضاء خاندانش در حلقه ناقضین میساق  
درآمدند و خود را در دام تلقینات افکیه و تسویلات ابلیسیه  
آن قوم پرلوم افکندند و کل متحداً متفقاً باطفاء نور مبین

برخاستند و آن در شمیم و یوسف عهد حضرت رب العالمین  
را بضمن بخش و در اہم معدودہ فروختند .

در این حین طلعت میثاق حی قدیم من دون ناصر و  
ممین مورد حمله برادران و بستگان پرکین کہ در حوال  
روضہ مبارکہ جمال اقدس ابھی در قصر بہجی و بیسوت  
مجاورہ مجتمع و متمرکز شدہ بودند قرار گرفت و در حالی کہ  
ابن بزرگوار و وسلیل جلیلش بطکوت ابھی عروج نمودہ و از  
منتسبین سدرہ تقدیس جز بقیۃ البہاء حضرت ورقہ مبارکہ  
علیا و چہار صبا یا و حرم و عم مبارک نابرداری حضرت  
بہاء اللہ سائرین کلا بمخالفت آن ہیکل وفا و مظهر عطف و  
کبری قیام نمودہ بودند با یقای وظائف مقدسہ خویش مآلوف  
گردید و فردا وحیدا در مقابل دشمنان داخل و خارج مقاب  
فرمود و بحفظ وصیانت امر اللہ پرداخت .

این ناقضان عہد و ناکثان پیمان الہی اکنون بمعاونت  
و پشتیبانی جمال بروجردی آن خائن پیمان شکن کہ در دائرہ  
دوستان نفوذ و قدرت فراوان داشت و همچنین معاضدین  
و ہمدستان وی مانند حاجی حسین کاشی و خلیل خوئی و  
جلیل تبریزی کہ بتامہ در زمرہ اہل فتور وارد گشتہ قدم  
در میدان معاندت گذاشتند و باب مکاتبہ با افراد و مراکز  
امریہ گشودند و بار سال اوراق نارپہ و اعزام رسولان بصفحات

ایران و عراق و مصر و هند و ستان پرداختند و جمیع کلمه  
 واحده به تشبیت شمل احباء الله و تفریق کلمه الله والقاء  
 شبهات و تأویل متشابهات مبادرت نمودند و باتکاء مصاد ر  
 امور و تقویت مراجع جمهور که غالباً رشوه گرفته و یا بحیل  
 و خداع اغوا شده بودند به تزییف و تحقیر مرکز عهد اولی  
 مشغول شدند و در این مخالفت بحربه و سلاحی که یحیی  
 بی حیا و سید لثیم علیه وجود مبارک جمال اقدس ابهی مترسل  
 گردیده بودند تشبث جستند و به نبال تهمت و نصال  
 افترا بر حمامه وفا و قدوه اهل بهاهجوم نمودند .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۴۷ :

”..... باری عهد و میثاق جمال اقدس ابهی با افعال  
 سیئه و انحرافات شدید مشروحه و حرکات و سکنات نالایقه  
 دیگر که ذکرش در این اوراق نگنجد علنا و صریحا نقض گردید  
 و کره اخری ضربت عظیمی بر هیکل امرالله وارد آمد روایح  
 نکث آفاق را متغیر نمود و شدائد سنه شداد قلوب و ارواح  
 را متزلزل ساخت طوفان نقض که در مکاشفات یوحنا بسان  
 اخبار شده بود بحرکت آمد و مصداق و عود الهیه و اشارات  
 و اندازات کتب سماویه که میفرماید : وظهر تابوت عهد  
 فی هیکله وحدث بروق و اصوات و رعود و زلزله و برد عظیم“

پدیدار شد و تگرگ عذاب برشکنندگان عهد حضرت رحمان  
 ببارید غصن اکبر ساقط و هابط گردید و اغصان یابسه  
 و اوراق مصفره از سدره الهیه منفصل شدند .

صفحه ۵۸ کتاب ملکه کرمل :

در لوح قرن احبای غرب حضرت ولی امرالله میفرمایند :  
 "..... در اول زمستان ۱۹۰۷ میلادی هیأت دیگری  
 مرکب از چهار نفر صاحب منصب بریاست عارف بیگ که  
 دارای اختیارات تامه بود با امر سلطان عبدالحمید وارد  
 عکا گردیدند چند روز قبل از ورود این هیأت حضرت  
 عبدالبهاء رویائی دیدند و برای احباء نقل فرمودند که  
 در خواب دیدم کشتی نزدیک عکا لنگر انداخت و چند پرند  
 از کشتی بیرون پریدند این پرندگان شبیه دینامیت بودند  
 و در سرمن می چرخیدند مردم شهر با حال اضطراب و  
 پریشانی دور مرا گرفته بودند و من میان مردم ایستاده بودم  
 دینامیتها بدون آنکه منفجر شوند دوباره بکشتی مراجعت  
 کردند مأمورین تفتیش به محض ورود اداره تلگراف و تلفن  
 راتحت نظر گرفتند ..... حضرت عبدالبهاء بمؤمنینی که  
 در عکا بودند فرمودند تعبیر خوابی که دیده بودم اینک  
 واضح و آشکار گردید .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۱۳۷ :

”..... در خلال احوال يك يوم جمعه اعضاء هيئت  
مجتمعاً بحیفا روانه شدند و سا ختمان مقام اعلی راکه  
من دون وقفه و تعطیل در کوه کرمل ادامه داشت مورد  
تفتیش و بازدید قرار دادند و از استحکام و عظمت بنا در  
شگفت ماندند و از یکی از خدام از تعداد حجراتی که در زیر  
ساختمان قرار داشت استفسار نمودند .

چیزی از این تحقیق و تفتیش نگذشت که روزی مقارن غروب  
آفتاب کشتی که در حیفاً لنگر انداخته بود بفتهً بحرکت آس  
و بجانب عکا رهسپار گردید و خبر عزیمت اعضاء هیئت تفتیشیه  
فی الفور در بین اهالی انتشار یافت و جمیع منتظر و مترصد  
بودند که کشتی پس از مختصر توقفی در عکا و دستگیری حضرت  
عبدالبهاء بطرف مقصد یعنی طرابلس غرب و صحرای فیضان  
که منقای هیکل مبارک تمیین شده بود حرکت خواهد نمود  
از استماع این خبر اهل حرم در دریای حزن و الم مستغرق  
و طائفین حول نالان و پیریشان و از فکر دوری و مهجوری از محضر  
مبارک قرین حسرت و اندوه بی پایان گشتند و هیکل اطهر  
در آن لحظه پرخطر در بیرونی بیت بکمال تمکین و وقار و  
صحت و قرار فریداً و حیداً مشی میفرمودند .

در همان دقایق حساس که افکار در نهایت خلجان

و قلوب در فایت اضطراب و هیجان ناگهان ملاحظه شد که نور کشتی بیچید و سفینه مسیر خویش را تغییر داد و بجانب اسلامبول روان گردید این مطالب فوراً بساحت انستیتوت مصر و بعضی از دوستان نیز که در نقاط مختلف مراقب حرکت کشتی بودند بانهایت شتاب خود را بحضور مبارک رساندند و درحینیکه تاریکی و بغلظت میرفت و آن وجود مقدس هنوز در حیاط قدم میزدند این خبر مسرت بخش را تأیید نمودند و بدین ترتیب یکی از بزرگترین مخاطبانی که حیات پر بهای هیکل میثاق را تهدید مینمود در آن یوم رهیب مرتفع گردید و باران نافذ سبحانی منتفی شد و مرکز عهد و پیمان الهی از چنگال آن قوم ظلم و جهول رهائی حاصل فرمود .

باری هیئت تفتیشیه هنوز بمقصد نرسیده بود که ید اقتدار غیبی از جیب عظمت درآمد و سطوت یزدانی قدرت و قوت خویش را نمایان ساخت ارکان ظلم متزعزع گردید و بنیان جور متزلزل شد اخبار سوء قصد نسبت به شخص سلطان در جمیع بلدان انتشار یافت و معلوم و محقق گردید که عبدالحمید یوم جمعه جهت ادای صلوة بجامع سلطانی رفته و درحین خروج نارنجکی در سر راه او منفجر شده است چند روز از این واقعه ها امله بیش نگذشت که هیئت ظالمه

تفتیشیه گزارش خود را بمقام سلطنت تقدیم نمود ولی در آن  
 اوان امور بحدی منقلب و سلطان و اعضاء دولت بدرجه ای  
 گرفتار و سرگرم مسائل داخلی خویش بودند که فرصت تصریح  
 و ایذاء هیکل مبارک را نیافتند و موضوع مسکوت عنه باقیماند  
 تا چند ماه بعد که قضیه مره آخری تمقیب و تجدید شد ولی  
 این بار با بلوغ و هیجان عمومی مواجه گشت و با قیام و انقلاب  
 جوانان ترك مصادر ف جند الله مظفر و منصور گردید و بلایا و  
 مشاگل عدیده بر عبد الحمید متتابع و چون زمام امور در کف  
 آزاد یخواهان قرار گرفت سلطان غدار را بر آن داشتند <sup>اساسی</sup> قانون  
 را که معلق و معوق نگذاشته بود انتشار دهد و مشروطیت  
 را در سراسر مملکت اعلام نماید و نیز وی را ملزم نمودند  
 زندانیان سیاسی و مذهبی را که تحت رژیم استبداد مسجون  
 و مطرود و مبهوض و مظلوم واقع شده بودند بتمامه آزاد نماید  
 و این حکم محکم قهرا شامل هیکل مبارک حضرت عبد البهاء  
 میگردد ولی مأمورین و متصدیان عکا در اجرای این فرمان  
 تردید نمودند و تحصیل اجازه مخصوص نسبت باستخلاص آنوچو  
 اقدس را لازم شمرند این بود که تلگراف خاص بمركز حکومت  
 در اسلامبول مخابره گردید و در این باره کسب تکلیف شد  
 فی الفور از مقامات مربوطه جواب مثبت دائر بر آزادی طلعت  
 پیمان صدور یافت و آن مرکز امر حضرت رحمن از چنگال عدو صائل



وخصم هاائل نجات پذیرفت یوسف عهد الهی ازقمر چاه  
 برآمد و در مصر جان عزیز و فرمانروا گردید و این واقعه عظیمه  
 تاریخی در سال ۱۹۰۸ میلادی اتفاق افتاد .

چند ماهی پیش از این مقدمه نگذشت که سلطان  
 عبدالحمید مجدداً برای تثبیت موقعیت خویش بدست و پا  
 افتاد و باغواهی مفسدین و محرکین در مقام آن برآمد کسه  
 دستگاه مشروطیت و قانون اساسی را لغو و سرنگون نماید ولی  
 در این کره هیئت احرار از شیخ الاسلام محکومیت آن قائد  
 اشرار را خواستار شدند و عبدالحمید از مقام سلطنت خلع  
 و مخذول و منکوب گردید و بقصر زندان مبتلا شد و در همان  
 سنه پرانقلاب ( ۱۹۰۹ میلادی ) در یکروز سی و یک تن از  
 وزراء و رجال و عمال نامدار حکومتش که جمعی از آنان در  
 عداد دشمنان دیرین و مشهور امرالله بودند بقتل رسیدند  
 و بجزای اعمال سیئه خویش واصل شدند طرابلس غرب نیز کسه  
 منقای هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء تعیین شده بود از  
 تصرف آن دولت خارج گردید و به تعلق دولت ایتالیائی  
 درآمد و بدین ترتیب دوره فرمانروائی سفاک بیباک اردل  
 واقع و افسد و ظلم سلطان دسیسه کار آل عثمان خاتمه  
 یافت و حکومت ظلم و جور که از لحاظ انقلاب امور و تباهی  
 حال رعایا و از دست دادن اراضی از قبل و بعد از سخت ترین

و پرمحنت ترین ادوار تاریخی آن خاندان محسوب و در عصر  
هیچیک از بیست و سه خلیفه وارثان نالایق سلطان سلیمان  
مشهور بعظیم بدین پایه ازتدنی وانحطاط نرسیده بود  
سپری گردید .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۳۱ :

”..... قبل از آنکه امر الهی علم مبین در قلب امریک  
برافرازد و از آنجا بفتح بلاد و اقالیم سائره در سراسر عالم  
غرب تازد میثاق جدید الولاده جمال اقدس ابهی دچار  
طوفان نقص و عناد گردید و به نیران امتحانات و افتانات  
شدیده مبتلا شد و در آتش امتحان چون ذهب ابریز برافروخت  
و ثبات و اصالت و استحکام و جامصیت خویش را به جهان متورد  
و بی ایمان ثابت و مدلل نمود این رجفه کبری و داهییه  
دهمائه مانند فتنه عمیا صمائه که آئین سبحانی را در بسند و  
نشئه امر حضرت رحمان در مدینه الله احاطه نموده بسو  
عهد و میثاق ربانی اعلی و ابهی ثمره ظهور و اعظم تجلی  
جمال قدم در این دور افخم اکرم را در همان لحظه شروع  
حرکت شدید داد و سراج و هاج یزدانی را مرة اخری به  
تندباد کره عقیم مبتلا ساخت و اثرات نامطلوب خود را در  
تمام قرن برهیکل انور شریعة الله باقی گذاشت .

این زوبعه عظمی و رایحه و فراکه مدت چهارسنة  
 ارکان جامعه را متزلزل و قلوب و افکار جمعی از پیروان اراد  
 صفحات شرق مضطرب و منقلب نمود از ناحیه بقعه بیضا  
 بوزید و دشمنان سیاسی و دینی امرالله حتی امت مایوس  
 یحیی را مطمئن و امید و ارساخت که هبوب اریاح اختلاف  
 موجب حدوث انشعاب و انشقاق بل علت انحلال شریعت  
 الهیه و استئصال شجره مقدسه رحمانیه خواهد گردید .  
 مؤسس و محرک این طوفان شدید و نقض پیمان حضرت رب مجید  
 غصن اکبر نابت از سدره ربانیه و مذکور در کتاب عهد مولى  
 البریه بود که مفاش در آن سفر کریم بعد از مقام مرکز میثاق  
 حی قدیم تصریح و تنصیح شده بود این ناقض پیمان و ناکث  
 عهد حضرت رحمان بمخالفت عظیم برخاست و در بین اقوام  
 و اقارب حضرت بهاء الله رخنه عمیق ایجاد نمود و جمیع  
 کثیری از اغصان و اوراق و افنان و اصهار و منتسبین را سدره  
 الهیه منفصل ساخت بدرمیثاق را در سنین معدوده در  
 محاق نقض قرارداد و بخسوف حسد و مخسوف و مقنوع نمود  
 شهرت و حیثیت امر مقدس را لکه دار کرد و از اشاعه انوار  
 بکاست ولى بعمون و عنایت الهیه از ایجاد خلاف و شقاق  
 در اساس دین الله مایوس و مخذول گردید و ضربت  
 علیه الذلّة والهوان در حق او تحقق و مصداق پذیرفت .

علت این طغیان و غلیان نارحسد و عصیان در قلب  
 ناقص اکبر و پاره ای از بستگان و نزدیکان آن محور نفاق همانا  
 تقدم مسلم حضرت عبداله<sup>ا</sup> از حیث مقام و قدرت و فضل  
 و لیاقت و علم و نهی و ورع و تقوی نسبت بجمیع اعضا<sup>ا</sup> آن  
 خاندان بود . این حقد و عدوان که از چند سنه قبل از  
 صعود طلعت قدم در نهاد آن ناکث عهد الهی جای گزین  
 شده و در زوایای ضمیرش مستور و مکتوم بود در اثر مشاهده  
 عنایات و الطاف مخصوصه<sup>ه</sup> جمال اقدس ابهی نسبت بآن غصن  
 برومند بها و تجلیل و تکریم بی منتهی از طرف دوستان و پیرو<sup>ن</sup>  
 امرالله بل جم غفیری از نفوس غیرمؤمنه که عظمت ذاتیه هیکل  
 مبارک را از همان اوان صباوت احساس نموده بودند  
 بر شدت وحدت بیفزود و آن مظهر خبت و نفاق را بعد اوت  
 ملیک وفاق برانگیخت چنانکه تفوق فطریه یوسف موجب بغض  
 و عناد برادران وی گردید و محبوبیت هابیل آتش غل در  
 سینه قابیل برافروخت و برقتل برادر مهرپرور مضمم ساخت  
 و در دوره<sup>ه</sup> جمال اقدس ابهی نیران ضغینه و بغضا روح مطلع  
 اعراض را احاطه نمود و آن نفس موهوم را به مخالفت جمال  
 قیوم واداشت .

### میثاق

بی مناسبت نیست بدنبال صفحاتی که بمسئله نقض و آثار مترتب بر آن اختصاص داده شد مطالبی در باره عهد و میثاق الهی نیز درج گردد . زیلا آثاری از حضرت عبدالبهاء بطور نمونه ذکر میشود که شامل مکاتیب مرکز میثاق و بیانات شفاهی هیکل مبارکش میباشد .

مکاتیب جلد دوم صفحه ۲۱۰ :

#### \* هوالله \*

"..... ای احبای الهی المنه لله که علم مبین عهد و پیمان آنآ فانا بلندترگشته و درفش غل و غش معکوس و منکوس گشته چنان زلزله بر ارکان ظلوم و جهول افتاده که مانند قبر مطمور شده — و مانند خفاش کور در زاویه گور خزیده و از آن سوراخ گاه گاهی بمثابه و حوش فریادی برآرند سبحان الله  
ظلمت چگونه مقاومت نورمنیر نماید و حبال سحر چگونه متانت شعبان مبین بنماید و اذاهای تلقف ماهم یوفکون افسوس که خود را بافسانه افسون نمودند و بهوسی بی نفس کردند عزت ابدیه را فدای نخوت بشریه نمودند و بزرگواری و جهان را قربان نفس اماره نمودند .

هذا ما اخبرناكم به فسوف ترون المجانين في خسران مبين .  
 رب ورجائي ايد احبائك على الثبوت على ميثاقك العظيم  
 والاستقامه في امرك المبين والعمل بما امرتهم في كتاب الضمير  
 حتى يكونوا اعلام الهدى وسرج الملا الاعلى و ينابيع الحكمة  
 الكبرى ونجوم الهدى في افق العلى انك انت القوي المقدر  
 القدير . ع ع

مکاتیب جلد دوم صفحہ ۱۲۶ :

\* سوالله \*

يا اسم الله اليوم ميزان كل شى ومغناطيس تائيد عهد  
 وميثاق رب مجيد است .  
 كل را بايد باين اساس متين دلالت نمود چه كه بنيان  
 رصين جمال مبين است هر نفسى ثابت تر مؤيد تر و موفق تر  
 است واگر روح القدس مجسم گردد فرضا ادنى توقف نمايد  
 قسم بجمال قدم روحى لا حياء الفداء كه جسم معوق وجسد  
 معطل گردد چه كه اساس دين الله وعلوكلمات الله و سمو  
 امر الله در اين است و بالفرض طفل رضيعى بثبات و رسوخ  
 تام قيام نمايد جنود ملكوت ابهى نصرت نمايد وملاء اعلى  
 اعانت او كند عنقریب اين سرّ عجيب آشكار گردد . پس بايد

( ۲۳۹ )

ما وشما وجميع احب الله اليوم نظر حصر در اين لطيفه رباني  
نمائيم تا جميع امور به محور مطلوب دوران نمايد البه  
عليك . ع ع

مكاتيب جلد دوم صفحه ۱۶۸ :

\* هنواله \*

"..... وتمسكوا بالعروة الوثقى (الاية الكبرى) ميثاقك  
العظيم الذى يتموج اعلامه على الصرح المشيد هذه الفتنة  
العظمى اى رب ايدهم بشديد القوى وانصرهم بجنود مجنده  
فى ملاء الاعلى وانزل عليهم ملائكة التائيد تترى (واشـ  
ازورهم بقوة عهدك يا ذا العطاء) وثبت اقدامهم وقو ظهورهم  
بتائيدك يارب السموات العلى انك انت المقتدر على ما يشاء  
وانك لعلى كل شى قدير .

اى دوستان الهى وياران معنوى شمع روشن است  
ودلبر ميثاق شاهد هرانجمن صبح منير عهد طالع است  
وشماع آفتاب پيمان ساطع ..... " ع ع

مكاتيب جلد سوم صفحه ۹۶ :

## \* هوالله \*

..... " در حق شما بملکوت ابهی عجز و نیاز نمایم و دلها را  
 راحیات جدید خواهم و روحها را بشارت آسمانی طلبم  
 تاهریک آیت کبری شوید و رایت ملکوت ابهی و سبب محبت  
 و الفت بین جمیع بشر گردید و خدمت بعالم انسانی کنید .  
 تاموهبت الهی حاصل گردد و سرور و فرح نامتناهی شامل  
 شود و این مشروط بثبوت برمیثاق است . هر نفسی متمسک  
 بعهد و میثاق بجنود ملا اعلیٰ منصور گردد و در درگاه ابهی  
 موفق بفیوضات نامتناهی شود . قوه میثاق مانند حرارت  
 آفتاب است که جمیع کائنات ارضیه را تربیت نماید و نشو و نما  
 بخشد . بهمچنین نور میثاق عالم عقول و نفوس و قلوب  
 و ارواح را تربیت نماید . ع ع

سفرنامه جلد دوم صفحه ۱۳۹ ۱۴ فوریه ۱۹۱۳ :

## \* هوالله \*

واشنگتن مستر ریوی و مسس پارسنز من عبدالبهاء هستم  
 حضرت بهاء الله بی مثل و نظیر است کل باید توجه به  
 بهاء الله نمایند در دعا این است مذهب عبدالبهاء ثبوت



برمیثاق عبارت از محبت و اطاعت امر عبدالبهاء است . ع

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۴۰ :

\* هو الله \*  
 \_\_\_\_\_

"..... سبحان الله با وجود این امر مهیمن الهی و نفوذ کلمه الله و انتشار نجات الله معدودی نوهوسان که اضعف از محوضه گلخن و خزاند مقصدشان نقض میثاق و شکست پیمان است هیئات این آهنگ ملکوتی را غراب ناسوتی مقاومت نتواند و این نغمه بلبل معانی را کلاغ گلخن فانی مقابلی نتواند شهیر جبریل را بال و پر زباب هممنان نشود و انوارش مس حقیقت را ظلمات نکبت و ذلت نپوشاند اگر انصاف باشد کلی شهادت دهند که این قلم جز بمدد عنایت جمال مبارک شرق و غرب را حرکت نیارد و این نغمه جز بتائید اسم اعظم با آفاق اهتزاز نبخشد....."

از بیانات شفاهی حضرت عبدالبهاء ۷ جولای (۱۹۱۲)

۱۴۸ سفرنامه جلد اول ست لواگتسنگر را امر بحرکت

فرمودند و بیانات مبارکه با و بسیار موکد و شدید از جمله

این عبارت بود :

"جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند نه مخالفت"

و این را من محض حفظ امرالله و اتحاد احباء میگویم اگر نه  
 بجهت سد اوهام و رفع اختلاف بود اظهار این که من مرکز  
 میثاقم نمی نمودم ما باید بندگی جمال مبارک نمائیم و عنایات  
 و وصایای او را فراموش نکنیم والا واگر نفعه و اثری از وجود  
 در ما باشد فوراً معدوم میشویم احباء باید بیدار باشند هر  
 کس کلمه بدون نص بگوید اختلاف بین احباب بیندازد از  
 جمال مبارک این عهد را برای اطاعت گرفتند یعنی احدی  
 از خود کلمه نگویید اجتهاد ننماید والا هر کس بایی مفتوح  
 نماید و نص الهی را تفسیر کند چون یکی گوید من قوه  
 روح القدس دارم خوب میفهمم فوراً هر کس گوید من هم  
 دارای روح القدس حتی این پیره زنها . با آنکه قوه قدسیه  
 در جمال مبارک است و بیانش با من و السلام .  
 اینطور که باشد دیگر اختلاف نمیشود ماهمه باید  
 در فکر تبلیغ باشیم هر کسی فکر

دیگری دارد بداند که سبب اختلاف خواهد شد .

۳۰ ص ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۱ سفرنامه جلد اول :

در همان اوقات بود که مکرر میفرمودند " من مبین منصوص  
 جمال مبارکم و منصوص قلم اعلی کل باید اطاعت نماید  
 جمیع امور به مبین منصوص راجع و اما بعد رجوع به

( ۲۴۳ )

بیت العدل اعظم الهی است "

۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۵ سفرنامه جلد اول :

از جمله بیانات مبارکه این بود که اگر جمال مبارک قیام  
و امرالله را بلند نمی فرمودند امر حضرت نقطه اولی بگی محو  
شده بود همین طور بعد از صعود جمال قدم اگر قوه میثاق  
نبود معلوم میشد که چه میکردند چگونه مانند یحیی اوقات  
را حصر در تعداد ازواج و شئون نفس و هوای مینمودند  
و میزان الهی را زکف میگذاشتند .

۲۶ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۹۲ سفرنامه جلد اول :

".....عصر در جمع احبای بامه الله مسیس کروک رو نموده  
فرمودند بگوئید مؤمن بیهاه الله کسی است که ثابت بر میثاق  
است هر کس بر پیمان الهی ثابت است مؤمن است و خاد م  
احبای الهی است و ساعی در اتحاد و وحدت بهائی و مروج  
یگانگی والفت یاران رحمانی آیا میشود کسی کتابی را قبول  
داشته باشد بدون قبول معلم کتاب آیا ممکن است موقن  
بآفتاب باشد و منکر شمع آفتاب پس هر کس انکار شمع آفتاب  
کند انکار آفتاب نموده ....."

## فصل چهارم

### مقام اعلیٰ

(۱) اولین اقدام حضرت عبدالبهاء :

جمال مبارك روزی بحیفا نزول اجلال میفرمایند و سراپرده جلال را در دامنه کوه کرمل نصب میفرمایند این نقطه دارای چند سرو بصورت مدور بوده که اینک این سروها سربلک کشیده و در کنار هم دست در آغوش است و هیکل مبارك حضرت ولی امرالله اطراف آنرا سنگ چین فرموده اند و این محله اینک کاملاً مشخص است و نقطه ای است مشرف بر زمین مقام اعلی در این محل جمال قدم جلوس فرموده محل فعلی مقام اعلی را بحضرت عبدالبهاء غصن اعظم خویش نشان داده و اراده مبارکه خود را مبتنی بر انتقال عرش حضرت اعلی بآن نقطه بیان میفرمایند .

با قرائت نامه جناب آقا محمد مصطفی بغدادی مندرج در اخبار امری شماره ۱۲ فروردین ماه ۱۳۲۹ هجری قمری ( ترجمه از عربی ) این داستان بشیرینی خاصی معلوم میگردد . ما خود از صفحه ۴۱ به بعد کتاب ملکه کرمل

تألیف جناب محمد علی فیضی . این نامه خطاب بحضرت  
ولی امرالله است .

" ای آقای عزیز امروز میخواستم این عریضه را بفرستم  
چون مطالب مهمی دربردارد آنچه در نظر دارم عرض میکنم  
ما بقی مطالب بواسطه ضعف ونسیان از نظر محو شده چه  
که قریب هفتاد سال از آن میگذرد و حقیر بسن پانزد هسالگی  
بودم برای شرفیابی بحضور مبارک حضرت مولی الوری ومالك  
عرش و ثری همه ساله از بیروت با اجازه مبارک بمکا مشرف  
میشدم در موقعی که با جمیع یاران در مسافر خانه بودیم یکی  
از یاران خبر آورد که جمال مبارک د یروز عصر بحیفات شریف  
بردند و آن حضرت جل شأنه ترا با فلان شخص احضار  
فرمودند اگر چه فاصله این مدت خیلی زیاد است قریب  
هفتاد سال میباشد و جزئیات از نظر محو شده است ولی  
بظن غالب تصور میکنم رفیق عرشیم جناب میرزا طراز الله  
سمندری باشد .

خلاصه این عبد با رفیقم باتفاق خادم مأمور وارد  
حیفاشدیم و ورود به بییتی نمودیم که حضرت مولی الوری  
ومالك العرش والثری مقرر گزیده بودند آن خادم رفت حضور  
مبارک و عرض کرد که فدویان آمده ایم امراعلی با حضار این  
عبد و رفیق عرشیم صادر گشت ما هم بکوه کرمل شتافتیم

دیدیم حضرت مولی الوری بریک کرسی وسط دائره سروها جلوس فرموده وجلوایشان غصن اعظم و سر اکرم در ضمن آن حلقه جلوس نمودند و شماره سروها پانزده و ضخامت هر یک بقدر يك انگشت بود که سایه مختصری داشت این عهد و رفیق عرشیم تعظیم نمودیم و بقدر نیم ذرع فاصله از دائره سروها سرپا ایستادیم .

در این وقت پدر آسمانی با فرزندش که در یمنش بود مشغول صحبت بودند و با انگشت خود روی زمینی که فعلا مقام اعلی است اشاره میفرمودند در آن محلی که هیکل مبارک و کسی که از روز الست بمن اراده الله نامیده شده جلوس فرموده بودند نه عمارتی بود نه درختی بعد از چند سال بعد از صعود حضرت من اراده الله زمینی که اب رحمن و رحیم و مالک یوم الدین انتخاب فرموده بودند اکتیاع نمودند . . . .

و نیز جناب دکتر لطف الله حکیم که سالها در جوار مولای حنون حضرت ولی امر الله بخدمت آستان مشغول بوده و اخیرا بمعضویت بیت العدل اعظم انتخاب گردیده بود و سرانجام در سال ۱۹۶۸ بطکوت ابهی صعود نمود خاطره ایرا از بیانات هیگل اطهر حضرت شوقی ربانی بدین شوح نوشته اند " میفرمودند که جمال مبارک وقتی زیر سروهای کمر کوه

کرمل که حالیه مقام اعلى در آنجا واقع است جالس بودند در آن موقع جناب حسين افندى اقبال و جناب آقاميرزا طرازالله سمندرى حضور مبارك مشرف بودند جمال مبارك اشاره بحضرت عبدالبهاء سرکار آقا فرمودند و باثرا صبع مبارك محلى را که الان مقر مبارك اعلى است نشان داده فرمودند که عرشى مطهر حضرت اعلى بايد در اين محل استقرار يابد اين محل برای اين منظور مقدس خريدارى شود ميرزا بديع رفت و کوشيد که آن اراضى را بخرد و هرچه کرد صاحبش نفروخت حضور مبارك مشرف شد و عرض کرد که صاحب زمين حاضر بفروش نيست فرمودند اين کار کار تو نيست کار آقا است آقا بايستی بخرد و خواهد خريد بعد از صمود جمال مبارك اول کارى که حضرت عبدالبهاء انجام دادند خريد اراضى حول مقام اعلى بود بعد شروع به بنا فرمودند مقصد اين است که جمال مبارك مؤسس بودند و حضرت عبدالبهاء باني اين مقام مقدس اعلى و حالا زيارتگاه اهل بهاست "

کتاب قرن بديع قسمت سوم صفحه ۱۵۵ حضرت ولى امرالله  
ميفرمايند :

"..... اولين مشكل مهم در اجراء اين مقصد جليل

تدارك محل جهت ارتفاع مقام بود كه مالك حريص و طماع آن تامدت مدید برحسب تحريكات ناقضين و تسويلات مفلين از فروش آن امتناع ميورزند ديگر مسئله خريد اراضی جهت احداث طريقي بمقام كه از لحاظ ساختمان امری لازم و ضروری محسوب ميگردید و صاحب زمين مبالغ باهظه ادعا ميگرد بنحوی كه وجود اطهر با صرف اوقات پربها مجبور بودند مدتها با وی بگفتگو و مذاكره پردازند ديگر ايرادات و اشكالات بيحد و حصر عمال حكومت و ولاة امور از اعالي و اداني گه حضرت عبدالبهاء ميبايست با ادای توضيحات و سپردن تعهدات كليہ اشكالات و موانع را بر طرف و افكار مشوش و منحرف آنانرا مطمئن و مستريح نمايند ديگر وضع مخاطره آنكه در اثر القآت و مفتریات مركز نقض و اعوان وی نسبت بمنظور و مقصود از احداث اين بنا در انھان توليد گشته و حيات هيكل مبارك را تهديد مينمود ديگر تعويق و تأخيري كه در نتیجه غيبت طولانی و الزامی آنوجود مقدس از حيفا در امر ساختمان پيش آمد نموده و طلعت انور را از نظارت و سرپرستی مستقيم در اين كار عظيم باز ميداشت اين موانع و محظورات از جمله مسائل و مشاكلي بود كه در سبيل تحقق اين مقصد اعزز اعلى موجود و آن حافظ و ديعة رحمانيه ميبايستی در آن لحظات حساس و خطير بريك يك از آنها فائق آمده و راه را



برای تنفیذ نوایای مقدسه صاف و هموار فرماید .

چه بسیار که از لسان مبارک شنیده میشد که میفرمودند :  
 هر سنگی از سنگهای مقام و راهی که بآن بقعه مقدسه منتهی  
 میگردد با اشک چشم و مصائب و مصارف لا تحصی  
 برداشته شده و در جای خود برقرار گردیده است . یکی از  
 دوستان که ناظر اوضاع و احوال آن ایام بوده نقل میکند  
 که هیکل مبارک فرمودند : یکشب چنان خود را در دریای  
 احزان و آلام مستغرق و ابواب را از هر جهت مسدود و مستغلق  
 یافتم که جز توسل بدعا و تشبث بذیل کبریا چاره ای ندیدم  
 این بود که تمام لیل را بتلاوت زکری که از حضرت نقطه اولی  
 داشتم پرداختم و از ترتیل آن آیات اطمینان قلب و راحت  
 خاطر یافتم فردای آن شب صاحب زمین بنفسه آمد و  
 عذرخواهی کرد و شخصا تقاضا و استدعا نمود که ملکش را  
 خریداری نمایم .

باری پس از ده سال مصائب و متاعب بیکران  
 و دسائس و تفتینات اعداء داخل و خارج مرکز میثاق موفق  
 گردید در همان سنه که خصم الد امرالله از مقام سلطنت  
 مخلوع شد و اولین موتمن ملی بهائی امریک برای انتخاب  
 هیئت تنفیذیه و تمشیت امور مشرق الانکار آن ارض در مدینه  
 شیکاگو تشکیل گردید امر خطیر و عظیمی را که مبادرت فرموده

بود بسر منزل مقصود برساند و امانت الهیه را بمحل معلوم  
 و مرکز معهود بسپارد و این اقدام منیع در تاریخ بیست و  
 هشتم ماه صفر ۱۳۲۷ هجری ( مطابق با ۲۲ مارس ۱۹۰۹  
 میلادی ) در یوم نیروز و عید سعید فیروز اولین عید یکسه  
 هیکل مبارک پس از خروج از حبس برپا داشته بودند صورت  
 گرفت و آنوجود اقدس در آن یوم مکرم عرش مطهر را با زحمات  
 بسیار بمقام اعلی که قدس الاقداسش را در بحبوحه انقلابات  
 ناقصین و مغتشین بید قدرت بنیان فرموده بود منتقل  
 ساخت و شب هنگام در روشنائی سراج واحد در حضور  
 جمعی از یاران شرق و غرب با وضعی مهیمن و موثر تابوت  
 مرمر حامل هیکل مقدس را بدست مبارک در قلب  
 آن ضریح منور و مضجع معنبر قرارداد و چون این امر کمال  
 احترام و احتشام اختتام پذیرفت و عنصر اعز الطف حضرت  
 اعلی بتأییدات غیبیه و توفیقات صمدانیه آمناً سالماً محفوظاً  
 محروساً در مقر ابدی خویش در آغوش جبل مقدس رب استقر  
 یافت حضرت عبدالبهاء که تاج مبارک را از سر برداشته  
 و کفشها و لباده مبارک را بیک سو نهاده بودند بجاناب  
 تابوت خم شدند و درحین که شعرات نقره ای فام آن  
 طلعت نورا در حول رأس منیر پریشان و چهره مبارک مشعشع  
 و درخشان جبین را برکنار صندوق قرار داده با صدای بلند

شروع بگریه نمودند بطوریکه حاضرین از تأثرات و احزان قلبیه هیکل اطهر بناله وحنین درآمدند و آن شب از کثرت تألمات و خلجان احساسات خواب از دیدگان مبارک متواری گردید "

خلاصه آنکه زمین مورد نظر جمال قدم توسط حضرت مولی الوری از صاحبش بنام الیاس مدود داماد جیران سعد باقیمت مناسبی خریداری گردید و در سال ۱۸۹۹ اولیین سنگ بنا بدست مبارک حضرت عبدالبهاء نصب شد ابتدا نقشه آن بود که نه اطاق ساخته شود ولی در زمان هیکل مبارک فقط شش اطاق ساخته شد و سه اطاق دیگر در زمان حضرت ولی امرالله ساخته شد که تا مدتی محفظه آثار بسو و پس از سا ختمان زیبا و بزرگ دارالانوار اشیا نفیس بانجا منتقل شد .

لوح مبارک صادره از ظم حضرت عبدالبهاء شرح اقدامات مبارک در مورد ساختمان مقام اعلی و اهمیت محل مقدس است . این لوح مبارک خطاب بجناب آمیرزا عبدا <sup>لحسین</sup> افغان است .

" بشارتی بتو دهم که چشمت روشن گردد و جانانت گلشن شود و آن این است که جمال مبارک بکرات و مرات در حیف محلی را که در جبل کرمل در نهایت لطافت و صفا

بود امر با حباب فرمودند که بگیرند و اظهار مسرت از آن محل میفرمودند که در نهایت نضارت و صفاست و بهترین مواقع این جهات و اطراف است و فی الحقیقه بنظر نمیآید که در سائر جهات عالم نیز نظیرش باشد .

باری چهارسنة پیش محل مقام مبارك حضرت اعلى روحى و حقیقى و ذاتى و کینونتى لتربته الفدا خریده شد و حاضرگشت و بعد سفارش برنگون مرقوم شد که يك صندوق مر مر منبت در نهایت ظرافت يك پارچه و يك صندوق از بهترین خشب هندوستان مهیا نمایند و بفرستند درشش ماه قبل آن صندوق بمشقت و تفصیل زیاد وارد حیفا گشت ولی هیچ نفسی نمیدانست که این صندوق بجهت چه مقام است و همچو گمان مینمودند که بجهت روضه مبارکه است .

باری جناب آقامیرزا اسدالله را مخصوص از اینجانب با چند نفر ارسال نمودیم رفتند در کمال احتیاط و احترام و احتشام بدون آنکه نفسی جز آقامیرزا اسدالله بدانند حتی همراهان گمان نوشتجات نمودند . عرش عظیم جسد مطهر و هیکل مقدس روحى و ذاتى لتربته الفدا را با کمال خضوع و خشوع با تخت روان وارد ارض شام نمودند و با واپور وارد ارض مقدس نمودند و دیگر معلوم است که چه روحانیت و سروری رخ داد حال در جبل کرمل محلی که از پیش گرفته شده و

( ۲۵۳ )

مهیاشده و جمال قدم روحی لا حبا الفداء همیشه توصیف  
آنرا فرموده بودند و امر بگرفتن آن نموده بودند و در جمیع  
کتب انبیاء تعریف آن واقع و بشارات واضح مشغول به بنیان  
مقدس هستیم تا اراده الهیه چه تعلق گیرد . لہذا شما  
باید بخاک کشی و سنگ کشی در آن مقام مشرف شوید و بزودی  
بہر قسم باشد حاضر گردید و باین شرافت کبری موفق شوید  
هذا خیر لك من عبادۃ الثقلین ”

## ۲- استقرار عرش رب اعلی

~~~~~

نوروز ۱۳۲۷ هجری قمری مطابق با نوروز ۱۲۸۸ هجری  
شمسی برابر با ۲۱ مارس ۱۹۰۹ میلادی پس از گذشت ۶۱  
سال قمری ( ۱۲۶۶ شہادت ۱۳۲۷ استقرار ) و پس از  
گذشت ۵۹ سال شمسی ( ۱۸۵۰ برابر ۱۲۲۹ شمسی  
شہادت - ۱۹۰۹ برابر ۱۲۸۸ شمسی استقرار ) و یا گذشت  
حدود ۷۰۵ ماه و یا گذشت حدود ۲۱۹۳۲ روز از شہادت  
حضرت رب اعلی نقطہ اولی ، سلطان رسل مبشر اعظم در  
حضور عده ای از رجال شرق و غرب عالم عرش مطہر مشکبوی  
مظلوم آفاق حضرت اعلی بدست مرکز میثاق الهی حضرت

عبدالبهاء در نهایت شکوه و جلال و احترام و هفت در دامان  
کوه کرمل در نقطه ای که با اشاره جمال اقدس ابهی تعیین  
شده بود در مقر ابدی خود مستقر شد .

جناب میرزا منیرزین ضمن نامه ای این واقعه تاریخی  
را بدین شرح مرقوم داشته اند . ( ترجمه )

” صبح یکشنبه حضرت عبدالبهاء با عائله مبارکه وعده ئی  
از احباء از عکا بجانب حیفا عزیمت فرمودند در امتداد  
ساحل در نیمه راه بین عکا و حیفا در این ایام بنای کوچکی  
موجود است که از طرف حکومت برای مراقبت راه اختصاص  
یافته هیکل مبارک در همین نقطه وسط صحرا توقف کرده  
و مختصر خوراکی صرف فرمودند و پس از یکساعت و نیم بحیفا  
وارد شدیم چند نفر از احبا میدانستند که از نه سال قبل  
عرش اطهر حضرت رب اعلی جل زکرة الاعلی در نقطه ئی  
که حظیره القدس کوه کرمل واقع شده مخفی و محفوظ است .  
یک هفته پیش از عید نوروز هیکل مبارک، در نفر از احبار بحیفا  
فرستادند تا لوازم جشن عید را فراهم نمایند نه سال قبل  
یکی از احباء رنگون صندوق بزرگی از مرمر بحیفا فرستاد  
که در اطراف آن اسم اعظم نگاشته شده بود آخر کار بواسطه  
هیکل مبارک مرکز عهد الهی در جبل استقرار یافت چند  
هفته قبل بیست نفر از رجال صندوق مرمر مزبور را بجبل کرمل

بردند و هیکل مبارک وسائل لازمه را تهیه فرموده بودند  
 و آن صندوق با آلات و وسائل موجوده که قبلاً تهیه شده  
 بود در قسمت تحتانی مقام مبارک قرار گرفت . انجام این  
 مهم منوط بتائیدات متابعه ملکوت ابهی بود هرچنانکه  
 بر حسب ظاهر بوسیله اشخاص صورت گرفت ولی همه حیران  
 بودند که چگونه کار سخت باین آسانی انجام یافته قسمت  
 تحتانی ضریح مبارک بایک چراغ روشن شده بود هیکل مبارک  
 مرکز میثاق منتظر بودند تا جمیع وسائل و مقدمات آماده  
 گردید آنگاه عمامه و تاج مبارک را از سر برداشتند و کفشهای  
 مبارک را بیرون آوردند هرچه بخواهم وقایع جاریه را مجسم  
 کنم نمیتوانم ناچارم که واقعه را ساده بیان کنم .

مولای محبوب باگیسوان مشکبوی مبارکش در اطراف  
 سر مبارکش در حرکت و قلب جهانی را بآن موی پریشان  
 پریشان ساخته بود رخسار هیکل مبارک بسیار روشن و نورانی  
 و نهایت عظمت و شہامت از طلعت مبارک آشکار بود با این  
 حالت هیکل مبارک وارد آرامگاه عرش اطهر شدند - زانوزند  
 جسد مطهر حضرت باب را بادست مبارک خود در میان  
 صندوق مرم قرار دادند آنگاه سر خود را بکنار صندوق  
 تکیه داده گریستند ، گریستند ، گریستند همه احباب با  
 هیکل مبارک گریستند آن شب ابداً خواب بچشم مولای محبوب

ما نیامد ."

پس از استقرار عرش اطهر اعلی حضرت عبدالبهاء در  
ضمن لوح مبارکی خطاب به محفل روحانی طهران چنین  
میفرمایند :

صفحه ۶۵ ملکه کرم ل :

طهران - حضرات اعضای محفل روحانی علیهم بهاء الله  
الابھی .

\* هو الله \*

ای یاران الهی بشارت کبری اینکه هیکل مطهر منور  
مقدس حضرت اعلی روحی له الفداء بعد از شصت سال از  
تسلط اعداء و خوف از اهل بنفشاء همواره از جایی بجایی  
نقل شد و ابدا سکون و قرار نیافت بفضل جمال ابھی در یوم  
نیروز در نهایت احتفال با کمال جلال و جمال در جبل کرم ل  
در مقام اعلی در صندوق مقدس استقرار یافت هذا هو المرقد  
الجلیل و هذا هو الجدث المطهر و هذا هو الرمس المنور .  
لهذا قلوب احبای الهی جمعاً مستبشر و بشکرانه این  
الطاف الهیه جمیع بستایش و نیایش اسم اعظم پر داختیم اگر  
چنانچه من بعد کسی روایتی یا حکایتی نماید که اثری از  
هیکل مقدس در جای دیگر است کذاب است قد افتری الله این



تنبیه بجهت آن است که میادامن بعد شخصی لثیمی را  
 غرض و مرضی حاصل شود روایت و حکایتی نماید که دلیل بر آن  
 باشد اثری از آن هیکل مکرم در جای دیگر است " فانتبهوا  
 یا احباء الله لهذا الاموالعظیم ..... "

صفحه ۵۸ ملکه کرمعل :

در لوح جناب آقامیرزا افغان که در حین ساختمان بنای  
 مقدس اعلیٰ صادر شد میفرمایند :

" مقام مقدس حضرت اعلیٰ روحی له الفداء در کمال گرمی  
 روز بروز بلند میشود و عنقریب یک طبقه جسیمه عظیمه که  
 محاط با ماکن متعدده در کمال متانت با تمام رسد و لسی  
 نمیدانید که بیوفایان چقدر مقارضه کردند و چقدر فساد  
 نمودند که تا این بنیان بلند نگردد و این مقام مرتفع نشود  
 الحمد لله بعمون و عنایت الهی بساختن مشغولیم تا بعد چه  
 شود ، الا مریدیه ونحن راض بقضائه . "

مطالب زیر خاطرات جناب استاد اسمعیل عبودیت  
 است که جناب ابوالقاسم فیضی ایادی امرالله طی مقاله ای  
 در مجله آهنگ بدیع شماره ۷ سال ۱۹ مهرماه ۱۳۴۳ شماره  
 مسلسل ۲۱۱ صفحه ۲۴۶-۲۴۷ مرقوم فرموده اند ..... در  
 ایام تشریف اوسا ختمان مقام مقدس اعلیٰ بپایان رسیده بود

و مرکز عهد پیمان الهی را داده فرمودند صدوق مبارك را که  
 پیش از نیم قرن از منزل بمنزل از مسجد بمسجد ومدینه  
 بمدینه نقل میکردند در مقام اصلی خود استقرار ابدی  
 بخشند هشت نفر از یاران حامل عرش رب اعلی از عکا بحیفا  
 شدند و استاد اسمعیل را این فخر و منقبت ابدی است که یکی  
 از آن هشت نفر بشمار میرود میگفت : وقتی کار تمام شد حضرت  
 عبدالبهاء بمکا مراجعت فرموده امر کردند ماهشت نفر در  
 نزدیکی مقام مقدس مقیم باشیم در باغچه ها گل کاشتیم  
 شب ها از ذوق خواب نداشتیم آقای رحمة الله خادِم  
 نجف آبادی کشیک میداد که ناقضین دستبردی بمقام اعلی  
 نزنند و چنان هیبت و صلابتی داشت که احدی جرئت و  
 تقرب و جسارت نداشت از شدت سرور و بهجت میگفتیم  
 می خواندیم و می گریستیم گریستنی که هر قطره اشک  
 زنگ غمهای پنجاه ساله رامیستر در این نکته خیلی مهم است  
 که بدانید البته ملاحظه فرموده اید که اکثر الواح نام  
 گیرنده لوح در بالا مرقوم است یعنی کسیکه لوح بافتخارش  
 نازل شده نامش گوشه بالا معمولا نوشته میشد حال لوحی  
 رازیارت میکنید که آنه اسم در بالا رقم رفته ونهمی نام  
 مبارك حضرت عبدالبهاء چرا چنین شده علتش این است که  
 در همان شبی که گفتم ما را چنان نشئه و سروری بود که جوش

'می ، برداشت از جا سقف این میخانه را" انقدر صرفرائسی  
 عشق گشتیم که آنچه از خمخانه آوردند شکستی حاصل نیامد  
 هرکس هرچه بلد بود از اشعار والواح و مناجات تلاوت -  
 نمود شب از نیمه گذشت که تمام عواطف احساسات و امیال  
 خود را بروی ورقی از کاغذ نوشته حضور حضرت عبدالبهاء  
 عریضه کردیم و وقتی امضاء نمودیم دیدیم هشت امضاست  
 یکی از دوستان گفت بنویسید ونه می خودت که در همه جا  
 بامائی دو یاسه نفر در همان موقع پیاده راه عکا را گرفته  
 آمدیم دم صبح بعکا رسیدیم هیکل میثاق از وثاق بدرآمده  
 در مهتابی بیت مبارک باتجلی و جلال عجیبی مشی میفرمودند  
 زچون از دور ما را دیدند با دست اشاره واحضار فرمودند  
 همینکه وارد شدیم مرحبا گفتند واز باغچه ها سوال کردند  
 کل کاشتید ؟ باغچه هامرتب است ؟ منظم است ؟ .....  
 بعد از کمی مکث اظهار عنایت فرمودند کاش ما را هم جز  
 خودتان حساب میکرید به مجرد استماع این بیان شیرینتر  
 از جان و روان نامه را از جیب درآورده دودستی تقدیم  
 کردیم وفی الحین د ولوح امنع واقدس ذیل نازل گردید .

\* هوالله \*

سواد این ورقه بهر يك از آن اشخاص داده شود .....  
سواد این لوح مبارك در قسمت ابواب مقام اعلى آمده است  
واما لوح دوم :

\* هوالله \*

ای خوشبختان حمد خدا را که بفیض اعظم موفق وبالطاف  
جمال قدم روحی لاجباً الفداء مؤید شدید و بانهایت  
عجز و نیاز و در کمال تضرع و ابتهال بحظیره القدس شتافتید  
و در آن مقام مقدس بدست خویش هدیه مطاف ملا اعلى تربیت  
نوراً بقمه مبارکه گلهای معطر کاشتید و عبدالبها نیز روحش  
وجان و دلش با شما بود پس چون بفیض باغبانی در آن گلشن  
روحانی فائز گشتید باید شب و روز عنایت شکرانیت بدرگاه  
حضرت احدیت تقدیم نمائید و اعظم از این آنکه حامل  
چنین هدیه ای از جایی بچنان جایی شدید . ع

۳- ابواب مقام اعلى

صفحه ۴۵۹ خاطرات حبيب :

خلاصه دفتر مذکور سواد چند لوح مهم بود منجمله  
لوحی که ابواب مقام مبارك اعلى را با اسم اشخاص تسميه  
میفرمایند که اینک زیلا استنساخ میگرد :

\* هوالله \*

سواد این ورقه بهريك از آنشخص (۱) داده شود و اصلش  
در حظيرة القدس (۲) محفوظ بماند .

\* هوالله \*

رب و محبوبی لك الحمد على ما اوليت ولك الشكر على  
ما اعطيت تؤتى من تشاء و تؤيد من تشاء و توفق من تشاء  
على ما تشاء بيدك الامور كلها و في قبضتك زمام الاشياء تشرف  
(۱) باصل لوح مراجعه شود شاید اصلا آن اشخاص نبوده  
است و اشتباها اینجا آنشخص نوشته شده .  
(۲) منظور از حظيرة القدس مقام اعلى است ( مؤلف )

من تشاء وترزق من تشاء وتحرم من تشاء بيدك الخير وشاءك  
 الجود انك انت الواهب الممطي الكريم الرحيم در حظيرتالقد  
 نفوسی بخدمت قیام نمودند وزحمت ومشقت کشیدند در کمال  
 روح وریحان کوشیدند ونفوسی نیز تعلق روحانی داشتند  
 و بجان و دل آرزوی خاک کشی و گل در آن مقام مقدس داشتند  
 لهذا آب انبار باسم حضرت افغان سدره مبارکه جناب میرزا  
 باقر باب اول طرف شرقی باب بالا باب ثانی در طرف شرقی  
 باب کریم یعنی باسم استاد عبد الکريم باب شمالی باب اشرف  
 و باب اول غربی باب فضل باب ثانی غربی باب امین و مقصود  
 از این اسماء آقا علی اشرف و آقا استاد عبد الکريم و آقا بالا و  
 حضرت ابی الفضائل و جناب امین است این اسماء بایست  
 تا ابد آباد یاد گردد و ذلك ما انهنی به تراب مطاف  
 الملاء الاعلی . ع . ع

روضه مبارکه و حضرت عبد البهاء

~~~~~

صفحه ۱۷۴ خاطرات حبیب :

طولی نکشید حضرت عبد البهاء جلو تلمبه دستنی  
 تشریف برده شروع بتلمبه زدن فرمودند مدت نوزده دقیقه  
 از روی ساعت تلمبه میزدند مقدار زیادی آب ذخیره شد که

بعدش بوسیله باغبان بدرختها و گلها داده میشد تصادفا یکی از رفقا آقای بدیع بشرویه ئی از روی ساعت و حساب دقیقاً ضبط کرده بود که ۳۶۱ قرعه یا ضربه تلمبه بود یعنی ۱۹×۱۹ که میشود ۳۶۱ .

سابقاً که چاهی در اینجا نبود و وسیله آبیاری مشکل بود و گلکاری اطراف روضه مبارکه تازه شروع شده بود و نهالها احتیاج به آبیاری مستمر داشتند حضرت عبدالبهاء اوایل شب با یکمده از ثابتین پیاده از عکا تا بهجی روضه مبارکه کوزه های مسی آب برداشته روی سر برای آبیاری این گلها و درختها میبردند و در طول راه احبای خوش صدا بتلاوت و اشعار مشغول میشدند حضرت هم ظرف آب را بر سر گرفته از جلو اصحاب قدم زنان آهسته و در نهایت خضوع و احترام مناجات کنان رو بروی مبارکه حرکت میفرمودند و این کار هر شب آن حضرت بود تا وقتیکه چاه کنده شد و دیگر این وسیله آبیاری متروک گشت ....."

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

\*\*\*

\*

سفر حضرت عبدالبهاء

بغرب

۱۹۱۱ دهم اگوست

۱۹۱۳ پنجم دسامبر



من آمده ام تا مدنیت الهیه را

ترویج نمایم . مدنیتی که

حضرت بهاء الله در شرق

تأسیس فرمودند . . . . «

حضرت عبدالبهاء

Handwritten text, possibly a name or title, appearing as a faint, illegible scribble.

Handwritten text, possibly a name or title, appearing as a faint, illegible scribble.

Handwritten text, possibly a name or title, appearing as a faint, illegible scribble.

Handwritten text, possibly a name or title, appearing as a faint, illegible scribble.

Handwritten text, possibly a name or title, appearing as a faint, illegible scribble.

## \* فصل پنجم \*

## مسافرت حضرت عبدالبهاء بفریب

۱- عزم مبارک بر حرکت و مسافرت جزم شد  
 ~~~~~

پس از آنکه حزب جوان ترك در تركيه قدرت را بدست گرفت و حكومت استبدادی واژگون شد كليه زندانیان سیاسی و مذهبی آزاد شدند از جمله هیکل اطهر میثاق از بند عبدالحمید پلید رهائی یافت . این خبر جانبخش جامعه بهائی را در سراسر عالم بحرکت و وجد و سرور در آورد احزان تبدیل شد ، احبای امریکا پس از وصول خبر آزادی مولای خویش پی در پی رجای مسافرت حضرتش را به امریکا میکردند تا این قاره جدید بقدوم مرکز پیمان مزین شود . جناب محمود زرقانی علیه بهاء الله این معنی را در صفحات ۶ و ۷ سفرنامه مبارک جلد اول چنین آورده است :

" حتی بهائیان ممالک متحده آمریکا عریضه و کتابی رقم وامضای فرد فرد احباء بخط خود آنها در آن موجود تقدیم

نمودند و استدعای مسافرت حضرت مولی الوری به بلاد امریکا  
 کردند و از طرف دیگر چون رؤسای مجامع و کنائس آنجا از این  
 مسئلت بهائیان آگاه شدند آنان نیز دعوتنامه های  
 عدیده بحضور انور فرستادند و وجود مبارک را بکنگره های  
 صلح و کنائس و محافل اخیری دعوت نمودند ولی کسالت  
 و ضعف مزاج اقدس بدرجه ثی بود که بعد از انقضای یازده  
 ماه بختگی و زحمت از حیفا مسافرت به پرت سعید فرمودند  
 و پیش از یازده ماه نیز پرت سعید و رمله اسکندریه و زیتون  
 مصر موطنی اقدام مبارکش گردید ، بنیه مبارک را اندک  
 تقویتی حاصل شد باوجود این باز وعده صریح در خصوص  
 مسافرت بامریک نفرمودند بل عزم سفر مختصری تا سسویس  
 بجهت نشر نجات الله و ضمنا تبدیل آب و هوا نمودند  
 و از آنجا بالتماس احبا ایامی چند در پاریس و لندن  
 اقامت فرمودند و چهار ماه در صفحات اروپا صیت امرالله  
 را گوشزد عموم کردند در کنائس و مجامع کبری ندای یا  
 بهاء الابهی برآوردند و چون احبای امریک از مسافرت  
 مبارک باروپا آگاه شدند یقین نمودند که حضرت مولی الوری  
 از اروپا بسمت امریکا عزیمت خواهند فرمود لهذا جمعی  
 باکمال سرعت و مسرت خود را در لندن به محضر انور  
 رسانیدند ولی هر قدر استدعای مسافرت مبارک بامریک

نمودند در آنوقت استدعای ایشان را قبول ننموده مراجعت به بر مصر فرمودند و در مدت پنج ماه اقامت دیگر در رمله اسکندریه باز هر هفته از اطراف امریکا دعوتنامه های عذیده به محضر اطهر میرسد تا آنکه بشارت قبول این مسافرت از فم اطهر صادر گردید و این نوید روحی جدید بآن هیاکل مشتاق رسید و چون عزم مبارک بر حرکت و مسافرت جزم شد مکرر میفرمودند این سفر طولانی است و جسم من ضعیف ، بیش از دو هفته باید سفر دریا نمائیم مشکل است بنیه من تحمل نماید ولی چون در سبیل نشر نجات اللہ است لهذا متوکلا علی اللہ و منقطعاً عما سواه حرکت مینمائیم .....

حضرت عبدالبهاء در ۶ سپتامبر ۱۹۱۲ در صفحه

۲۳۱ سفرنامه مبارک جلد اول در شهر مونتريال میفرمایند :

..... احبای شهرهای کالیفرنیا علی الخصوص سانفرانسیسکو

از بس ناله و فریاد کردند عجز و زاری نمودند و الحاح شدید

کردند لهذا حال مصمم آن شد م که يك سفری به کالیفرنیا

نمایم "

هیكل مبارک در یکی از الواح مبارک در باره مسافرت بفرسب

چنین میفرمایند : صفحه ۱۴۴ مکاتیب جلد ۴ -

\* هوالله \*

ای یار قدیم و همدم و ندیم عبدالبهاء نامه رسید  
در این روزها مصمم حرکت امریکا هستم زیرا از جامع یار  
و اغیار و انجمن های علمی و سیاسی و عمومی آمریکا دعوتنامه  
مقتابعا میرسد هر چند بجسم ناتوان و قوا تحمل سفردریا  
ندارد و احتمال خطر دارد علی الخصوص محیط پاسیفیک  
و آتلانتیک ..... ”

۵ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۲۲ سفرنامه مبارک جلد اول :  
” ..... از جمله شخص محترمی صاحب مطبع امریکائی  
بود که اول با او در خصوص ایران صحبت کردند بمسئله  
سئوال از مسافرت مبارک نمود فرمودند :  
” من بر حسب دعوتهای محافل صلح با امریکا میروم زیرا اساس  
این امر بر صلح عمومی است و وحدت عالم انسانی و مساوات  
بین بشر . چون عصر انوار است و قرن اسرار لا بد این  
مقصد جلیل عالمگیر شود و این امر اعظم محیط شرق و غرب  
گردد . ”

پیش  
هیگل مبارک در لوحی که زیلا درج میگردد از احباب  
خواسته که برای توفیقش در این سفر تاریخی دعا نمایند ،

دعا برای کسی که جهت نجات عالم دعا میکند .

صفحه ۱۴۴ و ۱۴۵ مکاتیب جلد چهارم :

..... " باری از احبای الهی علی الخصوص ایادی  
امرالله رجای عبدالبهاء این است که بملکوت جمال مبارک  
شب و روز عجز و زاری نمایند و عبدالبهاء را در این سفر  
عون و صون و حمایت طلبند که شاید پشه آسا حرکتی نماید  
و نظیر زره در شمع آفتاب نمودار گردد یعنی بعبودیت  
و خدمتی موفق شود تا بحال محروم بلکه در آینده بهره و  
نصیبی گیرد . وعلیک البهء الابهی . ع ع

و نیز از یکی از احبایش میخواهد تا برایش دعا کند .  
صفحه ۲۷۸ مکاتیب جلد دوم :

\* هوالله \*

..... " حال باقلبی نورانی و روحی رحمانی وانجذاب  
ملکوتی و تأییدی سبحانی بالنیابه از عبدالبهاء توجه  
باستان مقدس نما و جبین خویش را بر آستان نور مبین  
بگذار و روی و موی را بخاک تابناک منور و معطر کن و در نهایت  
عجز و نیاز از قبل من تضرع و ابتهال نما و طلب تأیید و توفیق

کن زیرا مشقات عظیمه در پیش است و مشکلات کثیره در میان  
 و عبدالبهاء در نهایت ضعف و ناتوان ، لهذا محتاج  
 امداد اسم اعظم است و مفتخر عنایت جمال قدم تا در این  
 سبیل توفیقات حق نعم الدلیل گردد و بدرقه عنایت هادی  
 سبیل شود شاید در این سفر نفسی در عبودیت دلبر آفاق  
 بگشود و نصیبی از موهبت رب الاشراق برد ....."

## ۲- آمار سفر مبارک به غرب

مم

حضرت مولی الوری دو سفر با اروپا و یک سفر با امریکا  
 فرمودند در باره سفر اول حضرت عبدالبهاء با اروپا که از روز  
 دهم اوت ۱۹۱۱ از بندر اسکندریه شروع میشود و پس از  
 نزول اجلال به کشورهای سوئیس ، انگلیس ، فرانسه در روز  
 ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ بعد از ۱۲۶ روز به پایان میرسد  
 شرح جامعی مانند دو سفر دیگر هیکل مبارک مشاهده نگرد  
 بنا بر این در این زمینه مطلب قابل توجهی جز آنچه  
 هیکل مبارک حضرت ولی امرالله در گادپاسزای مرقوم  
 فرموده اند که در صفحه بعد آمده است چیزی بدست نیامد .  
 اینک بطور فهرست آمار این اسفارتاریخی را جهت مزید



( ۲۷۳ )

اطلاع یاران درج مینماید :

۲۰ مرداد ۱۲۹۰ برابر ۱۰ آگوست ۱۹۱۱ حرکت به

سوئیس :

۱۳ شهریور ۱۲۹۰ برابر ۴ سپتامبر ۱۹۱۱ ورود بلندن .

۲۴ آذر ۱۲۹۰ برابر ۱۵ دسامبر ۱۹۱۱ ورود به رمله

اسکندریه . این سفر ۱۲۶ روز حدود چهار ماه طول

کشید . درباره این سفر اطلاعات جامعی وجود ندارد

یا لااقل این عبد موفق به کشف مطلبی نشده است .

سفر دوم هیکل اطهر : امریکا :

۵ فروردین ۱۲۹۱ برابر ۲۵ مارس ۱۹۱۲ حرکت به

آمریکا .

۲۱ فروردین ۱۲۹۱ برابر ۱۰ آوریل ۱۹۱۲ ورود به

نیویورک ۲۴۵ روز .

۴ آذر ۱۲۹۱ برابر ۵ دسامبر ۱۹۱۲ حرکت از امریکا

به سوی اروپا .

سفر سوم هیکل مبارک : اروپا :

۲۲ آذر ۱۲۹۱ برابر ۱۳ دسامبر ۱۹۱۲ ورود به لیورپول

۲۳ خرداد ۱۲۹۲ برابر ۱۳ ژوئن ۱۹۱۳ حرکت از ماریسی

۱۸۳ روز .

۲۷ خرداد ۱۲۹۲ برابر ۱۷ ژوئن ۱۹۱۳ ورود به رطه اسکندریه .

۴ آذر ۱۲۹۲ برابر ۵ دسامبر ۱۹۱۳ ورود بارغی اقدس از بندر یافه .

مجموع مسافرت هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء بممالک اروپا و امریکا در هر سه سفر ۴۵۴ روز طول کشید . با توجه باینکه هیکل مبارک به ۳۹ شهر در امریکا و به ۱۳ شهر در اروپا سفر فرمودند بطور مجموع هر پنج روز در یک شهر بودند . بطور متوسط در امریکا هر ۶ روز در یک شهر و در اروپا هر چهارده روز در یک شهر تشریف داشتند .

### اولین سفر مبارک با اروپا

---

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۱۷۲ :

..... وجود مبارک نظر به تصمیم قاطعی که در انجام سفر بدیار غرب و ندا بملکوت الهی در آن بلدان اتخاذ فرموده بودند با وجود ضعف و انحلال قوا در یکی از ایام ماه سپتامبر ۱۹۱۰ میلادی یعنی یکسال پس از سقوط عبدالحمید و استقرار رمس منور حضرت اعلی در جبل کرمل

بدون اطلاع قبلی بصوب مصر توجه فرمودند و قریب یکماه در پورت سعید اقامت گزیدند آنگاه بقصد عزیمت بجانب اروپ وارد کشتی گردیدند ولی چون صحت و سلامت مبارك رخصت حرکت نداد در اسکندریه نزول اجلال فرموده سفر را بتاخیر انداختند و مقر مبارك را در رمله یکی از نواحی اسکندریه معین فرمودند و پس از چندی به زیتون و قاهره تشریف بردند و آن اشطار بقدم مرکز عهد حضرت پروردگار مزین گردید سپس در تاریخ یازدهم اوت ۱۹۱۱ هیکل اقدس بمعیت چهار نفر از خدام و ملتزمین رکاب بوسیله کشتی بخار کرملیکا بجانب مارسى رهسپار شدند و بعد از توقف مختصری در تنون لبن بلندن عزیمت فرمودند و یوم چهارم سپتامبر مردم آن عاصمه عظیمه بزیارت مرکز میثاق الهی مفتخر و متباهی گردیدند و پس از یکماه اقامت در این مدینه وجود مبارك به پاریس تشریف فرما شدند و مدت نه هفته در آن شهر اقامت و در سامبر همانسال به بر مصر معاودت فرمودند و مجدداً در رمله اسکندریه رحل اقامت افکندند و فصل زمستان را در آن محل بسر بردند تا نوبت سفر ثانسی مبارك رسید .

سفرثانی : امریکا ، مراجعت از اروپا

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۱۷۴ :

"..... و در تاریخ بیست و پنجم مارس ۱۹۱۲ باجهاز " سدريك " از طریق ناپل مستقیماً بصوب نیویورک حرکت و در یازدهم آوریل به بندر مذکور ورود فرمودند و مدت هشتماه در خطه وسیعه امریک از يك کرانه تا کرانه دیگر به سیر و سیاحت پرداختند و طی آن شهرهای واشینگتون ، شیکاگو ، کلوند ، پیتسبورگ ، مونت کلر ، بستن ، وستر ، بروکلین ، فن وود ، میلفورد ، فیلادلفیا ، وست انکلوود ، جرزی سیتی ، کامبریج ، مدفورد ، موریس تون ، دابلین ، کرین ایگر ، منترال ، مالدن ، بوفالو ، کنوشا ، میناپولیس ، سن پل ، اماها ، لینکن ، دنور ، گلین وود اسپرینگز ، سالت لیک سیتی ، سانفرانسیسکو ، اوکلند ، پالوآلتو ، برکلی ، پاسادینا ، لاس انجلس ، ساکرامنتو ، سن سیناتی ، و بالتیمور موطنی اقدام مرکز میثاق الهی واقع گردید سپس در تاریخ پنجم دسامبر ۱۹۱۲ هیگل مبارک بوسیله کشتی " سلتيك " از نیویورک بشطر لیورپول عزیمت و از آنجا باقطار آهن بجانب لندن حرکت فرمودند بعداً به اکسفورد و ادینبورگ

و بریستول تشریف فرما شده و از آنجا مجدداً به لندن  
 معاودت و در تاریخ بیست و یکم ژانویه ۱۹۱۳ بطرف پاریس  
 توجه فرمودند و درسی ام مارس عازم اشتوتگارت گردیدند  
 و از آنجا در یوم نهم آوریل به بوداپست تشریف بردند  
 و نه روز بعد به وینه عزیمت فرمودند و در تاریخ بیست و پنجم  
 آوریل به اشتوتگارت مراجعت و در اول ماه مه وارد پاریس  
 شدند و تا دوازدهم ژوئن هیکل اقدس در آن شهر توقف  
 فرمودند و روز بعد بوسیله کشتی " هیمالایا " که از ماریسی  
 حرکت میکرد بقطر مصر رهسپار شدند و با فاصلهٔ چهار <sup>عیلیه</sup> یوم  
 به پورت سعید ورود فرمودند و پس از گردش مختصری در اسما  
 و ابوقیر و توقف بالنسبه ممتدی در رمله بجانب حیفا توجه  
 فرموده و سفر تاریخی مرکز میثاق الهی در یوم پنجم دسامبر  
 ۱۹۱۳ میلادی پایان پذیرفت .

مطالب زیر از مقاله ای تحت عنوان ۵۰ سال قبل بقلیم  
جناب جلیل محمودی از یوتا امریکا که در دو شماره  
آهنگ بدیع شماره ۹ و ۱۰ سال ۱۷ درج شده نقل گردیده  
است :

۵۰ سال قبل :

این ایام بمناسبت پنجاهمین سال تشریف فرمائی حضرت  
عبدالبهاء با امریکا جشنهائی در سرتاسر این قاره عظیم  
برپاست .

پنجاه سال قبل یعنی بامدادان روز ۱۱ ماه مه (۱)  
۱۹۱۲ کشتی عظیم " سدريك " در ساحل نیویورک پهلو  
گرفت انبوه جمعیت بهائیان در اسکه انتظار مقدم اکمل  
فرد عالم امکان را که عزیزترین مهمان آنها بود داشتند  
و با کمال بی صبری مشتاق زیارت محبوب و مولای بیهمتای  
خود بودند .

پل کشتی گذاشته شد و درها باز گردید و بر طپش  
دلهای مستقبلین افزود تمام چشمها بدر خروج کشتی دوخته  
شد خبرنگاران و عکاسان مسابقه معهود خود را آغاز نمود .

---

(۱) روز ورود حضرت عبدالبهاء به نیویورک مطابق سفرنامه  
سپارک جلد اول روز دهم ماه آوریل ۱۹۱۲ بوده .

بودند افسران کشتی با لباسهای فاخر جلور قرار گرفتند و پس از لحظه ای چند که بر مستقبلین بسیار طولانی بود همینکه افسران بحالت احترام قرار گرفتند مژده نزدیکی و نزول اجلال بود و طولی نکشید که طلعت انور عبدالبهاء نمودار گردید مولوی سفید بر سر و عبای بلند تا پشت پا در بر با سیمای ملکوتی و محاسن سفید و تبسمی که بر لب داشت و با چشمان نافذ خود که عالم و عالمیان را با عشق آمیخته به عفو مینگریست در آستانه در چشم عشاق را روشن نمودند . کلاها از سر برداشته شد و سرهای تعظیم فرود آمد مقدمش را با هلهله و شادی گرامی داشتند و برقد و مشین اشک شوق نثار نمودند . فرداً فرد مستقبلین مورد تفقد و نوازش حضرتش قرار گرفتند و دست عطا و فتش را فشردند و یکی از مخبرین جراید مقصد مبارک را از این سفر استفسار نمود . فرمودند : " ما بنا بدعوت انجمن صلح آمریکا باین کشور آمده ایم . اساس دیانت جهانی بهائی بر صلح عمومی و وحدت عالم انسانی و تساوی حقوق جمیع افراد است و امید وارم انجمن صلح آمریکا اولین قدم را در راه استقرار صلح جهانی بردارد . "

سؤال شد صلح عمومی چگونه ممکن است استقرار یابد ؟  
 فرمودند : " تحقق صلح منوط به تفسیر افکار و آراء جهانیان

است امروز صلح عمومی دواى جميع امراض عالم انساني است"  
سؤال شد اين امراض از چه قبيل ميباشند ؟ .

فرمودند : " يکي از اين امراض ناراحتى وعدم رضايت  
مردم در زير يوغ مصاريف ومخارج سنگين جنگ است عوايدى  
که مردم با تحمل رنج وزحمت بدست ميآورند دول بمصرف  
امور جنگى ميرسانند ..... و اين است که روز بروز تحمل اين  
بار سنگين براى مردم دشوارتر ميگردد .

سؤال شد آيا صلح موجب زحمت وجنگ سبب ترقى وپيشرفت  
نيست ؟ .

فرمودند : " خير . امروز جنگ سبب جميع گرفتاريها و زحمات  
است واگر از بين برود کليه اين زحمات مرتفع خواهد شد  
..... بهر حال تحقق صلح منوط به تعليم افراد انساني و بسط

توسعه عقايد وافکار آنانست ..... " (۱)

بدين ترتيب اين مهمان عزيز آمريکا بهنگام نزول اجلا  
باين قاره ۶۸ سال از عمر مبارکش گذشته بود . چگونه و در  
کجا - تاسن هشت سالگى در طهران واز همان صفرسن  
شريك در مصائب بي پايان پدر بزرگوار خود بودند هنگامى

---

(۱) نگارنده به متن فارسى بيانات مبارك دسترسى نداشت .  
مرااتب مندرجه ترجمه مضمون بيانات مبارك است از  
انگليسى .



که فرمان اخراج جمال مبین بحکم رئیس الظالمین از ایران  
 صادر گردید و در سخت ترین سرمای زمستان جمال مبارک  
 را با عائله و جمعی اطفال صغیر پس از نهب مجموع دارائی  
 و اموال از طریق گردنه های پربرف و یخ آوج و اسدآباد  
 با وسائل مسافرت آنروزی روانه بغداد ساختند حضرت  
 عبدالبهاء هشت ساله بودند سهم این طفل معصوم از  
 هشت سالگی نفی از تبعید گاهی به تبعیدگاه دیگر و از  
 زندانی بزندان دیگر بود تا منجر بمسجونی در سجن اعظم  
 عکا در تاریخ ۳۱ ما<sup>ه</sup> آگست ۱۸۶۸ گردید دوران مسجونیت  
 و محدودیت عکا نیز چهل سال بطول انجامید تا در ۳۱ ماه  
 آگست ۱۹۰۸ با سقوط سلطان عبدالحمید ابواب سجن  
 مفتوح گردید و طفلی که بهشت سالگی در پنجه ظلم اعدا  
 اسیر و گرفتار گردید و در طول ۵۶ سال کمترین مصیبت وارده  
 بر او تحمل رنج تبعید و زندان بود بشصت و چهار سالگی  
 آزاد شد . غم جهانیان و سرنوشتی که اهل عالم در پیش  
 داشتند و بر حضرتش قبل از وقوع مشهود بود کبر سمن  
 و ضعف مزاج را از یاد ببرد و در سال ۱۹۱۱ آهنگ اروپا  
 فرمود و نعره یا بهاء الابهی برآورد در اغلب ممالک آن  
 قاره متمدن بزرگان و فلاسفه و دانشمندان مقدمش را گرامی  
 داشتند و اعظم جهان غرب در اعظم مجامع و انجمن های

علمی و دانشگاه‌ها و کلیساها و کنایس معظم تعالیم الهی و سخنان ملکوتی و اندازات صریحه حضرتش را شنیدند . پس از آن آهنگ قطر مصر فرمود و از آنجا عازم دنیای جدید گردید و از ۱۱ آوریل تا ۵ دسامبر ۱۹۱۲ در سرتاسر آمریکا مسافرت فرمود و اساس مدنیت الهی نهاد و بفرموده حضرت ولی امرالله روحی لوحده الفداء : "..... در قریب چهل مدینه از مدن مهمه ایالات متحده و اقلیم کانادا سیارگشت و در مجامع عظمی و انجمنهای لاتعد و لا تحصی و دارالفنونهای مهمه و کنائس مسیحیان و معابد کلیمیان و مجامع زنادقه و اشتراکیون و صلحجویان و فلاسفه و مادونها با وجود ضعف مزاج و تقدم سن نعره یابها<sup>۱</sup> الابهی برآورد و باثبات حقیقت الوهیت و وحدت مظاهر مقدسه و ابلاغ امر بدیع و بسط مبادی سامیه و کشف اسرار مدنیت الهیه و حل مشاکل اقتصادی و اعلان وحدت عالم انسانی و انداز بوقوع بلای ناگهانی بی پرده و حجاب لیلا و نهارا بپرداخت حجر زاویه اولین مشرق الانکار آمریکا را در ایام رضوان بنهاد و مقصد اصلی عهد و شیق و میثاق غلیظ جمال ابهی را در مجمع پیروان امر عزیزش در مدینه میثاق<sup>(۱)</sup> مکشوف و مدلل ساخت در انجمن شور روحانی نمایندگان مراکز امریه آن اقلیم وسیع بنفسه حاضر شد و روح حیات در گالهد مشروعات

(۱) منظره نیویورک است .

بهبه جدید التأسیس علمداران حزب مظلوم بد مید ..... (۱)  
اوقات مبارک در امریکا چگونه گذشت:

هرچند که مرحوم میرزا محمود زرقانی سفرنامه مبارک را در دو جلد بتفصیل نگاشته و طبع و منتشر شده و در دسترس دوستان است ولی مطالبی که زیلا نگاشته میشود مستخرج و ترجمه از مطبوعات آمریکا است که قسمتهائی از آن مکمل بدایع الاثار میباشد از دقیقه ورود با امریکا فعالیت مستمر و برنامه های سنگین رسمی و غیر رسمی بطوری اوقات مبارک را اشغال کرد که تحمل آن مقدار زحمت حتی برای جوانان نیز کار آسانی نبود . بهر شهری که تشریف فرما میشدند مردم از هر طبقه و مقام برای استفاضه از محضر اطهرش گرد او جمع بودند و حتی در موقع مسافرت در قطارهای راه آهن نیز خوشه چینان خرم دانشش او را بحال خود نمیگذاشتند در مدت ۲۹ روز اقامت در نیویورک در ۵۵ جلسه عمومی و خصوصی شرکت و نطق فرمودند مسائل غامضه علماء و دانشمندان را جواب گفتند و هنگامی هم که در منزل تشریف داشتند اطاق مبارک از مراجعین پر بود روزی نبود که در جراید نیویورک نام مبارکش با احترام و تمجید و تجلیل ذکر نگردد .

دانشگاه کلمبیا و همچنین دانشگاه لیانسدو  
استانفرد از آنحضرت برای ایراد نطق دعوت نمودند که  
بدون تأمل پذیرفتند و هزاران دانشجو و اساتید دانشگاه  
و دانشمندان دیگر از بحر کمالاتش استفاده کردند .

### ۳- هدف مبارك از سفر به اروپا و امریکا

با مطالعه مطالب زیر به هدف این سفر تاریخی که  
در عالم ادیان بی نظیر بوده بی میبریم و وسعت نظر هیکل  
مبارک را در مییابیم .

۲۷ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳۷ سفرنامه جلد اول :

..... " حین صحبت شخصی دیگر مشرف و از مقصد  
سفر مبارك استفسار نمود فرمودند :

" من بآمریکا آمدم تا علم صلح عمومی بلند کنم ، آمده ام  
ترویج وحدت عالم انسانی نمایم ، مقصدم الفت و محبت بین  
ادیان است ، ولی بعضی در راه از من میپرسند که آیا  
مملکت شما آباد است ، درختهای خوب دارد ، میوه های  
آبدار پیدا میشود ، حیوانات خوش شکل و اسبهای خوب و

تازیهای مرغوب بدست میآید ؟ اما من از اشجار عالم وجود  
و اثمار کمالات انسانی و شمیم و اخلاق رحمانی حکایت  
میکنم و نفوس را بطلکوت الهی میخوانم .

اول ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۵۴ سفرنامه جلد دوم :  
..... در مجمع صبح عنوان نطق مبارک این بود .  
" دو سال است در آمریکا و اروپا گردش میکنم و مقصدم اعلان  
وحدت عالم انسانی و صلح عمومی است که حضرت بهاء الله  
آنها تأسیس فرمودند ..... "

۲۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۴ سفرنامه جلد دوم :  
..... چون از سفر مبارک سؤال نمودند با نهایت  
قدرت و هیمنه فرمودند که :

" من آمده ام تا مدنیت الهیه را ترویج نمایم ، مدنیتی  
که حضرت بهاء الله در شرق تأسیس فرمودند ، مدنیتی که  
خدمت بمال اخلاق نماید ، مدنیتی که سبب صلح عمومی  
است ، مدنیتی که مروج وحدت عالم انسانی است . "

۲۴ دسامبر ۱۹۱۲ ص ۳۶ - ۴۰ سفرنامه جلد اول :  
..... بعضی از روزنامه نویسیها مشرف شدند و از جمله

مقالات مبارکه خطاب بانها این بود که چون پرسیدند وجود مبارک از کجا تشریف میآورند و مقصد مبارک از این سفر چیست فرمودند :

" از آمریکا میآیم هشت ماه در صفحات آمریکا بودم بهر شهری رفتم و در کنائس و مجامع هر مدینه شی صحبت داشتم و در کنفرانس ع دیده مثل کنفرانس لك مهانگ مدعو بودم و در دارالفنونها حاضر ، همه جا بدعوت برای صحبت رفتم و اساس گفتگوی من تعالیم حضرت بهاء الله بود که بموجب آن تعالیم ، کل رادعوت نمودم بصلح عمومی بین ادیان و صلح عمومی بین اجناس و صلح عمومی بین دول و اقالیم و دلایل بر وجوب صلح اقامه نمودم و بپراهین عقیده ثابت و محقق داشتم که امروز اعظم والزم امور صلح عمومی است و سبب آسایش عالم انسانی واعظم وسیله حل مشکلات ، زیرا این قرن انوار است ..... حال باروپا آدم الحمد لله در این شهر کنفرانس صلح تشکیل شده و این بسیار سبب سرور است که در این مرکز مهم بین وکلای ملل تأسیس چنین کنفرانسی شود لهذا امیدوارم که انوار صلح عمومی بتابد و این ملت نجیبه و دولت عادله موفق بان شوند که این اساس متین صلح عمومی که بنیان آسایش نوع انسانی است در اینجا تأسیس شود حرب بالکان بانتهی رسد و حقوق طرفین محفوظ مانند

ومحافظه گردد والا شراره اش عالمگیر شود علی الخصوص اروپا. که مانند جبهه خانه پر از مواد التهابیه است و منتظر يك شراره که اروپا را زیر و زبر نماید پس چاره جز صلح عمومی نماند . امروز این امر اعظم امورات از خدا میخواهم که میسر شود امریگا و اروپا در مدنیت مادیه نهایت ترقی نموده روز بروز در ترقی است امید است مدنیت الهیه نیز در این ممالک تأسیس شود یعنی مدنیته که انبیای الهی تأسیس نمودند و تعلق بعالم اخلاق و تربیت روحانی دارد و سبب قوت معنویه عالم انسانی است .

۱۳ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲ سفرنامه جلد دوم :

سؤال از مسافرت و مقصد مبارک کردند فرمودند :

" من از آمریکا میآیم ۹ ماه در آن ممالک مسافر بودم

در اکثر کنائس و مجامع نطق کردم ، جمیع را بوحدهت عالم

انسانی خواندم و صلح عمومی ، صلح بین ملل ، صلح بین

ادیان ، صلح بین اجناس ، صلح بین اقالیم دعوت نمودم

فوائد صلح را بیان کردم ، مضرات جنگ و جدال را شرح

دادم و اعلان نمودم که اساس ادیان الهی یکی است و این

اختلافات از تقالید است اگر اهل ادیان تقالید را ترک

کنند کل متفق شوند خلاصه جمیع را دعوت بر محبت و اتحاد

نمودم و بر ترویج صلح عمومی دلالت کردم تا بین بشر  
 جدال و نزاع نماند جمیع یکخاندان شوند و در نهایت  
 محبت و الفت با یکدیگر معاشرت و سلوک نمایند و شرق و غرب  
 دست در آغوش شوند این تعالیم در قطب خیلی تأثیر نمود  
 در هر مجسمی در صلح عمومی متفق گشتند . حالا در امریکا  
 نفوس خیلی مایل بصلحند و امید چنان است که نتایج مهمه  
 حاصل شود مقصد من از سفر بلندن هم همین است .  
 پرسیدند : آیا شما مسیح هستید ؟  
 فرمودند : " من بنده خدا هستم "

۳۰ آوریل ۱۹۱۳ ص ۲۷۲ سفرنامه جلد دوم اشتوتگارت :  
 ..... فردا ما از اشتوتگارت حرکت خواهیم کرد الحمد لله  
 باینجا آمدم شماها را ملاقات نمودیم نهایت تعلق روحانی  
 حاصل گردید ما سعی میکنیم بلکه شرق و غرب روابط کامله  
 یابد و این آمدن من باینجاها مقدمه آنست ، این اول  
 طلوعست ، امیدوارم انوار نیر وحدت بر جمیع اقالیم بتابد  
 نفوس امم مانند قطراتند چون متحد شوند بحری اعظم  
 تشکیل شود امید چنانست که کل متفق گردند تا دریای  
 یگانگی بحر وحدت عالم انسانی بوج آید این اغنام متفرقه  
 جمع شوند در ظل تربیت شبان الهی در آیند تا در چمنستان



سعادت و احسان آراگاه دل و جان جویند و از سرچشمه حیات سرمدی بنوشند مقصد ما این است زیرا نفوس بنی آدم مانند اغنام متفرقه حیران و پریشان در صحاری و تلال و جبال عالمند چه خوب است که جمیع جمع شوند و در این چمن الهی در نهایت الفت و آسایش زندگانی نمایند در تحت صیانت دائمی حقیقی باشند این نفوس انسانی بمثابة اطفالند پدر حقیقی خداست چه زیباست که این اطفال بر خوان موهبت الهی در ظل پدر آسمانی مجتمع گردند و مربیای تربیت آن پدر مهربان شوند .

۴- اهمیت سفر تاریخی حضرت عبدالبهاء

به غـرب

این معنی از بیاناتی که زیلا ذکر گردیده بخوبی آشکار است و هیکل مبارک بفسفة المقدس شهادت براهمیت این سفر تاریخی داده است :

ه دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۷ جلد دوم سفرنامه :

" اهمیت این سفر بعد معلوم خواهد شد تا حال "

چنین امری واقع نگشته و در هیچ عصری دیده نشده گه  
 نفسی از شرق باقصی بلاد غرب مسافرت نماید در حالتیکه  
 در تبلیغ امرالله و تعالیم بدیعه و مسائل الهیه در معابد  
 و مجامع امم مختلفه چنان قائم و ناطق گردد که احدی را  
 مجال انکار و اعتراض نماند بلکه کل مفتون و مجذوب شوند  
 و نهایت عزت و احترام را اظهار نمایند . حضرت مسیح در  
 مملکت خود چند مرتبه به بیت المقدس و مجامع اسرائیلیان  
 داخل و بنصائح و مواعظ مشغول شدند ملاحظه نمائید که  
 بعد علمای مسیحیه چگونه این مسئله را اهمیت دادند پیر  
 معلومت این سفر چه اهمیتی پیدا خواهد نمود که ما در  
 کنائس عظمی و مجامع کبری باعلی النداء ندای یابها<sup>۱</sup> الابهی  
 برآوردیم و بافصح بیان و اتم برهان بشارت بملکوت الله  
 دادیم و به بیان تعالیم جمال مبارک پرداختیم . در معابد  
 یهود باثبات دیانت مسیح و حقیقت اسلام برخاستیم در کنائس  
 مسیحیان بذکر عظمت و بزرگواری محمد رسول الله ناطق  
 شدیم در مجامع اشتراکیون قوانین انتظام و آسایش  
 عالم آفرینش را شرح دادیم در محافل مادیون قوه  
 خارق العاده ما واره الطبیعه را ثابت و محقق نمودیم ، در  
 کنگره های صلح و کنفرانسهای امم ندای جمال قدم را بلند  
 کردیم و آنچه که سبب انتشار صلح عمومی و ترویج وحدت عالم

( ۲۹۱ )

انسانی است زبان گشو دیم بقسمی که در هر مجموعی  
جمع اعناق خاضع شد لسانها بستایش ناطق گشت دلها  
منجذب بنفحات الله گردید و جانها مستبشر به بشارات  
دیگر به بینید چه خبر است . انتهى

۶ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۱۱ سفرنامه مبارک جلد دوم :  
" در ممالک آمریکا تخی افشاندہ شد نفوس  
خیلی بحرکت و هیجان آمدند دیگر تا خدا چه خواهد  
الحمد لله ما بفرموده حضرت مسیح عمل نمودیم از هر شهر و  
دیاری که عبور کردیم گرد و غبار برکفش و دامن ما ننشست  
و در نهایت انقطاع نشر نفحات الله و اعلام کلمة الله شد .  
انتهی "

۲۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰ سفرنامه مبارک جلد اول :  
..... و دیگر آنشب از جمله بیانات مبارکه این بود که :  
" جمیع افکارم مشغول این سفر است بامور دیگر نمیتوان  
پرداخت از بس نتایج این سفر عظیم است تا حال در امر  
جمال مبارک امری باین عظمت واقع نشده . "

۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۷ سفرنامه مبارک جلد اول :

”..... بلی قدر وعظمت این سفر هنوز معلوم نیست  
 بعد معلوم میشود چون ما مقصدی از این سفر جز عبودیت  
 آستان احدیت نداشتیم لهذا تأیید رسید و بارقه عنایت  
 وتوفیق دمید.....“

۱۲ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۰ سفرنامه مبارک جلد اول :  
 ”..... و در تین چون روزنامه های بغاله ترجمه  
 وبحضور مبارک عرض میشد باز شکر نصرت و حمایت ملکوت  
 ابهی میفرمودند که تأیید و نصرت ملکوت ابهی اظهـر  
 من الشمس است هیچ چشم وگوشی تا حال چنین تأییدی  
 نه دیده و نه شنیده حضرت مسیح در معبد یهود وارد  
 ولی از تعالیم توراة بیان فرمود یا منع بیع و شری در بیت الله  
 ومسیحیان تاکنون آنرا اهمیت میدهند و بزم سرور برپا مینما  
 یند  
 اما امروز بتائیدات جمال ابهی در ممالک غرب در مجامع  
 وکنائس عظمی امرالله بنهایت وضوح ابلاغ میشود..“

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۸۹ :

\* هوالله \*

ای منادی پیمان چندیست در این صفحات بنشرآیات  
 بینات اوقات میگذرد و درکنائس عظمی ومجامع کبری صریحاً

اثبات نبوت حضرت رسول و ظهور حضرت اعلی و تجلی شمس  
 حقیقت روحی لهم الفداء بدلائل و براهین میگردد و جمیع  
 حاضرین سامع لا تسمع لهم همسا و حین خروج جمیع  
 حاضرین میآیند دست میگیرند و اظهار ممنونیت میکنند هر يك  
 که بهائی بوده و یا شده علامت این است که در وقت  
 مصافحه الله ابهی میگوید این نشانه امتیاز است فردی از  
 افراد اعتراض نماید زیرا صحبت بنوعی میشود که ابد برای  
 نفسی مجال اعتراض نمی ماند نوعی تقریر میشود که عقول و افکار  
 قبول مینماید و به حسب استعداد و قابلیت حاضرین صحبت  
 میشود بهر طرفك آن پدرتی تی کند ..... در صدر  
 کنائس اثبات نبوت حضرت میشود و ابد نفسی اعتراض  
 ننماید و جمیع گوش میدهند و ساکت و صامت هستند امید  
 است که بعون و عنایت جمال مبارك روحی لا حباه الفدا  
 فریاد این مورضعیف طنین شدیدی در آذان مستمعین  
 اندازد انه یوفق من یشاء علی ما یشاء ....."

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۳۷ :

"..... عبدالبهاء در کنائس و محافل اروپا و امریک  
 در اکثر مدن نمره زنان اعلان امر حضرت بهاء الله نمود  
 و ندا بملکوت ابهی کرد و براهین لامعه اقامه نمود و دلائل

ظاهره و حجت باهره اظهار کرد ابد از برای نفسی عذری  
نماند بلکه بسیاری از خطابه ها در روزنامه ها اعلان بآفاق  
شد ....."

مکاتیب جلد چهارم ص ۸۸ :

"..... و ندای یا بها، الابهی بلند و عبدالبها، در  
کنائس عظمی و مجامع کبری نعره زنان اثبات حقیقت حضرت  
رسول و حضرت اعلی و طلوع شمس بها، الله مینماید و اکثر  
جرائد نهایت ستایش مینمایند ....."

۱۳ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۵ سفرنامه مبارک جلد اول :

"در جمیع تواریخ عالم نظر کنید به بینید هیچ  
چنین حکایتی هست که شخصی شرقی در ممالک غرب وانگهی  
امریکا حاضر شود و در جمیع کنائس و مجامع ایالات متحده  
فریاد برآرد ، در هر شهری از شهرهای بزرگ امریکا ندای  
الهی را بلند نماید جمیع را بطکوت ابهی بخواند و ابداً  
نفسی اعتراض ننماید بلکه حاضرین محافل بنهایت دقت  
و مسرت استماع بیان او نماید این نیست مگر بتأییدات طکوت  
ابهی "

صفحه ۲۰ - ۲۱ سفرنامه مبارک جلد اول :

..... " سابق طی بحر محیط باین سهولت ممکن نبود  
 و تاکنون این نحو مسافر هم از ایران با آمریکا نرفته بعضی  
 رفته اند ولی برای منافع شخصی و امور جزئی میتوان گفت  
 این اول سفر شرقیان است با آمریکا . امید شدید بتأییدات  
 الهیه است که از هر جهت ابواب نصر و فتوح مفتوح گردد  
 زیرا امروز جمیع ملل عالم مغلوبند و غلبه و عزت طائف حول  
 بندگان جمال مبارك است جمیع مقاصد محو شود مگر این  
 مقصد جلیل معهدنا مشقت و ذلت در این سبیل عین راحت  
 و عزتست و زحمت ، نفس رحمت "

۲۸ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷۶ سفرنامه مبارك جلد اول :  
 ( هیکل مبارك حین عبور با ترن بسوی غرب آمریکا  
 در حالیکه در طرف راست کوههای کلرادو در طرف چپ  
 رودخانه بود . )

..... و چون مرکب مبارك از آنحدود گذشت فرمودند :  
 " حضرات : الطاف جمال مبارك موج میزند الان  
 چون نگاه میکنم می بینم بحر عنایتش مواجست و میفرماید من  
 باشما هستم واقعا اگر این نویدهای مبارك و نصرت و حمایت  
 او نبود من چه میکردم يك نفر انسان و این شرق و غرب  
 امریکا در این کوه و صحرا شوخی نیست بلفظ گفتن آسان است

( ۲۹۴ )

بتصور نمیآید که ما را در این کنائس راه بدهند به بینید  
چه تائید و عنایتی رسید این سفر سفر عجیبی است شکر کنید  
جمال مبارك را که چنین تائیداتی شامل حال شد .

۲۲ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۶ جلد اول سفرنامه مبارك:  
..... به احبای پورتلند و سیاتل که آنروز تازه برای  
تشرف آمده بودند بسیار اظهار عنایت فرمودند و از جمله بیان  
مبارك بآنها این بود که :

" تا حال واقع نشده که از شرق شخصی بغرب بیاید  
مخزن انبعاثات وجدانی و ملاقات دوستان الهی و باین  
درجه با نفوس محترمه الفت و محبت صمیمی داشته باشد  
بدون روابط ملکی و مقصد سیاسی و تجارت و سیاحت این  
قضیه مثل ندارد و در هیچیک از تواریخ نیست و اگر نفوس  
هم آمده اند بجهت سیاحت و تجارت و مقاصد دیگر بوده ."

مکاتیب جلد چهارم ص ۱۱۷ :

" ..... باری تعالیم جمال مبارك روحی له الفداء  
نعره زنان در امریک و بریطانیا و فرانسه و آلمان در مجامع  
عظمی و کنائس کبری بیان شد و شرح و تشریح گشت لهذا  
حجت بر کل بالغ گردید ....."



( ۲۹۷ )

مکاتیب جلد چهارم صفحه ۱۳۵ :

\* هو الله \*

ای یاران عبدالبهاء در بین افواج و امواج در محیط  
اعظم در وقت طوفان نامه یاران خواندم چون موج محبت لله  
وفی الله اوج گرفت بتحریر جواب پرداختم تا بدانید  
که نامه شما چه تأثیری نمود مدتی بود که در امریک در محافل  
و کنائس دور و نزدیک آهنگ خوشی بلند بود ، یکی نعره  
یابها ، الابهی میزد ، یکی فریاد یا علی الاعلی بلند مینمود  
در هر شهر ولوله و غلغله و در ارکان عالم امکان اهتزاز و زلزله  
بود ایامی چنین در سبیل نور مبین بگذشت ، بیگانه و آشنا  
حیران بودند که این چه طوفانی است شبهه نیست که  
پایان این طوفان طراوت و لطافت بوستان و گلستان است  
البته گریه ابر بهاری خنده چمن گردد و باران و بوران را  
نهایت ، سبزی و خرمی کوه و بیابان . . .

### ۵- وسیله سفر با امریکا

مسئله وسیله سفر هیکل مبارک با امریکا ———— خود از داستانهای شنیدنی و دلیل بر احاطه غیبی هیکل مبارک حضرت عبدالبهاء با موراتی است و به تعبیر مبارک دلیل بر عون و صون جمال قدم میباشد . در این مورد مطالب زیر درج میگردد :

با آنکه هیکل مبارک نگران وضع مزاجی خود در سفر دو هفته ای دریا بودند مع الوصف در قبال تقاضای احباء که ابتداءً از راه زمین بانگلیس تشریف فرما شوند و از آنجا با کشتی بزرگ و مجهز و مجلل و سریع السیر تیتانیک با امریکا مسافرت فرمایند قبول نمودند و همه میدانیم که آن کشتی غرق شد . جناب زرقانی در صفحات ۷ و ۸ سفرنامه مبارک جلد اول در این باره چنین مینگارند .

” بعضی از احباء عرض نمودند اگر وجود مبارک تا حدود بریتانیا از راه خشکی مسافرت فرمایند مقارن حرکت کشتی تیتانیک که اول کشتی مهم انگلیزها است ورود و نزول با سکه بانگلستان خواهند فرمود و در آن کشتی پنج روزه با کمال آسایش و راحت به نیویورک نزول اجلال خواهند نمود

و این رأی و نظر اکثر دوستان صواب بود ولی پس از اندک تأملی فرمودند : " خیر یکسر میرویم و توکل بر عون و صون جمال مبارک میکنیم او حافظ حقیقی و حارس معنویست "

۲۴ اگست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۲ سفرنامه مبارک جلد اول :  
"..... و آنروز خانمی که از کشتی تیتانیک نجات یافته بود مشرف شد عرض کرد شنیده ام فرموده بودید که در آن کشتی نروند فرمودند بلی . عرض کرد دانستید که چنین خواهد شد فرمودند خدا بقلب انسان الهام میکند ....."

توضیح : در روز ۱۳ آوریل ۱۹۱۲ خبر غرق شدن کشتی تیتانیک منتشر شد و بسمع احباً رسید و آنها ضمن اظهار تأسف از این واقعه شکرها کردند که وجود مبارک قبول مسافرت آن راه را نفرمودند . مؤلف

عین این تصادف برای هیکل مبارک در امریکا نیز روی داد و شرح آن در صفحه ۲۴۷ سفرنامه مبارک جلد اول مندرج است .

..... بعد از صحبت وجود مبارك خيلى خسته بودند  
 وبه تشریف بردن بكنوشه موعود دكتر نات مذکور هم  
 با ملازمان حضور ويكى از احبای جاپانى مأذون و ملتزم  
 ركاب اقدس بود . بعد از دو محطه ترن تبديل شد و با  
 عجله دوستان بترن ديگر نرسيدند . احبا خيلى متأثر  
 شدند فرمودند هيچ عيب ندارد در اين حكمتى است و  
 چون بعد با قطار ديگر حرکت فرمودند در بين راه بآن  
 قطار اول رسيده ديديم شكسته افتاده و بعضى از مسافرين  
 آن هم مجروح شده اند معلوم شد تصادم واقع شده  
 فرمودند : اين هم حفظ و حمايت جمال مبارك بود و حكايه  
 عزيمت مبارك از اسكندريه بامريكا فرمودند كه بعضى همچو  
 صلاح دانستند كه ما از راه لندن با كشتى تيتانيك كه در  
 همان سفر غرق شد بيايم ولى جمال مبارك چنين دلالت  
 نمود كه يكسر آمديم .....

#### ۶ مصارف سفر بغرب و كيفيت خرج مبارك

هزينه سفر مبارك را چه كسى ويا چه كسانى پرداختند ؟  
 چنانكه جناب محمود زرقانى در سفرنامه جلد اول  
 مرقوم فرموده اند احبای آمريكا مبلغ شانزده هزار دلار جمع

کردند و در دو برات تقدیم حضور مبارك نمودند . در موقع وصول اولین برات هیكل مبارك در رمله اسکندریه تشریف داشتند به محض وصول برات بمیرزا احمد سهراب که در واشنگتن بود بتأکید امر مبارك صادر شد که امین وجوه را بصا حبان شپس دهد زیرا قبلا برای امین سفر تهیه پول فرموده اند البته اگر نداشتم قبول میکردم بدیهی است برای کسانی که مؤمن بامر مبارك نبودند و شخصیت سرالله الاعظم رانمی شناختند و نمیدانستند امر مبارك جمال اقدس ابهی از ابتدای ظهورش با چه مشکلاتی مواجه بوده و مؤسس شریعتش از چه خاندان جلیل القدری میباشد و چگونه استغنائی الهی در کلیه شئون مادی و معنوی در رفتار و کردار و آثارش آشکار و هویدا بوده موجب تعجب و تحسین شد .

۹ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۳ سفرنامه مبارك جلد اول :  
 "صبح چون حساب مصاریف يك هفته اقامت در هتل نمودند هفتصد دلار (تومان) بود ....."

۱۳ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۲ سفرنامه مبارك جلد اول :  
 ..... بعد بیاناتی از قبض و بسط در مصاریف و

( ۳۰۲ )

دانستن مواقع خرج فرمودند که : " من وقتی ولو هزار دلار موجود باشد می بخشم اما وقت دیگر يك دلار هم صرف نمیکنم اینها محض نظم و ترتیب امورات که من میگویم ..... "

۱۲ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۰ سفرنامه مبارک جلد اول :  
..... ولی چون بایستگاه خط آهن ورود فرمودند  
اتوبیل چی می خواست زیادی کرایه بگیرد باواعتنائی ننمودند  
فرمودند : " انسان هزار دلار می بخشد نقلی نیست اما  
يك دلار تعدی کسی را قبول نمیکند زیرا اینگونه تعدی  
منافی عدل و نظم عالم است ..... "

۲ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۳ سفرنامه مبارک جلد اول :  
..... شب چون از هتل به مجمع ( منزل مسترومیسیس  
مکسول ) تشریف میبردند سوار تراموای شدند عرض شد  
کالسکه بطلبیم فرمودند : " حالا مسئله ئی نیست صرفه  
در این است ، تفاوت کرایه يك دلار میشود . "  
این طور مصارف شخصی راملاحظه میفرمودند . اما چون  
بمنزل مسترمکسول رسیدند بخدام خانه هریک يك لیـره  
عنایت فرمودند .

۲۶ ژانویه ۱۹۱۳ سفرنامه مبارک صفحه ۱۰۷ جلد دوم :

..... در آنروز و شب با حضرت امین الهی مزاج میفرمودند که هفتصد لیره آورده ولی متجاوز از هزار لیره برای این و آن گرفته واقعا انسان متحیر میشد از حسن اداره امور ظاهره با این مصاریف اعانت فقراء و حمایت ضعفا و پرستاری مرضی علاوه از مصارفات اخری که جمیع محض ترویج امرالله و اجرای احکام الله بود . اما خود هیکل اقدس حتی قبای زمستانی نداشتند و هیچ التفاتی بامور لازمه شخصی نمی فرمودند بالتماس اجازه دوختن يك قبا گرفتند زیرا قبای مبارك مندرس و پاره شده بود ."

#### ۷ - استغناء مبارك و اعانات بفقرا

\* در مسافرت بفر ب نه تنها حضرت عبدالبهائم تحت هیچ عنوانی از کسی هدیه ای نپذیرفتند بلکه در هتلهای و در خانه یاران به مستخدمین آنقدر انعام مرحمت میفرمودند که بیش از مخارج توقف ایشان در خانه دوستان بود . فقط یکبار از شخصی تبرع قبول فرمودند که آنها هم از دوستان قدیم ایرانی بود . اینك شواهدی در ایین مورد ذکر میگردد :

۲۷ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۵ سفرنامه جلد اول :

" صبح مسیس پارسنز مبلغی تقدیم نمود فرمودند  
این مبلغ را باید بفقرا انفاق نمائی . هر قدر اصرار کرد  
مقبول نیفتاد و فرمودند اگر مصارف سفر موجود نبود قبول  
میشد ..... "

۲۷ آپریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۷ سفرنامه جلد دوم اشتوتگارت :  
..... آنروز صبیح جناب قونسول تمام زیور خود را تقدیم  
حضور انور نموده عرض کرد خواستم عزیزترین چیز خود  
را تقدیم نمایم که یادگار من در حضور مبارك باشد فرمودند  
یادآوری نزد ما محتاج باین چیزها نیست یقین بدان کسه  
من هیچوقت شما را فراموش ننمایم هر قدر رجا نمود قبول  
نفرمودند .

۱۰ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۵ سفرنامه جلد دوم :  
" وجود مبارك از ادین بورگ عازم لندن بودند  
خدا می را که در هتل بودند امر بجمع اسباب و ادای  
کرایه هتل فرمودند و چون مسس وایت مطلع شد بسیار اظهار  
تأثر کرد و اصرار نمود که همه ملتزمین رگاب مبارك بایند  
مهمان من باشند ولی قبول نفرمودند و ده جنیه هم  
بجهت اعانه مرضی مرحمت فرمودند ..... "



۶ می ۱۹۱۲ صفحه ۹۵-۹۲ سفرنامه جلد اول :  
"..... اراده حرکت فرمودند مستر سمایلی رئیس  
کنفرانس فی الحقیقه احترامات فائده مجری داشت و راضی  
بحرکت مبارک نمیشد فرمودند : " چون ملاقات نفوس  
کثیره و مجامع عدیده درپیش دارم لذا باید حرکت نمایم  
و تا وقت حرکت مبارک رئیس مذکور با نهایت خضوع درمعرض  
اطهر حاضر بود و یک تخته از قالیچه های ممتاز ایرانی  
هم بایشان عنایت شد و بینهایت شاگر گردید ....."

۲۴ می ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۴ سفرنامه جلد اول :  
"..... و دیگر استغنائی وجود مبارک در وقت حرکت  
بیشتر سبب جلب قلوب شد چه که امنای آن انجمن وانجمن  
موحدین از حضور انور وعده خواهی نموده بودند که جمیع  
مصارف سفر را تقدیم نمایند ولی ابد قبول نفرمودند ....."

۲۷ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۳۷ سفرنامه جلد اول :  
"..... در ایوان دو خانم از متمولین بودند که برای  
تفسیر آب وهوا بانجا آمده منزل داشتند . چون آن دو  
چشمشان بقامت مبارک افتاد پیام فرستادند و رجبای  
تشرف نمودند لهذا چون بیرون تشریف آوردند نزد آنها

جالس شدند از مقاصد مبارك سؤال کردند شرحی در تاریخ امر وسجن عکا ونشر نفحات الله در جواب فرمودند عرض کردند وجود مبارك خیلی غنی و صاحب ثروت کلی دیده میشوند فرمودند : " غنای من ملکوتی است " عرض کردند آثار غنا مشهود است . فرمودند : " درحالی که هیچ ندارم از همه عالم غنی ترم ..... "

مستر فوردمورتن سن جوانی بود که از کثرت اشتیاق بزیارت هیکل مبارك و از فرط بی پولی روی میله های اطاق ترن نشسته و خود را از راه دور بشرق آمریکا رسانده بود این شخص مورد عنایت هیکل اطهر قرار گرفت و تا موقع توقف مهمان حضرتش بود و هنگام مراجعت پول کافی بساو عنایت فرمودند . اینک دنباله داستان را از زبان جناب زرقانی بشنوید :

۲۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۸ سفرنامه جلد اول :

..... از این قبیل مصاریف سریّه بسیار بود که هیچ

انتشار نمی یافت یکی دیگر را این عبد ذکر مینماید و باقی راصرف نظر میکند و آن ارسال فرمودن شخص ناطقی باطراف امریکا بود که از نیویورک او را مأمور فرمودند و سفر بشیکاگو و اطراف رفت و در هر سفر با آنکه آن شخص دارای

ثروت بود مصارف و افر با و عنایت فرمودند و علاوه بفقراء  
و کنائس هر شهری مبالغ گلی اعانه می فرمودند ..... ”

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۹ سفرنامه جلد اول :  
” ..... بعضی از احباب و جوهری تقدیم نمودند ولی هر  
قدر رجا کردند مقبول نیفتاد و امر بانفاق بفقرا فرمودند... ”

۱۶ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۱۳ جلد اول سفرنامه :  
” ..... بعد از نطقی ملیح در تشویق و تحریص آنها  
بحسن خدمت و صداقت و امانت و اظهار مسرت از  
خدماتشان فرمودند : ” من چون سمت پدیری نسبت  
بشماها دارم لهذا میخواهم یادگاری بشما بدهم و  
بهریک دو جینه عنایت فرموده سوار شدند در حالتیکه  
نفوس جلیله و مهمانهای محترم با نهایت خضوع ایستاده  
چون عبد ذلیل خاضع و خاشع و از استغنا و عظمت  
و جلال طلعت میثاق مبهوت و مات بودند ..... ”

۲۹ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۹۵ جلد اول سفرنامه :  
” ..... آنروز بعضی از احباب و جوهری تقدیم نمودند  
قبول نفرمودند هر قدر التماس کردند فرمودند ” از قبل من

بفقراء انفاق نمائید مثل این است که من بآنها داده ام  
 اما بجهت من هدیه مقبولتره اتحاد احباء و خدمت امرالله  
 ونشر نجات الله وعمل بوصایای جمال ابهی است "

۳ صی ۱۹۱۳ صفحه ۲۸۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس

"..... ناهار را آنروز دو نفر از ما، الله احبای امریکائی  
 در حضور مبارک موعود بودند سر میز در سالون مخصوص هتل  
 بیان مبارک شرحی در خصوص حیات روحانی مسیح بود .  
 حضرات شرحی از اوصاف حیات مبارک بعرض اقدس رسانیدند  
 از جمله حکایت از یکی از مجله های امریکا نمودند که نوشته  
 بود حضرت عبدالبهاء اول شخص عظیمی بود که در سفر  
 با امریکا و اداء خطابه های مهمه در کنائس و مجامع عظمی  
 از احدی فلسفی قبول نفرمود بلکه بنفوس کثیره اعانه عنایت  
 نمود . فرمودند : " ما بموجب فرمایش حضرت مسیح عمل  
 نمودیم و غبار شهری بر کفش و دامن ماننشست " .

۳۰ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۹۶ تا ۳۹۷ سفرنامه جلد اول :  
 جمعی احبا هم عهد شدند که در ساحت انور  
 دست بدامن مبارک زده ذیل اطهر را از دست ندهند و از  
 حضور مبارک دور نشوند تا هدایای آنها مقبول شود آن بود

که برای تقدیم نمودن چون با نهایت التماس بساحت  
اطهر رسیدند همه صاحبان هدایا را احضار فرمودند  
و خطاب بآنها در این خصوص نطقی نمودند که صورت آن  
اینست :

### هو الله

من از خدمات شماها بسیار ممنونم فی الحقیقه مرا خدمت  
کردید مهمان نوازی نمودید و شب و روز قائم بر خدمت  
بودید و ساعی در نشر نفعات الله من هیچوقت خدمات  
شما را فراموش نخواهم نمود زیرا جز رضای الهی مقصدی  
ندارید و غیر از دخول در ملکوت الله مقامی نخواهید حال  
هدایائی بجهت اهل بیت من آورده اید این هدایا  
بسیار مقبول است و مرغوب اما خوب تر از اینها هدایاء  
محبت الله است که در خزائن قلوب محفوظ ماند ، این  
هدایا موقتی است ولیکن آن هدایا ابدیست این جواهر را  
باید در جمعیه و طاقچه گذاشت و آخرتلاشی گردد اما آن  
جواهر در خزائن قلوب ماند والی الابد در عوالم الهی  
باقی و دایم باشد لهذا من محبت شما را که اعظم هدایا  
است بجهت آنها میبرم در خانه ما نه انگشتر الماس استعما  
ل مینمایند و نه یاقوت نگاه میدارند آن بیت از اینگونه

زخارف پاك ومبرا است حال من اين هدايا را قبول كرد مولی نزد شما امانت ميگذارم كه بفروشيد و قيمت آنها را برای مشرق الانكار شيكاگو بفرستيد ( احبا خیلی زاری کردند فرمودند ) من ميخواهم از طرف شماها هديه ئی ببرم كه در جهان ابدی باقی ماند وجواهری كه تعلق بخزائن قلوب داشته باشد اين بهتر است " انتهى

هر قدر احبا و دوستان انين وحنين نمودند قبول فرمودند و جمیع را راجع بمشرق الانكار شيكاگو نمودند .  
 وهمچنين در ايام اقامت مبارك در نيويورك وانگلستان تا حال مكرر از مسس گورال و مسس كوير از كاليفرنيا عرائض اسف بساحت اقدس ميرسيده كه وجود اكرم در اين سفر خدمت و هديه ئی كه سبب بركت و دليل توفيق ما باشد قبول نفرمودند لهذا رجای شديد و اميد و طيد داريم كه بنوعی موفق شويم كه تا وجود اقدس در سفرند بخدمتی مؤيد گرديم حتى به بعضی از ملتزمين ركاب مبارك نوشتند و راهنمائی خواستند كه بوسيله ئی در مصارف سفر مبارك خدمت لايقی نمايند بلكی ممنوع شدند ..... "

۲۰ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۹۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس

..... چون از پيش جناب آقا سيد احمد باقر اف منزل

داشت و شب و روز التماس و اصرار مینمود و از محضر انور درخواست میکرد که خدمات ایام اقامت مبارک در آن هوتل راجع بایشان باشد لهذا قبول فرمودند و مکرر میفرمودند : " سادات خمس همیشه خادم امرالله بودند " و آن اول خدمتی بود که در این مدت مسافرت مبارک در ساحت اطهر مقبول شد آنهم از دوستان قدیم ایران آن چند روز مهمانی بطراز قبول مزین گشت دیگر چنانچه در جلد اول هم مرقوم شد آنچه در کنفرانسهای بزرگ ومدن و بلاد امریک از خارج و داخل وجوه وهدایا تقدیم مینمودند. محال بود که فلسفی راقبول بفرمایند و اگر اتفاقا چند روزی در منزلی مهمان میشدند روز آخر و حین حرکت بخدام و ملازمان آنخانه پیش از مصارف چند روزه بخشش و انعام میفرمودند و در هرکنیسه شی اعانه از حضور مبارک داده میشد و در هر مدینه شی بذل و کرم مخصوص در حق فقرای آن شهر از محضر اطهر مشهود و استغنا و استقلال طلعت عهد الهی همه جامحیر عقول و جاذب قلوب بود ....."

استغناء مبارک در این سفر مورد نهایت درجه توجه یار و اغیار گردید چنانکه روش الهی آن وجود یکتا بود در امریکا نیز خیل فقرا از بحر فضل وجود هیکل مبارکش بهره مند بودند. جناب محمود زر قانی در سفرنامه مبارک

چنین مینویسد قوله :

۱۸ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۳۷-۳۸ سفرنامه جلد اول :  
 " غیر از تشریف نفوس مخصوص در منزل مبارک کوه  
 مجلس عمومی بود یکی در منزل مسس امری که خطابه و نطق  
 مبارک شرح ایام حیات حضرت بهاء الله جل زکره و بلیات  
 و شدائد عظمی و ارتفاع ندا<sup>۱</sup> الله در حبس اعدا بود که  
 چشمها را گریان و نفوس را انتباه و تذکر حاصل آمد و بها  
 نهایت رقت رجای حصول تأیید در خدمت نمودند . و مجلس  
 دیگر شب در تالار باوری مشن محض اعانت فقرا و رعایت  
 ضعفا تشریف بردند اول نطق و خطابه بی در مراتب فقر و  
 تسلی فقرا ادا فرمودند و چنان اثر و تأثیری نمود که  
 اغنیا رشک میبردند و حسرت مقام فقرا در دل میگرفتند  
 چنانچه تفصیل آن مجلس نیز در روزنامه هاشمیه زیاده  
 یافت . پس از ختام خطا به فرمودند میخواهم جزئی خدمتی  
 بفقرا<sup>۲</sup> نمایم لهذا رئیس مجلس اعلان نمود که حضرت  
 عبدالبهاء نزدیک در میایستند فقرا از یکطرف خدمت  
 ایشان آمده از طرف دیگر بگذرند وضع مؤثری بود که یک یک  
 فقرا<sup>۳</sup> زانوازش میفرمودند و بهر یک وجهی عنایت میکردند  
 و چون چهارصد نفر بودند سایرین زمزمه میکردند که پول  
 حضرت عبدالبهاء تمام میشود و کفایت نمیکند ولی آخر



دیدند زیاد آمد و بفقرا بیرون عمارت و بعضی از اطفال هم اکرام فرمودند .

هیگل انور حضرت عبدالبهاء در تمام کنائس وقت جمع آوری اعانه مبلغی عنایت میفرمودند و این معنی از این جمله مندرج در سفرنامه مبارک بخوبی پیدا است .

۲۳ آوریل ۱۹۱۲ صفحه ۴۸ سفرنامه جلد اول :  
"..... چنانچه در جمیع کنائس وقت جمع اعانه مبلغی از حضور مبارک عنایت میشد آن شب هم چند جینه مرحمت فرمودند ."

در انجمن اعانت فقرای سوریه و لبنان پس از ایراد بیاناتی در باره فقر .

۲۳ می ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۱ سفرنامه جلد اول :  
"..... حین حرکت ده لیره برای اعانت فقراء عنایت فرمودند ."

۱۰ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۷ سفرنامه مبارک جلد اول :  
"..... آخر شب با خدام آستان قدری در بازار گردش فرمودند بیش از همه چیز زینت کوچه و بازار چراغهای

الوان گاز و برق و محلات تأثر و قهوه خانه های مزین از دور از نظر مبارك گذشت تا بمحلی رسیدند که مجمعی از فقرا بنظر انور آمدند بهر يك وجهی عنایت فرمودند چون مردم این جلال و عظمت و بذل و کرم دیدند جمعیت زیادی با نهایت ادب در حضور مبارك صف کشیدند و بجمع اظهار عنایت میفرمودند ..... ”

۲۵ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۲ سفرنامه جلد دوم :  
 ” ..... اول شب در مجلس فقرای انجمن لشکر نجات که جمعیتشان به پانصد میرسید خطابہ ئی در خصوص مقبولیت فقر و فنا در درگاه کبریاء مفصل ادا فرمودند و بدرجه ئی مؤثر در قلوب بود که مکرر جمعیت دست زدند و هلله نمودند بعد از ختم خطابہ مبارکه بجهت عید میلاد بیست جنیبه عنایت فرمودند که یکشب جمیع را مهمانی کنند آن شب آنقدر جمعیت هلله و ولوله نمودند و طابعت پیمان را فقرا دعا و ثنا گفتند که در و دیوار بلرزه در آمد بعد بطبقه بالای آن عمارت تشریف برده گردش میفرمودند و محل خواب و سریر فقرا را ملاحظه کردند که در هر روز و شبی هر شخص فقیه بی منزلی که در آنجا منزل میگرفت فقط سه پنس که پانزده شاهی باشد کرایه میداد برای خواب و خوراک و حمام و سایر لوازم

متزل . خیلی در نظر مبارك مقبول افتاد چه كه اسباب  
رعایت و حمایت فقرا بود از آنجا بدیدن اطفال فقیرتشریف  
بردند و چون بمنزل مبارك مراجعت فرمودند بسیار اظهار  
تأثر از حال فقرا و پریشانی آنها فرمودند . ”

### ۸- تأثیر شخصیت حضرت عبدالبهاء

#### در اطرافیان

نفوذ شخصیت حضرت عبدالبهاء در یارو ! نیاز خود  
داستانی است بس شیرین و دل انگیز كه بیگمان یسی از  
قسمتهای درخشان تاریخ حیات همیكل مبارك حضرت  
عبدالبهاء در سفر غرب است . ذیلا چند نمونه از شواهد این  
مطلب ذكر میگرد .

۱۸ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۶ سفرنامه جلد اول :  
”..... عصر سطوت و رعب قیام و نطق مبارك در تالار  
آرنین در تجد احكام و وحدت مظاهر الهیه با لحن دلربا  
در آن بزم باصفا چنان تأثیری در قلوب نمود كه حتی رئیس  
كنفرانس منقلب شد و گونه ها را با آب دیده شست و لسان  
اطهر بمناجات ناطق بود كه خانمی محترمه ایستاده بود

بغتهٔ بیهوش افتاد و بعد از افاقه گفت هیمنه محفل چنان  
بنظر من جلوه نمود که گویا این جمع در آسمان راه میروند  
....."

۲۱ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۱ سفرنامه جلد اول :  
"..... در آنجا دکتر و مسن مور که همیشه مخالف  
امرالله بودند بنوعی مجذوب شدند که در محضر اطهر با  
نهایت خضوع عهد خدمت بعالم حقیقت نمودند و انقلاب  
آنگونه نفوس از امور مهمه و سبب حصول نتایج عظیمه بود ....."

۳۰ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۹ سفرنامه جلد اول :  
"..... و بعد از ساعت هشت قبل از نصف شب بموقریا ل  
نزول فرمودند اما از حالات و وقایع بین راه یکی تشرف  
شخصی از اهالی کانادا بود که بدون سابقه جذب جمال او  
را بسبب ارشاد دلالت نمود ....."

۳۱ آگست ۱۹۱۲ صفحه ۲۱۰ سفرنامه جلد اول :  
"..... و چون برای نهار بر سر میز تشریف بردند  
مستر مکسول از گمرکخانه رسید و عرض نمود اول سند وقی را که  
مفتش در گمرک باز کرد عکس مبارک را دید گفت این عکس  
پینمبر ایرانی است گفتم بلی گفت دیگر تفتیش لازم —

( ۳۱۷ )

نیست و جمیع سند و قها را مخص کرد ..... ”

۹ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۶ سفرنامه جلد اول :  
”..... لهذا هنگام دخول و خروج بایستی اسباب  
مسافری و مال التجار هم از گمرک بگذرد لهذا آن روز باز  
بصره مبارک رسانیدند که مدیر و ملازم گمرک گفته اند که  
اسبابیکه متعلق باهل بهاست دیدن لازم ندارد و کمال  
اطمینان حاصل است لهذا وجه مبارک چون گل شگفته  
شرحی از مراتب صدق و امانت که مایه اطمینان و راحت  
من فی الامکان است بیان فرمودند ..... ”

۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۶-۲۴۷ سفرنامه جلد اول :  
”..... پس طلعت عهد قیام فرمودند در امتیاز بیمن  
حقایق ملکوتیه و نفوس حیوانیه و ظهور کمال انسانی و صورت  
ومثال الهی و توضیح تعالیم ظهور بدیع لسان فصیح  
بگشودند چنانکه از دست زدن و شور و هلهله جمعیت تا لار  
بزلزله درآمد . بعد از خطابه مبارکه رئیس انجمن باز  
برخاسته اظهار شکر از تعالیم و بیانات مبارکه نمود و شهادت  
بر عظمت و حقیقت حضرت عبدالبهاء داد اهل مجلس هم  
بجهت اقرار و تصدیق قول رئیس همه دفعه برخاستند و در

محفل شور و نواهی انداختند که آن انقلاب هیئت مجلس اعظم دلیل بر قوه خارق العاده طلعت پیمان یزدان بود ، لهذا جمال بی مثال دوباره قائم و باین عبارات ناطق گردیدند ..... چون باطاق دیگر تشریف بردند نفوس هجوم آورده اغلب میگفتند ما میخواهیم مشرف شده اقرار بحقیقت این امر مبارک نمائیم ابداً بتصور نمیآید که باین درجه انقلاب در همچو مجمع عظیمی افتد و در چنین مملکتی همچو قیامتی برپا شود .

۵ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۹ سفرنامه جلد اول :  
 "..... شخص جلیلی که موسوم به مستر ریگدر ( قاضی )  
 که اوصاف مبارک راشنیده و آنشب اول تشریف او بحضور مبارک بود بعد از خطا به مبارکه برخاسته گفت " بعضی گمان نموده بودند که سلسله انبیاء و فیوضات خدا محدود است و منقطع حال ماکمال افتخار را داریم که بگوش خود این تعالیم راشنیدیم از پیغمبری شرقی که جانشین انبیای الهی است و هرگز پیام ایشان را فراموش نخواهم نمود الحق این تعالیم صلح عمومی وحدت عالم انسانی و توزیع ثروت باین قانون صحیح اقتصادی و مواسات و تساوی حقوق و لسان عمومی جمیع اساس ترقیات عالم انسانی است بعد قسیس

کلیسا برخاسته گفت این اشتباه بزرگی است که بعضی گمان میکنند عالم غرب بکمال رسیده و در شرق تعالیم و فیوضاتی نیست که غرب محتاج بآن باشد و حال آنکه حضرت عبدالبهاء مطالبی میفرمایند که ما تا حال آنرا شنیده و ادراک ننموده ایم..... " و در اطاق کلیسا کشیشها آنقدر خاضع و مفتون بودند که نمیدانستند بچه لسان حضور مبارک اظهار خلوص نمایند علی الخصوص مستر ریگدر که مکرر اظهار اقبال و ایمان مینمود . "

۱۹ اگست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۸ سفرنامه جلد اول :

"..... رئیس باکمال تعظیم و تکریم وجود مبارک را

معرفی نمود آنگاه قامت زیبا برخاست و از شرح و بیان تربیت روحانی و جسمانی شور و ولهی در دلها انداخت پس رئیس و رئیس هریک شکر عنایات مبارکه نموده آخر شاگردها سرود نعت عبدالبهاء را چنان سرودند که از شوق لرزه بر اندام اهل محفل افتاد و اغلب نفوس گریه شوق مینمودند و حین حرکت دور مرکب مبارک حلقه زده دست میدادند و اظهار خلوص میکردند....."

۴ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۵۳-۳۵۴ سفرنامه جلد اول :

..... " اما در ایستگاه راه آهن شیکاگو از بتل و تضرع  
 و تحسیر احبایه الله از مرد وزن هنگامه برپا بود و آنحالت  
 اعظم برهان نفوذ امرالله و عظمت عهدالله و سبب عبرت اهل  
 عقل و نهی که نفوس مجلله امریکا و اشخاص محترمه غریبهها  
 چگونه منجذب دلبر شرقند ، پروانه سراج الهیند و گریان  
 از هجر یار آسمانی و چون موکب اقدس حرکت نمود بعضی  
 تا محطه دیگر در رکاب مبارک آمدند .

..... باری بانهایت روح و ریحان و انجذاب و سرور  
 دل و جان آن جشن و محفل لقا بگذشت و قریب چهل نفر  
 از احباب آنشب بخانه نرفتند در همان هتل اطاق گرفته تا  
 صبح احیا داشتند ."

۲۰ اگست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۹ سفرنامه جلد اول :

..... " باری بعد از عنایت باحبا و گفتگوی با آنها  
 بمنزل مسس فارمر تشریف بردند و چون آن خانم عزیز روی و  
 موی عشق انگیز دید حالتی برای او دست داد که هرقلبی  
 از دیدن آن برقت آمد ..... "

۱۱ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۶۷ جلد اول سفرنامه :

..... " و چون رجا و التماس احبای فیلا دلفیا بمرضی انور



رسیده که فیلا دلفیا سر راه است و احبای آنجا در امید  
 و انتظار تشرف بلقا فرمودند یکمرتبه بآنجا رفته ایم دیگر  
 مجال و فرصت نه همینقدر تلگراف کنید که در ایستگاه راه آهن  
 بیایند چند دقیقه ملاقات مینمائیم ساعت (۶) اول شب  
 چون مرکب مبارک بآنجا رسید جمیع احباب رجال و نساء حاضر  
 و منتظر تا قطار راه آهن ایستاد فوراً هجوم آورده روی قدم  
 مبارک افتادند و بزیارت لقای اطهر کام دل و آرزوی جان  
 یافتند و اکثر سوار شده تا محطه دیگر در اطاق مبارک  
 مشرف بودند ..... تا آنکه با انین وحنین مرخص شدند  
 چون مسافری در ترن آن حالت را دیدند که قریب سی نفر  
 از احبای فیلا دلفیا با آن ولوله طائف حول جمال پیمائند  
 و از رقت قلوبشان کل حیران ، لذا در صد فحش برآمدند  
 و همه دور طلعت عهد الهی حلقه زدند و شیفته عظمت  
 و جلالت گشتند .

۲۵ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۸۹ جلد اول سفرنامه :

..... " سحرگاه چند نفر از احباب در منزل مبارک

وارد و آرزوی آن داشتند که در وقت مناجات و ازکار بساحت  
 مشرق انوار رسند و تشرف آن حین را وسیله تبرک و برکت  
 سازند و چون به محضر اطهر رسیدند از ذوق و شوق بخود

می‌بالیدند بعد کشیشی بانهایت تضرع و زاری مشرف شد و ذیل اطهر را گرفته رجای شفای عیال و اطفال خود نمود بسیار او را نوازش فرمودند و در باره او و عاقله اش دعا نمودند و تسلی بخشیدند با آنکه کشیش مذکور بهائی نبود مع هذا خضوع و تعظیمی در ساحت انور نمود که آنگونه تعظیم و خضوع بین مسیحیان مخصوص حضرت مسیح بود زیرا بد رجائی آوازه عظمت و تقدیس طلعت عهد یزدانی شهره هر شهرو کشور شده بود که هر شخص جلیل در ساحت عزش چون عبسید نلیل و هر عالم نحیر و فاضل شهیر وجود اسمش را با اسم نبی شرق و پیغمبر صلح میخواند با آنکه همیشه نفوس را از تقریر و تحریر آنگونه کلمات و عبارات منع می فرمودند و اظهار عبودیت بعتبه جمال ابهی میکردند ....."

۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۴ سفرنامه جلد دوم :

"..... واقعا از صمیم قلب اظهار اخلاص مینمودند و به محبت و خلوص افتخار میکردند حتی پس از صرف شام دو نوجوان پسر و دختر که خیال عروسی داشتند مقابل کرسی مبارک زانو بزمین زده ذیل اطهر را بدست گرفتند و با حال رقت و کمال عشق و محبت استدعای برکت و تأیید نمودند و رجای تبریک و توفیق کردند و مورد عطا و مشمول دعای

(۳۲۳)

طلعت رقیّت درگاه جمال ابهی گشتند ....."

۲۵ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۶۲ سفرنامه جلد دوم :  
"..... چنان هیجانی در نفوس پدید شد که هر کس  
میخواست خود را بحضور مبارک رساند ، ولی چون حال  
مبارک مقتضی نبود بسرعت از تالار خطا به بیرون تشریف  
مببرند که یک مرتبه صدای گریه ئی بلند شد ایستاده  
فرمودند به بینید کیست چون تفحص گردید معلوم شد  
خانمی میخواست خود را بحضور اطهر رساند هر قدر سعی  
میکرد که از میان جمعیت بطلعت انور رسد ممکن نمیشد و این  
عقده دل سبب ناله و فغان او گشته آخر چون مشرف شد  
و بذیل عطا متشبث ، او را تسلی دادند و او را بسروالهی  
دلالت فرمودند دیگر معلوم است که آن شب چه خبر بود  
و انقلاب نفوس تا حین حرکت مبارک بچه درجه " .

صفحه ۸۴ کتاب قرن بدیع جلد سوم :

..... عنایات و الطاف هیکل مبارک نه تنها جائب قلوب  
دوستان بود بلکه مفناطیس حبش افئده بیگانگان را نیز  
مفتون و مجذوب میساخت چنانکه گماشته خانم هرست موسوم  
به رابرت تورنر از نژاد سیاه در اثر زیارت جمال پیمان  
و ملاحظه جلال و عظمت آن نیر تابان شیفته و حیران گردید

و در حلقه مؤمنین وارد شد و او اولین نفسی است که از زمین سیاه پوستان امریک در ظل این امر اعظم درآمد و باین عنایت عظمی مفتخر گردید مراتب اشتیاق و انجذاب این خادم سیاه بدرجه ای بود که حتی پس از آنکه خانم ولی نعمتش که او را بی نهایت محترم میداشت بنحو غیر منتظری متوقف گردید و از ادامه طریق عشق که خود بطیب خاطر و علاقه وافر اختیار نموده بود بازماند ابداً در حرارت و نورانیت وی تأثیر نکرد و بهیچوجه از میزان شوق و فوق و وله و محبتی که الطاف مبارک حضرت عبدالبهاء در قلب او ایجاد کرده بود نکاست بلکه در خلوصش ثابت تر شد و در جذب و شورش راسختر گردید .

۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۶۷ سفرنامه جلد دوم : ادینبورگ  
مطلب تازه و بیان خیلی بامزه این بود که صاحب روزنامه  
اوننیگ ادین بورگ نوشته بود :

" در صورتیکه اساقفه ما باین زودی مفتون جلال  
و کمال شخصی شرقی شوند ، حال دیگران چه خواهد شد "  
واقع حق دارند زیرا دیدند یک وجود شرقی که  
سه روز است به ادین بورگ ورود فرموده اند اینطور در قلوب  
نفوس خطیره تأثیر و نفوذ ظاهر ساخته اند در هر مجمع و

مجلسی که وارد میشوند دفعهٔ مردم بجهت احترام قیام میکنند و اشخاص جلیله با وصال فشانطقند و عموم مردم بدرجهٔ بی خاضع که در آخر هر محفلی دست میدهند و اظهار طلب و اشتیاق مینمایند و هر روز جرائد از عظمت جلال و علو کمالش حکایت میکنند البته بعضی بحقد و حسد آیند و بخوف و دهشت افتند ..... ”

۴۰ اگست ۱۹۱۲ صفحه ۱۹۸ سفرنامه جلد اول :

” از جمله احبائی که از اطراف بساحت اطهر

مشفرف شدند مستر فوردمورتن سن جوانی بود که قبل از ایمان شیرترین نفوس بود و بعد از ایمان بینهایت سلیم و محجوب گشته بود . چون از تشریف بردن وجود مبارک بغرب مایوس میشود لذا از منیا پولیس تا گرین عکاسافت بعیده راه آهن را با عدم استطاعت باین نحو طی میکند که خود را زیر اطاق ترن روی میلهای آهن انداخته با این حالت بشیکاگو و از آنجا به گرین عکا حضور مبارک مشرف میشود و شرح حال راعرضه میدارد . با و فرمودند تو مهمان من هستی هر روز از او دلجوئی مینمودند و پس از چندی مصارف با و عنایت فرموده با کمال رفاهیت او را مرخص کردند . ”

قلم معجز شیم حضرت ولی امرالله در این باره چنین شهادت میدهد .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۲۷ :

”..... جوانی مستمند ساکن ایالات غربی امریک  
 آرزوی ملاقات حضرت عبدالبهاء را در دل می پرورانیید  
 و چون بیم آن داشت که هیکل اطهر بدان جهات توجه  
 نمایند و از این موهبت عظیم بی بهره و نصیب گردد تصمیم  
 گرفت بهر قیمت خود را بمحضر انور رساند و دیده از جمال  
 منیرش روشن نماید ولی مؤنه سفر نداشت و پرداخت هزینه  
 ترن برای وی مقدور نبود لذا باعزم جزم و اراده قاطع  
 خود را روی میله های فاصل بین چرخهای قطار بینداخت  
 و مسافت بین مینیاپولیس تانیوانگلند را که در آن هنگام محل  
 اقامت مرکز عهد الهی بود بکمال شجاعت و استقامت قطع  
 نمود و بدین ترتیب با خطر انداختن جان خویش به آرزوی  
 قلبی نایل آمد و مورد الطاف و عنایات مبارک قرار گرفت .”

اول ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۵۶ سفرنامه جلد دوم :

”..... باری آنشب چون جمعی ازدوستان شرق و غرب  
 رامستر سدلی برای شام در حضور مبارک دعوت نموده بود  
 لذا بعد از مجلس بسالون بزرگی که برای مهمانی زینت داده  
 و انواع نعمات رنگین مهیا کرده بودند تشریف فرما شدند و جمیع  
 آن طعامهای گوناگون و غذاهای بسیار لذیذ از نباتات بود

زیرا اکثر مدعوین مخصوص خود مهماندار محترم از خوردن  
گوشت حیوانات پرهیز داشتند . پس از صرف شام اول  
مسترسدلی که از مخلصین بود برخاسته بشکرانه و افتخار  
تبریک عید گفت و حضرت عبدالبهاء را با اسم سرور شـرق و  
پیغمبر صلح ستایش نمود سر ریچارد استغلی که از سران  
ملت انگلیس بود برخاست و با کمال خضوع و تعظیم بشکر و  
ثنای عنایات مبارکه و تمجید و توصیف تعالیم الهیه و قوت  
ربانیه زبان گشود و بشرح تأثیرات عظیمه نطق و بیـمان  
حضرت عبدالبهاء در محافل و مجامع عظمی پرداخت آنگاه  
طلعت عهد الهی قیام فرمودند و اظهار مسرت از نطق  
حضرات نموده به تبریک عید و توضیح مسائل الهیه ناطق  
و جالس شدند . بعد " مستر فلیکس موشلر " که از رؤسای  
مجامع صلح و اتحاد بوده و آخر منجذب کلمة الله و توجه  
ملکوت الله گشته بود برخاست چنان در ثنای امـراله و اوصاف  
مرکز عهد الله نطق نمود که باب اسرار گشودگاهی از سرور  
قبول کلمة الله اظهار رقص و طرب مینمود و گهی از شدت  
اطمینان و فوز بمرغان این امر بدیع شکر و ثنا میکرد و از  
درک فیض حضور مبارک بخود میباید و محامد تأیید و توفیق  
الهی میگفت که بچنین فیضی فائز شده ..... "

”..... چنان دیده دلها روشن بود و اعناق گسل  
 خاضع که هنگام مرخصی يك يك رجال و نساء محترمه در  
 مقابل کرسی مبارك زانورده دست و دامن مبارك رازيسا رت  
 مینمودند و استدعای فیض و برکت میکردند در آن میان چشم  
 بنده بجناب معیرالممالک که در آن سفر در رکاب مبارك بود  
 افتاد دیدم ایشان با حالت حیرت به تعظیم و سجود نجبای  
 ملت انگلیز و قدرت امر و اقتدار هیکل تقدیس مینگریستند  
 و از دو دیده میگریستند چند آنکه این عبد رانیز حالت رقت  
 شدیدی دست داد و از انقلابشان منقلب شده گریه شوق  
 نمودم و در دل نوق کردم و شکر تائیدات موعوده ملکتوت  
 ابهی گفتم در ممالک بریتانیا در جماع عظمی در ساحت اقدس  
 اعلی بکرات از امثال ایشان این حالت دیده شد که بر حان  
 غفلت و بدبختی هموطنان نوحه مینمودند و میفرمودند :  
 ” خدا چه عزتی بما ایرانیان عنایت فرموده چه آفتاب  
 بزرگی و سعادت از افق مشرق زمین طالع و درخشان نمود  
 افسوس که قدر آنرا نشناختیم تا باینحال پیر ملال دچار  
 گشتیم و بجزای اعمال خود رسیدیم ” فی الحقیقه تذکر غریبی  
 حاصل نمودند .”

اول آپریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۱۱ سفرنامه جلد دوم :  
 اشتوتگارت



..... و چون از در دیگر سوار شده به مجمع احباب در منزل  
 مستر هریگل تشریف فرما شدند صدای الله ابهی از هر  
 جهت بلند گردید همه با وجود منع شدید بر قدم مبارک  
 میافتادند و ذیل اطهر را بوسه میدادند و در وقت  
 دست دادن از صغیر و کبیر دست مبارک را بوسیده بردیده  
 مینهادند از مشاهده آن حالت رقت غریبی دست میداد  
 و تماشای عجیبی داشت انجذاب و خضوع و آدابی از احباب<sup>ی</sup>  
 آلمان عموماً در ساحت فضل و احسان دیده شد که فوق  
 خضوع احباب امریکا و خلوص آنها بود ..... طفلی از دوستان  
 آلمانی مشرف نشد مگر آنکه دست مبارک را بوسه میداد و  
 الله ابهی میگفت از اینحالت اطفال و شدت تعلق  
 قلوب آنها کمال انجذاب و توجه و نهایت محبت و خلوص  
 رجال و نساء احباب آنجا معلوم میشد ..... ”

کتاب قرن بدیع قسمت سوم ص ۲۰۷ :

..... در اشتوتگارت توقف هیگل مبارک بالنسبه کوتاه  
 و قلیل بود ولی از لحاظ انجذاب دوستان و عنایات مرکز  
 پیمان بیمثل و عدیل هرگز شور و نشوران ایام از صفحه ضمیر  
 محو نشود و خاطرات خوش آن احیان فراموش نگرود طلعت  
 میثاق با وجود تکسر و ضعف مزاج بمنظور ملاقات دوستان

عزیز و مخلص آن مدینه بدان صوب حرکت فرمودند و گذشته از حضور در احتفال یاران غیور و فداکار اشتوتگارت نسبت باعضاء هیئت جوانان که در شهر اسلینگن مجتمع شده بودند اظهارنوازش و عطوفت بیکران فرمودند و برحسب دعوت پروفیسور کریستال رئیس اسپرانتیست های اروپ نطق غرائی در مجمع آنان در حضور جمعیت کثیری ایراد فرمودند بعلاوه وجود اقدس برای دیدار احباء به باد مرگن تایم واقع در ایالت وورتامبرگ تشریف فرما شدند و در همین محل بود که چند سده بعد یعنی در سال ۱۹۱۵ یکی از دوستان بیادگار تشریف فرمائی حضرت عبدالبهاء بدان صفحات و ابرازتشکر و قدردانی از لطاف و مواهب آن وجود اقدس مجسمه ای از هیکل مبارک برپا نمودند .

۱۶ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۹ سفرنامه جلد اول :  
 "..... آنروز عصر در مجمع احبا نموتی را از اشعار مسیس وایت که نام شهناز خانم با و عنایت شده بود جمعی از دوستان حاضر کرده بودند حین نزول قدوم مبارک از طبقه بالا به محفل احبا با نغمه و پیانو چنان خواندند و عبور و مشی طلعت محبور در میان دوستان چنان بود که همه بحالت رقت آمدند و صبر و قرار از دست دادند و ناله و شوق

و گریه اشتیاق نمودند در آن میان کشیشی پیش آمد و رجا  
نموده گفت که پیغمبر خدا عبدالبها در باره من دعا  
بفرمائید و خیلی مورد عنایت شد ....."

صفحه ۳۱۷ شماره مخصوص آهنگ بدیع بمناسبت پنجاهمین  
سال صعود حضرت عبدالبها<sup>۱</sup> تحت عنوان مقاله ای بنام  
حیات و تعالیم سرکار آقا ترجمه جناب هوشنگ رؤفت  
پرفسور ادوارد برون در مقدمه ترجمه مقاله سیاح  
تصویری از عبدالبها<sup>۲</sup> که از آن بهتر نمی شود می نگارد .....  
" بندرت در عمرم کسی را دیده ام که سیمایش باین حد  
مرا تحت تأثیر قرار داده باشد در نخستین برخورد احساسی  
که از دیداروی یافتم چنین است مردی بلند وقوی البنیه  
همچون خدنگ راست باتاج وعبای سپیدرنگ، گیسوان  
بلندمشکی (۱) که تا حدود شانه هایشان میرسید پیشانی  
وسیع وکشیده که حاکی از هوش و زکا<sup>۳</sup> شدید و نیز اراده  
توانا و تزلزل ناپذیر و چشمانی تیزبین چون شاهین با خطوطی  
عمیق ولی دلپسند در چهره ..... این نکات را از برخورد  
با حضرت عباس افندی که اتباع و پیروانشان او را "سرکار آقا"  

---

(۱) این تشریح در سال ۱۸۹۰ در شهر عکا هنگامیکه ۶۷  
سال از عمر مبارک میگذشت برای ادوارد برون حاصل شد .

خطاب میکنند در نظر دارم در ملاقات و صحبت های بعدی  
 بایشان احساس احترام من که در وهله اول فقط بواسطه  
 ظاهر و شخصیت نافذشان بوجود آمده بود بتدریج افزوده  
 گشت گمان نمیکنم شخصی بفصاحت بیان و قدرت تمثیل  
 و توضیح احاطه دقیق بآثار مقدسه یهود و مسیحی و اسلام  
 حتی در بین قوم ممتازی که وی بدان متعلق است بتوان  
 یافت .

با ملاحظه این خصائص بارزه توأم باشخصیت  
 پرهیمنه و جلال و درعین حال پرمهر و صفایشان برای من  
 دیگر جای تعجبی از علت نفوذ و احترامی که وی حتی خارج  
 از دایره محبین و پیروان رب جلیل و بزرگوارش از آن برخوردار  
 است باقی نمانده است .

در عظمت این رجل فرید هیچکس که سعادت  
 زیارتش را یافته نمیتواند لحظه ای تردید و تأمل بخود راه  
 دهد "

صفحه ۹۳ کتاب شهادت مستشرقین :

بنظم لرد ساموئل کرمل .

این بنده در سنه ۱۹۲۰ بسمت اولین مندوب ساسی

فلسطین در تحت قیمومت انگلیس تعیین شدم و در اولین

فرصت بملاقات حضرت عبدالبهاء افندی در بیتشان حیفاً  
موفق گردیدم .

چندی بود نسبت بامر بهائی علاقه مند بودم و از  
اینکه بافتخار آشنائی و درك خدمت زعیم این امر نائل گشتم  
احساس شغف و سرور نمودم در این ملاقات علاوه بر مسرت  
و اهتزاز شخصی دارای وظیفه رسمی هم بودم حضرت  
عبدالبهاء در تحت ظلم و فشار ترکها بودند .

رژیم انگلیس در فلسطین در آنوقت قائم مقام رژیم  
ترك شده بود و حریت ادیان و احترام بعقائد جمیع  
مذاهب از اصول مسلمة فرمانروائی انگلیس در هر جا که  
بسط مییافت گردیده مسافرت مندوب سامی در نظر اهالی  
بمنزله علامت و نمونه بارزی بود تا پیروان هرکیش و آئینی  
بخوبی احساس نمایند از آن بیعد عقائدشان محتـرم  
است و خود مشمول خیرخواهی و عواطف حکومت جدید در آن  
ارض مییاشد .

این بنده همانطور که هر زائری از عظمت و وقار حضرت  
عبدالبهاء مجذوب میشد مفتون آنحضرت گشتم قامت معتدل  
سیمای جاذب و نیرومند و قیافه محبوب و متین حضرت عبدالبهاء  
شخصیتی بی نظیر و عظمت و جلالی مخصوص بانحضرت  
بخشیده بود ....."

۱۹۱۳ صفحه ۳۶۷ سفرنامه جلد دوم مصر :

..... و از بدایت سفر مبارك صیت کمال و سطوت جلال مطلع میثاق جمال ابهی چنان منتشر در بلاد و نافذ در قلوب عباد گردید که حتی معاندان در ساحت فضل و احسان بانهایت خضوع و سجود تشرف حاصل مینمودند از جمله معاندین این امر میرزامهدی ایرانی در مصر بود که در ایام استبداد قبل از انقلاب امور ایران و عثمانی محض رد امر و تحریک فساد باب الابواب را نوشته بود و در زیتون مصر مکرر در محضر اطهر باکمال تعظیم و خضوع تشرف حاصل نمود هر چند بانفاق بود و در ساحت مبارك منویات ضمیرش معلوم و مشهود معذک نزد جذبه جمال تابان و قدرت نطق و بیان و شدت عفو و احسان طلعت پیمان مانند عبد ذلیل مشاهده میشد و از جمله مطالب عجیبهئی که در تحریر و تقریر او دیده و شنیده شد و یکی از دلائل نفوذ و اقتدار این امر عظیم است اینکه در کتاب باب الابواب آن شخص بامید ظهور فساد و فتنه و تحریک سلطان عثمانی بر قلعه و قمع این طایفه عین آیات و کلمات حضرت بهاء الله عز نکره را درباره ظلم و استبداد و خبر انقلاب امور و هیجان و مخالفت جمهور در مملکت سلطان مذکور تحریر و طبع کرده در بین مسلمانان مخصوص حامیان استبداد منتشر نموده بود

وهمچنین خبر انقلاب اهل برلین و جنگ شاطی نهرین و مغلوبی آلمان را در آن کتاب ترجمه و طبع کرده بقسمیکه هر کس این آیات و وعود قلم ابهی را با مفتریات فتنه انگیز دیگر در آن کتاب راجع بتاریخ این امر نوشته بود میدید یقین مینمود که جمیع مسلمانان علی الخصوص سلطــان عبدالحمید خان بنیان این امر را بکلی ویران خواهند نمود ولی پس از آن کتاب چیزی نگذشت که ورق برگشت و وضع ایران و عثمانی تغییر کرد و اسم استبداد بمشروطه تبدیل شد ..... بدرجه ئی که حتی خود مؤلف باب الالباب بارها در مصر با حباب گفت که من خدمت بزرگی باین امر کردم چه که اصل عبادات و آیات کتاب اقدس والواح ملوک را قبل از ظهور مصداق منتشر در آفاق نمودم ..... "

مراد میرزاهدی خان زعیم الدوله مدیر روزنامه حکمت در مصر است .

صفحه ۲ کتاب محاضرات اثر جناب اشراق خاوری :

( ..... میرزاهدی خان زعیم الدوله مدیر جریده حکمت که در مصر به مهدی بیک شهرت داشت کتابی در رد امرالله باسم " مفتاح باب الالباب " در سال ۱۳۱۰ هـ ق تألیف نمود و در آن کتاب انذارات بملوک را از کتاب مستطاب اقدس نقل کرد و مقصود را واضحاً و مشهوداً از هرایه در بین

الهلا لین بنگاشت و بعد عریضه بساحت اقدس مرکز عهد و پیمان معروض داشت و وجهی طلب کرد تا از انتشار کتاب چشم پوشد هیکل مبارک بوی اعتنائی ننمودند و بتقاضای او جوابی نفرمودند فقط در جواب عریضه اش مکتوب مفصل بوی نگاشتند که در مکاتیب جلد دوم صفحه ۱۸۶ ..... تمام آن مندرج است از جمله راجع بدخواست وجه میفرمایند  
 قوله العزیز :

” از بخل آوارگان و سخاۃ دیگران مرقوم فرموده بودید فقیر بینوا چه انفاق نماید و محتاج پیشیز چه احسان کند توانگرانند که خوان نعمت نهند و ابواب بخشش بگشایند الحمد لله آنجناب برسفره مهناۃ و خوان مهیا وارد شدید و از جمیع نعماء و الآء موجوده یافتید گرسنگی در کاشانه فقرا و بی برگی لانه ضعفاء را فراموش البته نمودید دیگر شکایت چرا روایت از چه مگر آنکه بگویم از عالم قناعت گذشته اید و ابواب طلب مزید را گشاده اید .....“

از کتاب شهادت مستشرقین تألیف ایادی ام‌الله جناب زک‌الله خادم صفحه ۳۳۷ - آهنگ بدیع شماره مخصوص ۶ تا ۱۱ آذر ماه ۱۳۵۰ از سررونالد استورز :  
 ..... من در روز ورود بملاقات عباس افندی رفتم و از



اینکه صحبتشان کماکان برقرار بود مسرور و خوشوقت شدم .  
 بعدها نیز هیچگاه در احوال مسافرت به حیفا از درك حضور  
 غفلت نمی نمودم . کلام حضرت عبدالبهاء فوق العاده متین  
 و مانند یکی از انبیای سلف بود . مافوق اضطرابات و امور  
 مشوشه سیاسی فاسطین جمیع مسائل را بتعالیم روحانییه  
 و مبادی اصلیه سوق میداد .

حضرت عبدالبهاء از روی کمال رأفت و مهربانی بمن  
 يك يا دو نمونه شیوا از دستخط خویش و همچنین خط  
 مشگین قلم عنایت فرمودند ( متأسفانه این عنایتی ها با ضافه  
 شمایل بزرگ حضرتشان که با مضای مبارک موشح بود در واقع  
 حریق قبرس طعمه حریق شد . )

آخرین مراتب خضوع و محبت قلبی خود را که بسیار  
 موثر و محزن است در سال ۱۹۲۱ وقتیکه در معیت " سر  
 هوربرت ساموئل " برای تشییع جنازه حضرت عبدالبهاء به  
 حیفا عزیمت نمودم تقدیم داشتم . در این فاجعه مادر مقدمه  
 جم غفیری مرکب از ادیان و مذاهب مختلفه جنازه را در سراسر  
 دامنه جبل کرمل پیاده تشییع نمودیم .....

" مقاله که در شماره ژانویه ۱۹۲۲ جریده جمعیت  
 آسیائی پادشاهی بریتانیا ی کبیر و ایرلند درج شده بصود  
 عباس افندی یا عبدالبهاء یعنی اسم مشهورتری که

از سی سال قبل که بجان‌شینی والدشان حضرت بهاء الله  
منصوب گشتند معروف گردیدند - ایران را از برزنده ترین  
ابناء خویش و شرق را از شخصیت ممتازی فوق العاده محروم  
نمود که نه فقط در خاور بل در باختر نیز دارای نفوذ عظیم  
بوده و با احتمال قوی اثراتی شدید تر از هر متفکر آسیائی در  
اوقات اخیر داشته اند .

از کتاب شهادت مستشرقین تألیف ایادی امرالله جناب  
ذکرالله خادم - صفحه ۳۳۷ آهنگ بدیع شماره مخصوص  
۶ تا ۱۱ آذرماه ۱۳۵۰ :  
از پرفسور بیون نوگوچی :

من بسیار وصف حضرت عبدالبهاء را شنیده ام .  
بعضی حضرت عبدالبهاء را صاحب افکار مجازی و بلنسد  
میدانند ولی من حضرتش را مصدر افکار حقیقی میشناسم  
زیرا هیچ فلسفه صحیح نظری و مجازی موجود نیست مگر آنکه  
اصول حقیقی آنرا تأیید نموده باشد و هیچ چیز واضح تر  
و روشن تر از بیانات حضرت عبدالبهاء راجع به حقیقت نیست .  
کلمات حضرت عبدالبهاء مانند شعاع آفتاب روشن  
وساده است و بهمان اندازه جهانگیر و عالمتاب .... و من  
تصور نمیکنم امروز در عالم وجود مری اعظم از حضرت عبدالبهاء

موجود باشد .

۷ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۳ سفرنامه جلد اول : اشتوتگارت  
هیگل اقدس عازم بوداپست بودند زیرا مستراستارک  
از آنجا مکرر از محضر اطهر استدعای سفر مبارک کرده بود  
با آنکه بهائی نبوده جمعی را مستعد تشرف بلقay انور  
نموده محافل و مجامعی را مخصوص خطابه و نطق مبارک  
تدارک دیده بود ..... ”

۷ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۲۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس  
” ..... عصر در وقتی که جمعی از اعیان و اعزّه  
ایرانیان در محضر انور مشرف بودند آقامیرزا حسین عارف (۱)  
وارد و پس از تعظیم اشعاری را که در اوصاف و نموت  
طلعت پیمان انشاء نموده بود با نهایت ادب و خضوع  
ایستاده خواند ولی بطراز قبول مزین نشد و فرمودند  
من عبودیت آستان الهی را طالبم و بس . با وجود این اشعار  
را بعضی از دوستان گرفته حتی بجهت مدیر نجم باختبر  
بشیکاگو فرستادند و چون چند بیت از آن ابیات را مکرر  
خواند و اظهار عقیدت نمود فرمودند : ” یا ” قافیّه  
ابیات ” یا ” نسبت باید باشد نه وحدت و آن چند بیت  
که با وجود منع مبارک مکرر میخواند این بود :

(۱) این شخص با عارف قزوینی متفاوت است چه که نام عارف  
قزوینی ابوالقاسم فرزند هادی است : مؤلف

( ۳۴۰ ) .

در ظلمتیم و نور و بهائی به از تون نیست

سوگند بر بهاکه بهائی به از تون نیست

هرکس به بندگی خداوند پای بنـــــــد

این بنده را یقین که خدائی به از تو نیست

میدید اگر گلیم رخت را بکوه طـــــــور

میگفت حبذا که لقائی به از تو نیست

گر آسیا مریض و اروپاست مـــــــرگ او

این درد را طبیب و دوائی به از تون نیست

از این قبیل در هر مملکتی قصائد و نعوت بسیار غیر از بهائیان  
انشاء و مکرر بحضور انور تقدیم مینمودند و اکثر مقبول نمیشد  
وضع از نشر و انتشار آنها میفرمودند چنانچه در رمله  
اسکندریه یکی از فصحای مصر مشرف و قصیده قرائت و تقدیم  
کرد که احبا بسیار باهتزاز و شور آمدند و چون آن قصیده  
را از حضور مبارک خواستند بجهت استنساخ بگیرند عنایت  
نمودند بلکه فرمودند این اشعار را این شخص از روی خلوص  
نگفته . و اما محامد و نعوتی را هم که از روی خلوص احباب  
و اغیار عرض مینمودند چون اغلب منافی با مشرب مبارک و مغایر  
با عبودیت صرفه آستان احدیت بود محو میفرمودند ....."

۷ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس

..... " چون باطاق سالون تشریف آورده جالس شدند  
 اول یکی از شه زادگان ایران مشرف شد با وجود آنکه  
 در محضر انور اظهار خلوص قلبی و خضوع صمیمی مینمود  
 معذک نظر بمقتضای جوانی باز حالتی باتبخت داشت  
 چند دقیقه طول نکشید که احمد عزت پاشا که یکی از رجال  
 دولت در ایام سلطنت عبدالحمید بوده با نهایت ادب و  
 تعظیم بحضور مبارک مشرف و باظهار خلوص و ارادت مشغو  
 در آن میان جمعی از رجال و نساء محترمه انگلیزی و امریکائی  
 و فرانسوی برای تشریف وارد با حالت انجذاب و خضوعی که  
 یکی دست مبارک را بوسه میداد یکی دامن مبارک را میگرفت  
 و افتخار تشریف بلقای انور مینمود و استدعای تأیید و توفیق  
 در خدمت میکرد و لسان مبارک در تأیید آنها بر اعلاء  
 کلمة الله ناطق شه زاده محترم مذکور چون آن جذبه  
 و شور نفوس و خضوع و خشوع چنان اشخاص جلیله را در ساحت  
 انور اعلی دید بکلی مبهوت ماند ..... "

در خاتمه این بحث قسمتی از مقاله جناب جلیل

محمودی را درج مینماید :

مطالب زیر از مقاله ای تحت عنوان . ۵ سال قبل بقلم  
جناب جلیل محمودی از یوتا - امریکاه در دو شماره  
آهنگ بدیع و شماره ۹ سال ۱۷ و شماره ۱۰ سال ۱۷ نقل  
شده است :

(۱) هوارد کلبی ایوز در کتاب خود موسوم " بابواب

آزادی " چنین مینویسد :

بهنگام استماع بیانات مبارک از خود میپرسیدم که  
آیا این قدرت روحانی و این احاطه و بصیرت و دانش و بینش  
حضرت عبدالبهاء از چه نیروئی سرچشمه میگردد شخصی که  
در خانواده اشرفی در ایران متولد شود و تا هشت سالگی  
در کمال ناز و نعمت زندگی مرفه داشته باشد و غفلت در آن  
صفرسن از همه چیز محروم و بیش از نیم قرن از عمر خود را در  
تبعید و زجر و زندان بگذراند و بلافاصله پس از زندان  
در برابر عالم متمدن غرب یعنی پاریس و لندن و نیویورک  
قرار بگیرد و در هر مجمع و مجلسی و در برابر هر وضع و محیطی  
با قدرتی الهی و در کمال متانت و آرامش بر هر موضوع و مطلبی  
سلط باشد و با جمیع اهل عالم عشق بورزد و شرم جهانیان  
را بچشم اغماض بنگرد . (۱)

تثود در روزولت رئیس جمهور فقید آمریکا مقدمش را گرامی داشت

جزوه منتشره محفل طوسی  
بهائیان امریکاه .

Howard Colby Ives

و محضرش را مفتتم دانست و با آنحضرت مصاحبه نمود (۲)  
 اندروکارنگی معروف درك محضر حضرتش را نمود  
 کارنگی همان شخصی است که در سال ۱۹۱۱ مؤسسه عظیم  
 توسعه دانش و تفاهم عمومی را برای کمک به تحصیلات عالییه  
 و امور بین المللی و کمک مالی به دانشگاه ها و مؤسسات علمی  
 تأسیس نمود .

بنا بتقاضای الکساندر گراهام بل مخترع تلفن  
 حضرت عبدالبهاء بمنزلش تشریف فرما شده و برای مجمع  
 دانشمندان صحبت فرمودند .

پرزیدنت دیوید ستارجر دن رئیس دانشگاه  
 استانفرد در بیانی که راجع بآنحضرت نمود چنین گفت :  
 تعالیمی که حضرت عبدالبهاء میآموزد عالم انسانی را متحد  
 خواهد ساخت چه که او راه حقیقت و تقدیس را با قدمهای  
 عظمی می پیماید .

خلیل جیران شاعر و مؤلف شهیر که کتاب " پیامبر "  
 او در خانواده های امریکائی صورت دیوان حافظ را در  
 خانواده های ایرانی دارد در امریکا بحضور مبارک حضرت  
 عبدالبهاء رسید و در وصف آنحضرت چنین میگوید : " برای  
 اولین بار وجود مبارکی را زیارت کردم که شایستگی وجود  
 روح القدس در آن هیکل شریف مشهود بود . "

استرلی مک کلانگ وزیر دارائی ممالک متحده آمریکا پس از تشریف بحضور مبارک هنگامی که برای دوستان خود توصیف تشریفش را مینمود گفت : چنین احساس می‌کردم که در حضور یکی از انبیاء هستم در حضور حضرت مسیح نه این هم درستی نیست حقیقت این است که در حضور پدر آسمانیم بودم .

رضیاء پاشا سفیر کبیر ترکیه در آمریکا بافتخار حضرت عبدالبهاء ضیافتی در سفارت ترکیه در شهر واشنگتن داد و در آنرا خیز شام در ضمن نطقی که نمود این جمله را بیان کرد : ما اکنون از عظمت و جلال و بهاء و کمال وجود مبارکی مستفیضیم که ضیاء سراج او آفاق را منور ساخته .

هوارد کلبی ایوز مینویسد : از حضرت عبدالبهاء استفسار شد که چگونه است هر کس بحضور مبارک مشرف میشود پس از مرخص شدن از محضر اطهر صورتی نورانی دارد ؟ در جواب میفرمایند : " اگر چنین باشد مسلماً از آن جهت است که من در هر صورتی صورت پدر آسمانی خود را مشاهده میکنم و بعد آیوز چنین مینویسد :

ای خواننده عزیز : درست در این جواب تعمق کن و توجه بمعنای مطالب بنما و در عمق این کلمات ساده بدقت بیاندیش تا معنای محبت الله را دریابی و نیروی خلاقه



و دگرگون سازنده آنرا درك نمائی .

مردی بی سواد که کارگر عادی معدن ولی پراز صفا و روحانیت بود و صف حضرت عبدالبهاء را بر حسب تصادف شنیده بود و میدانست که کی و در کجا صحبت میفرمایند صافت بعیدی رامی پیماید و خود را بسانفرانسیسکو میرساند و در جلسه شرکت میکند . مثل معمول بیانات مبارك حضرت عبدالبهاء بوسیله مترجم بانگلیسی ترجمه میشده و ترتیب این بوده که جمله ای میفرمودند و مترجم آنرا ترجمه میکرد و بعد جمله دیگر را میفرمودند . این مرد معدنچی با کمال خلوص و دقت بیانات مبارك را گوش میداده همینکه مترجم شروع بترجمه میکند این شخص ناراحت میشود و به پهلو دستی خود میگوید چرا این مرد در بین بیانات مبارك صحبت میکند . دفعه دوم که مجددا نوبت مترجم میشود این دفعه بر ناراحتی او افزوده میگردد بلندتر میگوید " چرا میگذارید این مرد مزاحم شود چرا او را بیرون نمیکنید " باو میگویند که این شخص مترجم است و بیانات مبارك را از فارسی بانگلیسی ترجمه مینماید معدنچی با تعجب میپرسد مگر آنچه که آنحضرت میگوید فارسی است من که میفهمم هر کس میفهمد ."

بلو این شخص هرگز در عمرش حتی يك کلمه فارسی هم

نشنیده بود فارسی نمیدانست ولی میگفت میفهمم اینکه چه میفهمید و چگونه میفهمید . تا که بگوید و چه بگوید و کسه بشنود . درك این لطیفه بعقل سلیم خوانندگان واگذار میشود شاید قسمتی از جواب این مطلب را در این شعر ملای روم بتوان جستجو نمود :

ای بسا هندو و ترك همزبان

ای بسا و ترك چون بیگانگان

پس زبان همدلی خود دیگر است

همدلی از همزبانی خوشتر است

شخصی از معارف آمریکا که عقیده ای بخدا نداشت

و بهیچ دینی هم معتقد نبود موقعی که حضرت عبدالبهاء در یکی از کلیساها صحبت میفرمودند جزو مستمعین قرار میگیرد و از آن تاریخ ببعد از هر فرصتی برای درك محضر مبارک استفاده مینماید یکی از دوستان از او میپرسد که " آیا عظمت عبدالبهاء را احساس میکنی ؟ " جواب میدهد : " آیا درك عظمت آبشار نیاگارا برای تو مقدور است ؟ " .

خانمی از نویسندگان معروف آمریکا که مصائب و آلام

از هر طرف او را احاطه نموده بود بحضور مبارک مشرف میشود موقعی که از اطاق مبارک خارج میگردد در جواب سئوالات

ع دیده ای که از او میکنند میگوید همینقدر بدانید که  
من در حضور خدا بودم .

### ۹- نفوس مهمه ای که در امریکا و اروپا

مشرف شدند

هنگام اقامت هیکل مطهر حضرت عبدالبهاء در آمریکا  
و اروپا نفوس مهمه ای شرف حضور یافتند و تحت تأثیر شخصیت  
روحانی و احاطه علمی هیکل مبارک قرار گرفتند ولی در نهایت  
تأسف شرح جزئیات تشرف ایشان و سئوال و جوابهایی که  
احیاناً بعمل آمده است ثبت نگردیده است در حالیکه بیگمان  
یکی از شیرین ترین مطالبی که در سفر بغرب پیش آمده ملاقات  
چنین نفوس مهمه بوده است . اینک با ذکر مأخذ و مدارک این  
نوع ملاقاتها را زیلا درج مینمایم و اگر دوستان عزیز مدارکی  
مبنی بر ملاقات حضرت عبدالبهاء در سفر غرب با نفوس مهمه  
دیگری دارند میتوانند مکمل این فصل باشد . ضمناً جناب  
زرقانی نام بسیاری از رجال مهم ایران را که حضور مبارک مشرف  
شده اند بنا بملاحظات عمداً ننوشته اند ولی با توجه به  
نوشته زیر شاید بتوان روزی این فصل را کامل کرد .  
در صفحه ۲۰۵ جلد دوم سفرنامه جناب زرقانی

مینویسند که ذکر نام بزرگان بنا بر مصالحی نوشته نشد و لسی میرزا احمد سهراب ضمن مکاتیبش با آمریکا نام آنها را برده اگر این مکاتبات پیدا شود نام این نفوس معلوم خواهد گردید .

### ۱- ملاقات با گراهام بل مخترع تلفن :

این شخص عالم و مخترع بزرگ که نام کاملش الکساندر گراهام بل Alexander Graham Bell است و در سال ۱۸۴۷ یعنی سه سال پس از اظهار امر مبارك حضرت رب اعلى و تولد حضرت عبدالبهاء در شهر ادینبورگ واقع در اسکاتلند بدنيا آمد و پس از اتمام تحصیلات و ارتقاء بمقام استادی با آمریکا رفت و در آنجا ساکن شد و اختراعش را در آنجا بوجود آورد بهمین دلیل او را مخترع آمریکائی میدانند . این شخص سه سال از حضرت عبدالبهاء کوچکتر بود بنابراین در موقع زیارت طلعت پیمان در سال ۱۹۱۲ که پیر مردی معروف و عالمی مخترع بود ۶۵ سال از عمرش میگذشت . این مخترع معروف یکسال پس از صمد مبارك در سال ۱۹۲۲ درگذشت بل در مارس ۱۸۷۶ موفق با اختراع تلفن که یکی از مهمترین

وسائل ارتباطی جهان ما است گردید یعنی سیزده سال پس از ظهور جمال اقدس ابهی . پس از این مقدمه بنوشته جناب محمود زرقانی علیه بهاء الله در کتاب سفرنامه مبارک توجه میکنیم :

۲۴ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۴۹-۵۱ سفرنامه جلد اول :  
 "..... با اینحالت کالسکه برق سیر از سرعت میپریید تا بمنزل مستر بل رسید . آن شخص جلیل مخترع تلفون و رئیس هیئت علمیه بود و پیر مرد بسیار خلیق و ظریفی که یوم قبل بمنزل مبارک آمده مشرف شد و رجا نمود که در مجمع علمی آنها تشریف فرما شوند و آن هیئت را ممنون و سرفراز فرمایند وقتی وجود مبارک ورود فرمودند همه برخاستند یک یک دست دادند و نفوسیکه از پیش مشرف شده بودند وجود مبارک را با کمال شرف و افتخار بسائین معرفی کردند و آن نحو احترام در بدو مجلس نهایت خضوع آنها را ظاهر میساخت بعد از جلوس مبارک بمذاکرات علمیه پرداختند و هر یک در فن خود تجربه خویش را بیان مینمود و در آن بحث میکردند پس از گفتگوی یکدو نفر مستر بل خواهش بیان مقدمه فی در تاریخ این امر از جناب علیقلیخان سفیر ایران نمود . پس از آن رجاى نطق مبارک کرد و از

تشریف فرمائی مبارک شکر و ستایش نمود . لہذا از لسان  
اطہر مقدمہ فی ذکر حسن اخلاق و آداب حضرات و بعد  
شرحی در فضائل و نتایج علم و عظمت این عصر و ارتباط  
نوع انسانی و ذکر ظہور بدیع صادر و جاری مستر بل بینہا  
شادمان شدہ برخاست و اظہار ممنونیت و تشکر از بیانات  
صادرہ از فم عنایت نمود و تأثیر نطق مبارک در قلوب  
حاضرین چنان بود کہ چون بیکی از اعضاء دیگران جمن  
نوبت صحبت رسید آن شخص محترم برخاستہ گفت با این  
نطق سرور جلیل شرق دیگرمن با لسان کلیل چہ بگویم  
و نشست بدین منوال چند نفر صحبت مختصری نمودند  
تا از مجلس برخاست و مستر بل بحضور مبارک و ساثرین  
اشارہ رفتن بتالار دیگر نمود چون قریب نصف شب بود بر حسب  
عادت اہل غرب کہ آخر شب قبل از خواب ہم چینی  
( شب چرہ ) میخورند سفرہ و میز از نان و گوشت و کباب  
و آجیل و میوہ و شربت آراستہ و مزین بود . با وجودیکہ  
وجود انور تا آنوقت شام میل نفرمودہ بودند باز مشغول  
صحبت شدند و بواسطہ مستر بل با حرم و دخترش گفتگو  
میفرمودند . خانم محترمہ ایشان گنگ و کر بود ولی بواسطہ  
اشارات حرکت دست و فشار انگشتها با او صحبت میکردند  
و این علم را بدرجہ فی تکمیل کردہ اند کہ بنہایت آسانی

با کران و گنگان گفتگو مینمایند مثل علم خط و نقطه و تانی و سرعت حرکت در تلگراف از قرار مذکور مستربل در بد و اختراع تلفون مقصودش اختراع آلتی برای مکالمه با کران و گنگان بود ه از بس تملق خاطر بحرم محترمه اش داشته شب و روز در این فکر میگو شد و نتیجه آن اختراع تلفون میشود ولی از آن اختراع بمقصد اول نائل نمیگردد و بمناسبت این صحبت لسان مبارک باین بیان ناطق که اکثر صنایع مهمه از همین راه اختراع شده ماننند طلب کیمیا که سبب ظهور هزارها ادویه مفیده گشته و یابجهت عبور بخط مستقیم از اروپا به هند کشف قطعۀ امریکا شده و قس علی هذا".

## ۲- تشرف سفیر عثمانی بحضور انور:

۲۵ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۱-۵۲ سفرنامه جلد اول :  
 .... آن شب سفیر عثمانی حضرت ضیاء پاشا از حضور مبارک دعوت نموده بود اکثر خدام حضور و جمعی از اعیان نیز مدعو بودند . ضیافت ملوکانهئی بود و مهمانها همه بالباسهای رسمی حاضر و در آن مجمع در و نطق مختصر فرمودند اول نطق مبارک با کمال جلال و جمال در تأشیر کلام مظاهر امرالله وقوه عظیمه فائقه انبیاء بود و بعد سر میز جناب سفیر صفحهئی که در تبریک و تمجید مبارک بترکی نوشته بودند خوانده تقدیم نمود که ترجمه آن اینست : هو - انوار فضل و کمالات حضرتش در ارض بدیع و عالم جدیدی ابنا زمانه را محصور در ارشاد و نورانیت مینماید

و بجهت انتشار محاسن اخلاق بشریه هزاران زحمات و فداکاری را تحمل فرموده اند و محض حصول سعادت حضور مبارکشان جمعیت ما را شرف بخشیده حضرت عبدالبهاء فرید عصر که نزد ماها بسیار معزز و مبارکند دعای از دیاد عمر و عافیت ایشان را از حضرت رب العالمین خدای لم یزل سائل و آملیم و ورود مبارکشان را تبریک میگیریم ( ضیاپاشا )

.....

۳- تشریف رئیس جمهور آمریکا بحضور مبارک :

متأسفانه در این مورد اطلاع کاملی در دست نیست و جناب محمود زرقاتی در نهایت اختصار این موضوع را در سفرنامه مبارک در طی یک جمله نوشته اند و در نهایت تعجب معلوم نیست چرا در باره ملاقات و دعوت سفیر عثمانی در صفحه مطلب نوشته و نطق خیر مقدم او را ترجمه و مندرج نموده ولی در باره این ملاقات مهم در ۲۵ آوریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۳ سفرنامه جلد اول فقط مرقوم داشته اند :

”..... آن ایام نفوس بسیار مجلل تشریف حاصل مینمودند

حتی مستر روزولت رئیس جمهور مخصوص مشرف و بنهایت خضوع موفق شد . توضیح آنکه این شخص تئودور روزولت

بیست و ششمین رئیس جمهور آمریکا است که از ۱۹۰۱ تا ۱۹۰۹

رئیس جمهور آمریکا بوده است و هنگام تشریف دارای این



( ۳۵۳ )

سمت نبوده و با فرانکلین روزولت که بین سالهای ۱۹۳۳-۱۹۴۵ ریاست جمهوری آمریکا را بعهده داشته نباید اشتباه شود .

۴- ملاقات وزیر مالیه آمریکا :

---

۲۷ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۵ سفرنامه جلد اول :  
..... ناهار را وزیر مالیه (۱) حضور مبارک صرف نمود  
و حین مرخصی از شدت شوق متبسم و خندان بود ....."

۵- شرفیابی اد میرال پری کاشف قطب شمالی :

---

شب آخر توقف هیکل اطهر در واشنگتن خانم  
پارسنز مهمانی مجللی در یکی از سالنهای شهر بافتخار  
طلعت پیمان داد . در آن جمع عده کثیری از رجال کشور  
بودند از جمله سراد میرال پری .

۲۷ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۷ سفرنامه جلد اول :  
..... به سراد میرال پری کاشف قطب شمال فرمودند  
امید وارم مجهولات عالم ملکوت را معلوم کنی ....."

---

(۱) مستر لی مک کلانگ

۵ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۵ سفرنامه جلد اول :  
 جمعیت آن مجلس همه از اعیان و صاحب منصبان  
 و جنرالهای آن مملکت بودند . . . در وقت خوراک بعضی  
 از شاهپیر رجال شروع به صحبت و نطق نمودند از جمله  
 مستر اد میرال پری که شخص شهیری است و کاشف قطب  
 شمالی شرحی از کیفیت و وضع سفر خود بجهت کشف قطب  
 شمالی ذکر کرد و بعد با و صاف طلعت مشهود و تشرف بحضور  
 انور و اهمیت تعالیم مبارکه پرداخته آخر رجای نطق مختصری  
 از محضر اطهر نمود . . . . ."

۶- تشرف پرنس محمد علی پاشا برا درخدیو مصر :

---

۲۲ جولای ۱۹۱۲ صفحه ۱۶۲ - ۱۶۳ سفرنامه جلد اول :  
 آنروز موکب اقدس در شرف حرکت از نیویورک بسمت -  
 بستن د ویلین بود ولی بجهت تشرف برادر حضرت خدیو  
 مصر امیر جلیل پرنس محمد علی پاشا در حرکت و مسافرت  
 مبارک تأخیر واقع د و مرتبه دید و بازدید فرمودند و در هر  
 مرتبه ئی آن شخص جلیل با قلب منیر نهایت محبت و انجذاب  
 حاصل نمود چنانچه بعد از مراجعت بمصر امیر مذکور در  
 سفرنامه خود که آنرا بطبع رسانیده و الحال در جمیع بلاد

( ۳۵۵ )

بر مصر و غیرها موجود است حکایت تشرف خویش را بحضور  
مبارک چنین مینویسد : .....

۷- شرفیابی سفیر انگلیس در امریکا :

۲۸ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۷ سفرنامه جلد اول :  
..... از جمله سفرائی که منزل مبارک آمدند سفیر  
انگلیز بود و در ساحت اقدس بینهایت خاضع و همچنین نفوس  
سائره ..... "

۸- شرفیابی پن شو وزیر کابینه امریکا :

۳ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۳ سفرنامه جلد اول :  
چون بر حسب دعوت مستر پن شو یکی از وزراء کابینه  
دولت جمهوری امریکا به بیلاک میلford تشریف بردند نفوسی  
از اجله امریکا یکشنبه روز در آنجا حالتی دل دوز یافتند  
.....

۹- شرفیابی عده ای از رجال ایران از جمله انتظام السلطنه

اول فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۶ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... و از مهمانان محترم حضرت وزیر مختار و منشی سفارتخانه و آقای انتظام السلطنه در بزم احسان جمال پیمان سرور دل و جان جستند پس از ورود مبارك و بیان چند حکایت و اظهار عنایت بهر يك سر میز تشریف بردند .

۱- تشریف سفیر ایران در فرانسه و سرتوماس بارکلی :

---

۲۰ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳ سفرنامه جلد دوم :  
 ..... از آنجمله عصر از بزرگان وطن حضرت سفیر ایران بتشرف حضور افتخار و سرور موفور جست و از بیانات مبارک و خطاب بایشان یکی این بود که چون از نصیحت بهموطنان نتیجه نمی ندیدیم و گوش شنوایی نجستیم لابد توجه بفریب نمودیم وقتی که آنها خانمان را بباد میدادند ما بفتوحات ابدی مشغول بودیم فتوحاتی که در مستقبل سبب عزت ابدیه شرقیان است و تاج افتخار ایران و ایرانیان .

..... صدر انجمن و رئیس مجلس جناب سرتوماس بارکلی بودند و آن وجود محترم از بزرگان ملت انگلیز ابتداء و انتهای مجلس در معرفی و شنای طلعت پیمان داد سخن دادند حتی اظهار افتخار و سرافرازی خود از بودن در چنان محضر مبارکی نمودند و تعالیم مبارکه را مایه الاحتیاج امم و مایه اصلاح

( ۳۵۲ )

وترقی اهل عالم گفتند ..... ”

۱۱- شرفیابی پاشاوات عثمانی احمد پاشا و منیر پاشا :

---

۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
..... عصر آنروز بعضی از پاشاوات با خانمهای محترمه  
عثمانی از نصایح و وصایای مبارکه حالت شکر و شوق عظیم  
حاصل نمودند بدرجه ئی که اکثر ایام بشرف لقا مشرف  
میگشتند و بیشتر احمد پاشا و منیر پاشا و کسان آنها  
مجدوب کلمة الله و مفتون طلعت نورا بودند ..... ”

۱۲ تشرف مهاراجه راج پوتانا :

---

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۳ سفرنامه جلد دوم : لندن .  
..... آنشب وجود اطهر و بعضی از خدام و احباب در  
منزل مهاراجه راج پوتانا ( ملك زاده ) هند موعود جمعی  
دیگر از نفوس جلیله شرق و غرب سر میز حاضر و در آن بزم  
با صفا بشرف لقا مشرف و از عنایات کبری بهره ور و از اطعمه  
رنگین و غذاهای شرقی در محضر مشرق فضل و عطا مرزوق و  
مفتخر بودند اما لذائذ روحانی که جمیع را شکر گو و ثنا خوان

بزم وجود و احسان نمود نطق دلبر و بیانات احلای  
 طلعت پیمان و مطلع فیض یزدان بود ..... از این بیانات  
 و حکایات صادره از فم اطهر قلوب بی نهایت متأثر شد  
 و جمیع اظهار مضمونیت و تشکر کردند مخصوصاً مهراجمه  
 صاحب که مکرر حین حرکت در محضر انور بیان خلوص و ارادت  
 نمود و از هیکل اقدس وعده خواهی و رجای مسافرت بهنند  
 کرد .

### ۱۳- تشریح جمعی از رجال سیاسی ایران :

۲۲ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۱ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 ..... همچنین از هموطنان جناب انتظام السلطنه  
 و جناب قائم مقامی و سرکار معیرالممالک که ایشان از لندن  
 ملتزم رگاب مبارک بودند بساحت اقدس اعلی مشرف شدند  
 و هیکل اطهر بجهت حضرات حکایت از محافل و کنازس  
 عظمی و اعلی امرالله در بلاد آمریکا میفرمودند و در ضمن  
 این بیانات از فم مطهر صادر میشد که " هنگامیکه ایرانیها  
 بخود مشغول بودند و ایران را به باد میدادند مادر اقالیم  
 و اوسع امریک بفتوحات روحانیه و ترویج عزت ابدیه مشغول بود<sup>یم</sup>"  
 همچنین شب به تبیین آیات کتاب طوک و اخبار و انقلاب امور

در ممالک عثمانی میفرمودند و آیات مبارکه لوح رئیس راتلاوت میگردند و میفرمودند بنویسید این الواح مبارکه را بخوانند و نشر دهند . سابق مسلمین در تفسیر الم غبت الروم وهم بحد غلبهم سیغلبون چه تفاسیل و تفاسیر مینوشتند ولی حال چون در این ظهور اعظم اینگونه علم و قدرت جمال قدم راطاهر می بینند اغماض میکنند و مکرر در این سفر عرائض خضوع و ابتهال احفاد ناصرالدینشاه بنظر اطهر میرسید ذکر تمذیبات اوائل ایام شاه مذکور نموده میفرمودند :

" حالا سر از قبر بردارد و به بیند که چه خبر است . "

۲۶ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۰۸-۱۰۹ سفرنامه مبارک جلد دوم : پاریس .

..... عصر آنروز جناب وزیر مختار ایران عبدالصمد خان و جمعی از محترمین شرق و غرب در محضر انور مشرف بودند و بیانات مبارکه از تواریخ زمان اسلام خیلی مفصل بود ..... و بعد از مجلس شب ببازدید وزیر مختار ایران تشریف بردند و چون بمنزل مبارک مراجعت مینمودند فرمودند به بین خدا مارا بکجا کشانیده چگونه آواره صحرا و دریا کرده فی الحقیقه این قول حافظ مناسب حال است که گفته :

صبا ز لطف بگو آن غزال رعنا را که سربکوه و سیابان تو دارهئی  
ما را

۲۷ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۲۰۰ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 آن روز نفوس جلیله غربی و شرقی صبح و عصر بسیار در  
 ساحت اقدس مشرف میشدند و از فیوضات باقیه بهره ور و از -  
 عنایات مبارکه بینهایت دلشاد و خورسند میگشتند از آن جمله  
 مستر و میسیس موزر از بزرگان انگلستان بودند که بواسطه  
 جناب میرزا یوحنا داود به محضر لقای انور رسیدند و مورد  
 فضل و عطای مبارک شدند . پس از ادای رسوم و کمال خضوع  
 و خشوع حضرات و اظهار تشکر از تشریف بساحت انور اعلیٰ  
 خطاب بایشان لسان مطهر بیان بیانات مبارکه ناطق قوله عز  
 بیانه ....."

۱۵ - تشریف پرفسور شهیر وامبری بحضور انور :

پورا پست  
 ۱۲ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۴ - ۲۳۵ سفرنامه جلد دوم :  
 عصر بعیادت فیلسوف شهیر پروفسور وامبری تشریف  
 بردند شخص مذکور فارسی و عربی و ترکی را خوب میدانست  
 اصلاً از سلسله اسرائیلیان بود ولی معتقد بدیانتی تا آن  
 وقت نه بلکه حامی اروپائیان و مخالف شرقیان بالاخص مسلمانان



بود و حکایت از سالهای سفر و سیاحت خود و حشر با علما و رؤسای مسلمین در ممالک شرق بلباس اسلام نمود با این حال چون از لسان مطهر حکایات سفر مبارک و خطابات در کنائس نصاری و یهود و ابلاغ تعالیم بدیعه و تبیین اصول شرایع ربانیه و وحدت اساس ادیان الهیه مفصل شنید حالت او حالت دیگر شد و این قوت و قیام مبارک و تبیین و ترویج این تعالیم را در آنگونه کنائس و معابد خارق العاده دانست و مسائل و احکام این ظهور را از آن بعد بارها دریاق فاروق اعظم بجهت امراض مزمنه ام عالم گفت و بسا نهایت خلوص و اعتقاد بترویج تعالیم این امر اعظم قیام نمود ."

۱۳ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۶ سفرنامه جلد دوم :

..... پس از تشریف بردن پرفسور وامبری برای تشرف بمنزل مبارک آمد و از جمله بیاناتی که باین عبد آنروز مکرر میگفت این بود که من عمری را در سیر و سیاحت ممالک مختلفه گذراندم و تا حال چنین وجود اکرمی جامع فضائل عالم انسانی و خیرخواه عموم ندیده ام فی الحقیقه کمالات این وجود مبارک و تعالیم این امر اعظم بحال عموم مفید است علی الخصوص ام شرق بالاخص مسلمین که ملک و ملتشان

رو بزوال است و امور آتیه شان مورث هر گونه مصیبت و مزال  
 اگر امیدی برای صیانت آنها باشد توجه وتمسك باین امر است  
 الی آخر ..... ”

پست  
 ۱۴ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۸ سفرنامه جلد دوم : بودا .  
 ..... او آنجا بمنزل پرفسور وامبری تشریف بردند آنروز  
 بیش از پیش آن فیلسوف نیک اندیش در محضر انور خاضع  
 و در اهمیت تعالیم این ظهور اعظم ناطق بود و بدرجه ثنی  
 اخلاص و ارادتش مقبول که به مجرد مراجعت هیکل اقدس  
 بشرق لسان و قلم مبارک بیاد و ذکرش مشغول و بصدور و ارسال  
 لوح منیع و کرم بدیع او را افتخار ابدی بخشیدند او نیز در وصول  
 آن عنایات و بیان خلوص و عبودیت و آرزوی خدمت و نصرت  
 بخط خود عریضه ثنی تقدیم کرد که در همان اوقاتیکه رطبه  
 اسکندریه مشرق فیوضات رب و دود بود و موطنی اقدام جمال  
 مشهور در جرائد آنحدود ترجمه آن عریضه به عربی و انگلیزی  
 مندرج و مطبوع شد و اکنون در اکثر بلاد موجود از جمله در عدد  
 اول صفحه ۳۷ از سال سوم مجله البیان که در مصر ماه مارچ  
 سنه ۱۹۱۴ طبع و توزیع گشته و مقالات عدیده از مشاهیر رجال  
 در فضائل و محامد جمال بی مثال در آن مجله مرقوم ترجمه  
 آن را چنین مینویسد :

" الى القراء ما كتب فامبري الى عبدالبهاء " .

" ارفع هذا المعرض الحقيقى الى حضرة عبدالبهاء عباس  
افدى وسدته الطاهرة المقدسه الى قطب العالم الذائع  
الذكر فى لخوا فقين والمحبوب من الناس جميعا .  
اى صديقى الكريم وهادى الناس الى سوا السبيل لو ان  
حياتى تروح لك فدى ان الرسالة الرفيعة التى تنزلت  
لكتابتها الى خادمك والبساط الذى بهتهد وصلا الى سالمين  
فعاودتنى ذكرى لقائى بفضيلتك وتبركى بحضرتك وانسى  
لاحن الى لقاك واشتاق الى رؤيتك وقد جبت كثيرا من  
ممالك الاسلام بلدانه فما رايت خلقا ساميا مثل خلقك  
ولا شخصية عالية مثل شخصيتك وانى لاشهد ان ليس من  
الممكنات ان يقع المرء على نظيرك وأومل ان يكون مبادئك  
الكمالية واعمالك قد توجت بما لفوز والنصر واثمرت على ابيسة  
حال فانى المص من وراء مراميك الكمالية وافمالك الخير  
الابدى والنصيم المقيم لعالم الانسانية ان خادمك اراد ان  
تجتنى العلم وانخبر من مصدرهما فدخل فى اديان كثيره  
فصار فى مظهره يهوديا ومسيحيا وزردشتيا على انى رايت  
ان المتمسكين بهذه الاديان لاهم لهم الا التباغض والتنا  
والتباهل والتلاعن وان هذه الاديان قد اصبحت آلات —  
للظلم للطغيان فى ايدى الولاة والحكام وانها اسباب تعمل

على خراب العالم الانسان و فناءه و تفادياً من شرّ هذه  
 النتائج كان حقا على كل انسان ان يكتب اسمه فى سجل  
 انصارك ويرضى مهتجاً بمقصدك الى تأسيس قاعدة ينهض  
 عليها دين عام و كنت انت واضع اساسه بمجهوداتك و اعمالك  
 لقد رايت عن بعدا بافضيلتك ثم شهدت كرم نفس ابنه  
 شجاعته و تضيحته فرحت بكما معجبا و انى اقدم احتراماتى  
 الاكبر و اخلاصى الاشد الى مبادئك و مراميك و اذا مد الله  
 تعالى فى عمرى و تنفست بهى السن استطعت ان اخدمك  
 على كل حال و انى ادعوالله و التضرع اليه من اعماق فؤادى  
 ان يحقق امنيتى خادمك فاميرى ."

انقلاب اينگونه نفوس مهمه از اصفااء نداءء و استماع  
 بيان طلعت انور عبدالبهاء يکى از آيات قدرت و عظمت  
 عهد جمال ابهى است چنانچه بعضى از تحارير و مقالات آن  
 نفوس جليله هم در جلد اول بدايع الاثار عينا نقل گرديد...

تشرف على يوسف :

۱۹۱۳ صفحه ۳۶۶ سفرنامه جلد دوم مصر :

..... و اول شخص محترمی که از فضلا و بزرگان مصر

يشرف حضور مبارك مشرف و از مشاهده جمال و کمال طلعت

محبوب منجذب ومفتون گردید مرحوم شیخ علی یوسف  
مدیر جریده " موید " بود که چون در سفر اول در انقباض  
لقای انورنموده چنان منقلب شد که قلم و لسان را بذكر  
و ثنای مولی الوری زینت و افتخار ابدی داد با آنکه بهیائی  
نبود بلکه قبل از تشرف مخالف بود با وجود این اول مقاله‌ای  
که آن شخص شهیر نوشت و در جریده خود طبع و نشر نمود  
این است :

" فی الموید عدد ۶۱۶۴ یوم الاحد ۱۶ اکتبر سنه ۱۹۱۱ :  
وصل الى ثغرا لا سکندریه حضرة العالم المجتهد میرزا  
عباس افندی کبیر البهائیه فی عکا بل مرجعها فی العالم  
اجمع وقد نزل اولاً فی نزل فیکتوریا بالرمل بضعة ایام  
ثم اتخذ له منزلاً بالقرب من شتس ( صفر ) و هوشیخ عالم  
وقور متذلل من المعلوم الشرعیه ومحیط بتاریخ الاسلام  
وتقلباته ومذاهبه بلیغ السبعین من العمر وازید علی ذلك ...."

۱۶- تشرف پرفسور ادوارد برون :

دوستان عزیز نام پرفسور برون را شنیده اید زیرا—  
این شخص در سال ۱۸۹۰ در عکا بحضور جمال اقدس  
ابهی مشرف شد و تأثیر این ملاقات را در نوشته ای که زیلا  
درج میگردد منعکس کرد .

صفحه ۵ کتاب بهاء الله و عصر جدید :

راهنمای من اندکی مکث کرد خلع نعلین نمودم بستر  
 پرده را بکنار و پس از مرورم بجای خود برقرار نمود داخل  
 غرفه و سیمی شدم که در صدر آن مندری و در مقابل در و یا  
 سه کرسی موجود و اضا نمیدانستم بکجا و بملاقات چه  
 شخصی آمده ام چون از قبل صراحتا اشاره نمی شده بود  
 ولی فوراً با اهتزازی عجیب مشاهده نمودم هیکل جلیل  
 در کمال عظمت و وقار بر مندر جالس بر رأس تاج رفیعی  
 و حول آن عمامه صغیر سفیدی و چشم بجمالی افتاد کوه  
 هرگز فراموش ننمایم و از وصفش عاجز حدت بصر از آن منظر  
 کشف رموز دل و جان نمودی و قدرت و عظمت از آن جبین مبین  
 نمودار بودی بظاهر علامات سالخورده گی از سیما نمایان  
 ولی کیسوان و محاسن مشکین که بر هیکل افشان منافی این  
 تصور و گمان میسر در حضور چه شخصی ایستادم و بچه  
 منبع تقدیس و محبتی تعظیم نمودم که تاجداران عالم غبطه  
 ورزند و امپراطورهای امم حسرت برند صوتی لطیف و مهیمن  
 امر بجلوس نمود و فرمود : " انحمد لله فائز شدی بملاقات  
 مسجون منفی آمدی جز اصلاح عالم و آسایش امم مقصدی  
 نداریم مع ذلك ما را از اهل نزاع و فساد شمرده اند  
 و مستحق سجن و نفی ببلاد آیا اگر جمیع ملل عالم در ظل يك

آئین متحد و مجتمع گردند و اینها بشر چون برادر مهرپرور شوند و روابط و محبت و یگانگی بین نوع انسانی استحکام یابد و اختلافات مذهبی و تباین نژادی محو و زایل شود چه عیبی وجه ضرری دارد ..... بلی همین قسم خواهد شد جنگهای بی ثمر و نزاعهای مهلکه منقضی شود و صلح اعظم تحقق یابد .....

در ابتدا حضرت عبدالبهاء لوحی بافتخارش نازل فرمودند و تشویق کردند که نداء بملکوت الهی بلند کنند .

۲۰ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۵۹ سفرنامه جلد اول :

..... بمناسبتی ذکر مستر برون را فرمودند که " من با او نوشتم تا اول کسی بودی از معلمین و مؤلفین اروپا که بساحت اقدس مشرف شدی این امتیاز را از دست مده ولی او نفهمید وقتی خسران او معلوم خواهد شد که در انگلستان انوار هدایت باشد اشراق بتابد ....."

ولی او در سرّ سرّ به مخالفت برخاست هر چند کاری از پیش نبرد ولی موجب کدورت خاطر مبارك گردید زیرا میخواست از این نهضت روحانی استفاده های سیاسی نماید و الاّ تعصب مذهبی نداشت . حال چنین شخصی در انگلیس حضور مبارك مشرف میشود با دقت تمام چگونه برخورد

هیگل اظهار را با شخصی چون برون که يك عمر نسبت به امر  
ریا و تظاهر و کارشکنی کرده است مطالعه میکنیم .

۷ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۷ سفرنامه جلد اول :

..... اگر اجازه میفرمایند صدر انجمن را مستر برون

قرار دهیم فرمودند : ' فردا جواب خواهم داد لیکن  
بلامقید و بعضی از احبا عرض نمودند که مستر برون حالت  
تذکر یافته اگر صدر انجمن واقع شود لابد در معرفی وجود  
مبارک اوصاف و محامد عرض خواهد کرد که رفع خیالات نفوس  
میشود که او را مخالف امر دانسته ولی وجود اطهر ابد  
اعتنا بگفته حضرات نفرمودند ..... "

۱۸ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹ و ۳۰ سفرنامه جلد دوم :

..... از جمله نفوسیکه آن روز خود در آن مجلس آمده

مشرف شد مستر برون بود پس از ختم مجلس نفوسی رجای -  
تشرف خصوصی نموده باز مشرف میشدند من جمله شخص  
مذکور که تشرف او بطول انجامید و بیانات مبارکه را که  
خطاب با او بود بعینها این عید ثبت و ضبط نمود و اجمال  
آن این است که پس از اظهار خضوع اول خواست از ما مضمی  
عرض حال دهد و عذر خواهی نماید فرمودند باید صحبت های



دیگر بداریم صحبتی که مورث محبت میشود و چون دید  
 میل مبارک از آن مقوله گفتگو نیست لهذا بصحبتهای دیگر  
 پرداخت از وضع ایران و عثمانی پرسید در جواب او بیان  
 مبارک از این قبیل بود " من بدایتاً نوشتم که تا دولت  
 و ملت مانند شهد و شیر آمیخته نگردند نجات و فلاح محال  
 است ایران ویران شود و منتهی بمداخله دول متجاوره  
 گردد."

..... در این خصوص فرمودند که باید کوشید تا اخلاق  
 ملت تبدیل شود و استعداد مشروطه و امور سائره حاصل  
 گردد والا هر روز مشکلاتی رود و یأس و پریشانی بیشتر  
 شود ملاحظه نمائید که حتی علم اکتسابی بدون تحسین  
 و تعدیل اخلاق سبب ضرر شود بلی اگرچه حسن اخلاق توأم  
 باشد سبب حصول فوائد عظیمه است .

و بیانات مبارکه منتهی باین شد که : فقط ترقی  
 و تمدن مادی کفایت نکند و علوم اکتسابی تنها سبب سعادت  
 تامه نگردد بعد شخصی مذکور عرض نمود که اهالی اروپا بکلی  
 منکر مواعید انبیا و روحانیتند آنگاه از لسان مبارک شرحی  
 مبسوط از قوه ماوراء لطیمه و دلائل و پراهین قاطعه صا در  
 که مخاطب راجز بلی بلی مجالی نماند و هر دم خاضع تر  
 میشد تا با نهایت تمظیم و خضوع مرخص گردید و اجازه تشریف

## شانی خواست "

۱۹ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۰-۳۱ جلد دوم سفرنامه :  
 ..... آنروز هم مستر برون در محفل عمومی مشرف بود  
 وبعد از مجلس با خانمش در اطاق مبارك احضار شدند  
 ولی از ماضی کلمه ئی گفتن نتوانست زیرا مقصد مبارك محبت  
 والفت بود نه اظهار اغراض و افکار او لهذا از مطالب  
 علمیه و حکایات از حالات امور شرق بمعطوفت و محبت و اغماض  
 و ستیری فوق العاده با او گفتگو و مذاکره میفرمودند و هر  
 دقیقه ئی از شنیدن بیانات مبارك خاضع تر میشد تا هنگام  
 مرخصی که دست مبارك را بوسید و با اظهار خلوص و خضوع  
 مرخص گردید - ....."

مسیو دریفوس بعرض مبارك رسانید که مستر برون اظهار  
 تذکر نموده و تشرف در این سفر را نهایت آرزو و خوشبختی  
 و عدم تشرف سفر سابق را از بدبختی خود میشمرد و آرزوی -  
 مشرف شدن می نمود فرمودند : " اینها محل اعتماد نیستند  
 و ابدا اهمیت ندارند در این سفر آمریکانغوسی اظهار  
 خضوع و همراهی کردند که امثال برون نزد آنها قابل ذکر  
 نیستند حتی در نیویورک کارنیگی معروف که اول غنی است در  
 آنجا مکرر خواست که من بمنزل او بروم قبول نکردم و جنرال -

قونسول ایران مکرر و ساطت نمود گفتم اگر شخص فقیه‌ری بود من منزل او میرفتم اما چون اول نمره اغنیا و مشهور است لهذا صلاح نیست مقصد این است که من بآنگونه نفوس اعتناء نمودم بآنکه در نهایت خضوع بودند دیگر این نفوس که جز ترویج اغراض و منافع چیزی نخواهند چه حکمی دارند "

برون و زنش در پاریس مجدداً مشرف میشوند :

۹ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۵ سفرنامه جلد دوم : پاریس.  
 ..... لذا آنروز وجود مبارك استراحت نفرمودند در  
 حالتيکه مشغول صحبت بآنها بودند مستر برون (از کمبریج  
 لندن) با خانمش وارد و پس از حصول اجازه جالس شدند  
 ومورد مرحمت و شفقت گردیدند عرض کردند از ارسال  
 کتاب مبارك خیلی ممنون شدیم فرمودند من خواستم شما از  
 الواح و رسائل اخيره حضرت بهاء الله مطلع شوید بدانید  
 که در ایام ظهور مظاهر قبل حتی در بیان دو شجره  
 طیبه و خبیثه نفسی و اثبات مذکور اما حضرت بهاء الله  
 اینها را برداشت .....

و چون خانم مستر برون جایی موعود بود با مادام دریفوس

بارنی رفت اما خود او متجاوز از یکساعت در اطاق مبارک با مسیو دریفوس مشرف و باستماع بیانات مبارکه در خصوص اثر و نتایج ظهور مظاهر الهیه و مقاصد عظیم آنها مسرور و مفتخر بود بمناسبت صحبت و بیان مختصری از بیت عدل اعظم و صلح اکبر فرمودند که البته وقتی میآید و نزدیک است که ملل عالم بفریاد آیند و مصارف باهظہ حرب را تحمل نتوانند و نفوس را مجبور بصلح نمایند چه هر امری که بمنتهای درجه رسید آخرت دنی نماید و تفصیلی از قوای حربیه آلمان و فرانسه بیان نمودند و بشفقت و بردباری و رأفتی با و سلوک فرمودند که در کمال مضمونیت و عذرخواهی از مراحم و مواهب مبارکه مرخص شد و حتی در نزد بندگان حضور خاضع بود

....."

در خاتمه این مقال بد نیست بدانیم که حضرت عبدالبهاء بقصد هدایت برون چندین لوح بافتخارش ارسال میفرمایند تا او قدر این نعمت را بداند و درک موقعیت خویش را بنماید و گرچه او به پاسخهای عبودیت آمیز مبادرت میورزیده ولی چنانکه همه میدانند سالها اقداماتی علیه امرالله بعمل آورد گرچه در اواخر ایام ممکن است متذکر شده باشد ولی جبران ما فات نکرد . بهرحال نوشته زیر نامه برون به حضرت عبدالبهاء است .

( ۳۷۳ )

آهنگ بدیع شماره ۱۱ و ۱۲ سال ۱۷ شماره مسلسل ۱۹۱  
— ۱۹۲ بهمن و اسفند ۱۳۴۱ فوریه و مارس ۱۹۶۲ نقل  
از جلد ششم کتاب عالم بهائی .

### عریضه پرفسور براون بحضرت عبدالبهاء

سطور ذیل عین عریضه ایست که پرفسور ادوارد  
براون انگلیسی که از مستشرقین معروف و دارای تألیفات  
عدیده راجع بایران است بزبان فارسی بکمال عبودیت  
و انکسار بحضور حضرت مولی‌الوری معروض داشته است .  
بطوریکه از تاریخ عریضه مستفاد میشود در آن  
هنگام هنوز صعود جمال اقدس ابهی واقع نشده بود .

### هوالله

عریضه : بساحت اقدس وعز آن حضرت عرض میشود تعلیقه  
گرامی که بسرافرازی این عبد فانی واین ملت مسررحمت  
یزدانی مرقوم فرموده بودند در اعزاوقا و اسعد ساعات  
واصل واز زیارت آن ومشاهده آن همه لطف واحسان  
واستماع آن تقریر و بیان وجدی بی انتها و شغفی غیرمنتها

حاصل گردید . فی الحقیقت نمیدانم بچه زبان از عهدۀ شکر گذاری این نعمت عظمی بدرآیم یا بچه عبارتی اظهار مواتب ابتهاج و سرور خود بنمایم اگر خود را محسود عالم بدانم سزا و بجاست جرأتی کردم در آنکه عریضه بعنوان آن حضرت ارسال داشتم ولی از جرأتی که همچنین ثمره دارد نمیشود پشیمان شد مادام العمر آن لوح محفوظ و از اعظم خزائن محسوب خواهد شد و هرگاه عبارات طلیح فصیح و مضامین شیرین و دلیلهای متین آنرا ملاحظه نمایم تجدید یاد آن ایام عزیز قلیل الدوام که مجاور صحن اقدس بودم خواهد نمود متصل در امید آن ایام خود را بسرمیبرم که اگر تقدیر الهی همچنین باشد دوباره فائز آن سعادت گردم و نائل آن فیض اعظم شوم بلی آن ایام حضور قلیل الدوام و سریع المرور بود ولی فوائدش فراوان بلکه بی پایان بود و در ملاحظه اینگونه امور ممتنعه روحانیه وقت و زمان چیزی است که چندان در حساب نیاید بلکه شانی است اعتباری بقسمیکه میگویند خضر بآب حیات رسید و نائل مقصد شد و اسکندر زوالقرنین نرسید و محروم ماند ولی نمیسرسند و نمیگویند که خضر علیه السلام چقدر وقت در نزدیکیهای آن منبع زندگی بسربرد یا چند جرعه از آن نوشید همین رسیدنش منظور است و بس دیگر در آن ایام

که تا نفرهست ز کرش روز بروز تازه خواهد بود بیشتر  
 اوقات بوجهی اکمل و بقسمی ورا<sup>۱</sup> امل مستفیض فیوضات  
 شدم این هم از کثرت الطاف و مراحم آن حضرت و ساثرین  
 بوده و نظر بقلت مدت اقامت این عبد و دوری وطن مألوفش  
 والا ممکن میبود که مدت اقامت ده مقابل آنچه که بود باشد  
 و فرصتهای استفاضه کمتر و بسا نفوسیکه از برای یکساعت  
 از آنچه نصیب این عبد شد از امریکا یا چین بلکه اقصی بلاد  
 زمین بکمال شوق و شغف میشتافتند بسا که شتافتند و  
 نیافتند از فضل الهی و لطف شامل سبحانی چنین ما<sup>۲</sup> مول  
 که رفته رفته ادراکی کامل و معرفتی کافی باین عبد ذلیل  
 عنایت خواهد شد تا از همه مقاصد روانی و مطالب یزدانی  
 اطلاعی کمابینمی حاصل گردد باری چنانچه قبل معروض  
 شد ترجمه آن کتاب تاریخ که ببنده عنایت شد تمام شده  
 است و بقدر ثلث آن چاپ شده است امید آنست که تا د و  
 سه ماه دیگر تمام شود و در دست مردم باشد در تصحیح  
 و اصلاح آن ترجمه بقدر زره<sup>۳</sup> اهمالی نرفته حتی بمسئد از  
 تصحیح ترجمه چایی دوسه مرتبه با اصل دستخط تطبیق  
 شده است تا انشاء الله لائق باشد و در فصاحت و صحبت  
 هر دو مقبول باشد که از این دو چیز احدی بدون آخر  
 مقبول نیست یقین است که حصول این تاریخ بلیغ صحیح

که ناسخ جمیع آنچه مورخین قبل در باره این امر نگاشته اند  
 میباشد از برای کل عباد سودی زیاد دارد و باعث مزید  
 تفتیش و تفحص خواهد بود اگر سفر بنده غیر از این نتیجه  
 نداشته بود باز هم مفیدترین سفرها میبود این دفعه بیش  
 از این مزاحم اوقات خجسته ساعات آن حضرت بودن مخالف  
 قوانین ادب میدانم تا مبارک باعث تصدیع گردم لهذا باین  
 قدر اکتفا کرده ام امید از کرم و لطف آن حضرت چنانکه  
 گاه گاهی این ذره فانی را مذکور فرمایند و از توجهات  
 روحانی محروم ننمایند .

این عبد همیشه ایام حضور را در خاطر تجدید مینماید  
 و لطف و احسان جمیع احباب و اصحاب که در بقعه حمراساکن  
 و مقیم هستند ابداً فراموش نخواهد کرد باقی استرحام  
 ابقای توجهات عالیّه آن حضرت و استدعای ذکر در صحن  
 اقدس و عرض اخلاص و عبودیت .

الحقیر الفقیر الداعی الی رحمة ربّه الغفور ادوارد برون  
 انگلیس فی ۱۱ سبتمبر ۱۸۹۰ مطابق ۲۶ محرم الحرام  
 سنه ۱۳۰۸ .

اینک یک نمونه از الواحی که از قلم حضرت عبدالبهاء بافتخار  
 پرفسور ادوارد برون نازل شده است زیلا درج میگردد :



صفحه ۹۹ مائده آسمانی جلد ۹ : روح اوارد برون

### هوالله

ایدوست مهربان مدتیست که بهیچ وجه از آن یار  
دیرین خبری نرسیده و نورمقتبس ندیده و گوش انتظار  
پیامی نشنیده ما زیاران چشم یاری داشتیم ایامیکه  
باوارگان در این سامان سروسو دا داشتی همیشه مذکور  
و سبب شادمانی دل وجان است با وجود آنکه رشته محبت  
پیوسته است و الفت قلبیه باقی و برقرار آيا چه شد که  
نسیان بر قلب یاران مستولی شد یاد یاران یار را میصون  
بود اگرچه فسحت و وسعت ایام اندوست قدیم رامشغول  
بمسرت و شادمانی نموده و بکامرانی واداشته در ایمن  
صورت یاد آوارگان افتادن آسان نه مگر قوه کلیه بمیان آید  
و مجبور بر تذکر دوستان قدیم کند .

یاد آرید ای مهان زین مرغ زار يك صباحی در  
میان مرغزار باری مقصود اینست که ما بر الفت قدیم ثابتیم  
وانشا<sup>۴</sup> الله نابت مرور دهور فراموشی نیارد و خاموشی  
نبخشد همواره بیاد شما مشغولیم و بذکر شما مألوف  
علی الخصوص مناسبتی بمیان آید و مؤانستی گردد زیرا  
موهبت عظیمه از حضرت یزدان در حق آن یار مهربان شده  
باید قدر آنرا بدانند و آن اینست که از مورخین فرنگستان

کسی جز آنجناب بساحت اقدس فائز نگشت و این موهبت  
 تخصیص بشما یافت بسیار باید قدر این بخشش یزدانی  
 و موهبت رحمانی را بدانید هرچند حال معلوم نه ولیکن  
 در استقبال نهایت اهمیت را پیدا خواهد نمود ای یار  
 مهربان این را بدان که این موهبت تاج کرامتی است  
 برهامه توکه قرون عظیمه مدار مفخرت جمیع منتسبین و خویش  
 و پیوند است تعجب مفرما قدری در قرون اولی ملاحظه کن  
 که در ایام حضرت روح مؤانست شب و روز آن حضرت در نزد  
 نفسی اهمیت نداشت و الطاف و عنایت او را قدر و وقعی نبود  
 حال سنگی که در حوالی طبر یا یکمرتبه بشرف جلوس جسد  
 مطهر آن حضرت فائز شد محل زیارت و سجود نصف روی  
 زمین است ملاحظه فرما که چه اهمیتی پیدا نمود همیشه  
 چنین بوده و خواهد بود که مطلع نور الهی در زمان خود  
 در انظار اهمیتی نداشتند و عنایاتشان سبب مفخرت و  
 مسرت ناس نبود لکن چون انوار شمس حقیقت بر آفاق تابید  
 بتراب آن نفوس مبارکه طوک ارض سجده نمودند .

باری مقصود اینست که این گوهر بخشایش الهی  
 را محفوظ بدار و چون لؤلؤ مکنون در صدف قلب جای  
 و مأوی ده همتی فرما که روز بروز این در یکتای درّی رونق  
 و لطافتش تزیید یابد و در قطب امکان بر اکیل شرف بازخ -

بدرخشد "عبدالبهاء" نهایت حرمت را از این جهت در حق آن حضرت ملحوظ داشته و دارد و در بعضی از مکاتیب ذکرش را نموده آنچه از برای تو باقی خواهد ماند اینست پایدار و مادون آن موج سرابست نه آب <sup>پیش</sup> نما است نه بخشا پیش و هم است نه حقیقت و عنقریب بر آن حضرت نیز این حقیقت آشکار گردد خلاصه اگر عزت ابدیه جوئی و سلطنت سرمدیه ملکوتیه خواهی که صیت بزرگواریت در جهان باقی منتشر گردد و آوازه قدسیت بملکوت ابهی رسد در عبودیت آستان مقدس الهیه سهیم و شریک عبدالبهاء شو و این عالم فانی را بکلی فراموش فرما از خود بگذر و بحضرت دوست بپیوند عبدالبهاء بنهایت خاکساری تضرع و زاری مینماید که شاید به بندگی درگاه الهی موفق شود زیرا بندگان حق عبودیت صرفه را اکیل جلیل خویش دانند و خدمت یاران الهی را مفخرت عظمی شمرند لهذا در این مورد بنگارش این نامه پرداخت از خداوند میطلبیم که این بنده گنه کار عبدالبهاء را موفق بسرور قلب یاران نماید باقی همواره بیادت مسرور و شاد <sup>نیم</sup> ما

والسلام ع

پرفسور چینی یکی از استادان دانشگاه اکسفورد انگلستان پس از اطلاع از امر مبارك و خواندن اخبار مربوط به مسافرت حضرت عبدالبهاء با امر مبارك ايمان میآورد و در —  
 حلقه عشاق طلعت پیمان در میآید و شرحی بحضرت عبدالبهاء  
 مینویسد و غمناک اظهار ايمان از هیكل اطهر دعوت مینماید که چون بانگلستان تشریف فرما شدند دانشگاه اکسفورد را بقدم مبارك مزین فرمایند . بهمین دلیل هیكل مبارك با کسفورد نزول اجلال میفرمایند و چون پرفسور چینی مبتلا به بیماری فلج بود و قادر بحرکت نبود بدیدن او تشریف میبرند بقیه داستان را از زبان جناب محمود زرقانی بشنوید .

۳۱ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۵۰ سفرنامه جلد دوم :

..... وجود اقدس را دعوت کرد پس از ورود اول پرفسور مذکور را دیدن فرمودند و با کمال عنایت با ایشان بصحبت مشغول شدند و او هم مضامینی را که با حالت بیماری در خصوص امر مبارك مشغول بنوشتن بود ارائه مینمود و بنظر انور میرسانید و در آنحالت شدت ايمان و اطمینان خویش را اظهار میکرد چنان حال توجه و اقبالش در محضر انور مقبول و چنان مؤثر افتاد که مکرر سروصورت او را میبوسیدند و دست مبارك را

بروی ومویش می کشیدند ناهار را در منزل پرفسور چینی  
میل فرمودند ..... ”

مقاله زیر ترجمه نوشته پرفسور چینی که یکی از اجله  
نفوسرومشا بید ملت انگلیس است عینا از صفحات ۵۲ - ۵۳ -  
۵۴ سفرنامه مبارک جلد دوم نقل میشود . این مقاله  
در ۲۹ ژانویه ۱۹۱۳ در روزنامه کرسجن کامن ولث درج  
شده است .

در خصوص اتحاد ادیان آیا ممکن است روزی اتحاد

ادیان بتحقق رسد ؟

این مسئله را بسیاری سؤال مینمایند در جواب جمعیتی  
که روز بروز عددشان در تزايد است میگویند ” بلی ” بکمال  
سهولت ممکن است زیرا امروز عقلاً اتحاد ادیان موجود  
است این مسئله زمینی نیست بلکه اساس آن آسمانی است  
شعبه ئی از علم شعبده نیست و نه اداره سیاست مملکتی  
است بل کشف والهام الهیست والهام مسئله ئی نافذ  
وجهانگیر است اگر بروشنائی محبت والفت بنگریم و از احوال  
طل سائره مطلع شویم می بینم که مظاهر الهیه همیشه  
بین آنها بوده اند علی الخصوص که الهام اعظم اساسی  
ادیان عظیمه ئی است که سبب ترقی و اتحاد طل و نحل  
بوده اسرائیلیان راحقی نیست که موسی را تفوق بزرداشت

دهند و نه محمدیان راست که نبی خود را اعظم دانند  
 ما این وقت را غنیمت شمرده عیسویان رانصیحت میکنیم که  
 افکار خود را نسبت بادیان تغییر دهند و این مسئله  
 بسیار بجاست زیرا حضرت عبدالبها<sup>ء</sup> رئیس امر بهائی در  
 میان ما سفری نموده و ما را بر خطا یا و تقلیدی که سایر  
 ادیان را غرق کرده آگاه فرموده اند و ایشان کاری باینکارها  
 ندارند که کدام نبی برتر است و کدام کوچکتر ایشان تعلیم  
 میدهند که هر پیغمبری را باید بر حسب زمان و مقتضای  
 محل و مکان او بشناسیم میتوان گفت حضرت بهاء<sup>ء</sup> الله  
 والدشان خیمه امر عظیمی را بلند نموده و تعالیمی مخصوص  
 بجهت این قرن مهین تأسیس فرموده اند از عظمت و جلال  
 وصفات و اخلاق شان واضح و آشکار است که در اینعالم  
 همیشه نفوسی بوده اند که سرمشق نیکوی اخلاق حسنه  
 برای نوع انسان گذارده اند لکن در حیات معنوی بهاء<sup>ء</sup> الله  
 بعضی مسائل هست که مورخ در تاریخ ادیان میتواند نظیر  
 آنها بیابد در این مقام مجال تحریر شرح حیات این پدر و  
 پسر نیست فقط میتوانیم بگوئیم که وقایع نگاران جرائد بطور  
 شایسته در مقالات خود محبت صمیمی عبدالبها<sup>ء</sup> بمالـم  
 انسانی را ظاهر نموده اند ولی محبت الهی او که نسبت بخدا  
 دارد سـری است بین او و بهاء<sup>ء</sup> الله که ما نمیتوانیم بفهمیم

حال فرصت شرح تعالیم ایشان نیست .

عبدالبهاء نمی فرماید من مؤسس این تعالیم هستم بلکه مفسر و مبین تعالیم حضرت بهاء الله تعالیمیکه موافق احتیاجات این قرن است و حقایق اصول ادیان موسوی و مسیحی و اسلام یعنی محبت خدا و نوع انسان حضرت عبدالبهاء محمدی نیست این اشتباه است که بهائی فرقه از اسلام است بلکه شخص مسلمان منشرح الصدور میتواند بهائی باشد و همچنین موسویان و مسیحیان وسیع الفکر چنانچه غواصان جواهر و لثالی را از بحر عمان بیرون میآورند صاحبان ادیان نیز میتوانند حقایق علم و عرفان آئین خود را از امر بهائی اخذ نمایند امر بهائی کتیسائی نیست <sup>بلکه</sup> بر ضد تقالید و توهمات مذاهب و ادیانست و پیرو دانش حقیقت جو هستند نه در تحت تسلط پاپ و رسوم مذهبی لکن حضرت بهاء الله و حضرت عبدالبهاء مسائل معضله علمیه و روحانیه و مطالب دینیه و تاریخیه را شرح دارند نفوسی مثل ماهاکه حیات خود را در تحری حقیقت و آزادی صرف کرده ایم عقاید خود را بیدلیل تغییر نمیدهیم شکی نیست که در این امر برای طالبان حقیقت اشکالات سایر ادیان پیدا نخواهد شد و اختلافات مذهبی و امتیازات شرقی و غربی را حکمی نخواهد بود ( پرفسور چینئی )

در خاتمه این بحث نصوص مبارکه حضرت ولی امرالله را  
در این باره برای مزید اطلاع یاران درج مینمایم

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۲۳ :

..... در مدت توقف حضرت عبدالبهاء در ایالات

متحده امریک نفوس مهمه و مقامات رسمیه از وزرا و سفراء

و اعضا کنگره امریکا و روسای کنائس و پیشوایان بزرگ یهود

و سایر شخصیتهای برجسته از طبقات مختلفه بمحضر انور

مشرف و از آن بحر علم و کرم استفاضه نمودند از آن جمله است

دکتر جوویدن رئیس دانشگاه لیلند استانفرد پرفسور جاکسون

از دانشگاه کومبیا پرفسور جک از دانشگاه اکسفورد ربای

استون و ایاز نیویورک دکتر مارتیه مایر ، ربای ژرف لیوی ،

ربای آبرام سیمون ، الکساندر گراهام بل ، رابیندرانات

تاگور ، فرانکلین لین ، میس ویلیام جنینگز بریان ، آندروکار<sup>نگو</sup>

فرانکلین مک و خزانه دار کل ایالات متحده امریک ، لی مک

کلان ، مستر روزولت ، دریاسالاروین رایت ، دریاسالار پیری

و وزرا مختار انگلیس و هلاند و سویس مقیم واشنگتن یوسف

ضیا پاشا سفیر عثمانی ، توماس سیتون ، ویلیام سولرز و

شاهزاده محمد علی پاشا برادر خدیو مصر .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۱۰ :



..... در وینه پایتخت اطریش حضرت عبدالبهاء چند  
 یومی اقامت و در مجمع تیا سوفیهای آن شهر القاء خطابه  
 فرمودند . در بوداپست رئیس دارالفنون رجای تشرف  
 نمود و بمحضر مبارك مژول یافت هیکل انور چند نوبت  
 مستشرق مشهور پروفیسور آرمینیوس وامبری راملاقات و در  
 مجلس تیا سوفیها صحبت فرمودند و رئیس انجمن تورانیان  
 و نمایندگان مجامع ترك و افسران آرتش و چند تن از اعضاء  
 پارلمان و هیئتی از طرف حزب ترك جوان براهنمائی  
 پرفیسور جولیسو جرمانوس حضور مبارك مشرف شدند و کل  
 احترامات فائقه مبذول داشتند و مقدم مبارك را بدان  
 مدینه گرامی شمردند .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۰۶ :

..... نفوس مهمه ای که در پاریس افتخار تشرف بمحضر  
 اقدس را حاصل نمودند بسیارند از جمله شاهزادگان  
 و رجال و وزراء سابق ایران مانند ظل السلطان ، وزیر  
 مختار ایران سفیر عثمانی در پاریس رشید پاشا والی سابق  
 بیروت ، پاشاها و وزراء اسبق عثمانی و ایکونت آراداکا  
 سفیر ژاپن در دربار اسپانیا .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۱۹۹ :

..... از جمله از شخصیت‌های مهمه که در ایام اقامت مبارك در انگلستان و اسكاتلند بساحت انور تشراف حاصل نمودند عبارتند از رورند آرچدیکن ویلبرفرس — رورند کویل رورند رندا ویلیامز — رورند رلاندرکرت — لرد لامینگتون — سر ریچارد ولیدی استیپلی — سرمیکائیل سادلر — جلال الدوله فرزند ظل السلطان — سر امیرعلی مهاراجه جلاور که بدفعات عدیده حضور مبارك مشرف و پذیرائی و ضیافت شایانی بافتخار مبارك برپا نمود دیگر مهاراجه راج پوتانا — رانی اوساراوا — شاهزاده خانم آراج — ما بارونس بارنکف — لیدی ومیس وخواهرش — لیدی گلن گامرا لیدی اگنو — میس کنستانس مود — پرفسور برون — پرفسور پاتریک گدس — مستر آلبرت داس مدیر و ناشر مجله کریسچیم کامنولث — مستر دیوید گراهام پول — میس آنی بزانت — میس پانک هورست — و مستر استد که با هیکل اطهر مذاکرات مفصل بعمل آورده وکل مجذوب بیانات مبارك و شیفته وقار وعظمت و هیمنه و احاطه علمیه آنوجود اقدس گردیدند .

کتاب قرن بدیع قسمت سوم صفحه ۲۱۱ :

..... دکتر روستم وامبری در باره توقف هیکل مبارك

در بوداپست مینویسد : در آن اوان هتل دونا پالوتا

محل اقامت حضرت عبدالبهاء قبله گاه و مرکز توجه نفوسی واقع گردید که شیفته علم و حکمت و مجذوب نورانیت و عظمت مبارك بودند و باستماع فلسفه الهی از لسان معلم و مربی بزرگ شرق ابراز اشتیاق و علاقه موفور مینمودند .

از جمله از شخصیت‌های مهمه ای که در بوداپست بمحضر انور مشرف شدند عبارتند از کونت آلبرت آپونی ، اسقف الکساندر جیسواین ، پرفسور ایگنایتوس گولد زایسر مستشرق معروف و دانشمند نامدار دیگر پرفسور رابرت نادر نقاش مشهور بوداپست و رئیس جمعیت تیا سوفی مجارستان .

و آنها هیکل مبارك را اینگونه ستودند :

داستان چگونگی معرفی حضرت عبدالبهاء به نفوس مستمعین در کنفرانسها از طرف نظام و اداره کنندگان جلسات مذکور خود از داستانهای دلکش مسافرت هیکل انور بصفحات غرب است و مبین این حقیقت که چگونه شخصیت هیکل مبارك با سرعتی محیرالعقول در افراد نفوذ میکرده و چطور زبان نفوس مهمه ای را به تعریف و تمجید و سپاس از سعادت تشرف بحضور مبارکش باز مینموده . در خلال سطور زیر علاوه بر بیان نحوه معرفی هیکل مبارك نکاتی چند در باره چگونگی استقبال از هیکل مبارك را در هر یک از این

کنفرانسها ملاحظه میفرمائید :

۲۷ آگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۷ سفرنامه جلد اول :

..... تا شب که مجمع عظیم و محفل جلیلی در کلوپ

تیا سفیها بود و آن بزم لقا محل نزول تائیدات ملکوت ابهی  
رئیس انجمن در مقابل پانصد نفر جمعیت در معرفی  
طلعت پیمان یزدان باین عبارات ناطق که :

” چند ماه قبل در کنگره آزادی ادیان این شهر رفتیم  
نفوسی از ادیان و مذاهب نطق نمودند و هر یک از عقاید  
مذهبی خود بزعم خویش توصیفات می نمود ولی شخص  
جلیلی برخاست که به محضر قیام و عنوان بیان هر نفسی  
احساس می نمود که این شخص روحانی و رحمانی است  
و بیانش آسمانی از خدا صحبت میکند نفوس را روحانی  
مینماید هر کس می فهمید که او با خداست و مبشر صلح  
و محبت حقیقی تعالیمیکه میفرماید خود عامل است شعله  
ملکوت است و هر دلی را روشن مینماید و آن شخص جلیل  
حضرت عبدالبهاء بود من لایق اینک ایشانرا معرفی نمایم  
نیستم شما خود ایشان را بهتر از من می شناسید .”

در مونتریا ل کانادا ، در کلیسای موحدیــــــــــــن

کشیش رئیس کلیسا که تادم در کلیسا با استقبال آمده بود پس

از آنکه با نهایت احترام هیکل اطهر را تا محراب کلیسا روی کرسی مخصوص اسقف هدایت کرد در ممر فی طلعت پیمان چنین گفت :

اول سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۱۳ سفرنامه جلد اول :  
 " ماها امروز مفتخریم بحضور پیغمبر صلحی که  
 پیام او پیامی است الهی خداوند او را برای ازاله جنگ  
 وجدال مبموث فرموده لقایش در این کلیسا سبب افتخار  
 ابدی و تحقق امید و دعاهاى ماست . آیت محبت بین ملل  
 است و مروج وحدت و اخوت نوع انسان مقصدشان آزادی ناس  
 از قیود تقالید است و ارتفاع علم وحدت انسانی هیکل رأفت  
 و صاحب نباء عظیم و ملهم افکار جدید و مؤسس سعادت این  
 قرن عظیم است اگرچه سالها زجر و الم کشیده و بلایای  
 شدید دیده ولی قوه روحانیش مانند آب حیات جاری اگر  
 جسدشان بارها صدمه صلیب دیده ولی روحشان جانبخش  
 و غیر مصلوب است چون زحمات سفر صحرا و دریاتحمل  
 فرموده تا باین ممالک تشریف آورده اند ، لهذا ما از صمیم  
 قلب خوش آمد و شکر تعالیم ایشان را میگوئیم که سبب  
 انتعاش قلوب است و مایه برکت و سعادت ابدی و حال حضرت  
 عبدالبهاء بلسان خود باشما صحبت میفرمایند ."

۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۶ سفرنامه جلد اول :

..... تا عصر که به مجلس تیا سفیها موعود بودند و از

قیام و نطق مبارک در نفوس غلغله ئی عظیم مشهود اول رئیس  
انجمن بانهایت تعظیم و ادب در معرفی طلعت پیمان  
گفت :

" حضرات ، امروز بجهت ما این فیض عظیم و افتخار  
بزرگی است که خود را در محضر شخصی می بینم که بزرگتر  
پیغمبر صلح و سلام است من بدون شك احساس میکنم و از  
قبل جمیع میگویم که تا حال چنین شرفی نصیب ما نشده که  
بیان حیات بخش را از لسان پیغمبری بشنویم لهذا با  
نهایت افتخار و سرور حضرت عبدالبها پیغمبر صلح و  
مروج اخوت عمومی را معرفی مینمایم ."

۶ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹۰ سفرنامه جلد اول :

..... و شب چون بکلیسای کانگرگشن در اکلند تشریف

بردند نفوذ امر وسطوت عهد الله چنان محیط بود که  
کشیش آن کلیسا در معرفی طلعت پیمان از جمله عباراتش  
این بود که : " امشب پیغمبر خدا در کلیسای خدا نطق  
میفرماید و شما بگوش خود میشنوید ."

هیکل مبارک بر حسب دعوت رئیس دارالفنون استنفر

در شهر فالواتو بنام دکتر جردن برای نطق به دانشگاه مذکور تشریف بردند و مشارالیه در حضور یک هزار و هشتصد محصل و یکصد و هشتاد استاد و جمع کثیری از روسا و مشاهیر اطراف هیکل اطهر را اینطور معرفی نمود :

۸ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹۳ جلد اول سفرنامه :

..... این نهایت خوشبختی ما است که بواسطه لطف و مرحمت دوستان امروز کلام یکی از معلمین دینی و پیام یکی از مظاهر جدید روحانی را استماع مینمائیم ایشان مروج امر جدیدی هستند که سه میلیون نفوس پیرو و تابع ایشانند هرچند گفته شده که این امر جدید است ولی حقیقتاً اس اساس الفت و اتحاد و اخوت و ارتباط بین امم و ملل عالم است و این اساس قدیم تر از آن است که بتوان فکر زمان آن نمود و بصبارة آخری این اساس قدیمترین دین از ادیان الهی است و نهایت سرور و شرف من در این است که حضرت عبدالبهاء عباس را بشما معرفی نمایم ."

۱۱ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹۷ سفرنامه جلد اول :

..... و در معرفی وجود مبارک رئیس انجمن شرحی مفصل از ظهور نفوس کامله و مظاهر الهیه بیان نمود که

" هر يك معلم عالم انسانی بود و پیامی بجهت تربیت نفوس بشری آورد و امشب بانهایت افتخار داریم از تشریف فرمائی معلم بزرگی که پیام دیگر بجهت ترقی عالم انسانی آورده و امشب برای ما صحبت میفرماید لهذا من بانهایت افتخار حضرت عبدالبها را با آنکه خود شما ایشان را میشناسید معرفی مینمایم ."

۷ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۶۵ سفرنامه جلد دوم : ادینبورگ ..... و در آن شب مجلس با عظمت و جلالی در تالار  
رئنی ( مدرسه الهیون ) بواسطه کمیته مدرسه جغرافیا مخصوص خطابه مبارکه منعقد و حضار همه از کشیشها و علما و عظام و بزرگان اسکاتلند بودند صدر انجمن و میر  
مجلس پروفیسور تبریک گدیس بود و از جمله عباراتش در معرفی طلعت پیمان روحانی که بعینها ترجمه شده این است :  
" دیشب حضرت عبدالبها در فوائد لسان عمومی بجهت حصول الفت و سهولت سیر و سیاحت و ترقی صناعت و رفع سوء تفاهم بین ادیان نطق فرمودند اما امشب خطابه فی  
در خصوص تعالیم حضرت بها الله ادا میفرمایند امر بهائی که متجاوز از نیم قرن است دائم در تحت شکنجه و بلا است شهدای عصر اول مسیح را بیاد میآورد اول این امر در



ایران بود بعد بسایر ممالک اسلامیہ سرایت نمود و بین  
یهودیان و مسیحیان انتشار یافت اگرچه این امر روحانی از  
محبس ظاهر شد لکن تعالیشان جمیع مطابق این قرن  
تمدنست .

بعد خطابه مبارکه در شرح ..... که پرفسور مذکور باز  
برخاسته از قبل عموم حضرت عبدالبهاء را شکر نمود و گفت :  
جمیع از صمیم قلب شاکرند که حضرت عبدالبهاء باکمال فصاحت  
و بلاغت تعالیمی را شرح دادند که روح ترقی این قرن است  
این امریست که در شرق بانهایت سرعت انتشار یافته مانند  
اموری که در غرب رواج یافته و غلیان است و چیزیکه خیلی  
سبب جلب قلوب شد این بود که حین خطابه حضرت  
عبدالبهاء گویا امید قلوب ما را بیان مینمودند ما بانهایت  
سرور تعالیم این امر را علی الخصوص در تعمیم معارف قبول  
مینمائیم و اینکه باید هر نفسی بکسب و شغلی مشغول باشد  
و اینکه عالم انسانی مانند مرغی است دارای دو بال است  
و مدنیت مادی و مدنیت الهی باید توأم باشد فی الحقیقه  
این عبارت آرزوی قلوب ما را مجسم نموده و آنچه بیشتر  
سبب حیرتست این است که بانهایت زجر و تهدید قتل  
وزندان این تعالیم را انتشار دادند .

بعد رووند دکتر زاب برخاسته گفت : " ما همیشه

از غرب مبشر بشرق میفرستادیم ولی امروز می بینیم معلوم شرقی بفرب آمده اصول کتب مقدسه را با تعالیم بدیعیه نشر میدهد با وجود این حیات عبدالبهاء خود از کلمات مؤثرتر است حق ایشان است نطق کردن زیرا چهل سال از عمر خود را در حبس گذرانیده اند و خدا امور بسیاری برایشان کشف نموده است . دکتر کلن دیشب اظهار داشت که عبدالبهاء نیامده اند مردم را بدین خود دعوت نمایند لکن عقیده من این هست زیرا نمیدانم که ما سابقه ترویج چنین بشاراتی مینمائیم بلکه آرزوی نشر اینگونه تعلیمات داریم لهذا امید وارم این خطابه حضرت عبدالبهاء سبب تحریر، و تشجیع و تائید ما گردد .

و بعد دکتر دراموند با عباراتی طیح بیان شکر وستایش نمود و رئیس نیز با ادای شکرانه پرداخته مجلس بانهایت شوق و شور اختتام پذیرفت .

در مجمع روحانیین در تالار ترویز نمره ۱۴ :

۲۱ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۵۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس

..... از جمله نطق و بیان مادام ژان بوشان کسه

در بدو مجلس مقابل کرسی مبارک ایستاده صحبت نمود و در

بعضی جرائد طبع و نشر شد ترجمه اش این است ( جلوس

عبدالبهاء ( این انجمن اتحاد روحانی مفتخر است که مجدداً حضرت عبدالبهاء را پذیرائی مینماید یکسال قبل هم حضرت ایشان در این انجمن خطابه ئی ادا فرمودند چقدر اهل این محفل خوشبختند که با حالت روحانیت و خضوع کلمات ایشانرا استماع مینمایند و شما ای قلبهای لطیف و زکی که سعی در ترویج سعادت عالم انسانی هستید و مروج فکر عالی و هدایت نوع انسانی به بینید عالم بشری بچه محتاج است بیک مطلوبی محتاج است که آنرا فوق عالم طبیعت کشاند تا انسان مشعر بمواقب امور و تقادیر عالیه خود شود لهذا از اولوالبصار و اهل فکر سلیم سئوال میکنم که آیا نه این است که قواء دانش مادی— این قرن بر قواء قلبی روحانی غالب است مستدعیم جهت آنرا جستجو نمایند من جهت آنرا نداشتن مطلوبی روحانی میدانم چونکه دین آباء و اجداد ما دیگر کافی نیست قلب قوت لازمه روحانی نمی یابد لذا ضعیف است بالعکس عقل مادی اغذیه مختلفه مییابد بواسطه اکتشافات بدیعہ علم ترقی میکند و چون قلب از نبودن قوه روحانیه ضعیف شد دیگر نمیتواند مشاهده اسرار ربانیه و امور آتیه خود نماید پس اگر میخواهید با علوهمت باشید باید قلب را بحرکت آرید تا با دانش متحد شود یعنی فضائل روحانی را

با کمالات جسمانی توام داشته باشید برای این باید متصل  
 بکشیم تا بعالم دیانت استعداد و قوت دهیم در هر زمان  
 سعی اهل فکر این بود که ملل را بنور عقل و ادراک نورانی  
 هدایت نمایند اما در این قرن احتیاج باینست که برای  
 اهل فکر و قوانین طبیعت ترویج اخوت و محبت شود و  
 حضرت عبدالبهاء در اجلاس امروزه انجمن اتحاد روحانیین  
 نمایندۀ قوه حیات روحانیند از شرق تشریف آورده اند و تمام  
 نفوس روحانیین غرب دعا میکنند که تعالیم روحانی و اخوت  
 عمومی و قوه محبت را در عالم ترویج نمایند زیرا تنها قوه  
 محبت روحانی میتواند شرق و غرب را متحد کند ."

۲۰ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۶ سفرنامه مبارک جلد دوم :

..... عصر مجلس مهمی در منزل رئیس انجمن صلح

مستموشلی که از مخلصین بود منعقد گردید و نفوس کثیره

از اعیان و بزرگانیکه اغلب تا آن وقت تشرف حاصل ننموده

بودند مخصوص خطابه مبارکه حاضر و از استماع مسائل

الهییه بی نهایت منجذب شدند . اول مجلس امة الله

لیدی بلامفیلد از بشارت یوم ظهور نطق بسیار شیرینی کرد

..... بعد رئیس مجلس برخاست و گفت : " ما همه خوش

آمد می گوئیم این وجود اقدس را که طی صحرا و دریا

فرموده و تحمل زحمات نموده اند تا پیام صلح و وحدت عالم انسانی را گوشزد اهل غرب نمایند هرچند هر يك از ماها كوشش در ترویج صلح و یگانگی دارد ولکن ماها سفر نکرده ایم در حبس نبوده ایم تحمل صدمات در اجراء این مقاصد جلیله نموده ایم لهذا نهایت افتخار و سرور — داریم از تشریف فرمائی وجود مبارکی که قبول جمیع ایمن مشقات فرموده و منتهای خوشنودی و آرزوی ما شنیدن تعالیم مبارکه ایشان است بجهت اتحاد و آزادی و نجات و یگانگی نوع انسانی و من کمال تشکر را از تشریف فرمائی مبارك دارم .

پست

۱۱ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۳۰ سفرنامه جلد دوم : بودا  
..... این نظر با استدعای رئیس مجلس بود که بسد و ا

در معرفی جمال انور برخاسته گفت :

” ای مولای عزیز ، شما از راه دور تشریف آورده اید از برای ترویج تعالیم صلح و اخوت نوع بشر و چنان نفوس مختلفه را سبب الفت شده اید که حتی در این محفل اهل شرق و غرب را مجتمع فرموده اید زیرا این تعالیمی را که وجود مبارك انتشار میدهد از افکار عالیه و سبب حصول فوائد عظیمه عالم انسا<sup>نیست</sup> لذا ماها کمال تشکر و ممنونیت را داریم و بیانات مبارکه را در شرح مسائل اخوت و صلح و ارتباط

شرق و غرب و امثال ذلك بسیار طالب و مشتاقیم و جمیع  
مایل و ساعی که راه ترقی نوع را بیابیم الی آخر .

۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۳ سفرنامه جلد دوم : ادینبورگ  
..... مستر گراهام پول مدیر مجله تیا سفیهای ادینبورگ

مینویسد : " عبدالبها " قوه روحانیتشان شدید است بنظر  
من مرکز قوای روحانیه و عقلانیه و الهیه قرن آینده و حالند  
و چون انسان از قوه نسی که عبدالبها از آن مستمدند اطلاع  
یابد شك نمی نماید که این امر عوالم دینی و اقتصادی نوع  
بشر را تغییرات عظیمه خواهد داد . "

پست  
۱۰ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۲۹ سفرنامه جلد دوم : بودا

..... اول رئیس مجلس در معرفی طلعت پیمان چنین  
بیان نمود که : " حضرت عبدالبها " عباس را از طرف خواهر<sup>ان</sup>  
و برادران این انجمن خوش آمد میگویم بینهایت قلوب ما  
مسرور است که این وجود مبارک در میان ماها تشریف دارند  
همه قدر این عنایت را میدانند زیرا بعضی از مسائل این امر  
را خوبی فهمیده اند همچنین میدانند و بعکس ملل غرب  
معتقد باین شده اند که همیشه گنجهای عظیم در مشرق  
بوده و از آنجا باهل غرب رسیده و میرسد لهذا امیدوارند

که اهالی غرب که غرق طبیعتند و تنها در امور جسمانی کوشش دارند و یکی از لذات روحانی محروم و از روحانیت دور ، باز این فیض عظیم را بدست آرند و این جمع بغایت سرور و مضمونند که بزرگترین معلم روحانی شرق امشب در میان ایشان است و از نعماء و فیوضات الهی جمیع را بهره و نصیب عنایت فرمایند .

پس از بیانات مبارک رئیس دوباره گفت :

" ای آقای عزیز ، از بیانات فصیح و عبارات ملیح مبارک انبساط نفوس و انشراح صدور و حالت سرور بدوجهی است که لسان از شکر آن عاجز است زیرا چون قلب در نهایت سرور و نشاط باشد زبان قادر بر تکلم نگردد لهذا با کمال تشکر و مسرت مجلس را ختم مینمایم ."

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۲ سفرنامه جلد دوم :

..... و رئیس مجلس ایستاده اظهار تشکر و مضمونیت از ورود و نزول قدم مبارک کرد و بعضی از مطالب نطق مبارک را که در مجلس اسپرانتویستهای ادین بورگ فرموده بودند بزبان اسپرانتو ترجمه و طبع شده بود خواند و بعد گفت :

" این مایه سرور و سبب افتخار عظیمی است که ما حضرت عبدالبهاء رئیس امر بهائی را در میان خود می بینیم و ایشان

در مسائل لسان عمومی با این انجمن همراهند در خواندن نطق و خطابه ایشان معلوم شد که شماها <sup>بیت</sup> بینها مسرورید و بیانات مبارکه ایشان را بخوبی می فهمید . حضرت عبدالبهاء دوستان خود را امر بتحصیل این لسان خواهند فرمود و شکی نیست بواسطه نفوذ عظیم ایشان این لسان در شرق منتشر خواهد شد زیرا چند طیون نفوس امر ایشان را نافذ و مطاع میدانند . در ادین بورگ خوب بیانی فرمودند که لسان عمومی دافع و رافع سوء تفاهم و مروج دین عمومی و ارتباط بین قلوب نوع انسانی است جمیع ماها اقوام و ادیان و افکار مختلفه داریم امید است که لسان عمومی سبب اتحاد عموم شود . چنانچه دین عمومی بهائی در عالم اخلاق نفوسی را متحد کرده ماها همه دعا میکنیم و منتها آرزو داریم که این دین روز بروز زیادتر شایع گردد و این افکار عالیه انتشار تام یابد من از جانب اسپرانتویستها حضرت عبدالبهاء را شکر میکنم و اظهار نهایت امتنان مینمایم که با وجود ضعف مزاج این محفل را بقدم مبارک مزین فرمودند .

۱۳ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس

..... باری آن شب مجلس پرشوری در آن انجمن



تیاسفیهای پاریس منعقد که حین ورود مبارک مانند سایر مجالس همه جمعیت برخاستند و قبل از خطابۀ مبارک ره رئیس مجلس ایستاده در معرفی طلعت پیمان یزدان گفت که : حضرت عبدالبهاء در نظر ما مجسمه و هیکل محبت روحانی هستند و در این عصر پیغمبر اخوت عالم انسانی بیانات حیات بخش ایشان سرمشق برای کل است این امر جدید هفتاد سال است تأسیس شده اول حضرت باب بجهت اصلاح عالم انسانی در میان مسلمین ظاهر شد بعد حضرت بهاء الله که اعظم مظاهر الهیه است تأسیس صلح عمومی و اتحاد ملل در جمیع ممالک فرمود و حال حضرت عبدالبهاء ترویج میفرمایند ایشان در مجالس تیاسفیه مکرر صحبت نموده اند و در هر مملکتی اهل این انجمن ( تیاسفی ) طالب گفتار و منجذوب آثارشان شده اند و این نهایت افتخار ماست که گوش بیانات عالیۀ ایشان بدهیم ، فکر خود را کنار گذارده و در بیانات ایشان که سرچشمۀ حکمت و عرفان است تعمق نمائیم و در آخر مناجاتی بلسان فارسی خواهند فرمود که ترجمه نخواهد شد ولی شبهه نیست که محض شنیدن ارواح را بمقامات عالیۀ عروج دهد و حال در نهایت سرور حضرت عبدالبهاء را بشما معرفی مینمایم .

۱۳ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۸۱ سفرنامه جلد دوم : لندن  
 ..... آنگاه رئیس مجلس صلح مسترموشلی برخاست  
 وگفت : " من از جانب عموم شکر و ستایش مینمایم حضرت  
 عبدالبهاء را مخصوصا همه از من خواهش کرده اند که این  
 تعالیم و بیانات مبارکه را مدح و ثنا نمایم و اظهار تشکرکنم  
 زیرا جمیع میدانیم که در شرق چه زحمتها کشیده اند نه تنها  
 اعلان صلح نمودند بلکه هزارها جان فدا کردند و تحمل  
 بلا یای گوناگون فرمودند تا حال که ما با اساس اصلی مسیح  
 که فراموش نموده بودیم دلالت می فرمایند و بمدنیت روحانیه‌ئی  
 دعوت میفرمایند که اهم امورات و اعظم از آن امری نه و  
 همچنین منع از جنگ و جدال و ترویج صلح و وحدت عالم  
 انسانی مینمایند که برتر سعادت و منقبت نوع بشر است  
 لهذا بینهایت شاکریم که دوباره از وطن مسیح چنین  
 تعالیمی را بفرب آورده اند . "

۱۴ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۸۳ سفرنامه جلد دوم :

در کلیسای کانگرگشن - لندن .

..... کشیش اول شرحی از تاریخ امر و ظهور حضرت  
 اعلی و طلوع جمال اقدس ابهی بیان نموده بعد گفت : حضرت  
 عبدالبهاء که امشب با ما هستند معلم سوم این امر اعظمند

که ۴۰ سال عمر خود را برای رضای خدا در حبس عکاسی گذرانیده اند و نفوس را با خوت و وداد و صلح عمومی و یگانگی و اتحاد امم دعوت و دلالت فرموده اند و نهایت افتخار را از تشریف فرمائی چنین وجود مبارکی داریم که بینهایت حلیم و جلیل و رؤف و کریم و ناطق و حکیمند فی الحقیقه سلطان نوع بشرند و ما با کمال سرور با استفاضه از فیض حضورشان مفتخر یقین است چنسیں هیگل انوری را کمال احترام و تعظیم خواهید نمود و کل محض ورودشان برپا خواهید ایستاد زیرا باید نهایت شکر و افتخار نمائیم که با وجود خستگی و عدم مجال امشب ما را سرافراز فرمودند اگر چه جمیع دوستان ایشان را سید و مولا خوانند و لکن خود ایشان خود را بنده خدا نامند و با این بندگی سلطنت آسمانی دارند .

۱۲ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۸ سفرنامه جلد دوم : لندن  
 ..... اما شب مجلس ضیافتی ملوکانه بانهایت روحانیت و محبت مخصوص حضور مبارک در منزل یکی از سران ملت انگلیز موسوم به سر ریچارد استنلی برپا و حقیقتاً ایشان با خانم محترمه شان کمال خدمت و احترام مجری داشتند و جمعی از بزرگان و طالبان را که اکثر مردمان سیاسی بودند

محض تشریف بساحت انور دعوت نمودند .....

اول مهماندار محترم برخاسته گفت : " من از جانب حضار نهایت ممنونیت و شکر را اظهار مینمایم که حضرت عبدالبهاء امشب در این محفل و مجمع تشریف دارند اغلب ماها از تاریخ این امر کم و بیش آگاهیم و نهایت خلوص و خضوع را در آن از اینک این امر بهائی قوه روحانیه عی ظاهراً نموده که سبب تربیت و نجاتست و از جمیع قوای حربیه قوی تر زیرا این وجود مبارک چهل سال محبوس بودند و اهل بهادر شرق همیشه مبتلای عذاب و شکنجه ، لکن آخر آتش خاموش نشد بلکه روشن تر گشت اکثر نفوس بے کما رفته اند و از محبت و تفقداتی که حضرت عبدالبهاء بنفوس هر ملتی علی الخصوص بفقرا داشته اند مطلع و آگاهند و حال هم بعد از آزادی - در اطراف عالم ساعی و ناشر امر صلح و اتحادند امیدوارم که بانهایت مسرت این امر عظیم را بانجام رسانند و بروفق مرام و مقصد کامیاب گردند ."

ادینبورگ

۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۶۸ سفرنامه جلد دوم :

..... لهذا جمیع محصلین شرقی انعقاد چنان محفلی

را از دکتر وایت درخواست نمودند و از جمله عباراتی که دکتر

وایت در بدایت آن مجلس در خطاب بحضرت عبدالبهاء

عرض نمود این بود که : " ای آقای عزیز در ایام عمر خود من در این خانه مجالس بسیار داشته ام لکن هیچوقت مثل این محفل را در اینجا ندیده بودم و از این محافل الفت بیان حضرت پطرس بخاطر آمد که گفت : خدا همه را از يك خون خلق کرده و بیان حضرت مسیح که فرمود در آن روز شرق و غرب جنوب و شمال داخل ملکوت ابهی خواهند شد " . بعد از دکترا و ایت از قبل طلاب هند وستانی یکی از آنها برخاسته گفت که : جمیع هموطنانیکه حاضرند نزول قدم حضرت عبدالبهاء را باین اقلیم تبریک و خوش آمد میگویند لازم نیست که از اوصاف تعالیم مقدسه چیزی بیان نمایم زیرا همه میدانند که سبب ترقی عالم است و تا حال آنچه در ایران پیدا شده و هر قدر نفوس از او هام و تقالیدیکه مانع اتحاد بوده نجات یافته اند بسبب این امر بوده و این منحصر بایران نه بلکه از ایران سرایت باطراف جهان کرده حال که وجود اقدس باینجا تشریف آورده اند برای این که خبری را که فراموش نموده بودیم که همه ماها يك جنس هستیم و برادرانیم و همه بندگان يك خداوند حال بخاطر آریم و متذکر شویم شکمی نیست که بواسطه نفوذ این معلم عظیم حال عالم بهبودی یابد و این تعالیم سبب آسایش عالم انسانی گردد لهذا همه ماها

خوش آمد میگوئیم". بعد یکی از محصلین مصری برخاست و گفت : این مجلس سبب افتخار ما است و اعتقاد صمیمی قلبی ما در حضور مبارک شخص جلیلی که اعظم معلمین شرق هستند و از جمله تعالیشان منع تمصب مذهبی و تعصب وطنی و تعصب سیاسی و جنسی است و ایمن تعصبات سبب اختلاف و تفرقه و خرابی . این است که همیشه خدا در هر ملتی مبعوث فرمود که تعلیم یگانگی و ترویج اخوت نماید و مانند این امر ادیان و ملل مختلفه را جمع فرماید و بنظر همه ما صحیح میآید و منتظریم که روزی ام و احزاب عالم متحد و متفق خواهند شد پس وجود مبارکی که ما را بچنین طریقی دلالت میکند و بصلح عمومی میخواند ما در زیر بار منت و مرهون عنایت ایشان هستیم . زیاده بر این شما را مانع از شنیدن خطابه مبارکه نمیشوم و از قبل هموطنان و سایر طلاب علم ، ایشان را خوش آمد میگوئیم ."

۲ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۵۷ سفرنامه جلد دوم :

..... اول قبل از خطابه مبارکه مسس و سپارد که از

خانمهای ناطقه خیلی مشهور انگلستان بود نطق بسیار مؤثری نمود که ترجمه بعضی از عباراتش این است .

" امروز پیغمبر شرقی که از راه دور آمده و پیام صلح برای ما آورده اند در این مجمع نطق خواهند فرمود و از جمله تعالیشان مساوات حقوق رجال و نساء است اول کسیکه در ایران از رؤسای این امر ظاهر شد حضرت بساب بود که او را شهید کردند و بسیاری از پیروانش را کشتند تا بظهور حضرت بهاء الله که اساس صلح و مساوات را تأسیس فرموده رسید و از جمله کسانیکه در این امر با کمال شجاعت جان دادند یکی از زنان ایران موسوم بطاهره بود مانند شعله نار بود و اعلان این امر نمود و حضرت عبدالبهاء پیغمبر شرق که برای ما پیام صلح آورده فرزند و جانشین حضرت بهاء الله هستند و شما نباید از ایشان توقع صحبت پولتیکی نمائید زیرا تعالیشان حصر در روحانیا<sup>تست</sup> و ماها نهایت افتخار و سرور را از تشریف فرمائی ایشان باین مجمع داریم "

٦ ژانویه ١٩١٣ صفحه ٦٤ جلد دوم : ادین بورگ .  
 محل نطق مبارک فرمن هال بود که بنا بدعوت انجمن اسپرانتو تشریف برده بودند ولی ریاست جلسه با بزرگترین اساقفه شهر بود بنام دکتر کلن این شخص با آنکس از شخصیت های بسیار بزرگ مسیحیت بود از جمله در معرفی

هیگل اظهارچنین گفت :

” . . . این امر مخالف اساس حضرت مسیح نیست بلکه روح الهی است که در خارج کنائس و ملل مسیحیه هم مشغول کار و نافع در قلوبست هر چند ظهور مسیح آخر بود لکن باب فیوضات الهیه مسدود نیست زیرا تعالیم حضرت مسیح تجدید و تفسیر لازم دارد در غرب ما اساس مدنیت عظیمه نهاده ایم اما حال رو بتزلزل و اختلال است لذا ما در هر جا انوار صلح و صلاح بینیم باید پرستش نمائیم و خوش آمد گوئیم و لوازه را قلم و زبانی باشد . ”

این نحوه نطق توسط شخصیتی چون دکتر کمن که از نظر تشکیلات مسیحیت در انگلستان ارزشی فوق العاده داشته دلیل بر عظمت امرالله و سطوت تام عهدالله میباشد که شهادت داده که این امر روح الهی است . مؤلف

۱۵ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۳۵ سفرنامه جلد اول :

..... و آنروز رئیس اساقفه بیشاب بواسطه مستر میلر

مشرف شد اول اظهار افتخار کرد از اینکه کلیسای اسنشن

بقدم مبارک مزین گشته بعد عرض کرد :

” من از تعالیم این امر خیلی امیدوارم و شما اول مسافر

جلیلی هستید که با چنین خبر عظیمی از شرق بغرب آمده اید



تا حال گمان نمیرفت از شرف امری معتنا به دیده و شنیده گردد و این مسافرت مبارک جای شکر و ستایش است .

۱۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۴۶ سفرنامه جلد اول :  
 ..... عصر که بجمع تیا سفیها موعود بودند و از قیام و نطق مبارک در نفوس غلغله عظیم مشهود اول رئیس انجمن با نهایت تعظیم و ادب در معرفی طلعت پیمان گفت : حضرات ، امروز بجهت ما این فیض عظیم و افتخار بزرگی است که خود را در محضر شخصی می بینم که بزرگتر پیغمبر صلح و سلام است من بدون شك احساس میکنم و از قبل جمیع میگویم که تا حال چنین شرفی نصیب ما نشده که بیان حیات بخش را از لسان پیغمبر . حی بشنویم لهذا با نهایت افتخار و سرور حضرت عبدالبها و پیغمبر صلح و مروج اخوت عمومی را معرفی مینمایم "

۲۵ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۵۱ - ۵۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... آن شب سفیر عثمانی حضرت ضیا پاشا از حضور مبارک دعوت نموده بود اکثر خدام حضور و جمعی از اعیان نیز مدعو بودند ضیافت ملوکانه عظیمی بود و مهمانها بالباسهای رسمی حاضر ..... سر میز جناب سفیر صفحه عظیمی که در تبرک

و تمجید مبارك بترکی نوشته بودند خوانده تقدیم نمودند  
 که ترجمه آن اینست :

هو انوار فضل و کمالات حضرتش در ارض بدیع و عالم جدیدی  
 ابناء زمانه را محصور در ارشاد و نورانیت مینماید و بجهت  
 انتشار محاسن اخلاق بشریه هزاران زحمات و فداکاری  
 را تحمل فرموده اند و محض حصول سعادت حضـ  
 مبارکشان جمعیت ما را شرف بخشیده . حضرت عبدالبهاء  
 فرید عصر که نزد ماها بسیار معزز و مبارکند دعای از دیاد  
 عمر و عافیت ایشان را از حضرت رب العالمین خدای لم یزل  
 سائل و آلم و ورود مبارکشان را تبریک میگویم ( ضیاء پاشا )

۴ می ۱۹۱۲ صفحه ۸ سفرنامه جلد اول :

..... بعد از آن روانه کلیسای کانگرگشن گردیدند  
 کلیسای معظم و باشکوه و کشیش آن موسوم بدکتر میلیبرن  
 که مکرر مشرف شده بود در نهایت انجذاب بعد از فرائض  
 نماز در معرفی طلعت میثاق عنوان بیانش این بود که  
 تعالیم و اوصاف حضرت عبدالبهاء را بواسطه یکی از  
 دوستان شنیده و عازم عکا بودم بعد شنیدم که وجود مبارك  
 خود عزم سفر امریکا فرموده اند حال خدا بر ما منت  
 گذارده که ایشان بنزول قدوم مبارك خود ما را سرفراز

فرموده اند " . پس از آن در تاریخ و تعالیم امر مفصل  
گفتگو کرد و آخر وجود مبارك را باسم مبشر صلح و فرزند  
خدا عباس افندی معرفی نمود .

٢٢ می ١٩١٢ صفحه ٩٩-١٠٠ سفرنامه جلد اول :  
صبح ساعت ده از نیویورک عازم بستن شدند و  
ساعت چهار و نیم بعد از ظهر به بستن در هتل "چارلس  
گت" نزول اجلال فرمودند ..... آن شب اول مجمع  
بستن ساعت ٨ کنفرانس موحدین در معبد تراموتت کوه  
بزرگترین معابد آنجا بود منعقد و رئیس جمهور نیز از اعضا  
آن انجمن مهم و از کنائس موحدین امریکا و کنده تقریباً  
هشتصد نفر کشیش در آن کنفرانس حاضر و جمعیت سایرین  
نیز بدو هزار نفر میرسید . صدر آن انجمن و میر آن مجلس  
نائب الحکومه بستن بود و در معرفی طلعت عهد الله باین  
بیانات ناطق که امشب ما در این محفل عظیم احترامات  
فائده و امتنان قلبی اظهار میداریم نسبت باین شخص محترم  
جلیل صلح دوست که از شرق بضرب آمده اند تا اساس  
وحدت عالم انسانی و صلح عمومی را ترویج فرمایند فی الحقیقه  
این سرور عظیم و افتخار بزرگیست که این وجود مبارك در مجمع  
ما حاضر شده اند لهذا نهایت افتخار من اینست که

حضرت عبدالبهاء را بشما معرفی نعایم .

۱۳ می ۱۹۱۲ صفحه ۹۲ سفرنامه جلد اول :  
 عصری طلعت مشهود بمحفل عظیم ومجلس جلیل که موسوم  
 بمحفل صلح نیویورک بود وارد بمجرد نزول قدم مبارک در تالار  
 وسیع هتل استرنالد تمبریک جمعیت بلند شد... رونق آن مجلس  
 زیور و زینت زبان هر یک از ناطقین آن کنگره صلح علو در مدح  
 حضرت عبدالبهاء بود تا آنکه مسس نیزز وجود مبارک را باسم  
 پیغمبر صلح دینی شوق تمجید نمود و کتر گردند از بلا وسجن  
 مبارک در سبیل صلح ام حکایت کرد جنرال قونسول ایران  
 طلعت انور را جمال الهی وجلال مشرق خواند پرفسور  
 جکسن ( که بایران هم رفته ) معنی سلام و صلح و سلامتی  
 را بامر مبارک منحصر گفت و پرزیدنت در معنی عبدالبهاء  
 شرحی بیان نموده اظهار خوش آمد عظیم کرد .

۱۲ می ۱۹۱۲ صفحه ۸۰-۸۱ سفرنامه جلد اول :  
 پس از تشریف چند نفر از احباب حرکت بسمت کلیسا  
 فرمودند حین ورود مبارک قسیس ( دکتر اوگارویزر ) که  
 بیرون کلیسا منتظر ایستاده بودند بانهایت تعظیم بازوی  
 مبارک را گرفته تا محراب کلیسا برد و پس از فراغت از رسوم  
 عبادت در معرفی سرالله الاکرم نطق قسیس محترم این بود که

امروز بجای توراة از انجیل جدید یعنی بیانات حضرت  
بهاء الله میخوانیم ( از ترجمه الواح منتخبه چند صفحه  
تلاوت نمود وگفت ) :

چند سال قبل مجسمه در شهر جنوا در ایتالیا ساخته  
شد و مقصد از آن بقای آثار شهادت شخص پروتستانی بود  
که کاتولیکها او را محض تعصب مذهبی کشته بودند و روی آن  
مجسمه این کلمه حکیمانه منقوش که " اعظم نتیجه قرون اخیر  
رفع تعصب مذهبی و توسعه افکار بشری بود ". حال من  
میگویم که این کلام تاکنون تحقق تام نیافته بود و تا بیکدرجه  
تعصب باقی و امروز امر بینظیری که دافع این تعصبات است  
تعالیم جدیده بهائی است که عالم ادیان را بحرکت آورده و  
بیست هزار نفس را در ترك تعصب قربانی و فدا نموده  
همیشه تولید ادیان الهیه از مشرق بوده و آن سرزمین امم الادیان  
است و مغرب زمین بواسطه کثرت حروب و ادوات جنگی برای  
چنین صلحی در نهایت احتیاج و این امر بهائی اگر چه تازه  
از شرق بضرع سرایت کرده ولی عنقریب تمام غرب را احاطه  
خواهد نمود و اکنون در حضور مقتدای این امر خطیر از مطالب  
عالیه مستحضر خواهید شد . این نهایت خوشبختی نوع  
ماست که این نفس نفیس در اطراف و اکناف عالم در عبور و مرور  
است و باین کنیسه تشریف آورده نباء عظیم صلح را گوشزد

حضار میفرماید نهایت افتخار من آنست که حضرت  
عبدالبهاء عباس را در اینموقع معرفی نمایم و بگویم این  
شخص بزرگوار از انبیای ذی شأن روزگار و از برگزیدگان  
حضرت پروردگارا است .

۲۷ می ۱۹۱۲ صفحه ۱۰۸ سفرنامه جلد اول :

عصر در نیویورک در متروپلیتن تمپل مجمعی آراسته  
محض استماع خطابه مبارکه متجاوز از هزار نفر حاضر بودند  
اول دکترو سال که یکی از قسیسهای محترم بود و ذکر  
ایشان از قبل گذشت برخاست وگفت : در اینموقع ما مفتخریم  
بوجود مهمان محترمی که نماینده صلح عمومیت و شهرتش  
شرق و غرب را فرا گرفته عالم بشر از تعالیمش فوائد عظیمه  
برده البته برای چنین امر و چنین شخص جلیلی همچو  
مجلس عظیمی لایق است . در ازمه سابقه استعداد و  
اقتضای تأسیس ملل بود ولی حال زمان استعداد اتحاد  
ملل حاصل نموده و من مفتخرم که مؤسس و مروج این اتحاد  
و صلح عمومی را معرفی نمایم بعد از آن مستر فردریک  
لینچ مؤلف کتاب صلح بین ملل که شخص فعالی از محترمین  
اعضاء صلح بود برخاست وگفت : از یوم ورود حضرت  
عبدالبهاء با آمریکا من با نهایت طلب خطابه و نطقهای

ایشان را در جرائد خوانده ام در نهایت اختیار عرض  
 میکنم که تا حال چند مرتبه به حضورشان مشرف شده ام و  
 خیلی طالبم که اثر عظیمی از تعالیشان در اینجا مشاهده  
 نمایم و آیات زاهره این پیغمبر را نافذ تر بینم من در انجمن  
 صلح لك مهانگ نیز حاضر بودم و خطابه و نطقشان را بهترین  
 خطابه های آن کنفرانس دیدم چه که اساس تعلیماتشان  
 وحدت عالم انسانی و صلح عمومی و اتحاد ادیانست و در هر  
 نطقشان این روح محسوس و نافذ در قلوب است . من  
 خوش آمد میگویم این شخص عزیز را که حضورشان سبب  
 انجذاب قلوب اهالی امریک شده چه ملهم بنفثات روح الهی  
 هستند و روح ایشان بسیط و غیر محدود و جاذب نفوس  
 است من بینهایت مسرورم که در این موقع عظیم مدعو بودم  
 که این شهادت قلبی خود را در حضور شما اعلان نمایم  
 .... "بعد از آن نطق حاخام موسوم بسیلور من بود  
 که قبلاً نسبت باین امر اعتراض و احتجاج مینموده و چون  
 بساحت مبارک مشرف شد بینهایت خاضع گشت در آن کنیسه  
 چون او برخاست گفت : امروز انوار را بچشم خود دیدم  
 همیشه انوار را مابالای سر می بینیم که از شرق طالع است  
 ولی چون این مسئله عادت شده چندان بنظر نمی آید همیشه  
 از شرق انوار روحانی بغرب تابیده عالم محتاج این انوار

است و ماها نیز محتاج این انوار مبداء حیات است و مبداء  
 این انوار امروز برای مانطق فرمود . این شخص جلیل  
 با قلب سلیم و روح لطیف قلوب اهالی امریک را جذب کرده و  
 جمیع را واله و شیدای خود فرموده و تعلیمات و محبت  
 او در دلها بشدت نافذ و موثر ظواهر ادیان مانند قشر  
 است اما تعلیمات محبت و اتحاد بمنزله مغز قشر را لازم  
 داریم زیرا سبب حفاظت مغز است ای مردمان مغز و پوست  
 حقیقت و مجاز را از هم تمیز دهید چنانچه این پیغمبر محترم  
 فرمود باید نور را از زجاج تمیز داد .

۱۵ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۲۴ سفرنامه جلد اول :

... ساعت یازده کلیسای یونتیرین بقدم اطهر مشرف  
 وقتیکه مرکب مبارک نزدیک رسید اعلانی بخط جلی بیرون  
 کلیسا دیده شد که ترجمه آن این است : " پیغمبر جلیل  
 ایرانی حضرت عبدالیهاء در روز ۱۵ جون ساعت یازده قبل  
 از ظهر در این کلیسا نطق خواهند فرمود . "

۵ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۸ سفرنامه جلد اول :

... شب چون موبک مبارک بکلیسای بزرگ متودیت رسید  
 در آنجا اعلانی بواسطه چراغ برق بالای کلیسا زده بودند  
 ..... که ترجمه آن این بود : " پیغمبر شرق امشب



در اصول دین بهائی و سعادت عالم انسانی در این  
کنیسه نطق میفرماید ."

۱۲ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۹۸ جلد اول :

..... از جمله بیانات رئیس مجلس که از بزرگان و علمای  
یهود شمرده میشد قبلا این بود که این شرف بسیار  
بزرگی است برای ما که خوش آمد بگوئیم حضرت عبدالبهاء  
معلم بزرگ این عصر و قرن را زیرا دیده میشود که قلب  
شرق بتمام مشتاق دیانت است و از این جهت اساس ادیان  
محکم و متین گشته و ما احساس میکنیم که این قرن اعظم است  
و عصر بلوغ عالم و امروز حضرت عبدالبهاء یکی از نمایندگان  
حیات آسمانی بجهت مابنی اسرائیل نطق میفرمایند و در  
اتحاد امم و ادیان عالم صحبت مینمایند و یقین است که  
آنچه میفرمایند منتج نتیجه عظمی خواهد بود و ماشکراً  
مینمائیم که قبول تشریف فرمائی باین معبد فرمودند ."

نجم باختر سال پنجم شماره ۱۵ - ۱۲ دسامبر ۱۹۱۴ :

اینک يك نمونه از مقالاتی که در باره امر حضرت عبدالبهاء  
نوشته میشد ذکر میگرد .

ترجمه مقاله :

مدیر جریده پالیاتو تا یز بتاریخ ٧ ماه اکتوبر  
 ١٩١٢ پالیاتو از شهرهای کالیفرنیا در امریکا <sup>مصل</sup> و دارالفنون  
 آنجاست فردا صبح در دارالفنون عظمی و فردا شب  
 در کلیسای موحدین شهر پالیاتو رئیس عظیم امر عالمگیر  
 بهائی حاضر میشود مقاصدش صلح عمومی بین ادیان  
 و اخوت عمومی اهل عالم است نام این شخص محترم عبدالبها  
 است در بعضی السن باسم عباس افندی موسومند <sup>مصل</sup> "ا"  
 ایرانی است ولی من حیث الحیات و وطنشان عالم است  
 پس از صعود والدشان ( حضرت بهاء الله ) ردای ریاست  
 و ترویج این امر بر شانه ایشان گذارده شد در جمیع  
 مشاغل و مصائب سهیم و شریک با والد محترم خود بودند  
 چهل سال از عمر خود را بواسطه ظلم و تعدی سلطان  
 ترکی ( عبدالحمید ) در سجن گذراندند چنانچه سنگ  
 زاویه را معماران رد نموده اند و یا رویای صادقانه  
 پیغمبران را خلق قدر ندانستند ، این وجود نفیس را نیز  
 قدردانی ننمودند ولی ستاره ایشان مثلثا و درخشنده  
 است و عالم را بسوی معرفت و درجه بلوغ میرساند و این بلوغ  
 عبارت از مبادی اساسی جمیع ادیان است که مصداقش در  
 هیکل انسانی ظاهر میگردد .  
 در فن عکاسی ترتیب تازه فی احداث شده که بواسطه

این ترتیب اجزاء مستحسنه صور معدوده را تجزیه نمود و بعد جمع کرده طلعت مکملی در نهایت کمال و جمال میسازند یعنی هر جزو جمیع از صورتی گرفته شده و باین صورت مقصود پیوند میشود و نتیجه صورت نیکویی مکمل میگردد مثل این ترتیب فن عکاسی بتمامه مثل امر بهائی است در اخذ جمیع شعون مستحسنه یعنی تعالیم مفیده ادیان در امر بهائی که آنچه خوب بوده گرفته اند و در آن را قابل ذکر ندانسته اند جمع آوری حقائق نموده اند این نوری که ساطع است عنقریب عالمگیر خواهد شد و جمیع مذاهب مختلفه را در ظل خیمه یک حقیقت واحد داخل خواهد نمود زیرا دارای مبادی و تعالیمی است که دایره معقوله بس وسیع است مثل دیگر بنظرآمده در اینجا ذکر نمایم اگر شخص معماری در آینه مختلفه آنچه آثار مستحسنه مشاهده مینماید در قوه حافظه و ملکه خود گرفته هرستون خوب و زاویه متینی و هر منظره دلگشائی از هر جا گرفته در عمارتی از نو بنا نماید ملاحظه کنید که چه اساس متین و بنای پایداری خواهد بود چنین است امر بهائی که بمثابه معماری جمیع سخنان را گرفته بنائی بر این هندسه ساخته است بهائیان بنائی تأسیس نموده و بیتی ساخته اند که بابش بر مسیحی و یهودی و مسلمان و بودائی بر جمیع ادیان بلااستثنا باز است

در این بنا و میدان از وجدان خود اعلان مینمایند که خدا یکی است و خدای یکتای واحد شارع جمیع ادیان است اراده او آسایش عالمیان و اتحاد بندگان است بناء این امر بناء محبتی است که محیط بر کل اشیاست دائرهٔ این محبت بقدری وسیع است که بر جمیع سایه افکنده ولی جای عداوت و اختلاف ندارد نوری است از ظلمت فارغ و شهدی است از تلخی دور هر وقت عالم اکتشافی مینماید حقیقتی از حقایق اشیا را کشف کند آن اکتشاف محصور بعلم نیست نه بمحل بلکه آن اکتشافات تعلق بجمیع عالم دارد مثل اینکه ما غرائب و عجائب قوهٔ برقیه را محصور بر ادریسون یا معمل او که منلوپارک است نمیدانیم که این قوه ایست که کشف شده ما جمیع از او بهره میبریم هر نعمتی که بر انسان نازل باید انسان برکت را با خوان خود برساند در ایام گذشته نظر نمائیم که مخترع را اهمیتی نمایند هر چند تمجید و تعریف بمخترع راجع است ولی اصل اختراع است هر چند مؤسس امر بهائی در مملکت قدیمه ایران ظاهر شده مملکتی که حال خوابست این بناء صادق از آنجا بشرق و غرب عالم ابلاغ گشته ما را محل تأسیس و مملکت نباید حجاب گردد اصل بناء است که صادق است و عالم گیر شده حضرت عبدالبهاء بزبان فارسی صحبت میفرماید ولی بیاناتشان بانگلیسی

ترجمه میشود بروید و بشنوید .

مقاله ایکه زیلا ملاحظه میشود مربوط است

بآنچه در صفحات قبل از جرید پالواتن

نقل شده Palo Altan

---

آهنگ بدیع سال ۲۲ شماره ۱۲-۱۱ :

یکروز تاریخی در دانشگاه استانفور

~~~~~

ترجمه وتنظیم :

هدایت الله رحیمی

در پنجاه و پنج سال پیش در ماه نوامبر سال ۱۹۱۲

حضرت عبدالبهاء روح ماسواه فداه بنا بدعوت دانشگاه

استانفور کالیفرنیا ای امریکا به شهر ( پالواتن ) تشریف

آوردند و خطابه ای در جمع استادان و دانشجویان آن دانشگاه

که جمعیتی در حدود دوهزار نفر بودند ایراد فرمودند .

در عظمت و اهمیت این روز تاریخی که مقدمات و تزئینات

خاص از طرف مردم شهر بجهت بزرگ داشت آن فراهم گردیده

بود روزنامه های آن سامان مقالات مفصلی انتشار دادند و حتی

برخی از آنان شماره مخصوصی که سرتاسر آن شرح خطابات مبارک و توصیف امر بهائی و مبادی و احکام آن بود منتشر نمودند . مردم شهر مخارج سفر و اقامت گروهی از مستشرقین و استادان عالی مقام را در روز موعود تقبل نمودند و وسائل پذیرائی آنان را در محل دانشگاه فراهم کردند تا بتوانند در آن روز برای استماع نطق هیکل مبارک در سالن اجتماعات دانشگاه حاضر شوند .

دکتر استارچوردن رئیس دانشگاه استانفورد که خود یکی از دوستان اران و مبلغین صلح و دوستی بین المللی بود از حضور مبارک حضرت عبدالبهاء تقاضای ایستادگی و خطابیه ای در دانشگاه مذکور نمود و هیکل اطهر صبح و عصر روز موعود یکبار در سالن اجتماعات دانشگاه و بار دیگر در محل کلیسای وابسته به دانشگاه خطابات مهیضی ایراد و پیغام صلح و برادری بین ابناء انسانی را که شارع و مؤسس دیانت جهانی بهائی در این دور افخم اعلی برای تسویه غمراهان بیان فرموده به سمع علماء و دانشمندان و روحانیون آن سامان رسانیدند و مبادی سامیه امرالهی را به احسن وجه و الطفالحن تشریح و تبیین فرمودند .

پیام عنایت عزسبحانی در عصر مشعشع نورانی  
به لحنی بدیع و روحانی در مهد عالی ترین تمدن مادی —

انسانی به جمعی از مشتاقان در عاصمه دانش و مرکز علوم و فنون بشری ابلاغ گردید و قلوب تشنه متحریان حقیقت را به شراب مزاجها کافور خرمی و طراوت ملکوتی عنایت فرمود شور و وله ای را که در آن روز در آن مدینه به ظهور رسید از زبان جریده معتبر آن دیار که بنام " پالوآلتن " Palo Altan منتشر میشد بهتر میتوان درک نمود .

این روزنامه یوم جمعه اول نوامبر ۱۹۱۲ شماره مخصوصی به مناسبت مسافرت حضرت مولی الوری به غرب آمریکا منتشر نموده و کلیه صفحات خود را وقف این واقعه پرخاطره کرده است و احساسات مردم و مستمعین خطابات مبارک را به کلماتی فصیح منعکس نموده است .

در سرمقاله روزنامه پالوآلتن با حروف برجسته حضرت مولی الوری بعنوان پیغمبر بهائی معرفی گشته اند و خیر تشریف فرمائی مبارک به دانشگاه استانفورد و تجمع گروه عظیم مستشرقین و استادان عالی مقام و دانشجویان مجاور و مقیم مفصلاً بیان شده است .

روزنامه در سرلوحه مقاله خود متذکر میگردد که عده ای از مستشرقین امریکا و دستیاران و همراهان آنها به پالوآلتو دعوت شده اند که مهمان شهر بوده و در محل دانشگاه توقف نمایند تا موفق به زیارت حضرت عبدالبهائی

واستماع خطابه مبارک و پیام دوستی جهانی و بسراوردی  
 بین المللی در یوم رب الملکوت بشوند و سرور و نهضت  
 جدید روحانی را که از شرق پرجذبه سرچشمه گرفته از لسان  
 اطهر پیامبر جدید استماع نمایند .  
 وصف بیقراری منتظرین را جهت تشریف به حضور  
 مبارک چنین بیان مینماید :

” سالن عظیم اجتماعات ( آمفی تاتر ) دانشگاه  
 هرگز چنین شور و شوقی بخود ندیده بود اجتماع دوهزار  
 نفری از استادان و دانشجویان با بی صبری و اشتیاق منتظر  
 قدم حضرت عباس افندی مقتدای نهضت دنیائی بهائیتی  
 بود . بالاخره آن سیمای ملکوتی با قبای بلند و مولیوی  
 سفید ظاهر گردید و به حقیقت جلوه پرشکوه سیمای واقعی  
 مظاهر مقدسه را در شرق در جلو دیدگان حاضرین آشکار  
 نمود . ”

بیانات حضرت عبدالبهاء و دستوراتی که ضمن آن  
 تشریح میفرمود در جهت نیل به هدف اعلای تقلیب اصول  
 کهنه ادیان متوجه بود مقصود اصلی ایشان تجدید  
 حیات ادیان سالفه آسیائی مانند یهود و مسیحیت و اسلام  
 و اتحاد اصول و مبادی اساسی است که همه آنها بسند  
 معتقد و مؤمن میباشند .



نویسنده سپس به نتایج مسافرت‌های حضرت مولی‌الوری اشاره کرده میگوید .

" مسافرت‌های حضرت عبدالبهاء به انگلستان و آمریکا دارای نتایج بسیار درخشانی بوده و گروه کثیری را به اصول و مبادی این نهضت جدید و دستورات و تمدن آن معتقد و مؤمن ساخته است . در حقیقت باید مدعن بود که علم واقعی با اصول روحانی و درک حقیقی از مبادی سامیه الهی به این نحو و کیفیت سابقه نداشته است و حضرت عبدالبهاء توانائی و قوف و علم به این مدارج را به افراد عطا میفرماید که حاضر به اشاعه تعالیم مبارکش گشته اند و برای نشر و استقرار این اساس حاضر به همه نوع فداکاری و از خود گذشتگی میباشند .

### يك روز تاريخی

" امروز بار دیگر دانه های صلح و سلام و آشتی و صفا در اقصی نقطه غرب آمریکا با ایادی مهر و وفا و توسط این مظهر عنایات حضرت کبریا افشانده شده و نهالهای صلح و دوستی در اراضی قلوب مستعد و ارواح زکیه که مرکز و منبت عنایات الهیه جهت نشو و نمای آن است بودیعت غرس گردید ."

در دانشگاه استانفورد کالیفرنیا همواره نوق و شوق وافر جهت ایجاد صلح و دوستی بین المللی وجود

داشته است چه که شخص دکتر جوردن که خود عضو انجمن صلح کارنگی میباشد از هواداران این اصل انسانی بوده است و علیهذا شکی نبود که خطابات مبارک مورد استقبال شدید حاضران قرار میگرفت و لکن قبولیت آن خارج از حد تصور بود و روحانیت آن مورث انجذاب شدید در قریب و بعید گردید .

متعاقب این خطاب مهیمن که به اهل علم و ارباب فضل و دانش ایراد فرمودند هیکل مبارک پس از مختصری استراحت و بازدید از ساختمانها و کتابخانه دانشگاه عصر همان روز به محل کلیسای وابسته به دانشگاه تشریف فرما شدند و خطابه ای به اهل کلیسا و جامعه روحانی و حاضران در آن محل ایراد فرمودند که ترجمه تمامی آن کلمه به کلمه در روزنامه درج گردید و ناشرین آن جریده نظر بسبب اهمیت خطابات مبارک و لحن پیام حاوی آن در درج — مضامین اسماک ننموده و برخلاف سنت روزنامه نگاری حتی از ذکر جزئیات هم خودداری نکردند در خصوص این مجلس روحانی که به وجه نورانی هیکل اطهر مزین و منور گردید نیز سرمقاله روزنامه به درج تأثیرات شگرف و انعکاس روحانی آن در قلوب حاضرین در کلیسا اشاره نموده و به نتایج عظیمه روحانیه آن در بلاد غرب امریکا اظهار

اطمینان و امیدواری کرده است .

ذکر تأثیرات کلی مسافرت حضرت سرالله الاکرم و نتایج ابلاغ پیام ملکوتی از لسان اطهر در این مختصر نگنجد بهتر این است که این مقل را با نقل قسمت اخیر سرمقاله روزنامه ( پالواتن ) خاتمه دهیم .

در حقیقت این يك روز تاریخی و يك واقعه فراموش نشدنی بود عبدالبهاء از اقصی بلاد شرق از ایـران قدیمی ترین کشور دنیا سرزمین باغ عدن و مهد تمدن عهد قدیم پیام روحانی خود را پیام صلح بین المللی و تفاهم و برادری را از مرکز متفکر استانفوردر اقصی نقطه غرب در سرزمین جدید به دنیای نوبه امریکا یعنی جوان ترین و عظیم ترین کشور جهان ابلاغ نمود .

#### ۱۱ - دفاتر یاد بود

هیكل مبارك حضرت عبدالبهاء در چند محل بنا بتقاضای افراد مربوطه دفاتر یاد بود آنها را تبرک فرموده اند و چند سطری بتناسب موقعیت و محل و شخص تقاضا کننده با خط مبارك خود در دفاتر مطالبی مرقوم فرموده اند بقرار زیر :

( ۴۲۸ )

۱۲ می ۱۹۱۲ صفحه ۸۲ سفرنامه جلد اول :

مونتگر کلیسای موحدین .

..... و قبل از حرکت کتاب کلیسا را قسیس مذکور

تقدیم حضور نموده رجای صدور مناجاتی از قلم انور کرد

فورا بخط مبارک این مناجات صادر :

هو الله

پروردگارا پاک یزدانا شکر ترا کوه و صحرا پیموده

گشت و محیط اعظم قطع شد تا اینکه باین اقلیم رسیدیم و در

این کشور نام و نشان تو بر زبان راندیم حتی در این کلیسا

مانند ایلیا ندا بملکوت تو نمودیم خداوندا اهل این

کلیسا را منجذب جمال خویش کن و در پناه خود محفوظ

و مصون بدار و مبارک فرما . ع ع

۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۷۴ سفرنامه جلد دوم : ادینبورگ .

..... بعد چند نفر که عکس مبارک داشتند برقم

و امضای قلم اطهر رسانیدند و رئیس انجمن کتاب و دفتر

محل را تقدیم کرده خواهش صدور دعا و مناجاتی از کلبک

عنایت به افتخار انجمن نمود و این مناجات مختصر صا در

و نازل شد :

هو الله

ای پروردگار پرتوی از شمس حقیقت بر این انجمن  
زن تا روشن گردد . عبدالبهاء عباس رئیس مذکور کتابچه  
خود را تقدیم واستدعای دعائی بافتخار خویش نمود مرقوم  
فرمودند :

هو الله

خدایا دارنده این کتاب را موفق فرما .  
عبدالبهاء عباس

۱۲ - وضع جسمانی هیکل مبارک در سفر

غـ ر ب  
م م م م م م م م م م م م

چه خوبست در باره کیفیت مسافرت هیکل مبارک  
حضرت عبدالبهاء بیشتر تعمق کنیم و به بینیم این وجود  
اقدس که بظا هر پس از پنجاه سال سرگونی و حبس و تحمل  
هزاران مشقت در سن ۶۶ سالگی باین سفر طولانی اقدام  
فرمود ، چگونه هر روز در شهری و هر شام در شهر دیگر

ند ابلكوت میفرمود . باید بیاد داشت حضرتش از طفولیت  
هنگام سرگونی از طهران به بغداد چهار سرمازدگی در  
ناحیه پاها شدند و این ناراحتی تا آخر عمر همراه هیکیل  
مبارکش بود چنانکه در صفحه ۱۷ سفرنامه جلد اول مورخ  
۳۱ مارچ ۱۹۱۲ مندرج است :

..... پس از استراحت کمی احبب<sup>۱۰</sup> امریکائی از احضار  
و شرحی از مهاجرت مبارک از طهران تا بغداد و سرمای  
راه وعدم اسباب میفرمودند که بدرجه بی برف و سرما بود که  
پاهای مرا برف زد و هنوز در زمستان انگشتهای پای من  
متأثر میشود .....

مطالب زیر روشن میکند که چگونه مثل اعلی و آینه  
تمام نمای تعالیم جمال اقدس الهی در آن سن برای ابلاغ  
پیام الهی بحالم انسانی میکوشیدند و مشکلات را بهیچ  
میگرفتند .

پست  
۲۴ آوریل ۱۹۱۳ صفحه ۲۵۷ سفرنامه جلد دوم : بودا

..... باری ساعت ۹ قبل از ظهر موکب مبارک از شهر  
وین حرکت نمود و اول شب قبل از اشتکارت چون هیکیل<sup>س</sup> اقد  
بسیار خسته بودند و از سرمای بودا پست و حالت تب و زکام  
بیخوابی و ضعف عارض میشد لذا کمی غذامیل نموده در واگون

قدری استراحت فرمودند . ساعت يك بعد از نصف شب گذشته مركب مبارك بایستگاه اسلنگن وارد محض ورود مسس کاستلین ومستر ومسس شوایتزر وبعضی ازدوستان دیگر وارد واگن شده چون گل شکفته وما نند شعله نار برافروخته بودند ساعت ۲ بعد از نصف شب در ایستگاه اشتتکارت قونسول شوایتزر باجمعی از رجال ونساء واحباء از دیدار جمال عهد الله در هلهله و ولوله افتادند و بر ذیل اطهر سرشگ دیده پاشیدند وشکر نعمت وصل و لقا و تبریک ورود طلعت نورا گفتند و چون خستگی ونزله وضمف هیکل اکرم شدت داشت واز شب خیلی گذشته بود لذا بعد ورود مبارك به هتل سابق ( ماگوارد ) احباب مرخص شدند .

۱۲ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۹ سفرنامه جلد دوم :  
 ..... بعد مسیو دریفوس یکی از دکتورهای مشهور رابجهت مماینه ومعالجه بحضور مبارك آوردند از جمله بیانات مبارکه به دکتراين بود که : " من هیچ مرض و کسالتی ندارم فقط از شدت صدمات سجن اعصاب صدمه خورده و ضعف عصب بسیار شده لهذا در این سفر بسبب کثرت مشغولیت جسم بسیار ضعیف گشته "

۲۸ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۱۱۰ سفرنامه جلد دوم :

..... باز بیرون تشریف بردند و میفرمودند : شبها بخواب نمیروم و گاهی تب خفیفی عارض میشود \* بعد از حرکت لندن تا آن روز حال مبارك بسیار خوب بود و همچنین میفرمودند : " چون از شهری بشهر دیگر حرکت و مسافرت مینمائیم بواسطه تبدیل هوا و تغییر حالت احوال خوب میشود ولی وقتی که در محلی اقامت میشود باز کسالت و تب عارض میگردد . "

۶ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۰ سفرنامه جلد دوم

..... صبح هیکل اقدس بیشتر از بیخوابی خسته و در حالت ضعف بودند لهذا از اطاق مبارك بیرون تشریف نیاوردند و ممکن نبود هر نفسی بلقay انور تشریف حاصل نماید مگر بعضی که عرایض و مطالب مهمه داشتند یا مبتدی بودند در اطاق مبارك مشرف گشته و از مسائل روحانیه و نصایح الهیه بی نهایت متشکر میشدند .....

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۱ سفرنامه جلد دوم :

..... وقت چای صبح میفرمودند که : " از هر طرف اعداء مهاجمند نمی بینید یحیائیهها چه میکنند آرام برای مان گذاشته اند مسلمین از طرف دیگر ناقضین از جهت دیگر



متمصبین کیشها در نارحقد وحسد سوزان تر و کسالت  
 وضمیت مزاج از همه صعب تر است . صدمات از جمیع  
 جهات هجوم نموده ولی چون فی سبیل الله است با  
 نهایت سرور متحملیم "

۲۲ اگوست ۱۹۱۲ صفحه ۲۰۳ سفرنامه جلد اول :  
 ..... چون بهتل مراجعت فرمودند از خستگی  
 حالت نشستن نداشتند فرمودند : " حکایت ما همان حکایت  
 شاگرد دم دم است که استاد باو گفت بمیر و بدم با این  
 حال پس از اندک استقرار و راحتی باز بتالار آمدن  
 تشریف بردند و خطا به مبارکه در اتحاد اجناس و رفع  
 تمصبات امم و احزاب و لزوم وحدت عالم انسانی در این  
 قرن نورانی بود ..... "

۱۹- اکتوبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۰ سفرنامه جلد اول :  
 ..... آخر شب هیکل اقدس بقسمی خسته بودند که  
 حالت شام خوردن نداشتند قدری نان و پنیر در اطباق  
 مبارک گذارند که اگر نصف شب گرسنه شدند تناول فرمایند  
 طعام و غذای مبارک اکثر بدینحوال بود ..... "

۲۲ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۲۵ سفرنامه جلد اول :

( ۴۳۴ )

..... با وجود آنکه آن شب محل راحت در ترن مهیا بود ولی از شدت خستگی استراحت نفرمودند چنانچه روز ۱۱ ذی قعدة ۲۲ اکتبر قبل از ورود بسانفرانسیسکو صبح میفرمودند که دیشب ابدًا خواب نرفتم دائم فکـر میگردم ."

۲۴ جون ۱۹۱۲ صفحه ۱۳۳ - ۱۳۴ سفرنامه جلد اول :  
..... صحت جسمانی اهمیت ندارد اهمیت درصحت روحانیست که تأثیر ولذات ابدی دارد جسم را هرچه بیشتر پایی میشود بدتر است پس عدم اعتنا بهتر است امروز من يك پیاله شیر خوردم خیلی راحت ترم چه لزوم دارد انسان بجهت خوردن - اینهمه تحمل زحمت و تعب نماید ....."

۲۹ ص ۱۹۱۲ صفحه ۱۱۰ سفرنامه مبارك جلد اول :  
..... هر وقت از صحت مبارك استفاسار میگشت با کمال سرور میفرمودند : " صحت و مسرت من در پیشرفت امر الله است امور سائره قابل توجه نه این سرور ابدیست و این حیات حیات سرمدی ."

۱۲ فوریه ۱۹۱۳ صفحه ۱۳۲ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... و شب مجلس ضیافتی مخصوص تشریف فرمائی مبارک در مجمع اسپرانتویستها بود که با وجود نهایی خستگی و ضعف هیکل اقدس از منزل حرکت فرموده چون به مادر ن هتل که در یکی از تالارهای آن عمارت مجلس ضیافت مهیا شده بود موبک مبارک وارد اول در یکی از اطاقها بجهت چند دقیقه راحت تشریف بردند ..... ”

۱۷ صی ۱۹۱۲ صفحه ۹۶ سفرنامه جلد اول :

..... و آن ایام اغلب عصرها چون خسته میشدند تنها بیباغ کنار نهر ریورساید تشریف میبردند میفرمودند : ” روی علفها میخوابم از خستگی بیرون میآیم و فکر آسوده میشود اما اگر تنها نباشم لابد صحبت میکنم عرق میآید رفیع خستگی و آسایش فکر حاصل نمیشود ..... ”

۱۳ - حالات مبارک در سفر غرب  
 ~~~~~

هیکل اطهرگاهی چنان بهیجان میآمدند و از نفوذ کلمه الله باهتزاز که بی ملاحظه با صدای بلند هیجان خویش را نشان میدادند شواهد ذیل دلیل بر صدق این نظریه است :

۲۴ آپریل ۱۹۱۲ صفحه ۴۶ سفرنامه جلد اول :

..... پس از نطق مبارک و نهایت عنایت بهر یـک

سوار اتومبیل شده برای مجلس ثالث تشریف میبردند  
 از شدت مسرت صدای مبارک چنان بلند بود که هنگام  
 تاخت و تاز کالسکه عابریں صوت مبارک را میشنیدند ،  
 میفرمودند : " ای بهاء الله چه کرده ئی ای بهاء الله  
 بقریانت ای بهاء الله بفدایت ایام رابچه مشقت و بلا  
 گذرانیدی چه مصائبی تحمل فرمودی آخر چه اساس متینی  
 نهادی و چه علم مبینی بلند نمودی . . . "

۴ سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۲۷ سفرنامه جلد اول :

..... در آنجا ترجمه بعضی از جرائد که تازه در اوصاف

مبارک و شرح مجامع آنروز عصر نشر شده بود چون بمعرض  
 مبارک رسید بفته فریاد بر آوردند ای بهاء الله بفدایت  
 حرفی زده ئی که منکر ندارد چه امر عظیمی تأسیس فرمود ئی  
 که هر مجمعی را قانع نماید هر فرقه ئی بر عظمتش گواهی  
 دهد در کنائس ارواح را باهتزاز آرد تیاسفینها راهیجان  
 دهد روحانیون را روحانیت بخشد موحدین را بحقیقت  
 توحید آگاه نماید اشتراکیون را راضی و شاکر گرداند  
 مجالس صلح را بنشاط و طرب آرد هیچ حزبی جز خصو

مفری نیابد این معجزه است این اقوی قوای عالم وجود است این تائید جمال مبارك است والا اگر پای لنگ و شلی راشفا دادن معجزه باشد اینکار از قدری مومیائسی برمیآید شأن وهنری نیست ."

اول سپتامبر ۱۹۱۲ صفحه ۲۳۰ . جسد اول سفرنامه :  
 ..... آنشب از دحام نفوس زیاد تر شد و لسان مبارك در  
 ترقیات نوع انسانی و تمدن و مدنیت آسمانی و تولد ثانی  
 چنان ناطق و جذبه و تسلسل و قدرت بیان مبارك نوعی  
 بود که تاج از سرمبارك افتاد و موی مشکبوی مانند دل‌های  
 مشتاقان آشفته و پریشان شد . با آن حالت با متجاوز از  
 نیم ساعت نطق فرمودند آخر بی تاج از میان جمعیت عبور  
 فرمودند و با طاق مبارك تشریف بردند ولی جمعیت قرار  
 و سکون نیافت و اشتیاق جانها دلبر عطارا راحت نگذاشت  
 باز نظر برجای نفوس به مجمع مشتاقان درآمدند . . . ."

### خاطرات

اینك خاطرات یکی از امامه الرحمن امریکا را که در باره  
 تشریفش بحضور انور از ابتدای نزول اجلال طلبت پیمان

بخاک آمریکا مرقوم داشته بنظر دوستان و احبای عزیز  
میرساند :

آهنگ بدیع شماره یازدهم بهمن ۱۳۳۶ سال پانزدهم  
از کتاب عالم بهائی . ترجمه فریدون سلیمانی .  
هرگز تصور نمیکردم روزی خود را در محضر حضرت  
عبدالبهاء مشاهده کنم وقتی در سنه ۱۹۱۲ آن حضرت  
به آمریکا تشریف فرما شدند نه سال بود که من با سر  
صبارک ایمان آورده بودم و ایشان را بعنوان مرکز عهد  
وميثاق حضرت بهاء الله و مروج صلح و وحدت عالم انسانی  
میشناختم .

بهتر است داستان خود را از ابتدا شروع کنم خانم  
مارگارت لاگرانگ *Margared Lagrange* و من از احبای  
جانسن تاون *Janson Town* که انتظار ورود حضرت  
عبدالبهاء را با آمریکا داشتیم تصمیم گرفتیم در همان  
روزیکه ایشان وارد نیویورک میشوند خود را بان شهر  
برسانیم .

بنابر این عصر روز دهم آپریل بسوی این شهر  
حرکت کردیم و صبح روز بعد بکنار اسگله رسیدیم و در  
انجا عده ای از احبای جمع بودند و تعداد آنها هر لحظه

رو بتزاید میرفت بعضی بطور انفراد و برخی بصورت دسته های دو یاسه نفری باین جمعیت ملحق میشدند قلبها مالا مال از شوق و هیجان زیارت مولای محبوب و آثار این شوق و هیجان در چهره های مشعشع و طنین صدای مرتعش یاران آشکار بود بالاخره انتظار بپایان رسید و جثه عظیم کشتی بزرگی آبها را درهم شکافت و از میان مه و تیرگی صبحگاهی عبور کرده در کنار اسکله لنگر انداخت . پس از چند لحظه خبر رسید که حضرت عبدالبهاء در منزل آقا و خانم کینی Kinney ( دو نفر از احمای قدیمی ) یاران الهی را بحضور میپذیرند پس از استماع این خبر احباء بتدریج متفرق شدند ولی مارگارت و من که میدانستیم هیکل مبارک در کشتی تشریف دارند نتوانستیم از اسکله دور شویم و چشمان خود را که از اشک شوق پر آب شده بود به کشتی دوخته بودیم ."

غوطه در اشک زدم گاهل طریقت گویند

پاک شو اول و پس دیده بر آن پاک انداز

بالاخره موفق شدیم مولای محبوب خود را که قلبمان از شوق دیدارش بیتاب شده بود بیک نظر زیارت کنیم سپس بامید اینکه عصر دوباره جمال دلارای محبوب را زیارت کنیم

از کنار اسکله دور شدیم تصور میکنم بعد از آن نهار خوردیم ولی کاملاً مطمئن نیستم زیرا چنان در عوالم روحانی غرق بودیم که بکلی خود را فراموش کرده بودیم بعد از ظهر هنگامیکه بخانه آقا و خانم کینی Kinny

وارد شدیم اطاقها از جمعیت یاران موج میزد و حضرت عبدالبهاء چون شمع فروزان در بین آنان وجد و سرور روحانی از وجود مبارک ساطع پیوسته میفرمودند : " چقدر مسرورم از اینکه خود را در میان یاران الهی مشاهده میکنم آنروز در اولین نطق خود خطاب به احبای آمریکا فرمودند بسیار از دیدن شهر نیویورک خوشوقتم بندر ورودی آن اسکله آن خیابانهای وسیع آن همه باشکوه و زیبا هستند حقیقتاً شهر عجیبی است و امید وارم همانطوریکه این شهر در تمدن مادی اینهمه پیشرفت نموده در امور روحانی نیز ترقی کند بطوریکه احبای الهی سبب نورانیت آمریکا شوند و این شهر شهر عشق و محبت گردد و راعحه خوش الهی از آن به سایر نقاط جهان منتشر شود . من بهمین منظور آمده ام دعا میکنم که شما مظهر تجلیات حضرت بهاء الله گردید این منتهی آرزوی من است . پس از پایان این بیانات حضرت عبدالبهاء به يك يك احباء تهنیت گفتند دستها را میفشردند و پیوسته این کلمات را تکرار میکردند



مرحبا ، مرحبا خوش آمدید ، خوش آمدید چنان این کلمات را با گرمی ادا میفرمودند که با وجود اینکه لغات برای من نا مانوس بود معنای آنها بخوبی درک میگردم و همین تشرف بحضور حضرت عبدالبهاء در روز دوازده آپریل در استودیوی میس فیلیپس Miss Philips رخ داد هنگامیکه مارگارت و من وارد اطاق نسبتا وسیعی شدیم حضرت عبدالبهاء را مشاهده نمودیم که بر روی يك کاناپه جلوس فرموده اند و در هر طرف هیگل مبارك يك جوان ایرانی نشسته بود بزودی یکی از پیروان مخلص حضرت عبدالبهاء داخل شد یکی از ایرانیانیکه کنار حضرت عبدالبهاء بود برخاست و جای خود را بخانم تازه وارد تقدیم کرد و اوهم پذیرفت من حال آشفته ای داشتم و پیوسته با خود میگفتم : چه کسی لیاقت این را دارد که در کنار حضرت عبدالبهاء بنشیند ؟ قسمتی از بیانات حضرت عبدالبهاء در آن روز این بود : " این ایام وقت بذرافشانی و هنگام غرس است کسیکه در این روز يك دانه بیفشاند پادشاه خود را در ملکوت آسمان دریافت خواهد نمود درهای ملکوت باز است و نور آفتاب حقیقت در تابش قدر این ایام را بدانید " . ( مضمون )

هنگامیکه اطاق را ترک میفرمودند چشم مبارك را متوجه

چشم من نمودند گویا سئوالی را که آنروز از خود م کرده بودم  
در چشمهایم مشاهده میفرمودند .

( چه کسی لیاقت اینرا دارد که کنار حضرت عبدالبهاء  
بنشیند ؟ ) و بالاخره روز دوشنبه همان هفته  
در وقت تشرف بحضور مبارك عملاً جواب سئوال مرا فرمودند  
پس از تهنیت بمارگارت امر فرمودند در روی صندلی نزدیک  
هیكل مبارك در طرف راست جائیکه بتواند بچشمان مبارك  
نگاه کند بنشیند و این منتها آرزوی او بود پس مرا در کنار  
خود روی کاناپه نشاندند و چهره خود را با آن تبسم  
آسمانی که عشق الهی از آن منعکس بود چنان بسوی من  
گرداندند که تا اعماق روح و جسم نفوذ کرد و باین ترتیب  
هیكل مبارك بما فهماندند که آفتاب بخشش الهی نور خود  
را از هیچکس دریغ نمیکند و فقط حجاب خود خواهی است که  
انسان را از توجه بآن باز میدارد .

باری روز یکشنبه سیزده آپریل ۱۹۱۲ برای زیارت

حضرت عبدالبهاء همه در منزل آقا و خانم مورتن Marten  
اجتماع کرده بودند در آنروز هیكل مبارك ضمن بیانات خود  
ظهور الهی را به بهار روحانی تشبیه نموده ادوار مختلف  
دیانت را با چهار فصل سال مقایسه فرمودند قسمتی از  
بیانات مبارك این بود : ( مضمون )

"عالم روحانی در مثل مانند عالم مادی است و وقتی بجهان مادی نظر میکنیم مشاهده میکنیم که بچهار فصل بهار و پاییز تابستان و زمستان تقسیم شده است ". وقتی حضرت عبدالبهاء بعبارت فصل تابستان رسیدند مترجم هیکل مبارک قدری مکث نمود و صحبت متوقف شد در اینموقع صدای طلیح و رسای حضرت عبدالبهاء بگوش رسید که فرمودند : " سامر Summer همهه ئی از یکنوع سرور اعجاب آمیز در میان حضار ظاهر شد زیرا حضرت عبدالبهاء برای مترجم میفرمودند . بعد از صحبت خستگی بروجود مبارک غلبه کرده بود و برای استراحت باطاقی در طبقه فوقانی تشریف فرما شدند و یکی از احباء برای محافظت هیکل مبارک از هجوم احباء میخواستند بایشان نزدیکتر باشند درخواست نمود که جلو در اطاق بایستند و مانع ورود آنها بشود . حضرت عبدالبهاء فرمودند : بگذارید داخل شوند سپس در حالیکه فهم مانند دیگران بسوی ایشان میرفتم دست مرا گرفتند و فرمودند :

" الله ابھی "

و قتیکه سالها بعد حضرت عبدالبهاء فرمودند که اتحاد و اتفاق احباء سبب سلامت و سرور قلبی ایشان میباشد من پی بردم که خستگی آن روز هیکل مبارک از تحمل

مصائب روحانی بوده است نه فشار جسمانی زیرا رسـم  
هیکل مبارک این بود که از صبح زود تا آخر شب هرکس—  
بمنظور شرفیابی اجازه میخواست بحضور میپذیرفتند—  
وهیچکس نا امید بازمیگشت .

هر که خواهد گو بیا و هر که خواهد گو بر  
گیرودارو حاجب و دربان در این درگاه نیست

مارگارت ومن آرزومند بودیم که تنها بحضور مبارک مشرف  
شویم این افتخار شامل حال بعضی از اعیان میشد بنابراین  
تصمیم گرفتیم این آرزوی خود را با مترجم هیکل مبارک در  
میان بگذاریم در جواب ما گفت گرفتاری حضرت عبدالبهاء  
خیلی زیاد است مارگارت گفت ما از خارج از شهر آمده ایم  
و آرزومندیم که قبل از ترک نیویورک با حضرت عبدالبهاء  
مصاحبه کنیم بالاخره ترتیب این کار داده شد و روزیکشنبه  
ساعت ۹ صبح خود را در حضور حضرت عبدالبهاء مشاهده  
نمودیم هیکل مبارک با نهایت مهربانی د و صندلی بمـا  
نشان دادند و فرمودند بفرمائید بنشینید بفرمائید—  
بنشینید بعد سئوالی را که معمولاً میفرمودند از ما هم  
پرسیدند :

" خوب هستید ؟ خوش هستید ؟ " بخاطر نمی آورم

جوابی بحضور مبارك عرض کرده باشم چگونه برای ما امکان داشت جواب بسئوال کسی بگوئیم که بخوبی میدانست در آن لحظه زمان برای ما متوقف شده زیرا در اوج آرزوهای خود سیر میکردیم .

باری کلمات بعدی حضرت عبدالبهاء ما را از حالت رویائی خارج کرد فرمودند : "از دیدار شما خوشحالم شما از فاصله دوری برای ملاقات من آمده اید منم از راه دورتری برای دیدار شما آمده ام ."

هیچگونه آمادگی برای شنیدن این کلمات را نداشتیم با علم باینکه اشخاص ناتوانی هستیم و ظرفیت ما برای خدمت بامر حضرت بهاء الله بسیار ناچیز است و همین این کلمات را نمیتوانستیم درک کنیم سپس ما را باطاق خصوصی خود راهنمایی فرموده مارگارت فرمودند من برای والدین شما ( که صعود کرده بودند ) دعا کردم در این موقع چشمهای مارگارت و من تیره و پیر از اشک شد . مترجم با ناراحتی سر خود را تکان داده و با لحن نصیحت آمیزی گفت بهتر است در محضر مبارك گریه نکنید . این حالت سبب آنده هیکل مبارك شد و وقتی که سر خود را بلند کردم اثر این آنده را در سیمای ایشان مشاهده کردم این حزن هیکل مبارك بخاطر ما بود نه برای

خودشان سپس مانند پرنده ای که برای نوازش بچه های خود بال و پر میکشاید دستهای خود را بسوی مادران زد کردند و فرمودند : " بخندید ، بخندید - هرگز طنین صوت دلپذیر حضرت عبدالبهاء را فراموش نمیکنم در صوت مبارک يك نوع قدرت آسمانی وجود داشت که هرگونه مقاصد و مقاصد را در هم می شکست و انسان را وادار باطاعت دستوری که سبب سرور جاودانی میشد میکرد .

بنا با مر مبارک در رکاب ایشان به کلیسایی که قرار بود در آنجا بیاناتی ایراد کنند رفتیم مارگارت در کنار حضرت عبدالبهاء و من روبروی ایشان نشستیم با صحبت دست مارگارت را گرفتند و با دست دیگر بشانه او زدند سپس همین عمل را با من تکرار نمودند و وقتیکه بوسیله مترجم بحضور ایشان عرض کردم آرزو مندم تمام عمر را در خدمت وجود مبارک بسر ببرم مرا دختر خود خطاب فرمودند .

برای اینکه ذهن خوانندگان را در باره ارزش واقعی این بیان روشنتر کنم یاد آور میشوم که زمانی یکی از الواح مبارک را زیارت میکردم که در آن حضرت عبدالبهاء یکی از یاران وفادار را دختر خود خطاب فرموده بودند در آن موقع با خود گفتم اگر روزی حضرت عبدالبهاء مرا هم دختر خود خطاب کنند دیگر غمی نخواهم داشت .

بعدها وقتیکه درك روحانی من بیشتر شد متوجه شدم که حضرت عبدالبهاء با این عنایات بذر کمال و فضیلت و عشق را در دل‌های یاران می افشانند و راه ترقیات معنوی را برای ما باز میکنند تا ما هم بتوانیم صورت پدر آسمانی را در هر سیمائی مشاهده کنیم . در آنروز با وجود اینکه خبر حضور حضرت عبدالبهاء در آن کلیسا علنی نشده بود جمعیت موج میزد . فراموش ناشدنی است حضرت عبدالبهاء در میان گل‌های زنبق ایستاده بودند تشابهی بین گیسوان سفید و ردای کرم رنگ کلیسایی هیکل مبارک از طرفی و زنبق های سفید و طلائی رنگ از طرف دیگر مشاهده میشد . حضرت عبدالبهاء در آن روز بنام يك باغبان الهی و بنام کسیکه افکار و قلوب را با اشعه آفتاب حقیقت حرارت میبخشد در آنجا ایستاده بودند .

همه میدانیم وجود مبارك يك زندگی پر از مشقت و تحمل حبس و زندان را پشت سر گذاشته بودند و با وجود این قوای حیات بخش الهی را افاضه میفرمودند و ضمن بیانات خویش میفرمودند : " هیچ زندانی بجز زندان نفس وهوی برای انسان وجود ندارد انسان در اصل يك وجود روحانی است ولی این تصور خطا که مرگ عبارت از خاموشی و فنا است در طی قرنهای متمادی روح او را دچار

تباهی نموده است و چشم بصیرتش را از برکات زندگی بسته  
 و او را از توجه بمقصد باشکوهی که در علم الهی لایق شان  
 و مقام اوست باز داشته .

دیگر از بیانات حضرت عبدالبهاء در آنروز این بود :

" امروز عالم بشریت محتاج اتحاد و اتفاق عمومی میباشد  
 برای تأسیس این اصول نیروی محرکی لازم است مسلم است که  
 اتحاد عالم انسانی و صلح اکبر با وسائل مادی تحقق نخواهد  
 یافت تمام انبیای الهی برای تأسیس تمدن روحانی و تعلیم  
 اصول اخلاقی آمده اند بنابراین ما بایستی با تمام قدرت  
 بکوشیم تا این منظور حال گردد . " ( مضمون )

بعد از ظهر روز چهاردهم آپریل حضرت عبدالبهاء در کارنگی  
 لی سی یوم Carnegie Lyceum این بیانات را در باره  
 اتحاد و یگانگی ایراد فرمودند : " من با این ماموریت  
 باینجا آمده ام که بوسیله خلق و خوی رحمانی و از خودگذ  
 و کوشش های فداکارانه شما اتحاد و محبت را در بین شوق  
 و غرب برقرار کنم تا اینکه باب بخشش الهی بر روی همه بازگردد  
 و همه چون شاخه های یک درخت مشاهده شوند بنابراین  
 بایستی چنان با یکدیگر الفت و آمیزش حاصل کنیم که هر یک  
 مظهر کمالات انسانی باشیم " ( مضمون )

اغلب حضرت عبدالبهاء بروی موضوع وحدت نوع بشر



تکیه میکردند و میفرمودند : " افراد بشر برگ و بار شجره آفرینش میباشند منتهی بعضی مریضند باید شفا یابند بعضی نادانند احتیاج بتعلیم دارند ولی تمام افراد قابلیت دریافت بخششهای الهی را دارا میباشند " .

گاهی اوقات هیکل مبارک با حرکات جسمانی مثلاً ملحق کردن دو دست مبارک بیکدیگر بیانات خود را در باره یگانگی و اتفاق مدلل میفرمودند .

دل میخواست میتوانستم تصویر روشن تری از آن مظهر محبتی که لطفش حد و حصر نداشت و هیچکسی را نا امید از درگاه امید خود باز نمیگرداند بشما ارائه بدهم . همه کس را با آغوش باز میپذیرفت زن و مرد ثروتمند و فقیر عارف و عامی تمام افراد انسانی در نظر مبارک پرازش و قابل عشق و محبت خداوندی بودند . یکروز در تالار اقامتگاه هیکل مبارک بودیم ناگهان دختر کوچکی با یکدسته گل سرخ زیبا از اطاق خصوصی حضرت عبدالبهاء خارج شد این گلها را احباء برای بیان عشق و محبت خود بحضرت عبدالبهاء تقدیم کرده بودند دخترک بدون پروا خارج شده و با وضع کودکانه ای که داشت گفت : " به بینید ایشان چه چیز بمن دادند به بینید ایشان چه چیزی بمن دادند " این دخترک کوچک هیچ چیز در باره مقام مرکز عهد و میثاق

الهی و مبین تعالیم جمال مبارک نمیدانست شاید با نام  
والقاب حضرت عبدالبهاء هم بخوبی آشنا نبود ولی ایشان  
محبت خود را باو نشان داده بودند .

مارگارت و من در مدت اقامت در نیویورک در منزل عمه ام که  
در خیابان ۷۳ نزدیک هتل ( آنسوپنا ) منزل داشت  
بسر میبردیم با این شرح تصور کنید که وقتی شنیدیم حضرت  
عبدالبهاء قرار است در آن هتل اقامت نمایند چقدر سبب  
سرور و نشاط قلبی ما شد .

بنا بر این در روز آخر اقامت در شهر نیویورک  
که مارگارت گفتم بیا قدم زنان بطرف هتل برویم شاید بتوانیم  
بیک نظر حضرت عبدالبهاء را هنگام عبور زیارت کنیم ملاحظه  
کنید چقدر این رویای ماحدود بود وقتی به هتل آنسو نیا  
رسیدیم مثل اینکه یکدست نامرئی ما را بسوی اطاق هیکل  
مبارک راهنمایی کرد در همین موقع عده ئی از احبباز اطاق  
خارج میشدند و بینهایت از موفقیت زیارت هیکل مبارک  
سرور بودند گفتند داخل شوید حضرت عبدالبهاء اینجا  
تشریف دارند وقتی در را باز کردیم ظاهراً حضرت  
عبدالبهاء یعنی کسی که باب الطافش بروی هیچکس بسته  
نبود بدون توجه برنگ و نژاد یا عقیده همه را بحضور  
میپذیرفت منتظر ما بودند گویا میخواستند قبل از اینکه

شهر نیویورک را ترك میکنیم یکبار دیگر از لطف و محبت خود  
ما را مطمئن نمایند .

بعد از اینکه دستور به نشستن فرمودند در باره  
سلامتی ما سؤال فرمودند سپس بیاناتی را که در اولین  
مصاحبه با ما فرموده بودند تکرار فرمودند .  
" خوب هستید ؟ خوش هستید ؟ "

شما از مسافت دوری برای ملاقات من آمده اید ضمناً راه  
دورتری برای دیدار شما آمده ام من این مسافت را بخاطر  
عشقی که بیاران دارم پیمودم «چند ماه بود که در سلامتی  
من قدری خلل حاصل شده بود و با وجود مراجعه باطبای  
حاذق شهر نتیجه‌ی نگرفته بودم دردی در پشتم احساس  
میکردم و امیدوار بودم که حضرت عبدالبهاء نظر عنایتی کنند  
و از خزانه غیب دردم را دروا کنند تا بتوانم وظائف خانهداری  
خود را بخوبی انجام دهم هیکل مبارک فرمودند : " قدری  
از کار بدنی کم کنید و بیش از توانائی خود فعالیت نکنید  
بملکوت ابهی ناظر باشید نیرو و قدرت از طرف خداوند  
بانسان اعطاء میشود تأییدات الهی نازل خواهد شد و شما  
سلامت خود را باز خواهید یافت . »

از این نصایح مبارک سالها پیروی کردم نه تنها  
سلامتی جسم در حال تعادل بود بلکه حالات روحی من نیز

اصلاح شد .

باری طبق پرگرامی که مارگارت ومن تهیه کرده بود  
ملاقات روز عزیمت از نیویورک فرا رسید و بعد از این ملاقات  
غیر منتظره در روز ۱۵ آوریل ۱۹۱۲ دیگر از فیض زیارت  
حضرت عبدالبهاء برخوردار نشدیم . انتهى

پیش از پایان دادن به مطالبی که در باره مسافرت  
حضرت عبدالبهاء بغرب جمع آوری شده است توجه یاران  
الهی را به دو مقاله اثر قلم امة الله لیدی بلامفیلد کسه  
از امانه الرحمن معروف در ممالک غرب است و میهمانند ارهیکل  
اطهر در لندن بوده جلب مینماید .

این دو مقاله یکی در باره ایام اقامت هیکل اطهر حضرت  
مولی الوری در لندن است و یکی در باره ایام اقامت  
مبارک در پاریس میباشد .

این دو مقاله توسط ایادی امرالله جناب ابوالقاسم  
فیضی علیه بهاء الله ترجمه شده و در این کتاب مورد  
استفاده قرار گرفته است .

شرح مختصری از جلوهٔ کوکب میثاق در  
لندن بقلم ستاره خانم لیدی  
بلامفیله

پدر من خیلی بحضور حضرت بهاء الله مشرف میشد  
شبی در حالیکه هیکل اقدس در اطاق مشی مینمودند بپدرم  
فرموده بودند :

" در مواقع معینه ارواح مجردة از عوالم قدس بقوه الهیه در  
این خاکدان ترابی حاضر میشوند آنانکه دارای آن روح  
هستند قدرت: کامله اند . حضرت مسیح دارای این قوه  
آسمانی بود مردم تصور کردند جوان فقیری را بصلیب  
آویختند ولی او مؤید بروح القدس بود بنابراین در زیر  
خاک نمیماند قوه قدسیه ملکوتیه اش قیام نموده عالم را احیا  
کرد . الیوم آقا را مشاهده کن که دارای همان روح است "

از بیانات میرزا ولی الله خان ورقابه

ستاره خانم

روزی در یکی از ضیافتهای شهر پاریس در منزل  
مادام لوسین با دخترم مریم حاضر بودیم که ناطقهٔ زبردستی

در آنجا صحبت میداشت و نطق خود را با این عبارت خاتمه داد : ( اگر من بنظر مسرور می‌آیم برای اینستکه فوالحقیقه شاد و خرمم زیرا مقصود قلبی خویش را یافته ام ) گوینده دختری بود بلند بالا و زیبا و دارای چشمانی سیاه و جذاب آمد و نزدیک ما دو نفر نشست و گفت : " می‌خواهم بشما بگویم چرا اینقدر مسرورم آیا اجازه دارم ؟ پس از آنکه ما رضایت خود را ابراز داشتیم گفت : " چیزیکه بدست آورده و بدان معتقد و متمسکم این است که پیغمبری بعالم آمده و رسالتش اتحاد عالم و سعادت بنی آدم است تا جمیع طوائف و ملل و نژادها و اقوام بتوانند در ظل امر او باکمال سعادت و خوشی بر روی کرهٔ ارض زیست نمایند ".

بمحض شنیدن این بیانات بارقهٔ حقیقت در دل ما پرتو افکند و بصحت گفته هایش معترف گشتم و قلب اهمیت و نفوذ آنرا بخوبی احساس نمود باکمال اشتیاق از وی سؤال میکردم و او باکمال صحبت جواب میداد در پاسخ یکی از پرسشهای من گفت : او محبوسی است و برای امر خداست کسه در زندان افتاده او در شهر عکا از اراضی مقدسه است من ممکن است شما را بشخصی که در عکا مشرف گشته معرفی کنم تا از زبان او حکایات و تعالیم عجیبهٔ عبدالبهاء عباس را استماع نمائید . همینکه با این پیام خود اهتزاز در روح

ما ایجاد نمود میس برتا هربرت طارا به میس رزنبرگ و مسیو  
 هی پلینت دریفوس معرفی نمود و آنها مطالب بسیاری در  
 خصوص ظهور حضرت اعلی و حضرت بهاء الله و حضرت عبد  
 لهما  
 بها گفتند . چون بلندن رفتیم به مجمعی که میس ژازوکرپر  
 تشکیل داده بود رفتیم این خانم اولین کسی بود که پیام  
 الهی را بانگلستان آورده و به معیت میس رزنبرگ ایمن  
 هیئت را تشکیل داده بودند تا دوستان برای اخذ اطلاعا  
 زیادتر و ایجاد طرق انتشار امر بیکدیگر مجتمع میگشتند  
 قلوب دارای مسرت بی منتهی بود زیرا خداوند عالم با فضل  
 بی کرانش پیامبر دیگری برای هدایت بشر بیچاره فرستاد  
 تا در این عصر که در جمیع شئون حیات حقیقتی یافت  
 نمیشود و تصنع و تظاهر حکم فرما گشته حقیقت و صمیمیت را  
 رواج دهد اوست که در این بحبوحه مراسم بیمعنی و بی  
 اصل سادگی پر عظمت و صمیمیت بی آایش و باشکوه آورده —  
 اوست که با ایادی قدرت رحیق حیات معنوی میبخشد  
 و چیزی در مقابل اخذ نمینماید لاجرا و لاشکورا هر کس  
 میداند که قیمتی برای روحانیات نمی توان قائل شد و آنها  
 را بزخارف دنیوی تبادل نتوان نمود بالاخره اوست که  
 بنهایت تقدیس و تنزیه ناس را بشریعت الله دعوت و بزندگانی  
 حقیقی و جاودانی هدایت مینماید اطلاع بر اینکه او در این

عالم زنده و موجود است تسلیتی عظیم برای قلوب جمیع بود  
این حالت شناسائی بمثابة سایه صخره عظیمی بود که در  
بیابان بی انتهای بر سر سالک رنجور خسته افتد و ایمن  
سالک در سرزمینی طی طریق نماید که خود خواهی و دروئی  
و تقلب حکم فرما بوده و میخواید اثرات آنها را محو و زائل  
نماید ..... آیا امید ما بالاخره برآورده خواهد شد ؟  
گاهگاهی از زائرینی که بمکا میرفتند و میآمدند  
حکایاتی راجع بزندگان حضرت عبدالبهاء می شنیدیم آنها  
از خطرات پیاپی که برای وجود مبارک حاصل میشد سایه  
میافکند صحبت میکردند و از جلال و عظمتی که در جمیع احیان  
بظهور میرساند و نوع لطامات و صدمات سختی که اعداء همیشه  
بر او وارد میآوردند نیز بیان کرده میگفتند که چگونه حضرت  
مولی الوری برای بخشش و غفران آنها با آسمان دعایمینمودند  
جبین وجیه محکم نورانیش در تمام طول تفتیشات و تضحیقات  
تغییر نموده و زحمات و فعالیتهای شبانه روزیش ابدان نقصان  
نپذیرفت هرچه بر او صدمه وارد میآوردند اثری نبخشیدند  
بلکه کماکان بمساعدت محتاجین و غمزدگان و احوالپرسی مرضی  
مشغول بود که ناگهان خبر آوردند که هیئت تفتیشیه حرکت  
نموده قصد دارند که یکباره زندگانی مولای عالمیان را  
باتمام رسانند . چه خبر پر اضطراری اگر موفقیت مییافتند



لرزه بر ارکان جهان می افتاد روزگار ماکه از خارج منتظر اخبار بودیم در نهایت تشویق میگذشت ناگهان خبر فتح و ظفر حزب ترك جوان با طرف و اکناف عالم رسید در شهر عکا غرش توپ آزادی محبوسین سیاسی و دیانتی بهمان آسمان رسید فرموده بودند ( این توپ خدا بود ) . مسجون محبوب آزادی یافت آزاد شد تا باز مسئولیت عظیمی را که بردوش دارد بتواند بخوبی تحمل نماید و قادر گردد که بانحاء عالم رفته و این رنه ملکوتی را بسمع دور و نزدیک رساند و عالم را بصلح و اتحاد و سعادت و خدمت دعوت نماید زود از آن محیط پرواز نماید تا شاید بواسطه حرکت سریع فوری خود از مصائب عظیمه جلوگیری نماید .

چقدر محزون و دلخون بودیم از اینکه در آن سجن بد آب و هوا به هیکل اطهر چه وارد آمده و صحت ظاهری تا چه حد در نتیجه فشار محیط انحطاط یافته و آیا ممکن است پسران سالیان مشقت و زحمت حضرت عبدالبهاء عهده دار چنین مسافرت عظیمی گردند ، چه حادثه غم انگیزی است در سن جوانی بد داخل آن زندان مرگ آور وارد شد و در ایام کهولت از آن خارج گشت ..... دیری نگذشت که اخبار مسافرتش با اسکندریه و مصر واصل شد . یکی از زائرین گفت ( زیارت عبدالبهاء مرا بر وجود حضرت مسیح معتقد نمود

قبل از آن هرگز نمیتوانستم وجود او را ممکن فرض نمایم ولی پس از آن بمعرفت کامل رسیدم ( چون این اخبار را میشنیدم متحیر بودیم که آیا ممکن میشود روزی ما نیز بزیارت او نائل گردیم آیا برای ما میسر است که تعالیم حضرت بهاء الله را از قم اطهر حضرت عبدالبهاء استماع نمایم در آتش حرمان سوختیم و دائما منتظر ورود آن مه تابان بودیم و میگفتیم آیا برای نیل بدین مقصود ما باید بمصر برویم و یا آنکه او خود تشریف فرمای دیار ما خواهند گشت . اگر بلندن بیاید کجاست آن منزلی که مفتخر بقدم اطهرش گردد ماکه کلبه خود را برای ورودش آماده مینموده و امیدوار بودیم که در آنجا نزول اجلال فرماید و ایام را در انتظار میگذرانیم تلگراف دعوتی بحضور عرض نمودیم فوراً جواب آمد ( ۸ سپتامبر عبدالبهاء وارد لندن لیدی بلا میفیلد مجاز است پذیرائی نماید . )

بالا خره کوکب میثاق از افق سجن سربرآورد و بگردش در آمد بلندن پرتو افکند و حتی خانه ما را از پرتو انوارش محروم نساخت - ۸ سپتامبر حضرت عبدالبهاء وارد شدند ولی که میتواند او را با کلمات خود تصویر نماید به محض اینکه چشمها به دیدار آن لطیفه نورا روشن شد سکوت عشق و احترام سراپای وجود کل را فراگرفت چه چهره پر لطافتی

داشت لباسش سفید و بسیار ساده و در روی آن  
 عبای نازکی انداخته بود بر سر مولوی زیبایی  
 گذارده و پارچه‌ای از حریر بسیار سفید بردور  
 آن پیچیده بود محاسن و گیسوان سفید و  
 فروهشته‌اش که در ایام زندان سیاه بود حالت  
 بی نظیری داشت چشمانش آبی دلربا  
 مزگان‌ش بلند ابروانش باریک و چهره‌اش بس  
 متناسب و لبانش فشرده و روح افزا اینها مزایای  
 ظاهری جسمانی اوست ولی هرگز کمالات  
 و عبارات بشری از عهده توصیف آن هیکل ملکوتی بر نیاید  
 قامتش بحدی متناسب و پراقتدار و هیمنه بود که  
 در نظر اول بسیار بلند بالا در چشم جلوه میکرد و بچشم  
 عشق و محبت و قدرت و حکمت و تسلط و قوت جوانی بود  
 این خصائل بحدی در او جلوه گر بود که سالیان دراز عمر  
 او را میپوشانید چه سالیان پر از رنج و محنت را هر کس  
 بکمال وضوح میدید او ملاحظتها و عواطف ملکوتی را بنهایت  
 مهارت بکار میبرد و جلال و کمال باطنی او را از کلیه آثار  
 ظاهره‌اش برترین قسمت تجلیات این نور نهائی در جمیع آثار  
 حیاتی او هویدا بود پرتو آن از نگاه و کلمات و حرکاتش هر کس را  
 بآن منبع اصلیه آگاه مینمود .... همینکه وارد شد آغوشهای  
 پر از محبت خود را باز کرد فرمود ( خیلی از شماراضی و مسرورم

محبت شما مرا بلندن آورد چهل سال در زندان منتظر  
این یوم بودم که پیام الهی را برای شما بیاورم آیا از پذیرا  
چنین مهمان مسرورید ؟

گمان میکنم که روح ما باین کلمات قدسیه ملکوتیه  
جواب داد زیرا هیچکدام از حضار قادر بر ادای کلامی  
نشدیم . تاریخ اقامت حضرت عبدالبهاء در خانه ما  
حکایات نفوسی است که از کلیه زائرین مهمتر بشمار میروند  
و بانهایت اشتیاق بدرک آنمقام میشتافتند چه زائرین  
و چه میهمانها و چه واردین ، همینکه بیاد آنروز میافتم  
صدای پای آنها که از پله ها مرتب پائین رفته بالا میآمدند  
در گوشم انعکاس مییابد . هر روز صبح تا غروب سیل غیر  
منقطع زائرین و دسته تمام نشدنی آنها بود که از جمیع  
دیار و ممالک برای درک لقا میشتافتند ، وزراء و مبلغین و  
مستشرقین مردان امور دنیوی و عرفا انگلکان کاتولیک  
نان کنفرتیت تیا سفیه هند و اطباء مسلمین و بودائیان  
زردشتیان سیاسیون امانا لشکر امداد و سایر نفوس که  
برای سعادت بشر بکار مشغولند و نیز از طرفداران نسوان  
روزنامه نویسها نویسندگان سفرا خیاطها و خانمهای  
محترمه آرتیستها صنعتگران فقرا و بیکاران تجار معتبر  
اعضا نمایشها موسیقی دانها تمام آمدند و نفسی نبود که

بنوبه خود از وضع و شریف مورد عواطف آن مظهر الهی واقع نشود . در این مختصر نمیتوان کلیه وقایع را بنگارم فقط چون از آن ایام فراموش نشدنی بخاطر میآورم نفوس مهمه ایکه در خاطر میآیند و وقایع مربوطه بآنها را مینگارم مهترین زائرین اروپائی علاوه بر گروه احبای لندن مسیو ومادام دریفوس فرانسوی بودند که با حضرت عبدالبهاء بلسان فارسی تکلم میکردند از هر جهت نهایت همراهی و مساعدت را داشتند .

ورود زائرین عزیز روحانی ایرانی بی اندازه مهیج وموثر بود زیرا این نفوس ستم دیده پس از سالیان دراز انتظار بالاخره ابواب لقا را مفتوح یافته از موطن خود مسافرات بعیده پیموده و با امید دیدار یار وتشرف باستان مولای — خود آمدند . این زیارت پس از سالیان خطر وخوف و قتل وغارت بی اندازه در مذاق جان آنها شریب بود . چند نفر آنها اولاد نفوس مقدسه ای بودند که تا آخرین درجه استقامت ورزیدند و برای درك رضای حق از انفاق جان ومال دریغ ننمودند و در برابر تعصب و حمیت جاهلیه نفوس زمان خود جان باختند و دست از دل وعقییده برنداشتند . این بازماندگان وشهید زادگان عواطف مخصوصی پراز مهر و محبتی از مولایشان نصیبشان شد و جمیع

در حین تشرف خود را گم کرده غرق احساسات و عواطف  
و عنایات گشتند .

نفوسی دیگر نیز وارد گشتند شخص بسیار موقری از  
شاهزادگان ایرانی موسوم به جلال الدوله وارد شد پدر  
این شخص در ایام حکومت خود حکم قتل و نفر از اجبا را  
داده بود و چون آن دو برادر برضد حق و عقیده خود  
کمه ای نگفته بودند بفضیح ترین توحشی شهید شدند .  
این مرد درخواست ملاقات کرد و چون وارد شد روی پاهای  
مبارک افتاده با تضرع و زاری زیادی طلب عفو و بخشش نمود  
وقتی حضار باین واقعه و علت آن ملتفت شدند تأثیر عجیب  
شدیدی در قلوبشان از قدرت و نفوذ امرالله حاصل شد .  
روز دیگر نماینده جمعیت برام سماج بحضور آمد و حضرت  
عبدالبهاء را دعوت کرد تا در جمعیت آنها تشریف فرما  
گشته و آنها را مفتخر فرمایند هیکل مبارک از روی نورانی  
و عقاید آنها سرور و مشعوف بود ندیکی از مسلمانان مشهور  
انگلستان آمده و احترامات زیاد تقدیم داشت و وجود  
اطهر را برای بازدید مسجد مسلمین دعوت نمود قبول  
فرمودند و در آن مجمع بسیار مهم توصیف لانهایه از حضرت  
عبدالبهاء کرد و بنحو کامل وجود اقدس را معرفی نمود .  
اعضاء سفارت ایران غالباً مشرف میشدند و حضرت

عبدالبهاء نیز دیدن آنها میرفتند شاهزاده دیگر ایرانی موسوم بدوست محمد خان بود که همیشه در حضور حاضر میشد و غالباً بمعیت هیکل اطهر بمجالس و محافل میرفت .

یکی از کارگران بیچاره روزی وارد شد کیسه آلات و افزار کار خود را در سالون گذاشت و بحضور مبارك رفت باتبسم و نهایت مهربانی و سرور او را پذیرائی فرمودند او با حالتی پراز اندوه عرض کرد : من از مسائل دیانتی ابدا اطلاعی ندارم زیرا تمام اوقاتم صرف کار و زندگی میشود و فرصت برایم نمیماند . باو فرمودند : علتی ندارد متأثر باشی کار یومیه اگر با روح خدمت انجام پذیرد خیلی خوبست و بخودی خود عبادت است و چنین شغلی با دعا بدرگاه پروردگار محبوب میشود . چهره آن مرد از غم و اندوه عمیق بیرون آمد و چون گل شکفته شد در وقت خروج بینهایت سرور بود گوئیکه بار سنگینی از دوشش برداشته شد .

یکی از شاهزادگان هندی ( ماهاراجای جلاود ) که شخص با علم و فضیلت و روشن فکر بود چندین بار مشرف شد و روزی ضیافت بسیار با شکوهی محضر خاطر حضرت عبدالبهاء برپا نمود این شخص محترم و همراهانش چه بسا که در منزل ماسر سفره مبارك حاضر بودند و از نعمای بی حد و اندازه

مولای خود مرزوق و با نهایت مهربانی پذیرائی میشدند و  
 هیگل مبارک غالباً بر سر سفره حکایات خوشمزه میفرمودند  
 چقدر وجود مبارک دوست داشتند که جمیع مردم خندان  
 و بشاش و مسرور باشند و چقدر از واردین هندی خوششان  
 میآمد آنها را با گرمی و محبت زیادی ملاقات و پذیرائی  
 می کردند و با ایشان راجع بظهور شمس حقیقت صحبت  
 میفرمودند که همیشه این خورشید از شرق طالع بوده و مرییان  
 و بزرگان دین همه گاه از آن سرزمین ظاهر میشدند پیام  
 کریشنا عشق و محبت است و هر پیامبر الهی پیام ملکوتی را  
 برای اهل عالم آورد ما باید جمیعا سعی کنیم که این  
 عشق و محبت را در بین مردمان روی زمین انتشار دهیم.  
 خیلی خوب است که ملل غرب توجهی بشرق نموده و کسب  
 نور و فیض نمایند. شرق و غرب باید با یکدیگر متحد شده تا  
 آنچه نواقص دارند در نتیجه قرابت و اتحاد تکمیل شود.  
 این تبادل هدایای معنویه مدنیت حقیقی را در روی زمین  
 ایجاد خواهد نمود و افکار روحانی بوسائل مادی بصورت  
 حقیقت و عمل در خواهد آمد.

پرفسور ادوارد برون که خیلی چیزها در بساوه  
 دیانت بابیه و بهائیه نوشته بعضی اوقات بکمال خضوع  
 در حضور حاضر میشد و بزبان فارسی با هیگل مبارک تکلم



مینمود و در خصوص بسیاری از مسائل با او صحبت میداشتند  
و مخصوصاً که از فرصت عجیبی که برای آن استاد اتفاق  
افتاد یعنی تشریف باستان قدس مالک امم بی اندازه سخن  
راندند .

مستر تیودر بل که حضرت عبدالبهاء را در اسکندریه  
ملاقات نموده بود و از متخصصین علوم مذهبی و عقاید عرفانی  
بود نور عجیبی در هیکل مبارک میدید و پرتوش را بخارج مشا<sup>هد</sup>  
مینمود این شخص ما را نیز مساعدت نمود تا راجع بقوه  
جاذبه الهیه حضرت بهاء الله اندکی معرفت پیدا کردیم  
و در باره اینکه چگونه آنروح در عوالم افکار باعث هدایت  
نفوسی میشود که بتکمیل قوای درونی خویش مشغولند و از آن  
منبع الهیه کسب طریقت نموده بانوارش قلبیشان روشن و منیر  
گشته توضیحاتی در آن مواقع که در انتظار هیکل مبارک بسر  
میردیم داد که خیلی برای ما مفید بود .

دکتر دراکول هیکل مبارک را بدانشگاه آکسفورد  
دعوت نمود و نفوس مهمه دیگری نیز حضور داشتند و این  
اولین بار بود که جمعی اروپائی باستماع خطابه مبارک  
مفتخر گشتند و پیام الهی را از فم اطهر شنیدند . اسقف  
اعظم شهر بلافاصله پس از تشریف فرمائی هیکل مبارک مشرف  
شد و این ملاقات بسیار عجیب بود رفیق عزیز ما در نزدیکی

حضرت عبدالبهاء روی صندلی کوتاهی جلوس نمود و هیکل مبارک دست مکرمت بر سر وی گذارده با او صحبت مینمودند و جواباً بسؤال‌آتش میدادند و بلسان فارسی طیح تکلم میداشتند گوئی که کلمات عمیق تر از گوش ظاهر در وی تأثیر میبخشید . در همین جا حضرت عبدالبهاء راه جمعیت سنت فجان در کلیسای عظیم شهر دعوت نمود . در روز موعود اسقف اعظم دستش در دست مبارک بود و از وسط جمعیت انبوه هیکل اطهر مشی میفرمودند در هنگام نطق صوت مبارک با آن آهنگ مخصوص تمام کلیسا را با هیمنه و قدرتی فرا گرفته بود که جمیع متحیر بودند ترجمه آنرا اسقف محترم با لحن مخصوص و موثر خویش خواند ..... یکی از وقایعی بود که جمیع ارواح باهتزاز آمد .....

مستزادیک هانیه مؤلف کتاب " عظمت خداوند " در کتاب خود شرحی در خصوص شریعت حضرت بهاء الله نوشته است . میس الیس بوکتین که نویسنده نمایش مشهور " قلب مشتاق " بود بحضور شرفیاب شد . این نمایش مفتخر بقدم اطهر گردید اولین مرتبه بود که تشریف فرمائی نمایش میگشتند . حضرت عبدالبهاء در آن قسمت که طفل مقدس و مادرش از زحمت راه خسته و ناتوان گرسنه و تشنه بودند بسیار متأثر شده تا آنجا که گریستند . در خاتمه نمایش برای دیدن و تشویق بازیگران

تشریف بردند کیفیت عجیبی بود که در آن منظره شرقی  
هیگل مبارک با لباس شرقی در مقابل بازیگران ایستاده و  
پیام الهی را ابلاغ و معانی حقیقی و اهمیت حوادث آن نما  
پیش  
مذهبی را بیان فرمودند .

هر روز سفره ما پر بود از گلها و میوه هائیکه بعشق  
حضرت عبدالبهاء<sup>۱</sup> نفوس مختلفه میآوردند . روزی هنگامیکه  
انگور تقسیم میفرمودند و بهر یک شاخه ای عنایت میکردند  
راجع بآزادی صحبت میداشتند بارها فرمودند نفوس باید  
بدرگاه خداوند شاکر باشند که در امن و آزادی زیست  
مینمایند و در ظل قوانین عادلانه و شهرهای صحی با هوایی  
خوب و شهری نورانی بسر میبرند ..... چقدر زندان و شهر  
عکا تاریک بود .....

اولین روزی که در حضور مبارک غذا تناول کردیم  
فرمودند غذا خیلی لذیذ بود و میوه ها و گلها بسیار زیبا  
و جمیل و لوی چه خوب میشد اگر به کمتر قناعت میکردید و بقیه  
را با فقرا میخوردیم کسانیکه حتی یکدانه آنرا ندارند .  
همراهان هیگل مبارک دونفر بودند آمیرزا محمود -  
زرقانی منشی و خسرو خادم باوقای هیگل مبارک . هر روز  
صبح زود از خواب برمی خاستند دعا و مناجات خوانده چای  
میل مینمودند پس از صرف چاشت الواح نازل مینمودند این

الواح یا بخت مبارك بود و یا آنکه عینا میفرمودند و منشی  
مینوشت . پس از انجام این امور به پذیرائی وارد بیسن  
می پرداختند برخی سر آفتاب می آمدند و بی اختیار در انتظار  
می گذراندند که چه وقت درب خانه باز شده و آنها بد اخل  
هجوم آورده بشرف لقا فائز شوند . روزهای اول تشریف فر  
مبارک تلگرافی از محفل طهران بمضمون ذیل رسید :

” تشرّف آن سرزمین را بقدم اطهر حضرت عبدالبهاء  
تبریک میگویم . بر جمیع مبارك باد . ”

حضرت عبدالبهاء هرگز تقدیمی قبول نمیفرمودند  
و همیشه از قبول وجه و هدایای قیمتی جدا احترازی جستند  
روزی یکی از نسوان محترمه بحضور آمد و عرض کرد : یکی  
از دوستان من این حواله را فرستاده که تقدیم ساحت اقدس  
شود تا اتومبیلی ابتیاع نمایند و در مسافرت های انگلستان  
و اروپا بکار برند . حضرت عبدالبهاء حواله را گرفته  
فرمودند با کمال تشکر قبول میشود . بعد آنرا بیسن  
دوست گرفته گوئی که تقدیس و تبرکش میفرمودند بعد آنرا  
بان خانم مرحمت داشتند گفتند : ” من این حواله را بشما  
میدهم که بین فقرا تقسیم نمائید . ” هرگز چنین امری از  
شخص دیگری ندیده بودم خیلی غریب بود بنحوی که فوراً  
در بین جمیع این خبر انتشار یافت ..... پس از چند روز عاد

کردیم که هیکل مبارك را آقا خطاب کنیم همان لقبی که جمال مبارك ایشانرا خطاب مینمودند و اهل حرم نیز بهمین اسم حضرت عبدالبهاء را مینامیدند ولی خود او جز اسم عبدالبهاء لقب و نام دیگری نمی پسندیدند .

” بشتابید ای مردمان روی زمین زیرا ابواب رحمت الهی مفتوح گشته و مقام عبودیت بسیار بلند وارجصداست”  
مقام عبودیت چه مقام بلندی عجیبی . بمصنی و حقیقت آن دیرپی بردیم و دیر فهمیدیم که خدمت چه اثراتی در زندگانی انسانی دارد وقتی بذره از آن فائز شدیم که روز بروز زندگانی این بنده الهی ” حضرت عبدالبهاء ” در مقابل ما و برق بورق میگذاشت .

در اوایل صبح زائرین که دونفر دونفر و یا منفردا پذیرائی میشدند در حدود ساعت ٩ باطاق ناهارخوری تشریف فرما میگشتند و از يك يك احوالپرسی فرموده غالباً سؤال میکردند ” انشاء الله احوالتان خوبست آیا دیشب کاملاً استراحت کردید ” خیلی اصرار داشتیم که با ما صبحانه تناول فرمایند چقدر غصه میخوردیم که هیکل مبارك اینقدر کم غذا میل میکردند بالاخره روزی پس از اصرار زیاد فرمودند ” قدری شوربا بدن نیست ” هر روز صبح سرسفره حاضر میشدند و تبسم میکردند و میفرمودند : ” محض خاطر

شما میخورم از شما ممنونم چقدر شماها مهربانید" و بعد به خدایمی که غذا آورده می فرمودند: "من خیلی باعث زحمت شدم". پس از چند دقیقه مجدداً باطاق خود رفته در آنجا بتلاوت الواح و مناجات مشغول میشدند و به عرائض لاتعد ولا تحصى ولا ینقطع که بحضور میرسید جواب میفرمودند. در حدود ساعت ۱۰ زائرین جمع بودند در این موقع هیکل مبارک تشریف فرما شده در آستانه در میایستادند و با تبسم ملکوتی خود بیک یک نگاه و اظهار مرحمت فرموده جمیع را غرق الطاف مینمودند.

"احوالتان چطور است امید من اینست که جمیعا مسرور باشید آیا مسرور و خوشحالید".

پس از اظهار این اشواق و مراحم بصندلی خود رفته در آنجا جلوس می فرمودند برای مناطق نمیفرمودند ولی باماصحبت میداشتند و غالباً بیانات مختلفه در جواب سوالات رسیده میفرمودند که باعث تحیر حاضرین میشد این قبیل سوالات در نزد او واضح بود لذا جمیع را بصورت یک خطابه جامعی در آورده بیان می نمودند استماع بیان مبارک زنگ غم و غصه واضطراب و تردید را از دل میبرد و در آینه دل اثر دائمی صلح و پرتو محبت و مسرت جاودانی می بخشید. قدرت محبت الهیه در آن وجود مکرم تجسم یافته بود.

نفوسیکه مایل بملاقات خصوصی بوده و قبلا وقت گرفته بودند پراگرم مخصوصی داشتند که کاملا مطابق آن رفتار میشد و ابد از آن دستور زره تخطی نمیشد زیرا عده درخواست کنندگان برای این فرصت قیمتی و کمیاب بسیار بود . این فرصت کمیاب فقط نصیب نفوسی میشد که بحضورش میآمدند و ما هاهم وقتی در حالت نفوس دقیق میشدیم احساس میکردیم که آنها با نگاههایی مـمـزـوج از ترس و تعجب و نشأه روحانی بهیکل انور مینگریستند برخی اوقات معلوم و واضح بود که خیلی برای آنها اشکال داشت از عالم تقدیسی که بر اثر زیارت حضرت عبدالبهاء در آنها بوجود آمده بیرون آیند و مجددا بعوالم جسمانی برگردند و هدایای آسمانی را از دست بدهند . روزی خانمی در لباس سوگواری بحضور آمده بی اندازه محزون و از وقایع روزگار دلخون بود ولی پس از تشریف گفت : " غمی در دل — داشتم که او آنرا بکلی بمسرت واقعی تبدیل نمود " .

يك روز زنی خواست وارد شود خادمی که مأمور

ترتیب ورود زائرین بود از او پرسید " آیا قبلا وقت خواسته‌اید ؟ آن زن با کمال تأسف جواب داد خیر . پس خادم باو گفت خیلی متأسفم زیرا آنقدر حضرت عبدالبهاء با اشخاص مهمه مشغول مذاکره هستند که کسی وارد نمیشود . آن زن

بیچاره خود را خیلی حقیر برای اصرار پنداشت لــــــذا چیزی نگفته ولی بسیار ناامید و محزون مراجعت کرد . هنوز با آخرین پله عمارت نرسیده بود که خادم حضرت عبدالبهاء نفس زنان او را ندا کرد برگردید برگردید اومی خواهد شد شما را ملاقات کند بمن فرمودند شما را بحضورشان ببرم در بیرون در ایستاده بودم که صوت مبارک را شنیدیم که از داخل اطاق با هیضه زیادی فرمودند : " قلبی شکسته شد زود زود او را بیاورید . "

روز دیگر که حضرت عبدالبهاء با اشخاص مصروف و معتبر مشغول صحبت بودند مردی وارد سالون شد گفت صاحب خانه کجاست نزدیک رفتم از من سؤال کرد . آیا شما میزبان حضرت عبدالبهاء هستید ؟ جواب دادم بلـــــــه میخواستید مرا ملاقات کنید ؟ گفت بله سی فرسخ برای این مقصـــــــود آمده ام . این مرد داخل شد و برای او چیزی آوردند تا گلوئی تر کند بظاهر از اشخاص ولگرد بود ولی همینکه شروع بصحبت کرد گوئیکه سخت در تحت فشار و رنج و محنت بوده و بکمال صراحت از اعماق تیره بختی سخنی میراند گفت : شب گذشته تصمیم گرفتم که باین زندگانی بیموده پر از رنج و نکبت خود که برای خلق و برای خدا غیر مفید است خاتمه دهم در قریه بگردش مشغول شدم و آنرا



آخرین تفریح خویش میانگاشتم و سخت در تصمیم خود و اجرای آن مصمم بودم ناگهان از خلال پنجره ای که متعلق بدکان روزنامه فروشی بود چهره یافتم ایستادم و بتمشای ایمن شمایل مشغول شدم گوئی بالکل مفتون آنجمال گشتم و بنظرم میآمد که او مرا بخود دعوت میکند دراین حال روزنامه را در آورده عکس را بمن نشان داد دیدم تصویر حضرت عبدالبهاء است که این تأثیر عجیب را در دل و جان او نموده بعد ادامه سخن داده گفت در همین روزنامه خواندم این شخص در منزل شماست با خود گفتم اگر چنین شخصی ملکوتی و چهره آسمانی در روی زمین موجود باشد من مجدد حاضرم بارسنگین و شوم حیات را بدوش خود حمل نمایم بنابراین پس از تفحص و پرسش زیاد اینجا آمدم که او را بیایم بگوئید به بینم آیا او اینجاست و او همه کس حتی مانند من بیچاره را قبول مینماید ؟ با جواب دادم البته ایشان شما را ملاقات خواهند کرد . همینکه در اطاق رازم هیکل مبارک بنفسه در را باز فرموده آغوش مبارک را گشاده چنان وی را غرق محبت و الطاف فرمودند گوئی میهمانی است که بسیار در انتظارش بوده اند ( خوش آمدید خوش آمدید خیلی مسرورم که شما تشریف آوردید بفرمائید بنشینید ) آنمرد بیچاره درحالی که لرزه تمام اندامش را فرا گرفته بود روی صندلی کوتاهی که درپائین پای

حضرت عبدالبهاء قرار داشت جلوس نمود و قادر نبود کلمه تفوه نماید میهمانهای دیگر بسیار تعجب کردند که چگونه جمیع عواطف هیکل اطهر متمرکز در این میهمان جدید الورود شده " خوشحال باش ، خوشحال باش " این کلمات را باو میگفتند در حالیکه بانهایت ملاحظت دست روی موههای ژولیده او میکشیدند و با آن لبخندهای جانانه که بهر مرد روح میدهد با وی صحبت میداشتند . چون مواجبه با صدمه و عذابی میگردد نا امید نشوید فضل خداوند نامحدود است هر کس وشمه کس برای خود از آن نصیبی دارد همیشه در پی مسرات روحانی باشید اگر آنرا یافتید با وجود آنکه در روی زمین راه میروید ولی گوئی در آسمانها در گردشید با آنکه فقیرید ولی در عوالم ملکوتی غنی میباشید " ایمن بیانات تسلی بخش مانند قوه محرکه و داروئی مؤثر بایمن مرد تأثیر بخشید و چنین بنظر میآمد که بگرمی محبت حضرت عبدالبهاء صاحب تیره احزاننش از یکدیگر متلاشی گشت و زندگی از سر گرفت وقتی برخاست که از حضور مقصود خود مرخص گردد حالتی دیگر و خرص شدیدی در چهره اش هویدا بود تصمیمی جدید و فعالیتی شدید از حرکات و قدمهایش معلوم میگردد بمن گفت ( بی زحمت کلمات او را برای من بنویسید بآنچه که باید بر رسم رسیدم بلکه بیشتر از آن نیز

نااثل شدم ) . از او پرسیدم : حالا چه خواهید کرد ؟ .  
 جواب دادم ، میروم در مزارع مشغول میشوم میتوانم لوازم —  
 ضروری یومیۀ خود را بدست آرم و چون باندازه کفایت ذخیره  
 کرده ام قطعه کوچکی از زمین خریده کلبه محقری در روی  
 آن بنا میکنم ، گل بنفشه کاشته میفروشم و زندگی میکنم ،  
 همانطور که فرمود فقر اهمیتی ندارد کار عبادت است آیا باید  
 تشکر کنم ، خدا حافظ . بگفتن این کلمات آنمرد از خانۀ  
 ما خارج شده رفت . بعضی از نفوسی که مسافت بمیـده  
 میآمدند اشتیاق شدیدی داشتند که در هر لحظۀ در حضور  
 باشند و استفاده کنند چقدر کلمات و بیانات و اعمال حضرت  
 عبدالبهاء بدل آنها می نشست ایشانرا ملو از عشق و محبت  
 حقیقی میدیدند این بود که روزها میآمدند مینشستند حتی  
 تا ظهر از حضور مبارک حرکت نمیکردند البته این نفوس به ناهار  
 دعوت میشدند کم کم عادت کردند که اقلاً ۹ مهمان بر سر  
 سفره مبارک همیشه حاضر باشند غالباً همین عدد هم بود سر  
 سفره بهترین اوقات بود زیرا هیگل مبارک صحبت های خود را  
 ادامه میدادند و گاهی اوقات تواریخ شیرین و حکایات و  
 افسانه های دلنشین میفرمودند و در عین حال میهمانها  
 را پذیرائی میکردند در سر سفره خدمت مینمودند بدست  
 مبارک برای هر يك غذا میکشیدند و میوه و شیرینی مرحمت

میکردند بهترین چیزها را یافته و بین عموم تقسیم مینمودند روزی در سر سفره مبارک نشستند بودیم که یکی از احباب ایران که از عشق آباد آمده بود يك دستمال نخی تقدیم کرد پس از آنکه آنرا باز کردند يك تکه نان سیاه و يك سیب خشکیده در آن بود تازه وارد عرض کرد یکی از احباب که تنگدست و کارگر است نزد من آمد و گفت شنیده ام که میخواهی بحضور محبوبان مشرف شوی من که چیزی ندارم تا ارسال حضور دارم پس این دستمال نهار خود را بتو میدهم و امید دارم بحضور تقدیم داری و اشتیاق قلبیه و عرایض بندگی مرا بعرض رسانی . هیکل مبارک سفره تقدیمی را در حضور خود گشوده دست بفرزادهای دیگر گذاشتند از ناهاران کارگر تناول فرمودند و تکه ای از آن نان را بمیهمانان مرحمت داشته فرمودند : " بامن از این هدیه عشق ساده وبی آلايش ميل کنید " .

حضرت عبدالبهاء غالباً فقیرترین و بیچاره ترین مردم را مساعدت میفرمودند و باطاق آورده در سر سفره پهلوی خود آنها را محل میدادند میخندیدند و صحبت میفرمودند تا تمام اضطراب و تشویش و شرم آنها زائل شود میهمانها عموماً کم کم تمام غمشان برطرف شده و در عوالمی مخصوص از خوشی و سرور وارد میشدند ، جزئیات این

حوادث را حاضرین در خاطر داشته هرگز از نظر نبرده اند .  
 و نفر از خانمهای اسکاتلند عریضه ای نوشته درخواست  
 کردند که یکشب در حضور مبارك باشند . خواهش آنها قبول  
 شد آنها با راه آهن حرکت کرده مستقیماً بحضور آمدند  
 و چون یکشب بیشتر فرصت نداشتند هر دقیقه از آن برایشان  
 بی اندازه گرانبها بود ، چقدر بمحبت و گرمی آنها را پذیرائی  
 کردند و آنها هم بیش از حد معمولی و عادی احترام و توقیر  
 ابراز داشتند ، هرکس در آنشب نشاء و کیفیت عجیبی یافت ،  
 حضار همگی از دوستان خالص بودند و جمیعاً قدر و قیمت  
 و مقام را میدانستند . بیش از نیم ساعت از این سرور و شادمانی  
 نگذشته بود که برخلاف انتظار شخصی خادمین را پس زد  
 و بدون دعوت در میان جمع حاضر شد بدون اجازه سیگاری  
 آتش زده شروع بکشیدن نمود . او با کمال تمسخر میگفت  
 که میخواهم مقاله در خصوص حضرت عبدالبهاء بنویسم و  
 احتیاج ببرخی نکات مهمه دارم ، مرتب صحبت میکرد و طرز  
 تکلمش بی اندازه از حد ادب و وقار خارج بود . همگنی  
 ساکت و متعجب بودند و از وجود این شخص بیمعنی در آن  
 ساعت طلائی در عذاب بودند و حضورش را نمیتوانستند تحمل  
 کنند ولی حضرت عبدالبهاء از جا برخاستند و با اشاره او را  
 باطاق خود دعوت فرمودند . او رفت ولی آقا را هم با خود برد ،

خانمها با کمال یأس گفتند چاره ای نداریم . چون من میزبان بودم فوق العاده مضطرب و پویشان شدم لذا نزد منشی رفته گفتم حضور مبارک ممکن است عرض کنید که میهمانها بآرزوی حضور انورند و برگشتم و منتظر نتیجه شدم . فوراً صدای قدمهای آنها را شنیدم که از وسط تالار گذشته و دم در با کلماتی مطوازمهریانی و عواطف با او خدا حافظی فرمودند . آقا مجدداً تشریف فرما شدند همگی از شدت مسرت فریاد کردیم آقا ، ولی هیکل مبارک در درگاه ایستاده و با نگاهی پرازمنی و حقیقت بیک بک نظر انداخته فرمودند : " شماها بی اندازه از حضور آن سرور بیچاره در عذاب بودید و او را میخواستید محزون کنید ، میخواستید او در اینجا نباشد لذا من هم او را بطرفی دیگر بردم که سرور شوید " فی الحقیقه افکار و اعمال و رفتار حضرت عبدالبهاء خیلی با ما فرق داشت ..... او میسبب داشت جمیع خلق خدا سرور شوند و این اراده و میسبب از جزئیات حرکات و اعمالش هویدا و مشهود بود ، همیشه از هر کس سؤال میفرمودند " آیا خوب و سرور هستید ؟ " یکروز صدای خنده زیادی از مطبخ میآمد ، آقا زود تشریف بردند آنجا فهمیدند که خادمین مشغول خنده هستند بآنها فرمودند : " من خیلی سرورم که شماها اینقدر خوش و

خوبید به بینم چرا اینقدر میخندید؟" معلوم شد که خادم ایرانی گفته بود در شرق زنها چادر بر سر دارند و همه کارها را میکنند خادمه انگلیسی جواب داده بود در غرب زنها چادر ندارند و همه کارها را که نمیکند هیچ سعی هم دارند که قسمت عمده را بدوش مردها گذارند. نقد ابرو ظرفها راپاک کن. هیکل مبارک مسرور شده بهر يك يك لیره مرحمت کردند که بر مراتب سرورشان افزوده شد.

حاکم لندن روزی دعوت نمود و حضرت عبدالبهاء بقصر برای دیدن او رفتند بی اندازه او از این ملاقات لذت برد و از هر دری صحبت داشتند و از مساعی زیادی که برای بهبودی اوضاع اجتماعی و وضعیت زندان و محبوسین بکار میبرد، بحضور مبارک عرض نمود که برخی بسیار سعی دارند که زندانیها در رفاه زیست کنند و پس از خروج از حبس برای آنها کار پیدا میکنند فرمودند چقدر خوب است برای مملکتی که حکامش مانند پدر از مردمان مواظبت میکنند، انوار روحانی زیادی در لندن موجود است، مردم عدالت را خیلی دوست دارند، هر وقت بخاطر میآورم مسرور میشوم واقعه نیل چندی قبل رخ داد که بسیار در نظر شرقیها عجیب بود:

پاشائی روزی نوکر خود را سخت زده بود پاشا را

توقیف نمودند نزد نماینده انگلیس آوردند او خیلی مرد  
عادلی بود پاشا را بمدتی حبس محکوم کرد او هرگز تصور  
نمیکرد که چنین شود ولی باو گفتند سزاوار تنبیه سخت تر  
میباشد ، ابد اگمان نمیرد که شخص محترم پاشا را برای  
خاطر غلامی بزندان آرند برای آزادی خود رشوه زیادی  
تقدیم کرد مقبول نیفتاد ، مبلغ زیادتری ارسال داشت  
بلگی رد کرد ، بالاخره مجبور شد برای بیرحمی که کرده  
بود تنبیه را متحمل گردد . خبر این واقعه با طرف پیچیده  
شد بشرقیها خوب نشان دادند که عدالت برای فقیه  
وغنی یکسان است لذا سزاوار هر نوعی احترام است .

حاکم بی اندازه از بیان مبارک سرور شد که عمال  
دولتی در اداره امور در شرق باین خوبی بکار مشغولند  
در روزهای اول خیلی مایل بودند که از هیکل  
مبارک عکس بگیرند عده زیادی عکاسها در حول خانه  
میاستادند و منتظر بودند تا فرصتی بدست آورند در یک  
موقع بانها گفتم آیا گمان میبرید که این طرز ادب است  
که از میهمان دوری برخلاف میل او عکس بردارند ، یکی  
گفت خیر خانم این چنین نیست ولی مسئله اینجا است که  
اگر دیگری موفق شود رئیس مرا بی عرضه فرض خواهد کرد .  
وقتی بحضور عرض کردم خندیدند و فرمودند : " باید عکس



خوب برداشته شود مانند اینها که تا بحال برداشته اند .  
 بعد با خنده جانفزائی فرمودند محض خاطر دوستان عکس  
 بر میدارم ولی عکس ظاهر اهمیت ندارد مانند این است که  
 بصورت ظاهر سراجی اهمیت بدهند و حال آنکه نور  
 و روشنائی دارای اهمیت ومورد تجسس است هر وقت  
 عکسهای مبارك را امضاء میکردند میفرمودند :  
 " اسم من تاج من است " .

حضرت عبدالبهاء بمنازل دوستان تشریف میبردند  
 و در آنجا محافلی تشکیل میشد که مردم برای زیارت هیکل  
 مبارك میآمدند لذا جماع ملاقات بنفیر از منزل انگلیسی خود  
 در منازل دیگر نیز تشکیل میشد . سپس کربا بوپس شخص  
 خود را وقف خدمت کرده بود همیشه حاضر بخدمت بسود ،  
 از صبح زود و در تمام ساعات روز و تا آخر شب .

سپس کربا و میسر رزنبرگ که هیکل مبارك را در  
 زندان عکا ملاقات نموده بودند و از اول کسانی بودند که  
 پیام الهی را بانگلستان آوردند هر روز مشرف میشدند و  
 خیلی تشرف آنها تأثر آور بود زیرا یاد آن روزها بودند  
 و در هر آن نهایت تشکر خود را از آزادی حضرت عبدالبهاء  
 بجا میآوردند و خیلی مسرور بودند که الحمد لله هیکل مبارك  
 بنفسه بآن دیار رهسپار گشته و رسالت خویش را بازبان خویش

بخلق ابلاغ میفرمایند و نفوس تشنه و گرسنه عدالت و سعادت بشر را سیراب نموده آنهایی را که میخواستند به بینند آمال و احکام عالیّه دیانت حضرت مسیح از حیّز قول بحال عمل آید دل داری داده تقویت و تشجیع میفرمودند و وهمگی از تشرّف باستان مبارک شاکر و مضمون بودند .

هر روز وقایع مسرت آور رخ میداد ، حوادث جزئیّه ، وقایع روحانیّه عظیمه میشد ، يك روز در حضور مبارک بسّه ایستگاه ماشین رفتیم . مستر و مسیس جز جمعی از یاران را برای ملاقات هیکل مبارک دعوت نموده بودند . سه طفل عزیزشان در روی زانوی مبارک بازی میکردند و اطراف هیکل اقدس میچرخیدند ولی هر وقت صحبت میفرمودند آنها از جا حرکت ننموده ساکت و ساکن میشدند در حالیکه گیسوان آنها را گرفته فرمودند : " اطفال مقدسند حضرت مسیح فرموده ساکنین آسمان مانند اطفالند زیرا تعصبات دنیوی ندارند قلبیشان پاک و مقدس است ما باید مانند اطفال گردیم و رؤسمان را بتاج انقطاع مزین کنیم و از هر چه امیال شهوانی و دنیوی است بگذریم قلوب را طاهر سازیم تا آنکه خداوند را در ظهور اعظامش بشناسیم و قوانینش را که پیمبران آورده اند اطاعت کنیم . "

پس از آنکه از نوازشها و مهربانی های صاحبخانه

محترم بینهایت نصیب بردیم حضرت عبدالبهاء که همیشه عشق عجیبی بسیر و تفریح در جنگلها و مزارع داشتند بمزرعه نزدیکی تشریف بردند در آنجا مسابقه اسب دوانی بود بین چند پسر و یک دختر چون دختر سبقت یافت برای او دست زدند فرمودند (( بر او بر او )) در موقع مراجعت ازیل سرپتن تاین گذشتیم چراغهای شب روشن بود صف چراغها در زیر درختها تا چشم کار میکرد بخیابان نورافشانی میکرد ولندن را حقیقتا بمثابه شهر پریان ساخته بود فرمودند " از این منظره بسیار خوشم میآید ، نور خوب است خیلی در قشله عکا تاریکی فراوان بود " قلوب از استماع جمله اخیر محزون شد ، سالهای تاریک و طولانی قشله را بخاطر آوردیم که تنها چراغ سوزان آن ها و تسلی دهند قلوبشان روح مشتعل و پراز محبت آقا بسوده است و بس . گفته شد چقدر خوشحالم که حالا هیکل مبارک در آنجا نیستند آزادانه همه جا میروند فرمودند : " آزادی بسته بمحل نیست بلکه بسته بوضعیت است من در آن محل بسیار مسرور بودم زیرا آن ایام برای خاطر خداوند گذشت و زندان برای من آزادی بود صدمات عین راحت ، ممات حیات جاودانی بشمار میرفت و تحقیر افتخار ابدی ، این بود که در نهایت سرور روزگار گذراندم با وجود یکه بظاهر

زندانی بود . وقتی انسان از حبس نفس آزاد شد آن عین آزادی و حقیقت حریت است زیرا نفس بزرگترین زندان است و وقتی چنین آزادی حاصل شد هرگز کسی محبوس نمیشود و تا کسی صدمات مد هسه مرعبه را با نهایت عزم و استقامت و با وجهی بشاش و نورانی مقابلی ننماید هرگز باین آزادی نائل نگردد .

آنهاییکه در حضور مبارک در سفر به کلیفتون و مهمانی ستر تیودرپل حاضر بودند هرگز شبانه روزی از شعف و سرور در آن محل رافراموش نمینمایند خیلی از دوستان و همسایگان نیز دعوت شده بودند تا میهمان عزیز و عظیم شرق را که صدمات و لطامات لا تحصی در سبیل حق کشیده ملاقات نمایند . شرح این حوادث در کتاب عبدالبهاء مشروحا درج است .

شی بسیار خوش و خرم در خانه یکی از احباب گذراندیم ، صاحبخانه جدا از دعوت مردم خودداری کرد و میگفت یکشب اقلا بایستی هیکل مبارک راحت باشند و مردم دور ایشانرا نگیرند و از همه گذشته میخواهم امشب فقط خودمان مشرف باشیم . میزبان با خواهر و خواهرزاده<sup>ش</sup>ها بی اندازه موجب سرور هیکل انور گشتند وقتی قایقها را با چراغهای مختلفه میدیدند که در رودخانه پائین و بالا میروند

خیلی وجود مبارك اقدس سرور میشدند . . .  
 در ضیافت عظیمی که سر ریچارد ولیدی ستاپلی  
 بافتخار حضرت عبدالبهاء دادند ، یکقطعه شیرینی بزرگ  
 آوردند و در روی آن کبوترهای سفید مصنوعی گذارده بودند  
 بهر يك از حضار يك کبوتر بیادگار میدادند و آنها را ضاربان  
 صلح اعظم مینامیدند و میگفتند : با داشتن این یادبودها  
 هرکس باید متذکر وظائف انفرادی و اجتماعی خویش بوده و  
 از دل و جان برای ایجاد صلح اکبر سعی و جدیت نماید  
 هر وقت فکر جنگ در مغزتان حاصل میشود او را خاموش و  
 مضمحل نمائید و بجای آن افکار عالیۀ صلح و سلام برویانید  
 این افکار که زنده و محرکند شما را مرکز قوه ای خواهد  
 ساخت که بهرکس تماس یافتید دارای همان افکار خواهید  
 شد و مانند کبوتران صلح عده شما زیادتر شده تمام روی  
 کره زمین را فرا خواهید گرفت ."

حضرت عبدالبهات هرگز هدایای قیمتی قبول  
 نمیفرمودند ولی اشیائی از قبیل دستمال ظریف ، جعبه  
 شیرینی و سبد میوه و گل‌های قشنگ را با شادی زیاد  
 میپسندیدند و با لیسندنی‌های جانانه تشکر مینمودند . روزی  
 دختر صاحبخانه کفش راحت بسیار ظریفی که در جعبه ای  
 گذاشته شده بود تقدیم ساخت انور نمود ، آنها را بهیک

شاهزاده ایرانی مرحمت داشتند که یقین دارم هنوز آنها را در گنجینه یادبودهای پربهای خود محفوظش دارد .

تشریف فرمائی هیکل اطهر بدانگاه اکسفورد یکی از وقایع مؤثره مهمه بشمار میرود ، ملاقات حضرت عبدالبهاء با شخص محترم جلیل القدر جناب دکتر چینبی بی اندازه تأثر آور بود . این ملاقات بحدی بی نظیر و کیفیتش خاص و فرید بنظر میآمد که نمیتوان از عهده شرح آن برآمد . قلوب ملو از احساساتی غم انگیز مزوج بسرور گشت . حضرت عبدالبهاء<sup>۴</sup> دکتر چینبی را که پیرمردی سالخورده بسود با نهایت رأفت در آغوش کشیدند و بی اندازه از ثبات و استقامتش در کارهای معارفی تمجید و تحسین نمودند و با وجود کبر سن و شدت ضعف بکارهای خویش ادامه میداد و از خلال سحاب تیرتپیری و ضعف روح روشن و فواید نورانی او با قوتی زیاد هویدا بود و خانم محترمه اش در حق او فوق لعاده جانفشانی مینمود و از مواظبتهای طولانی شوهر ابداء خسته نبود بحدی او زن آسمانی بنظر میآمد که هیکل مبارک متأثر گشتند . هر وقت از آنها صحبت میفرمودند اشک از چشمان مبارک جاری میشد و میگفتند این زن فرشته است سرمشق واقعی است برای همه کسانی که در محبت از خود بیخود گردند ، او زن تمام عیاری است ،

او فرشته است . این خانم ملقب به الیزابت چینی بود که از شاهزاده‌های نامدار دوره خود میباشد .

روزی از محفلی که مردم بی اندازه در حول هیکل مبارک بودند و سؤالات زیاد نمودند مراجعت کردیم معلوم است که بصورت ظاهر از ازدحام و کار زیاد خسته بودند و چون بمنزل میرفتیم ما خیلی محزون بودیم از اینکه چرا اینقدر بخود زحمت میدهند و ابدا در فکر راحت نیستند از همه گذشته حالا هم که بمنزل آمدیم برای اینکه باطاق استراحت تشریف ببرند بایستی پله های زیادی را بالا بروند . در این فکر بودیم که بمنزل رسیدیم و ناگهان ملاحظه کردیم که هیکل مبارک تمام پله ها را به تندی طی کردند و با سرعت زیادی بالا رسیدند و ابدا در وسط راه نایستادند بحالت عجیبی بمانگاه میکردند و ما هم با خستگی و آهستگی از پله ها بالا میرفتیم فرمودند شماها خیلی پیرهستید ولی من بی اندازه جوان هستم این کلام را طوری بیان فرمودند که رفع خستگی جمیع شد . ما تعجب کردیم لـذا فرمودند بواسطه قدرت جمال مبارک همه چیز ممکن است الان آنرا بکار بردم . این تنها مرتبه ای بود که هیکل مبارک را دیدم آن قوه را محض خاطر خود بکار بردند و برای این هم بود که ما حقیقتا از اعماق قلب بجهت خستگی هیکل

مبارك محزون بودیم خواستند ما را از آن الم بیرون آورند و مسرور سازند و نیز می خواستند که تأثیر قوه الهیه را بما نشان دهند که در دسترس همه کس موجود است و هرکس که در راه حق قدم بر میدارد و بخدمت مشغول است از آن منبع عظیم بخوبی میتواند استفاده کند ، قوه ملکوتی قوای ازدست رفته انسانی را تجدید مینماید علامات این قوه عجیبه بسیار است اگر کسی دیده بصیرت بگشاید بخوبی در هر جا و هر وقت آنرا مشاهده میکند .

خانمی بود که دائما در غم و اندوه عجیبی میزیست و از زمان تشریف فرمائی همکل اطهر رفته رفته عشق غریبی در دل نسبت بحضرت عبدالبهاء احساس میکرد آرزو داشت ویرا مساعدتی نماید و یاپیامی فرستند تا موجبات تسلیت او فراهم آید . روزی بخودی خود نزدیکی یکی از احباب که غالبا با او راجع بحضرت عبدالبهاء صحبت میداشتند رفته و میگوید که برای من پیامی داری ؟ بنظرش میآید که صدای مبارك را میشنود که میفرمودند بله این است پیام من (( بگو و باو بگو از این پس او در جنات آسمانی قدم میزند غرق انوار خداگشته هیچ امری نمیتواند در آتیه باو ادنی صدمه ای وارد آرد زیرا از اطراف چنان محصور و محفوظ شده که هیچ قدرت سیئه ای تماس با او را ندارد در این



جوشن او محفوظ است و هیچ اسلحه‌ای در وی اثر نخواهد داشت )) .

این کلمات را در پشت صفحه کتاب مقدسش که همراه داشت نوشتند . این قضیه گذشت دفعه ثانی که هیکل مبارک بلندن تشریف فرما گشتند او بملاقات شتافت و حضرت عبدالبهاء صحبتهای وقایع خوش و خرم نمودند با لبخندهای جانفزاوی را پذیرائی نموده دلداری میدادند وقتی بلند شد که از اطاق خارج شود عرض کردم ( این زن خیلی محزون است ) پس دست مبارک را روی شانه او گذارده و عینا همان کلمات را که در ده ماه قبل در عوالم روحانی بقلبش الهام شده و در ظهر کتاب مقدسش مرقوم رفته بسود ادا فرمودند . ناگهان لرزه سرپای آن زن را فراگرفته با اضطرابی زیاد عرض کرد ( آقا این همان پیامی است که برایم داده‌ای ) . با خوشحالی از آنجا خارج شده و حضرت عبدالبهاء بما نگاهی فرمودند مانند پدری که با اطفال خود مینگرد در هنگامی که قوه‌ای از قوای خود را در مقابل آنها بمنصه شهود آرد .

روزی با مسیس گرپرا در حضور مبارک در اتومبیل نشسته بودیم عرض شد ( آیا هیکل مبارک آرزو نمیکند که مجدد به حیفا مراجعت فرموده و در عائله مقدسه باشند )

فرمودند : " کاش میدانستید که شماها دختران عزیز من هستیید ابدًا با اعضا' خانواده ام فرقی ندارید کاش این رامیفهمیدید " قلوب مطلوز مسرت و خوشی شد ماها چه قدر و قیمت داشتیم که بچنین مقامی نائل گردیم . یکی از دوستان سؤال کرد آیا با این وضعیت غم آور دنیا امید نجات و سعادت هست ؟ فرمودند : " دوهزار سال است که حضرت مسیح فرمودند " عرغرشد چه وقت ملکوت خدا بر روی زمین استقرار مییابد ؟ فرمودند : " این بستیه است باینکه تاچه حد هر يك و جمیع شماها اقدام وجدیت نمایند شماها مشاعلی هستیید که با دست خود روشن نمودم بروید و دیگران را روشن کنید تا جمیع بندگان خدا متحد گردند حکم شهباز قوی پنجه را یابند ، آنهایی که منفر دًا بخدمت مشغولند بمثابة قطره اند ولی چون جمع بخدمت قیام نمایند حکم نهر پرقوت و شدتی رایابند که مصائب روزگار و غم و اندوه و بیچارگی و غصه ابدًا در مقابل آن ایستادگی نتوانند . متحد باشید متحد باشید "

آخرین صبح اقامت هیکل مبارک رسید منشی ها و جمعی دیگر از احباء حاضر برای حرکت بودند ولی هیکل مبارک با کمال آرامی و سکونت بتحریر مشغول بودند . چون ساعت حرکت خط آهن نزدیک شد مضطرب شدیم حضرت

عبدالبهاء سر از تحریر برداشته فرمودند : " کارهای مهمتری هست " و باز مشغول شدند . ناگهان مردی نفس زنان وارد شد دسته گل معطری آورده تعظیم کرد و عرض نمود ( بنام حضرت زردشت یگانه و پاك معترفم كه تو شاه بهرام موعودی ) دسته گل را برداشته یکی از گلها را بسینه او زدند و بیک يك از حضار كه در حال تعجب و شگفتی بی اندازه ایستاده بودند گل مرحمت داشته و بهر کدام عطر گل بسیار خوشبوئی زدند . این بود آخرین واقعه اقامت كوكب میثاق در افق شهر لندن .

پس از آنكه از خانه ما خارج شدند كاغذی از یکی از اعیان كه دارای مقام معتبری در ادارات حكومتی بود رسید این شخص در حضور مبارك بسر برده بود در كاغذش اشاره نموده بود باینكه برخی دشمنان حضرت عبدالبهاء قصد جان او را داشتند اصرار کرده بود كه شاید حرکت مبارك را بتأخیر اندازیم . از این قبیل مكاتیب خیلی بمن میرسید تمام بی امضاء . با وجودیكه موجب اختلال حواس و پریشانی افكار میگشت ولی ابا نمیدانستم كه بحضور مبارك عرض كنم لکن مکتوب اخیر چون با مدارك معتبری ارسال شده بود دیگر نتوانستم كه ساكت نشسته و این سر را نگهداری كنم فوراً عریضه را بحضور مبارك بردم . پس از خواندن فرمودند :

"خیلی خوب ، خیلی خوب ، زیرا عشق‌ربیب نزد پدرم خواهم رفت " از استماع این کلام متأثر شده عرض کردم آقا ما هرگز مایل نیستیم که هیکل مبارک با این ترتیب بحضور حضرت بهاء الله بروند . بعد با کمال عطوفت جواب دادند :

" ای دختر من میدانی که از ابتدای طفولیت روزی نبوده که زندگانی من در خطر نگذشته و نمیدانی هیچکس را برهن قدرتی نیست جز خداوند متعال " ولی با این حال بسر ای تسلی خاطر خود راجع بکاغذهای بی امضاء با سه نفر از احبای ازجان گذشته و فدائی حضرت عبدالبهاء صحبت داشتم و آن سه نفر یعنی جناب میرزا محمد باقر خان دهقان شیرازی ، جناب میرزا عزیزالله خان ابن حضرت ورقای شهید و جناب دکتر لطف الله خان حکیم قول دادند در هر حال و هر محل مواظب هیکل اطهر بوده و از هر جهت مساعدت نمایند و نگذارند گزندی بر جود مبارک وارد آید . قولشان در نظر من بسیار معتبر بوده و در مواقع پریشانی و اختلال حواس بزرگترین مسأله من بشمار میرفت .

(( خاتمه ))

غالباً سؤال میشود آیا نفوسیکه بحضور مبارک تشرّف حاصل کردند چگونه دعوت او را اجابت نمودند او فرمود من آمده ام و شعله سوزان در دست دارم و زبانی میگرد

که قیام نموده صلح اعظم را در عالم ایجاد نمایند کسانیکه این پیام الهی را شنیدند چقدر از آنرا استنباط کردند چه معروف و چه غیر معروف و چه وضع و چه شریفی که آنروزها از فیض حضورش مفتخر گشتند تا چه حد توانستند استمداد عمل باین پیام را در خود ایجاد و اظهار نمایند . چقدر افکار و عادات مختلف است جمعی میآمدند که چیزهای تازه به بینند و از نقطه نظر کنجکاوی اصرار در تشرف داشتند و باین امید بودند که سحری جادویی یا امر خارق العاده<sup>ی</sup> تماشا کنند و در مقابل نفسی بود که صرف برای درک حقیقت میآمد . او از اروپا به ژاپن میرفت شنیده بود که حضرت عبدالبهاء در لندن تشریف دارند از اسلامبول به انگلستان مراجعت کرد تا يك شب بپرتو کوكب میثاق نائل گردد . نوع دیگر افکار و اعظین و کشیشان معمولی دم پا افتاده بود که روز و شب با فریادهای خود مردم را تشویق و تحریص بر انتظار رجعت مسیح مینمایند و چون دعوت بحضور میشدند مینوشتند که برای میهمانی مدعویم فرصت نداریم .

نمیشود فهمید که تا چه حد در حول مبارك حیات و نشاط روحانی موج میزد ، عشق حکمت ، قدرت و محبت دائما طائف آن وجود بود و فضای اطراف را مملو می نمود و این اثرات و کیفیات روحانیه حتی بیش از کلمات و عباراتش

در قلوب نفوس تأثیر مینمود کسانیکه بحضور می آمدند برخی متحیر میشدند گروهی منقلب میشدند روح هر یک سخت در تحت امتحان قرار میگرفت قدرت نافذه فوق العاده بود ولی هرگز نمی توان شرح داد و در جامه عبارات و اصطلاحات معموله توصیفش نمود برای جمعی از زائرین غربی ایمن محیط بی اندازه عجیب و شگفت انگیز بود ولی در نظـر شرقیها همه آثار چون روز روشن وهویدا واز هوای اطراف واضـحتر وعیانتر بنظر می آمد آنها دارای قلبی هستند که در نهایت جلال و صفاست لذا به قدرت کامله محیط الهیه کاملاً معترف مطلع ومدعند در آن هیکل همه رامی دیدند آنها بخوبی میدیدند که چگونه پس از سالیان رنج وزحمت وسرگونی وسجن بالا خره آن وجود مبارک توانست از محیط تنگ سجن بیرون آمده در هوای آزاد پرواز نماید و پیام الهی را بگوش جمیع برسانند . . . تأثیرات روحی نه بحدی مقدس و نافذ است که بتوان برای آن چیزی گفت و یاد در آن قضاوتی نمود . . . . . البته از نوامیس لازمه طبیعت است که افکار وحرکات مختلف باشد نفوس در تحت تأثیر محیط های متنوع نشو و نما وتربیت یافته اند و به درجات مختلفه ترقی ونمو روحانی واصل شده اند پس بر طبق ظرفیت خود ادراک حقایق روحانیه می نمایند چه بسا که حضـرت

عبدالبهاء میفرمودند " زمین مطو است از مظاهر قدرت الهیه امید است که چشمها بیناشده تا بمشاهده آن آثار موفق گردند ". از ابتدای ورود حضرت عبدالبهاء بغرب تزریقات افکار روحانیه و علائم قدرت و نفوذ تعالیمش را در محیطهای گوناگون و اشخاص مختلف ملاحظه مینمائیم و همین است مدار تسلیم ما که در پی عالمی بهتر می باشیم بخوبی مشاهده میشود که این آثار بمثابه ستارگان درخشانی در ایمن خاکدان ظلمانی مشغول نفوذ و تجلی است و روز بروز بر پرتو آن افزوده میشود جنگ عالم سوز چه دلیل بزرگی شد که چون تمدن مادی به تنهایی ترقی نماید و روحانیات فراموش شود عاقبتش هرج و مرج است جمیع ساختمانها ویران شود و هیچ امری ثابت و پابرجا نماند زیرا بدون ترقی روحانیات اساس هر چیزی چنان که باید محکم و متین نباشد ..... چقدر این خرابی و خذلان عظیم و جسیم است این مصیبت عالمسوز بخوبی نشان داد نفوسیکه دعوی صلح عمومی مولای عالمیان را جواب گفتند هنوز باندازه کفایت نرسید و خود را مستعد نزول و استقرار ملکوت خداوند نساخته اند .

امید است عده مردمانیکه در پی اصلاح عالم و تهذیب

امم اند روز بروز تکثیر یافته تا تمام عالم انسانی حکم یک عائله

ويك خاندان يابد جميع يك رمه گردند و در تحت مراقبت  
ومواظبت شبان واقعی و در ظل احكام و آدابش محفوظ و  
مصون مانند تاروز خداوند محبوب عالميان نزديك شود و زمان  
وحدات استقرار ملكوت ابهى زودتر نصيب كل گردد .

خاطرات ايام اقامت مركز ميثاق در پاریس

بقلم لیدی بلامفیلد  
مممممممممممممممممممممممم

..... در آن ايام که ساعات اقامت کوکب میثاق  
در لندن در شرف اتمام بود احبایش مسیو و مادام دریفوس  
در عاصمه فرانسه عمارتی مخصوص اقامت هیگل مبارک تهیه  
دیدند که بی اندازه ساختمانی زیبا و مجلل بود دارای -  
آفتاب کافی و اطاقهای وسیع بود و در خیابان کاموئن نمره  
٤ واقع بود و بیابغ تروکادرا راه داشت . در همین نقطه  
هیگل مبارک با منشی و خادمین خود ٩ هفته تاریخی بسر  
بردند .

سعی میشود که برخی وقایع و حوادث بیان گردد  
ولی جمیع اینها اهمیتشان مربوط بحیاط روحانی و ربانی  
بود که در حول آن وجود مقدس و همراهانش وجود داشت  
گاهی بنظر میآید که این وقایع رموزی از حقائق مکنونه بوده .



کیست که با دسته ای از گل بپائین میخرامد چه منظرهٔ عجیبی ؟ برخی از دوستان با کلاه ایرانی ، جمعی از اهالی اروپا و دسته ای از اطفال بسوی او میشتابند و بنهایت سرور و شادمانی بدامنش میچسبند او هم در مقابل بهریک گلی مرحمت نموده از زمین بلند کرده در آغوش گرم خود یک یک را جای داده نوازش میفرماید و برچهره های آنان لبخند زده از آن لبخندهائی که قلوب را میرباید . سوی دیگر عرابه چی دیده میشد که توقف نموده کسلاش را با احترام برداشته با کمال حیرت در هیکل مبارک مینگرد . همه با نهایت ادب تحیّات او را با آن چهرهٔ پر هیمنه و اندام پراقتدار جواب میدادند . حضرت عبدالبهاء از مقابل این گروه مردمان ، چون سلطانی با اقتدار و پیا شبانی پرمهر و وفا عبور نموده بهریک ابراز لطف مینمودند . منظرهٔ دیگر ناحیه ایست خراب و مردمانش دچار فقر و فاقه بی حساب ، روزهای یکشنبه زن و مرد خشن و بی تربیت در آن نقطه ولگردی میکردند مرد بزرگی در بین همه آنها تکه نانی در دست داشت تکان میداد ، فریاد میزد ، پائین و بالا میجست و میرقصید . در آن روز کشیش دسته ای از فقرا را به کلیسای خود دعوت نموده بود در مراجعت بچنین هنگامه حضرت عبدالبهاء ورود فرمودند .

آن مرد خشن بمحض اینکه نگاهش بر هیکل مبارک افتاد و با کمال تندی و شجاعت فریاد زد ( راه بده راه بده ) پدر من است ( راه بده ) هیکل مبارک از وسط جمعیت گذشته و همه ساکت شده با کمال احترام تمظیم و تکریم میکردند . حضرت عبدالبهاء فرمودند : " متشکرم ای دوست عزیزم مضمونم " .

فقرا و دستان مخصوص و محبوب وی بودند هرگز باندازهٔ موقعیکه فقرا او را با قلوب سادهٔ خود احاطه مینمودند سرور نبود . او کیست ؟ چرا مردم دور او جمع میشوند ؟ چرا او به پاریس آمده ؟ حضرت بهاء الله کمی قبل از صعود خود تکالیف و وظائف بسیاری برای پسر ارشد خویش و احبایش معین فرمود ، وظیفه اش آن بود که قانون جدید صلح و عدالت و محبت حقیقی را بتمام نقاط جهان ابلاغ نماید و تمام آمال دیرینه و تعالیم عالیه و حقائق دینیه را از حیث قوه و قول بصورت عمل نیز درآرد زیرا این حقائق الهیه تا بصورت عمل در نیاید بیهوده و بی ثمرند ، امید است بتوانیم با عدم قابلیت و توانائی ، مطالبی چند در بارهٔ آن پیام آور واقعی که از زندان شرق آزاد شده است تا بشارات پدرش را بملل سرگردان جهان ابلاغ نماید ، بیان نمایم . در مدت اقامت در پاریس مانند روزهایی که در

لندن تشریف داشتند جمیع حوادث در يك محیط مطو  
از روح و روحانیت واقع میشد ، اینک سعی مینمایم برخی  
از آنها را تا حدی که بخاطر دارم بیان کنم .

هر روز صبح بر حسب عادتش برای اشخاصی که در  
حضور مشرف بودند تعالیم مبارک را توضیح میفرمود چه  
دانشمند چه عامی در نهایت شوق و احترام بودند . حضار  
از هر ملت و نژاد و مذهبی بود از شرق و غرب تیا سفیه ،  
مادیون ، شکاکین ، روحانیون ، مسیحی ، علمیون ،  
مصلحین اجتماعی ، هندوها ، صوفیان ، مسلمانان ،  
بودائیها ، زرتشتیها و بسیاری دیگر غالباً کارگران مجامع  
گوناگون انسانی که کوشش میکردند تا مصائب و تیره بختیشا  
را تقلیل دهند بحضور مبارک میشتافتند و هر يك بعواطف  
و اشواق مخصوصه سرور و شادمان میگشتند .

حضرت عبدالبهاء بزبان فارسی صحبت میفرمودند  
و صدیو دریفوس و مادام دریفوس بزبان فرانسه ترجمه مینمودند  
و دو دختر من با دوست من میمی بیاتریس پلات و خود من  
از خطابات مبارک هر روز یاد داشتگاهی برمیداشتیم .  
بر حسب دستور مبارک این یاد داشتها منظم گشته و بصورت  
کتابی در تحت عنوان خطابات مبارک در پاریس بزبان  
انگلیزی انتشار یافت .

در حالیکه کلمات حضرت عبدالبهاء را نمیتوان  
روی کاغذ آورد ، چگونه میسر است آن لبخندها و جذبہ ها  
نهانی و محبتهای و حیات پراز نور و سلطه و اقتدار عجیبی  
را که در حین ادای کلمات ابراز می نمود بیان کرد ، ارتعاش  
صدای مبارکش گوئی که هر سامعی را بحوالم روحانسی  
هدایت میکرد و باعماق قلوب و جانها تأثیرات شدیدی  
مینمود . ما بخوبی قدرت بیمثیل قلب ماهیت شمس حقیقت  
را بچشم خود مشاهده نمودیم . مقاصد و جاه طلبیهای  
بی ارزش را ابداً در آن محض راه نبوده بل بالکل محو و  
فانی بودند . حضرت عبدالبهاء غالباً پیش از آنکه سؤالی  
نمائیم جوابهای ما را عنایت میفرمودند . برخی اوقات  
تشویق میکردند که سؤالات خود را بصورت کلمات درآوریم .  
و اما سؤال شما :

در باره جهان دیگر در شگفتم که آیا اجازه بگیرم  
دوباره باین عالم برگردم که مساعدت نماید یا خیر . چرا  
میل میکنی که باین عالم برگردی در خانه پدر من قصر  
بیشمار است و عوالم بسیار خانه های لایتناهی . چرا  
میل داری که باین کره مخصوص مراجعت نمائی ؟

آه ای عبدالبهاء من از کنگوی فرانسه آمده ام در  
آن نقطه برای رفع مصائب اهالی بومی بکار زحمت مشغولم

شانزده سال در آنجا رنج بردم در تمام طول مدت زندان فکر خدمات و کارهای تو تسلی بزرگی برای من میآورد لازم نبود در حضور مبارك چیزی شرح و بسط داده شود .

یکروز زن بیوه ای که در نهایت غم و اندوه بود اشک ریزان وارد شد بدون آنکه قادر بتکلم باشد . رنج درونی او را بخوبی میدانست و با دستهای مبارك اشکها را پاک کرده فرمودند غم مخور و مسرور باش خوب خواهد شد چند روز دیگر او را بیاور که من ملاقاتش کنم .

شمس حقیقت کجاست شمس حقیقت در همه جا هست بر تمام روی زمین میدرخشد او بر جمیع اشياء میتابد دیگر شب در گذشته و خورشید سر برآورده است اما ای آقا چشم های کور چه کنند نمی بینند جلال و شکوه مه را ، کران را چه باید که از شنیدن محرومند ، قومی که او را میستایند ، دعا میکنند کوران بینا و کران شنوا شوند و قلوب بدرک حقیقت فائز و مستبشر گردند در حالیکه هیکل مبارك ایستاد صحبت ها را میکردند چهره غمگین و درهم و مشوش آن زن رفته رفته ملو از سرور شد در نتیجه آن عواطف آن همه یأس بشادی مبدل گشت . این چنین ملاقاتها یکی پس از دیگری روی میداد ، علمای مذهبی مذاهب مختلفه مسیحی

بحضور میآمدند برخی کاملاً در فکر و اندیشه کشف حقایق بودند ، در جستجوی آن چیزیکه موجب تکبر و غرور گردد نبودند بلکه بدنبال چیزی بودند که شالودهٔ سمادت کلیه است بودند . برخی هم با گوشهای بگلی بسته بحضور میآمدند که شاید کلمه ای بشنوند و بفهمند .

یکروز بعد از ظهر دسته ای از این مردم بحضور آمدند شروع بصحبت کرده مطلبی گفتند که ملو از بغض و کینه و بیرحمی و حمیت جاهلیه بود نسبت بکسانیکه عقاید خصوصی آنان را نمی پذیرفتند خود را دارای عقیده محبت بخدا میدانستند . حال آنکه بنوع بشر محبتی نداشتند این حجاب نازکی بود که مانع آنها از درک حقیقت میشد و لسی ایشان از آن نوری که حضرت عبدالیهاء بر روی ظلمت افکار آنها میپاشید در حذر بودند و خود را دور میساختند . ظهور جدید برای مغز کوچک و افکار مقید آنان بس عظیم بود . قلب مبارک از این ملاقات گرفته و کدر شد و بی اندازه خسته شدند هر وقت که ازین مجلس صحبت میفرمودند در نگاه مبارک حالت شفقتی با بی میلی شدیدی نمایان بود . برای اینکه هیكل آلودهٔ انسانی از این امراض مزمنه مهلکه نجات یابد این کلمات را با تسلط و اقتدار ملو از وقاری بیان فرمودند : " حضرت مسیح رحیم و رحمن بود و این

نفوس خود را باسم او مینامند و حال آنکه هیگل مبارک مسیح از ایشان شرم دارد . گوئی که سرمای شاییدی هیگل مبارک را فرا گرفت لرزشی بر اندام ظاهر شد و لباس خود را بحالتی بدور خود پیچیدند که چنان بسود میخواستند منظرهٔ پرازگمراهی آنها را از خود دور کنند .

سفر ژاپن در پایتخت اسپانیا در آنموقع در میهمانخانه ژنا اقامت داشت او و خانمش از وجوه حضرت عبدالبهاء در پاریس خبردار شدند و مخصوصا خانمش بی اندازه میل بملاقات داشت و گفت : خیلی متأسفم که امشب بواسطه سرما خوردگی نتوانستم از منزل خارج شوم و فردا خیلی زود بسوی اسپانیا عزیمت مینمایم کاش میشد که حضرت عبدالبهاء را زیارت کنم " این خبر بسمع مبارک رسید در حالیکه دیری از شب گذشته بی اندازه از کار روز خسته شده بودند فرمودند : " بایشان بگوئید که چون او قادر نیست نزد من بیاید ، من آنجا میروم " .

شب دیر وقت با سرما و بارندگی بسیار با همان لبخند جانانه و ادب و وقار که مخصوص حضرتش بود تشریف فرما شده و با خود عالمی سرور و شادمانی برای منتظرین خویش بردند . حضرت عبدالبهاء باسفر ژاپن و خانمش در بارهٔ اوضاع ژاپن صحبت فرمودند و مخصوصا در باره اهمیت

بین المللی آن مملکت و خدمات عظیمه اش بمالمانسانی و کارهایی که برای رفع جنگ مینماید ، در باره لزوم بهبود اوضاع کارگران و تعلیم و تربیت دختران که بمثابه پسران هستند بیانات مفصل فرمودند . افکار عالیه دیانتی نقشه‌هایی است که برای سعادت بشر ریخته میشود . دیانت هرگز نباید آلت دست احزاب سیاسی گردد ، سیاست الهیه همیشه مسلط و مهیمن است و حال آنکه سیاست انسانی ضعیف و ناتوان است .

در موقعی که در باره علم و دین که بمثابه دو بال عالم بشری است از برای پیشرفت و ترقی انسانی صحبت میکردند فرمودند :  
 (( کشفیات علمی موجب ترقی مدنیت مادی گشته است در عالم وجود قوه ایست که خوشبختانه تا بحال کشف نگشته . ما کنید بساحت اقدس الهی که این قوه بواسطه علم کشف نگردد مگر آنکه تمدن روحانی در عالم انسانی کاملاً مسلط و جایگیر شود و این قوه عجیب در دست نفوسیکه دارای افکار محدود میباشند نیافتند که عالم وجود را میتواند مضمحل سازند . حضرت عبدالبهاء در حدود یکساعت در این باره و مسائل عمده دیگر صحبت فرمودند و دوستان در حالت تعجب گفتند این مرد تمام عمر خود را در یکی از زندانهای شرق بسر برده ، چگونه است که باین کاملی و سادگی حل



تمام مضلات و مسائل بشری را مینماید .  
تازه میفهمیدیم عظمت روح و فکر همه گاه ساده و بی آرایش  
برجهان تجلی نموده است .

یکروز مکتوبی دریافت کردم که سلب آسایش از من نمود  
مضمونش این بود از قراریکه استنباط کردم حضرت  
عبدالبهاء خیال دارند در آتیه نزدیکی بممالک دیگر سفری  
نمایند خو بست بایشان متذکر شوید که مسافرت به آن دیار  
خالی از خطر برای ایشان نیست . از آنجائیکه بصحت قول  
نویسنده و صمیمیت او مطمئن بسودم و میدانستم از منابع  
موثقه کسب اطلاع کرده لذا نوشته او را نمیتوانستم بی اهمیت  
انگارم بنا براین طبق خواهش او قضایا را بحضور مبارک  
عرضه داشتم . با لبخند و قوتی عظیم فرمودند : " دخترم  
هنوز نفهمیده ای که هرگز من در مدت عمرم بدون خطر  
نبوده ام چقدر مسرورم که اینجهان را ترک گفته بحضور  
اب بزرگوارم مشرف گردم " . از این جواب بی اندازه  
در شگفت شده محزون و مضطرب عرض کردم ولی آقا نمیخواهیم  
که هیكل مبارک بدین ترتیب از پهلوی ما بروند . فرمودند :  
مضطرب مباشید دشمنان قدرتی و تسلطی بر حیات من  
ندارند مگر آنکه از جانب خدا مقدر باشد اگر اراده حی  
قدیر بر آن قرار گرفت که روزی خون من ریخته و حیاتم در

راهش فدا گردد ، آنروز روز پرشکوهی است و با نهایت میل و رغبت منتظر آن یوم میباشم . از این بیان مبارک دوستان فداکار او آسایش یافتند و چنان اطمینان قلبی حاصل کردند که روزی که مردی با چهره عبوس و تیره بدسته از احبّاء که در باغ گردش میکردند نزدیک شده با کمال ترس گفت آیا با اندازه کفایت شما را تحذیر نمودند نه فقط عبدالبهاء در مخاطره است بلکه شماها هم با او هستید ، در خطر زیاد میباشد ، دوستان ابداء مضطرب نشده یکی از آنها گفت قوه ای که حافظ هیکل مبارک است حافظ بندگان اونیز هست بنابراین ابداء ترسی نداریم . آنمرد بدون اینکه چیزی گوید با خجالت از آنجا گذشت .

دو روز قبل از عزیمت هیکل مبارک ، زنی با کمال شتاب بمجمع ما که در خیابان کاموئن بود وارد شد و گفت چقدر خوشحالم که سروقت رسیدم بایستی حضور مبارک عرض کنم که چرا باین عجله از امریکا حرکت کردم . یکروز دختر کوچک من مرا بی اندازه متعجب ساخته گفت ما مان اگر مولای ما مسیح عزیز در جهان بود چه میکردی ؟ عزیزم با اولین وسیله حرکت بسوی او میشتافتم و با کمال عجله خود را با او میرساندم . خوب ما مان او در عالم است . وقتی ظلم این سخن را گفت وحشت مرا فرا گرفت و با او گفتم مقصودت چیست

عزیزم ، چطور تو میدانی ؟ او خود ش بمن گفت که در عالم است . بانهایت تعجب فکر کردم که این يك پیام مقدسی است که از دهان طفلم بمن ابلاغ میشود و دعا کردم که حقیقت بر من مکشوف گردد . روز بعد با آنکه در سست نیمفهمیدم با کمال اصرار گفتم : ماما چرا تو نرفتی مسیح را ببینی ؟ او دومرتبه بمن گفته است که در عالم است . عزیزم مادرت نمیداند او کجاست ، چطور او را بیابد ؟ مامی بینیم ، مامی بینیم .

از این گفتار خیلی مضطرب شدم . همانروز بعد از ظهر وقتی برای گردش با طفل خود بیرون رفتم یکمرتبه ایستاده و فریاد کرد آنجاست ، آنجاست .

کودك عزیز از هیجان زیاد میلرزید و با انگشتهای خود عکسی را در مقازه نشان میداد . فوراً روزنامه ای که آن عکس را داشت خریدم و دریافتم که هیکل مبارك در پاریس هستند و همانشب سوار کشتی شده اکنون بحضور رسیده ام .

این قضیه را همانطور که گفته شد من نوشته ام . این واقعه ثانوی بود که عکس هیکل مبارك بیننده را با قوه بسیار جذب نموده واقعه اول همان مردی بود در کمال یأس و تیره بختی میزیست و نزدیک بود از خویش سلب حیات نماید و دفعه ثانی این کودک بیگناه است که

اینچنین مجذوب شده است . خیلی جای تماشا بود که اثرات هیکل مبارک را در اطفال مشاهده نمایند . یکی از اطفال گفت : ببین این مسیح است که پیر شده . شاید طبیعت پاک آنها اثرات نفحه تقدیس را که همیشه با هیکل مبارک بود زود جذب میکردند و او را تشبیه میکردند به مقدسترین شخصی که میشناختند .

روزی یکی از رجال مهم یکی از کشورهای بحضور مبارک رسیده عرض کرد ( من از مملکت خود تبعید شده ام تقاضا دارم هیکل مبارک واسطه شوند تا من بوطن خود برگردم (۱) - اجازه خواهند داد که برگردی .  
بعد عرض کرد :

- برخی از اراضی و املاک مرا یکی از بهائیان خریده -  
مایلم و مرتبه آنها را دارا شوم .  
- و مرتبه بشما داده خواهد شد بدون پرداخت وجه .  
- کیست این جوان که پشت سر شما ایستاده ، ممکن است او را معرفی فرمائید ؟ .  
- او میرزا جلال پسر یکی از دو برادر شهدای اصفهان است .  
- من در این قسمت گناهکار نیستم ، در این گناه دخالت نداشتم .

---

( ۱ ) این شخص ظل السلطان بوده .

— قسمتی را که در آن گناه داشتی من میدانم بعلاوه برقصه  
تو آگاهی دارم .

این مرد با همدست شریح خود زئب<sup>(۱)</sup> وجه هنگفتی از آن  
دو برادر نجیب با سخاوت اصفهانی قرض کردند بـرای  
اینکه مبادا مطالبه وجه بنمایند لذا آنها را بعنوان بهائی  
بودن محاکمه کرده محکوم ساختند و حکم قتل دادند  
و بزودی حکم اجرا شد . پس از مرگ زئب برخی مدارک یافت  
شد که دلالت بر آن قرض مینمود آن وجه با نزولش مبلغ  
هنگفتی میشد . و کیلی که عهده دار رسیدگی امور بود از آن  
پسر شهید سؤال کرد بگدام بانك وجه پرداخت شود ؟ جوابی  
که با تصویب حضرت عبدالبهاء فرستاد این بود که او پولی  
را که علت قتل پدرش بوده قبول نمی نماید . وقتی این وقایع  
روی میداد ماها که شاهد بر این جریان بودیم خود را در  
فضائی عالیتر وجهانی مطو از نور میدیدیم ، نوری که از تمامی  
مردم پنهان بود ولی از حضرت عبدالبهاء پرتومی افکند .

آگاهی بر شرافت و شعفی که حق نصیب ما کرده بود  
چنان هر يك را از خود بیخود مینمود که حد و وسـف  
ندارد . آن ایام با نبض عالم وجود که در تمام ارکان هستی

---

(۱) منظور شیخ محمد باقر مجتهد اصفهانی و پدر شیخ محمد  
تقی ( آقاجفی ) بوده است .

در جنبش و حرکت بود متحد بودیم . این اهتزاز و شمسف  
حالتی است که بایستی در قلب احساس گردد نه آنکه شرح  
داده شود .

خواننده محترم البته میفهمید که محال است با فکر  
محدوده خود افکار و عواطف ایام تجلی کوکب میثاق را در  
پاریس به بیان آورم . . . .

نقل از کتاب گاد پاسزیای ( قرن بدیع ) قسمت سوم ص ۲۰۷  
فرزند کشیش دهگده ای در انگلستان از فـِـرط  
استیصال و فلاکت برآن میشود که خود را در رودخانه  
تایمز غرق نماید و بحیات خود خاتمه دهد روزی برای  
اجرای نیت خویش از منزل خارج و بجانب شط روان میگردد  
ناگهان در حین عبور از کنار نهر چشمش بتمثال مبارک  
حضرت عبدالبهاء که پشت پنجره مغازه ای نصب شده بود  
میافتد و چنان شیفته آن طلعت بیمثال میشود که بلا درنگ  
در مقام تحقیق محل اقامت مبارک برمیآید و بزیارت هیکل  
انور میشتابد و در این تشریف بنحوی در بحر موج کلماتش  
مستغرق و از فیض بیانات جان پرورش اطمینان قلب و راحت  
وجدان حاصل مینماید که قصد اهلاک و انعدام نفس بالمره  
از مخیله اش خارج میگردد .

زنی مسیحی را دختر خردسالی بوده دختر خوابی  
می بیند و برای مادرش نقل میکند که حضرت مسیح را در خواب  
دیده و آن جمال نورانی را برای العین مشاهده نموده  
است و در عالم طفولیت و صفای قلب اصرار میکند که آن وجود  
مقدس حی و حاضر و در بین ناس ظاهر و آشکار است مادر  
بگفته طفل توجهی نمیکند تا روزی بر حسب تصادف با دختر  
کوچک از مقابل یکی از مراکز فروش مجلات که عکس مبارک را بر  
صفحه اوراق در انظار قرار داده بود عبور میکند طفل  
بمجرد مشاهده آن عکس فریاد بر میآورد این همان مسیحی  
است که در روياً دیده مادرش از احساسات طفل غرق  
دریای تعجب و حیرت میگردد . و چون مستحضر میشود که  
صاحب این شمایل در پاریس تشریف دارند فوراً کشتی  
گرفته عازم آن دیار میگردد و بحضور انور تشرف حاصل  
مینماید و بحقیقت و کیفیت روپای صادقانه  
دخترش آگاهی مییابد .

مدیر و نگارنده یکی از جراید منطمعه

ژاپن بجانب توکیو در حرکت بوده ناگهان در حین عبور  
از اسلامبول اطلاع حاصل میکند که حضرت عبدالبهائم  
در لندن تشریف دارند بمجرد استماع این خبر دنباله  
سفر فوری و معسجل خویش را قطع و بلا تامل و درنگ  
بصوب لندن میشتابد تا يك شب در آستان مبارک  
مشرف و از فیض لقای دلبر آفاق مستفیض بامید و آرزوی قلبی  
خود نائل گردد .

۱۵ - وداع

یکی از صحنه های شور انگیز مسافرت حضرت  
مولی الوری بغرب صحنه های وداع حضرتش با عاکفان کویش  
بود . . . . . ذیلا شواهدی چند از این معنی ذکر میگردد :  
۲۵ اکتبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۳۰-۳۳۱ سفرنامه جلد اول :  
روز حرکت و مسافرت مبارک بود . . . . . به محض ورود



مبارك در جمع دوستان از مشاهده انقلاب قلوب و شدت  
 انجذاب احباب سیمای انور تغییر کرد و حال مبارك منقلب  
 گردید چندانکه باین بیانات لسان اطهر ناطق درحینیکه  
 عطر بهریک عنایت میکردند میفرمودند : " میخوام باشماها  
 خدا حافظی نمایم این ملاقات و مجلس خیلی مؤثر است  
 آخرالکأس است چه قدر باید شکر جمال مبارك نمایم که  
 قلوب را چنین الفتی بخشیده این عطریکه بشما میدهم نمونه  
 رائحه جنت ابهی است و اعظم روائح است خیلی از مفارقت  
 شماها متأثرم زیرا محبت بهاء الله را از شما دیدم ، نور  
 حضرت بهاء الله را در وجود شما مشاهده کردم از شدت  
 تأثر نمیتوانم صحبت کنم لهذا حواله بوجدان شما مینمایم  
 ولی هرچند از میان شماها میروم اما در قلب من جا دارم  
 هیچوقت شما را فراموش نمایم چون <sup>بروضه</sup> مبارك رسم ،  
 سر برآستان گذارم و بجهت هریک از دوستان رجای تأیید  
 کنم . این ایام ملاقات ایام خوشی بود دیگر بهتر ازین  
 نمیشود هرروز با شما ملاقات نمود همیشه قلوب را متوجه  
 یافتم و چشمها را بملکوت الہی ناظر دیدم و دیگر ایامی  
 بهتر ازین نمیشود شما فراموش ننمائید من هم فراموش  
 نخواهم نمود از خدا خواهم نتایج این الفتها ظاهر شود  
 سبب روحانیت عالم گردد و باعث هدایت من علی الارض .

امیدوارم چنین نتایجی از این اجتماع حاصل گردد مثل اجتماع ناس نباشد که چون متفرق میشوند یکدیگر را فراموش مینمایند . یقین است که چون این اجتماع انجمن الهی بود هرگز فراموش نشود و هر وقت بیاید اهتزاز جدید حاصل شود این است آرزوی من .

۱۱ نوامبر ۱۹۱۲ صفحه ۳۶۶ سفرنامه جلد اول :  
 ..... احبای بالتیمور جمیعا حاضر و تا حین حرکت موبک اقدس در نهایت ولوله و شور بودند و از جمله خطابا<sup>ت</sup> مبارکه بآن احبای الهیه این بود که : " الحمد لله شمارا با نهایت مسرت ملاقات کردم از شما خیلی راضی هستم و شمارا فراموش نخواهم کرد امیدوارم روز بروز نورانی تر شوید و رحمانی تر گردید و چون بارض مقدسه رسم سربر آستان روضه مبارکه نهم و مویه کنان از برای شماها طلب تأیید کنم و موهبت آسمانی طلبم و عزت سرمدی و سرور ابدی جویم و چون عزم حرکت فرمودند درد و اتومبیل هیکل اکرم و بعضی دوستان و ملازمان حضور بایستگاه راه آهن روانه گشتند در اتومبیل بین راه طلعت پیمان چون پدر مهربان مستر استردون را در آغوش گرفتند بشفقت و عنایتی اظهار مسرت از خدمات اوصی فرمودند که انسان حیران میشد ..... "

اول می ۹۱۳ صفحه ۲۷۶ سفرنامه جلد دوم : اشتوتگارت  
 ..... چون جمع دیگر مشرف شدند فرمودند : امروز  
 من باشما وداع میکنم لکن وداع دو قسم است یکی آنست که  
 نفوس بعد از وداع بمرور یکدیگر را فراموش میکنند آن شأن  
 اهل ناسوت است اما وداعیکه هرگز فراموشی ندارد این  
 شأن اهل ملکوت و احبای حضرت بهاء الله است کسه هرچه  
 از چشم دورتر شوند بدل نزدیکتر گردند و چنان ارتباطی  
 دارند که آنرا انقطاعی از بی نباشد احبائی هستند که  
 چندین سالست من آنها را ندیده ام ولی شب و روز با آنها  
 هستم هرچند ایشان در ایرانند و من در اروپا ولی همدمیم  
 و باهم من حتی این طفل را فراموش نخواهم کرد ..... امید  
 من این است که روز بروز مؤید تر گردید نفوس را نورانی  
 نمائید زیرا جمیع اهل غرب غرق ظلمات طبیعتند انوار  
 آلهیه غروب نموده هرچند در جسمانیات بمنتهی درجه  
 مدنیت رسیده اند لکن از روحانیات بکلی بی بهره مانده اند  
 بلکه انشاء الله شما سبب شوید که نورانیت مدنیت آلهیه  
 ظاهر شود . امید بتأییدات ملکوت آلهیه داشته باشید  
 چون تأییدات رسد هرمشکلی آسان شود . افق ایران خیلی  
 تاریکتر بود لکن بطلوع شمس حقیقت روشن شد . تأییدات  
 اوست که قطره را دریا نماید گیاه خشک را شجر مبارک کند

ذباب راعقاب سازد ، ناتوان راتوانا گرداند ، گمنام رامشهور  
 دوجهان کند وموری راحشمت سلیمان دهد .

باری باشما وداع مینمایم وشما را درپناه حـق  
 میگذارم وهمیشه منتظر خبرهای خوش ازطرف شما هستم  
 بجمع دیگر میفرمودند که : " میخواهم با شما وداع کنم ولی  
 دلم میخواهد همیشه با شما باشم اینقدر که ملاقات شیرین  
 است مفارقت تلخ است لکن وداع ودوری مامانع قرب نیست  
 زیرا محبت حضرت بهاء الله ماراچنان ارتباطی داده که  
 هرگز انفصال نیابد اگر در میان ما بعد مشرقین باشد هیچ  
 مانع قرب دل وجان نگرند چه که احساسات روحانیه مسلم  
 است ، در وقت ملاقات هم روح ملتذ شود نه جسد ، جان  
 احساس مقامات روحانیه کند نه جسم ، پس این احساس<sup>نفس</sup> روحا  
 مستمر است شما را درپناه صون وعون بهاء الله ودیـمسه  
 میگذارم . خطاب مبارک بجمع دیگر :

" این روز آخر اقامت ماست در اشتتکارت واول روز ورود شما  
 در ملکوت ابهی زیرا من درغیاب شما نهایت تضرع بدرگاه  
 الهی مینمایم وازبرای شما ثبات واستقامت میطلبم چه که  
 دخول در ملکوت آسانست ولی ثبات واستقامت مشکـل  
 امید وارم شما در امرالله بینهایت مستقیم باشید الطاف  
 بهاء الله ازهرجهت شما را احاطه نماید وامتحانات الهیه

شدید است باید استقامت نمود چه بسیار امور مخالف  
 رأی انسان واقع میشود که او را متزلزل میکند لکن چون ثبات  
 بنماید جمیع مشکلات زائل گردد و دیگر اینکه باید بایکدیگر  
 در نهایت الفت و محبت باشید بهیچوجه از یکدیگر دور و  
 مکرر نگردید زیرا وقایع جزئیة عرض است زائل میشود اگر  
 از یکی قصوری بظهور رسد دیگران عفوکنند بروی او نیاورند  
 آن وقت خدا هم از قصور آنها چشم خواهد پوشید انسان  
 باید متین باشد نه مثل گاهی که بهر شوائی بر طرف شود  
 بلکه باید مثل جیل راسخ مضبوط و محکم باشد .

باری شما را بخدا می سپارم که در پناه او باشید  
 محفوظ و مصون مانید روز بروز اخلاقتان بهتر انقطاعتان  
 بیشتر گردد تا طیور ملکوت گردید و باوج سعادت بر پرید  
 در امان خدا .

بیان مبارك بجمع دیگر :

" میخوایم با شما صحبت کنم ولی سینه ام خسته است مختصر  
 من میروم لکن همیشه منتظر اخبار خوش از طرف شما هستم که  
 در کمال اتحاد و محبت باشید روز بروز ثبوت و استقراتان در  
 ملکوت بهاء الله زیاد تر شود و کمالات شما بیشتر گردد من در  
 اینجا تخم پاکی افشاندم امید وارم شماها آبیاری نمائید  
 باغبانی کنید تا این بفرها بروید و خرمنها تشکیل شود من

منتظر این هستم و هیچوقت شمارا فراموش ننمایم در خاطر من  
هستید .

۱۹ ژانویه ۱۹۱۳ صفحه ۹۱ سفرنامه جلد دوم : لندن  
چون هیکل اقدس در تهیه و تدارک مسافرت به پاریس  
بودند لذا صبح در مجمع محبان نطق مبارک این بود :

” من دو روز دیگر اینجا هستم بعد پاریس میروم و مجبورم  
که زودتر بشرق بروم دو سال است از ارض مقدسه بیرون  
آمده ام اکثر ممالک امریکا را سیر کردم در جمیع شهرها ندانم  
بملکوت الهی نمودم جمیع خلق را به محبت الله و معرفت الله  
خواندم که اول معرفت الهی لازمت زیر نتیجه عالم انسانی  
معرفت است اگر در عالم انسانی نور معرفت اشراق کند  
هر چیزی حاصل شود و انوار محبت بتابد در هر قلبی شمع  
معرفة الله روشن گردد در جمیع مراتب وجود ترقی کند و صدور  
را نورانی نماید عالم طبیعت ظلمت اندر ظلمت است و  
روشنی آن بمعرفت رحمانی است و عزت عالم انسانی به محبت  
الهی نتیجه حیات دخول در ملکوت الله است و ثمره وجود  
اتصاف بصفات رحمانی . اگر انسان از این انوار الهی محروم  
ماند از حیوان پست تر است لکن اگر رویش بانوار محبت الله  
روشن شود و قلبش بطراز معرفة الله مزین گردد فوق عالم

امکان پرواز نماید ؛ احساس عوالم لایتناهی کند از قوه ماوراء الطبیعه خبر گیرد و از عالم فنا نجات جوید و حیات الهی و نورانیت آسمانی یابد ، کشف حقایق اشیا کند و با سرار کتب مقدسه پی برد در هر چیزی حکمتی بیند از هر سو بشارتی شنود ، در نهایت صدمات مسرور باشد و در هر زحمت رحمت مشاهده نماید زیرا قلبش مطمئن است ، روحش مستبشر است ، چشمش بمشاهده آیات کبری روشن است و مشامش بروائح جنت ابهی معطر و معنبر لهذا روز بروز باوج عزت ابدیه عروج نماید بدرجه ئی که کائنات را در ظل خود بیند و امید است ازین سفر من چنین نتایجی حاصل شود نفوس از معرفه الله و عالم الهی خبر گیرند ، در این اوج نامتناهی پرواز نمایند از عالم طبیعت فارغ شوند و بقوه معنویه حاکم بر طبیعت گردند نه آنکه طبیعت بر آنها حکم نماید ، طبیعت اسیر آنها گردد نه آنکه آنها اسیر عالم طبیعت گردند . من از برای شما چنین فیوضات و کمالاتی میخواهم که از انوار ملکوت ابهی روشن شوید و از قوه ماوراء الطبیعه بهره و نصیب گیرید چه که عالم طبیعت عالم فساد است ، عالم نقص است و عالم ظلمت است و لکن ملکوت الهی عالم کمال است ، عالم فضائل است ، مرکز فضائل آسمانیست و فیوضات رحمانی و آثار و انوار الهی ."

۳۰ مارس ۱۹۱۳ صفحه ۲۰۷ سفرنامه جلد دوم : پاریس.

..... باحبابی پاریس میفرمودند ما حال باشتتکارت —

آلمان میرویم تا در آنجا نمره ئی برآریم ندائی بلند نمائیم  
صدای ملکوت ابهی ز نیم وشماها باید در نهایت انجذاب و  
اتفاق بخدمت امرالله ونشر نجات الله برخیزید شب وروز  
آرام نگیرید من شمارا فراموش نمیکنم همیشه در خاطر منید  
وباز شمارا خواهم دید .

مارس ۱۹۱۳ صفحه ۱۷۴ سفرنامه جلد دوم : پاریس .

..... بعد از مجلس هیئتی از جوه احباب را در اطاق

مبارک احضار فرموده خطاب بایشان این عبارات وکلمات  
مبارکه از فم مطهر صادر :

" هو — من میخواهم از پاریس بروم و میخواهم شماها را  
یادگار بگذارم و بدانم که شما را در اینجا دارم و قلبم  
مطمئن باشد . شب وروز بکوشید بلکه این شهر را روشن  
کنید ونفوسی رارحمانی نمائید واین را بدانید که اگر  
چنانچه باید قیام کنید ، تائیدات مثل امواج بحار میرسد  
من میخواهم در میان شما خیلی محبت باشد با یکدیگر خیلی  
مؤانس ومجالس باشید همه در خانه های خود ومنزل این  
دختر من " مسس سندرسن " مجتمع شوید صحبت های خوش



بدارید نفوس را هدایت کنید سبب قوت ظوب شوید اینست  
عزت ابدیه اینست حیات و سعادت سرمدیه .

۱۱ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۶ سفرنامه جلد دوم :  
ل ..... و آخر لسان مبارك بوداع با احبای ناطق و مشغو  
میفرمودند : " من چندی در میان شما بودم نهایت محبت  
را بشماها داشته دارم همیشه قلمم در محبت شما جوش  
میزند ، شمع محبت الله را در شبستان قلب شما روشن  
نمودم وصایای الهیه را برای شما شرح دادم امیدم چنان  
است که بکوشید تا روز بروز نورانیت الهیه شما را روشن تر  
نمایند انوار ملکوت ابهی با هر تر گردد در هدایت خلق  
ابدا آرام نگیرید این مرده ها رازنده نمائید ، بیخردان  
را آگاه کنید ، منجمدان و افسردگان را بنا بر محبت الله  
مشمول سازید منتظر آنم که همیشه خبرهای خوش از شما  
بشنوم " .

در ایستگاه راه آهن پاریس .

۱۲ جون ۱۹۱۳ صفحه ۳۴۷ سفرنامه جلد دوم :  
..... همه مقابل اطاق مبارك ایستاده در کمال  
حسرت و آه متوجه طلعت چون ماه و با نهایت احزان ناظر

جمال پیمان بودند . بعد يك يك نزيك رفته اظهار حزن و کدورت و استدعای عون و عنایت میکردند و لسان مطهر بهر يك نوید تأیید میداد و قلوب مشتاق را بانتشار تعالیم نیر آفاق دلالت و تشویق میفرمودند که : " خاموش مباشید نفوس را گرم نمائید همیشه متحد و مجتمع باشید در مجامع بذکر الهی مشغول باشید و در انتشار آثار الهیه بکوشید من همیشه بیاد شما هستم و از برای شما تأییدات غیبیه میطلبم " .

اینک وداع حضرت عبدالبهاء با احبای امریکا را در بندر نیویورک از دید جناب محمود زرقانی و از دید جناب کلبی ایوز مطالعه میکنیم و این قسمت را مسک الختام قسمت " وداع " قرار میدهیم .

۵ دسامبر ۱۹۱۲ صفحه ۴۱۲ سفرنامه جلد اول :  
 ..... علاوه از احبای نیویورک جمعی کثیر از دوستان و احبای اطراف برای مشایعت مبارک در کشتی سلیتک آمدند وقت و حزن قلبشان بسیار مؤثر بود و آه و انین صغیر و کبیر متصاعد بفلک اشیر . سالون بزرگ درجه اول با آنکه تالار بسیار بزرگی بود گنجایش جمعیت احباب نداشت . بعضی نشسته و اغلب تا بیرون در ایستاده بودند و هیکل اقدس

در جمع دوستان با حال نطق و بیان در مشی و خرام و بنصایح  
یاران و وداع با ایشان و تسلی قلوب مشتاقان مشغول محزونان  
را بسرور ابدی دلالت میفرمودند و بتائیدات ملکوت ابهسی  
بشارت میدادند تا وقت مرخصی اعیان خطابه‌ئی غرّاً بندای  
احلی ادا فرمودند که صورت آن این است :

### هوالله

این روز آخر و ملاقات آخری است حالا دیگر سوار واپسور  
شده میرویم و این آخرین وصیت من بشماست و بکرات برای شما  
صحبت داشتم و بوحدهت عالم انسانی دعوت کردم که جمیع بشر  
بندگان خداوند هستند ..... شما که الحمد لله چشمتان بینا  
شد و گوشتان شناوگشت و قلبتان آگاه دیگر نباید نظر باین  
تعصبات و اختلافات نمائید .... خلاصه مبار اقلبی آزرده نمائید  
یا درباره یکدیگر غیبت کنید .... چون من برای شماها عزت  
ابدیه میخواهم لذا چنین نصیحت مینمایم . در بالکان چه  
خبر است چه خونها ریخته میشود چقدر اطفال یتیم میگردند ...  
حال تکلیف شماها دیگر است چه که مطلع بر اسرار الهی  
شدید چشم بینا و گوش شنوا دارید لهذا باید با عموم در نهان<sup>یت</sup>  
مهربانی معامله نمائید هیچ عذری ندارید ..... امیدوارم  
موفق بر عمل بتعالیم شویم تا چون شمع بمالیم  
انسانی روشنی بخشید و مانند روح جسم امکا<sup>ن</sup>

رابحرکت آرید این است عزت ابدی اینست صورت وصال  
 الهی که شمارا بآن وصیت مینمایم و امید چنان که بآن موفق شوید  
 مسافرین و رکاب کشتی از دور و نزدیک چون این خطابه<sup>انتهی</sup>  
 مبارکه را شنیدند و آن حالت انجذاب و انقلاب احباب را  
 دیدند انگشت حیرت گزیدند و اظهار تعجب نمودند که این  
 چه حکایتیست و این چه وجود با اقتدار و عظمتی که این همه  
 رجال و نساء جلیله امریکا صف در صف در حضورش اینگونه  
 خاضع و خاشع اند و صغیر و کبیر پروانه حول این جمال جمیل  
 و وجه منیر . باری چون یک یک در استان در ساحت انور  
 اعلی دست دادند و ذیل عطا گرفتند و رجاء استدغای تائید  
 نموده مرخص شدند بیرون کشتی در ساحل صف کشیدند  
 و در جلو مرکب مبارک باناله و آه بودند و ناظر روی چون ماه  
 چون کشتی مبارک حرکت نمود هیجان و شوری دیگر از آنها  
 نمودار شد حزن و حنینشان جانسوز بود و حالت جذبیه و  
 شوقشان دلدوز، همه با اعناق خاضعه در تعظیم بودند و با  
 ایادی مرتفعه در تهلیل و تکبیر و تا چشم کار میکرد جمعیت  
 مشتاقان از دور مانند فوج موج میزد و لسان مبارک در ظهور  
 قدرت و قوت اسم اعظم ناطق . . .

اینک همین صحنه را از نظر جناب کلبی ایوز مشاهده

کنیم، صفحه ۲۸۳ کتاب درگه دوست :

روز پنجم دسامبر ۱۹۱۲ در بندرگاه نیویورک و داخل یکی از کشتی ها هنگامه عجیبی برپا بود و با وجود این چقدر قلیلند نفوسیکه اهمیت آن ساعت و قدر و قیمت آن یوم را درک نمودند .

بنا بود کشتی بزرگی از نیویورک بسوی ناپل حرکت کند از پله ها بالا رفته و خود را در آمد و شد خارج از توصیفی یافتم . همه و اضطراب شدگفتی در هرسو ملاحظه کردم احبای الهی آمده بودند تا آخرین نگاه خود را بر آن وجه دلارا اندازند و در حین وداع بعرض بندگی حضور محبوبشان مشرف شوند . بلب میخندیدند ولی بچشم گریان و گل متحیر بودند . افسران کشتی فرمانهای معموله خود را صادر میکردند . از هر قایقی صفیری شنیده میشد جامه دان و بسته اموال و اثاثیه تجار و کشتی نشینان بود که از هرسوی میبردند و میکشیدند لباسهای متحدالشکل جامه های اهل حرفه و تجارت و انبوهی از زن و مرد و کودک در زیر آفتاب زمستان مشاهده میشد .

در این تشویش و هیاهو چند نفر از احباب را دیدم که بسوی غرفه مبارک میشتابند منم بایشان ملحق شده

بدان طرف رهسپار گشتم چون وارد شدم و محیط را بالکل دگرگون یافتم هر قدر در خارج و حتی غرفه های کشتی جار و جنجال شدید بود در اطاق جلوس و وداع هیکل مبارک سکوتی مطبوع و آرامشی الهی احساس میگردید که وصف نتوان نمود . در این مقام حضرت عبدالبهاء جلوس فرموده و با چهره مبارک خود که نمونه جمال و کمال الهی بود بر دل و جان حاضرین فرمانروائی میفرمودند . لباس مبارک بلنسد و شیروشگری و تا روی پاها افتاده و مولوی کمی بالاتر از حد معمول بود ..... این منظره بقدری در خاطره ام روشن ماند که گویی دیروز آن را دیده ام حجره مبارک مطو از جمعیت شد بالاخره در حدود صد نفر یا بیشتر از احباب در آنجا جمع شدند احبای ایران که افتخار همراهی آن هیکل مقدس را داشته پروانه وار حول سراج وجودشان گرد آمده و یا بهتر بگویم همیشه پشت سر حضرت عبدالبهاء میایستادند . این طرز اقدام شرقیهاست که هرگز احدی از آنان جلوی هیکل مبارک نمی ایستادند و یا حتی شانه بشانه راه نمیرفت .....

سندلی در سالن کم بود و حاضرین زیاد ، لذا جمعیتی جا پیدا نکرده در هرسوی که توانستند ایستادند مترجم که اکنون با حضرت عبدالبهاء عازم شرق بود کمی در عقب ایستاد بعد هیکل مبارک شروع به تکلم فرمودند آن صوت طلیح هنوز در

گوشم طنین اندازاست آن آهنگ بدیع آسمانی را برای آخرین بار در این جهان شنیدم غالباً از نفوذ و تأثیر صوت مبارک بحث‌ها کرده‌ام هرکس که حقیقتاً آن را شنیده است هرگز فراموش نمی‌نماید که صدای حضرت عبدالبهاء زنگ و طنین شگرفی در او بود صوت احدی را چون آن نیافتم ، گوئی با خود موسیقی خاصی از جهان پنهان همراه داشت و آواز فرشتگان را به‌مراهی آن میشنیدم . در آنروز وساعت وداع چنین تکلم فرمودند :

" این روز آخر ملاقات من است حالا دیگر سوار واپور شده میرویم و این آخرین وصیت من بشماست ....."

( صفحه ۳۰۵ ) برگردیم به کشتی که در آن حضرت عبدالبهاء خطابه و ادعیه خود را ایراد فرمودند . حاضرین کل شائق نزدیک شدن و فشردن ایادی مقدسه ایشان بودند آن منظره بدیع و موثر بود ، بقدری مهم بود و وحدی در ارکان وجودم نفوذ یافت که کلامی نمی‌یابم تا گوشه‌ای از آن را بیان نمایم همینقدر کافی است که بگویم آن فضا با اماکن دیگر فرقی از زمین تا آسمان بود ، زیرا با حضور حضرت عبدالبهاء آن مجلس مطو از روائح طیبه عشق و محبت شد که در هیچ نقطه‌ای از نقاط جهان که کل مطو از سر دی و حرمانند نظیرش را نمی‌یابیم . با هستگی از مقابل آن طلعت

نوراء گذشتیم ، بهريك دسته کلی از خرمن گلها کسه در برابرشان بود عنایت کردند و چون عدۀ احباب تمام شد گلها هم بپایان رسیدند ، علاوه بر دسته گل ، بهر فردی کلماتی ملو از عشق و محبت و پراز تشجیع در خدمت القاء فرمودند و چون نوبت بنگارنده رسید همه چیز جز قربیت ایشان را فراموش کردم و در فکر و غصه عظیمی فرو رفتم که دیگر آن روی دلارا در این جهان نخواهم دید و صوت دلکش مبارک او را نخواهم شنید بی اختیار بهريك زانو فرود آمده دست مبارکش را گرفته تاج فرق خویشش ساختم هرگز ملاحظت آن دست و بازو را که بمن سرور و راحتی بخشیدند فراموش نمی نمایم دست مبارک حرکتی نکرد زیرا در پنجه عشق و محبت من سخت گرفتار آمد ولی آن وجه نوراء بانوار جهان بالا درخشش و تابش شدید داشت و این است آخرین تذکار مؤثر آن مظهر عبودیت و فنا و محویت و محبت که در خاطر م ابدی القرار است اوست کسی که این بندگی و نیستی و مهر را که در کوچکترین اعمال خود مجری میداشتند و هرگز از این میزان سرسوزنی قدم پائین تر ننگذاشتند .

دوستان در بندرگاه مجتمع شده کل ناظر هیکل مبارک آقاسای خود بودند ، کشتی که آهسته حرکت میکرد داخل رودخانه شد و حضرت عبدالبهاء در عرشه آن خرامان شدند گیسوان



نقره ای والبسه هیکل اطهر بنسائم دریا در حرکت آمدند  
 و قد چون خدنگ مرکز عهد و میثاق الهی کاملاً واضحاً از  
 دور جلوه ای مینمود ، تسبیحی را که دائماً با خود داشتند  
 از دور دیدم و لبهای مبارک را مشاهده کردم و بخوبی  
 کلمات را از دلب اطهرش خواندم      الله ابهی .....الله  
 ابهی ، الله ابهی ”

هسیکل مبارک حضرت عبدالبهاء یکسال پس

از مراجعت از سفر غرب در باره آن

بیاناتی ایراد میفرمایند

نجم باختر شماره ۱۰ سال پنجم ۸ سپتامبر ۱۹۱۴ صفحه: ۳

۱۶ خطابه مبارک

مممممممممممممممممممممم

صورت خطابه حضرت مولی العالم عبدالبهاء در بیت

مبارک در حیفا مهمانی آقا میرزا علی اکبر نخجوانی بعد از ظهر

۲۸ ماه جون سنه ۱۹۱۴ :

در تمام ایام مبارک همیشه آرزوی من این بود که

روزی بیاید بلکه انشاء الله بجهتی سفر کنم و بقدر عجز

خود در سبیل امرالله یک حرکت مذبوحی بنمایم لکن از این

جهت که مسئله سجن در میان بود جمیع آن اوقات بحسرت گذشت زیرا ثمره وجود اینست که از انسان يك حرکت روحانی حاصل شود جامد نباشد جاری باشد ساکن نباشد طائر باشد در جمیع کائنات سکون سبب ممت و حرکت سبب حیات است منتها پیش این است که حرکت مختلف است يك حرکت حرکت دینی است يك حرکت حرکت روحانی است يك حرکت حرکت انسانی است . خلاصه : " حرکت سبب وجود است و سکون سبب ممت " این مدت بسیار افسرده و پژمرده بودم از اینکه میدیدم مؤید و موفق بخدمت آستان نیستم ولیکن چون ملاحظه میگردید که مانع هست و مانع هم سجن است و آن دم در سبیل مبارك است لهذا تسلی خاطر حاصل میشد تا آنکه صعود واقع گردید شدت تأثر و تحسر بدرجه ثنی بود که وصف نتوان داد آن تأسف و تحسر غالب بر جمیع احساسات بود دیگر درمن جان و اراده و فکری نگذاشت مدتی در این حالت تحسر بودم بعد نائره اختلاف هم شعله زد همه شماها میدانید و این هم مانع شد بعد ملاحظه گردید که امرالله در خطر عظیم افتاده است با وجود این خیال حرکت کردم ولی حکومت مانع شد جمیع اعداء جمال مبارك از اطراف هجوم کردند صعود مبارك را از برای خود فرصت و غنیمت دانستند و یکمال قوت هجوم کردند در هر گوشه ثنی يك نفر

از اعداء بود مسلح شد و بنای دشمنی و جنگ را گذاشت  
 علی الخصوص این یحیائیها که همیشه در سوراخها مخفی  
 بودند نه نامی و نه نشانی نه صدائی نه ندائی از صعود  
 جمال مبارک امیدوار شدند که شاید در امر مبارک خللی  
 بیندازند. بکمال قدرت قیام نمودند علی الخصوص وقتیکه  
 خبر اختلاف رسید از طرفی هم حضرات علماء و مجتهدین  
 آنها نیز فرصت را غنیمت دانسته و بنای هجوم گذاشتند  
 و از طرف دیگر حکومت نیز بتعرض پرداخت مسائل بسیار  
 مشکله در میان آمد مثل مسئله یزد که فی الحقیقه استخوان  
 من از آن واقعه بگذاخت هر چند چیزی نمیگفتم ولی از شدت  
 حزن و الم شب و روز آرام نداشتم دیگر معلوم است که چه  
 میگذشت همه این موانع سبب شد که خیال حرکت نکردم تا  
 اینکه اعلان حریت شد و بند و بست برخاست بمحض اینکه  
 اعلان حریت گردید در فکر افتادم که حالا وقت است هر چه  
 باد آ باد بفته در حالتی که مریض بودم بدون اطلاع نفسی  
 سوار کشتی شدم و بسم الله مجریها و مرسیها گفتم و رفتم  
 حضرات آشنایان بیگانه در عکاهمه جا شهرت دادند  
 که من فرار کردم و از جمعیت اتحاد و ترقی خوف کردم و  
 الله معاذ الله خیانت نموده ام و ترسیده فرار اختیار کرده ام سبحان  
 در زمان عبد الحمید اعدای عبد البهاء متصل لوائح مینوشتند

که من با حریت پروران همد م هستم و با آنها مخابره دارم و ضد حکومت کار میکنم چون اعلان حریت شد موضوع و محمول بکلی تغییر یافت بافترای دیگر پرداختند لهذا لوائج نوشتند که فلانی در مکاتیبش مینویسد عبد الحمید مظلوم و همچنین پادشاه ایران را مظلوم خطاب میکند و احباب را تشویق و تحریص مینماید که پناه بروس و انگلیس برند .

سبحان الله عبد الحمید جمال مبارك را بیست و پنج سال حبس نمود و من را در مدت سلطنتش و جمال مبارك در حق او در کتاب تصریح فرموده اند که پادشاه ظالم است یا اینها النقطة الواقعة بین البحرين قد استقر عليك كرسى الظلم فرموده اند و جمعیت اتحاد و ترقی سبب آزادی من شده اند با وجود این چگونه او را مظلوم گویم ؟ و انصاف این است که حریت پروران سبب نجات هزاران نفوس گشته اند .

باری از این قبیل مسائل بمیان آمد من چون نیتم این بود که بلکه انشاء الله در آستان مقدس بخد متی موفق شوم باین لوائح اعتنائی ننمودم رفتم باروپا و امریکا و در جمیع بلاد سفر نمودم و بعمون و عنایت جمال مبارك در هر شهری بملکوت ابهی ندا شد علنا تبلیغ گردید اعلان امر مبارك شد در معابد و کنائس و صوامع و مجامع دیگر جائی باقی گذاشته نشد و حال آنکه در نهایت ضعف بودم لکن تأییدات جمال

مبارك ميرسيد با حالت ضعف در خانه بود م ولی چون در جماع و کنائس حاضر میشدم توجه بملکوت ابهی میکردم فوراً تأییدات الهی میرسید و یک ساعت دو ساعت متمادی صحبت میکردم .

هرچند ما کلاً ذره هستیم لکن پرتوجمال مبارك مثل شمع آفتاب میماند هر ذره که در پرتو آفتاب افتد جلوه کند و نمودار شود این نموداری مامثل نموداری ذرات است در پرتو آفتاب مقصود اینست که بدرجه علمی عنایت مبارك بود که وصف ندارد فنعم ما قال :

ای باده فروش من \* سرمایه جوش من \* ای آرتو خروش من  
 \* من نایم و تونائی \* گر زندگیم خواهی \* در من نفسی  
 دردم \* من مرده صدساله \* توجان مسیحائی \*

خلاصه انفس تأیید مبارك بود که تاثیر مینمود  
 قلوب را رام میکرد نفوس را فستبشر ببشارات الهی مینمود  
 از مایک حرکت مذبوحی بود الحمدالله در مزرعه قلوب  
 تخی افشانده شد و بذری کشته گشت که الی الابد میروید  
 نفوس مبارکی مشتمل شدند و منجذب گشتند و خدمت  
 قیام نمودند تا آنکه در نهایت سرور وفرح مراجعت باستان  
 مقدس شد الحمدالله احبای الهی از جمیع جهات بزیارت

عتبه مقدسه آمدند و با آنها ملاقات و معاشرت گردیدند  
از وجوه نورانی آنها قلب باهتزاز آمد اطمینان حاصل شد  
که این نفوس در سبیل جمال مبارك جانفشانند مقصدی  
جز رضای او ندارند فکری جز نشر نفعات ننمایند .

باری در نهایت اشتعال طواف مطاف ملاء اعلی  
نمودند در بقعه مقدسه در مقام اعلی سرباستان نهادند  
و مراجعت بدیار خود نمودند . امیدواریم که از مراجعت  
آنها نتایج عظیمه و آثار جلیله ظاهر گردد حال که شما  
میروید باید بهمین قسم بقوه الهی و بشارت روحانی و  
انجذابات وجدانی مراجعت کنید .

چون من در اینجا نبودم حضرات آشنایان بیگانه  
باجمعی اینجا در این مدت کوشیدند ارتباط پیدا کردند  
یعنی با بعضی روابط خفیه و با بعضی روابط ظاهره بعد از  
ورود من باز مجتمع شدند و مثل زمان عبدالحمید مفتیاتی  
زدند و حال فرستاده اند بگمان اینکه اسباب میشود یا  
حبس میشود یا قتل یا نفی اینست خیال آنها .

مقصود اینست که احبای الهی نباید نظرشان بمن  
باشد این امر امر عظیم است امر جمال مبارك است هزار  
نفس مثل من بیاید و برود باشد یا نباشد یکسان است  
اهمیت در امر مبارك است احبای الهی باید ثابت و نایب

وراسخ باشند معلوم است که من همیشه در خطر بوده و هستم و گذشته از خطر من که همیشه در این عالم نیستم يك روزی میآید که آرزوی جوار رحمت کبری مینمایم احبای الهی باید در نهایت استقامت باشند ادا در نظر آنها فرقی ننمایند تزلزلی حاصل نشود بلکه روز بروز ثباتشان استقامتشان بیشتر شود شما ملاحظه کنید که بندگان حضرت مسیح هر کدام که از این عالم رفتند یا چون شهید شدند دیگران اعظم از آنها قیام بر خدمت نمودند قوتی عظیم تر ظاهر کردند تا آنکه نورهدایت آفاق را روشن نمود شماها هم باید همینطور باشید و یقین بدانید که تائیدات جمال مبارك میرسد - والله الذی لا اله الا هو اگر امروز شخصی از اضعف مخلوقات بخدمت حق بپردازد تائیدات و توفیقات ربانی او را از هر جهت احاطه نماید .

باری در پناه جمال مبارك باشید مویذ و موفق باشید بنفحات قدس او زنده باشید هر يك در سبیل او علم آسمانی باشید مقصد اینست که نگاه نکنید که من هستم یا نیستم موجودم یا مفقودم بخدمت او بپردازید توجه بجمال مبارك داشته باشید او شما را از هر نفسی غنی میکند از او مدد بطلبید در امر او ثابت باشید خادم او باشید پاسبان آستان او باشید بنده درگاه او باشید مستعد از فیوضات

او باشید مستشرق از انوار او باشید درصون وحمایست  
 او محفوظ و مصون باشید مطمئن باشید و نصیر من قام علی  
 نصرت امری بجنود من الملاء الاعلی وقبیل من الملائکـه  
 المقربین اینست اساس حقیقی .

ملاحظه کنید همین آقا میرزا ابوالفضل را چه قدر  
 نصرتش کرد در هر موقعی و در هر موردی مؤید گردید  
 واللہ الذی لا اله الا هو اگر سلطنت شرق و غرب باشد از برای  
 انسان ذرّه فائده ندارد جز خسران نیست گو ناصرالدینشاه  
 کو محمد شاه کو عبد الحمید کو بوناپارت کو غلیوم (۱) نه اثری  
 نه ثمری با وجود اینکه اینها ملوک بودند در نهایت اقتدار  
 بودند عاقبتشان خسران مبین بود این را مشهودا میبینیم  
 پس بگوئید که در عبودیت آستان مقدس استقامت نمائیم  
 اینست آن عزت ابدیه اینست. نعمت سرمدیه اینست  
 سبب نورانیت وجود در ملکوت ابهی اینست سبب ترقی  
 در این اوج نامتناهی . وعلیکم البهاء الابهی .




---

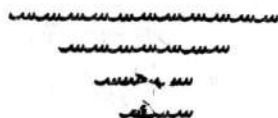
(۱) منظور ویلهلم است      معرب گیتوم اصطلاح فرانسوی  
 ویلهلم است .



نام تعدادی از هتل هاییکه در امریکا  
و اروپا بقدم مبارك مزین شد

نام هتل	تاریخ نزول اجلال	نام شهر و کشور
آنسونیا	۱۰ آوریل ۱۹۱۲	نیویورک - آمریکا
پلزا	" " ۲۹	شیکاگو "
اوکلد	۶ می	کلیولند "
سچنلی	۷ می	پیترز بورگ "
استرناله	۱۳ می	مونت کلمر "
لك مهانگ	۱۴ می	لك مهانگ بفاصله چهار ساعت با ترن از نیویورک
ویکتوریا	۲۳ جولای	بستن آمریکا
وندرز	۲ سپتامبر	مونتریا - کانادا
شرلی	۲۳ سپتامبر	دانور آمریکا
کلرادو	۲۶ سپتامبر	گلینو و داسپرینگ
کنن	۲۸ سپتامبر	سالت لیک سیتی
لنگر شیم	۱۸ اکتبر	لوس آنجلس آمریکا
سکرومنتو	۲۵ اکتبر	" سکرومنتو

نام هتل	تاریخ نزول اجلاس	نام شهر و کشور
وست منیستر	۲۰ دسامبر ۱۹۱۲	لندن - انگلیس
میدلند آدفلی	۱۳ دسامبر "	لیورپول "
مهمانخانه آقای تیودرپول	۱۵ ژانویه ۱۹۱۳	کلفتن - بریستول
آپارتمان واقع در کوچه سندیدیه	" ۲۱ ژانویه	پاریس - فرانسه
هتل نزد يك ایستگاه راه آهن اشتوتگارت	" ۳۰ مارس	اشتوتگارت آلمان
سوابیا	" ۱۷ آوریل	مارگن تایم
رینتز	" ۹ آوریل	بوداپست مجارستان
گراند هتل	" ۱۸ آوریل	وین - اطریش
ماگوارد	" ۲۴ آوریل	اشتوتگارت - آلمان
کالیفرنیا	" ۲ می	پاریس - فرانسه
پانسیون هتل واقع در محله لرستان	" ۲۷ می	پاریس "
ویکتوریا	" جولای	اسکندریه - مصر



” الف ”

فهرست مطالب کتاب یادداشت‌هایی در باره

حضرت عبدالبهاء

مقدمه زندگی حضرت عبدالبهاء

صفحه ۴

فصل اول :

---

- ۱- بشارات کتب مقدسه در باره هیکل مبارک  
” حضرت عبدالبهاء  
۵  
۲- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت رب اعلى  
”  
۷  
۳- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت بهاء الله  
”  
۸  
۴- حضرت عبدالبهاء در آثار مقدسه خویش  
”  
۱۱  
۵- حضرت عبدالبهاء در آثار حضرت ولی امرالله  
”  
۲۱  
۶- حضرت عبدالبهاء در آثار بعضی از یارانش  
”  
۳۴

فصل دوم :

---

- حیات حضرت عبدالبهاء قبل از  
صعود جمال مبارک  
”  
۱۱۲  
۱- دوران اقامت در طهران (دوران طفولیت)  
”  
۱۱۵  
۲- دوران اقامت در بغداد  
”  
۱۲۷  
۳- دوران اقامت در اسلامبول  
”  
۱۳۶  
۴- دوران اقامت در عکا  
”  
۱۴۰  
۵- ازدواج حضرت عبدالبهاء  
”  
۱۵۰

” ب ”

۶- ازدواج حضرت عبدالبہاء از زبان حرم مبارک صفحہ ۱۵۸ ✓

فصل سوم : حیات مبارک حضرت عبدالبہاء پس

۱۷۴ ” از صعود جمال قدم

۱۷۵ ” ۱- صعود جمال مبارک

۱۷۵ ” ۲- رابطہ حضرت عبدالبہاء با جمال مبارک ✓

۱۸۰ ” ۳- کتاب عہدی

۱۸۲ ” ۴- ناقضین

۲۳۷ ” ۵- میثاق

۲۴۴ ” فصل چہارم : مقام اعلیٰ و روضہ مبارکہ

۲۴۴ ” ۱- اولین اقدام حضرت عبدالبہاء

۲۵۳ ” ۲- استقرار عرش حضرت رب اعلیٰ

۲۶۱ ” ۳- ابواب مقام اعلیٰ

۲۶۲ ” ۴- روضہ مبارکہ و حضرت عبدالبہاء

۲۶۷ ” فصل پنجم : مسافرت حضرت عبدالبہاء بغرب

۲۶۷ ” ۱- عزم مبارک بر حرکت و مسافرت جزم شد

۲۷۲ ” ۲- آفا ر سفر مبارک بغرب

۲۸۴ ” ۳- ہدف مبارک از سفر باروپا و امریکا

۲۸۹ ” ۴- اہمیت سفر تاریخی حضرت عبدالبہاء بغرب

ژ چ "

- ۲۹۸ صفحه ۵- وسیله سفر با آمریکا
- ۳۰۰ " ۶- مصارف سفر غرب و کیفیت خرج مبارك
- ۳۰۳ " ۷- استغناى مبارك و اعانات بفقراء
- ۳۱۵ " ۸- تأثیر شخصیت حضرت عبدالبهاء در اطرافیان
- ۳۴۷ " ۹- نفوس مهمه ایکه در آمریکا و اروپا مشرف شدند
- ۳۸۷ " ۱۰- و آنها هیكل مبارك را اینگونه ستودند
- ۴۲۷ " ۱۱- دفاتر یاد بود
- ۴۲۹ " ۱۲- وضع جسمانی هیكل مبارك در سفر غرب
- ۴۳۵ " ۱۳- حالات مبارك در سفر غرب
- ۴۳۷ " ۱۴- خاطرات
- ۵۱۲ " ۱۵- وداع
- ۵۲۹ " ۱۶- پس از یکسال
- ۱۷- نام تعدادی از هتل هائیکه در آمریکا و
- ۵۳۷ " اروپا بقدم مبارك مزین شد

(تتمه فصل پنجم از ماده ۱۸ تا ۲۱ در جلد دوم -

مذبح است )